۱۲
مجموعهٔ پژوهشهای ایران باستان

تصحیح و ترجمهٔ سوتگرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹

سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی همراه با واژه‌نامهٔ پهلوی - فارسی

احمد تفضلی

به کوشش
ژاله آموزگار یگانه

ویراستار
نازنین خلیلی‌پور

مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

تهران، ۱۳۹۷

دینکرد، برگزیده‌ها، دینکرد ۹.
تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹ و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی، همراه با واژه‌نامه پهلوی ـ فارسی/ احمد تفضلی؛ به کوشش ژاله آموزگار؛ ویراستار نازنین خلیلی‌پور. ـ تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، ۱۳۹۷.
۳۴۶ ص. (مجموعه پژوهشهای ایران‌باستان؛ ۱۳)
* متن اصلی کتاب پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، ۱۳۴۴-۱۳۴۵
۱. ادبیات پهلوی ۲. دینکرد ـ ـ دینکرد ۹ ـ ـ نقد و تفسیر، ۳. زردشتی ـ ـ احکام و قوانین. الف. تفضلی، احمد، ۱۳۱۶-۱۳۷۵، مترجم و مؤلف. ب. آموزگار یگانه، ژاله، ۱۳۱۸ـ ج. عنوان: سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹. د. عنوان
۱۷۰/۴۲ PIR ۲۰۶۵۰D ۹

نام کتاب: تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹
به کوشش: ژاله آموزگار
ویراستار: نازنین خلیلی‌پور
ناشر: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)
حروف‌نگار: زهراسادات حسینی
صفحه‌آرایی: بهاره بادافراس
لیتوگرافی، چاپ: شادرنگ
صحافی: معین
چاپ اول: تهران ۱۳۹۷
شمارگان: ۲۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۲۶-۹۳-۱
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۹۴-۲
همهٔ حقوق این اثر متعلق به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) است.

نشانی: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۱۹۷
تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶ دورنگار: ۲۲۲۹۷۶۶۳
پست الکترونیک؛ centre@cgie.org.ir
www.cgie.org.ir

۱۳

مجموعۀ پژوهشهای ایران باستان

زیر نظر

سیدکاظم موسوی‌بجنوردی

مدیر و ویراستار

حسن رضائی باغ‌بیدی

هیأت تحریریه

گارنیک آساطوریان (دانشگاه دولتی ایروان، ارمنستان)
ژاله آموزگار (دانشگاه تهران، ایران)
عبدالمجید ارفعی (تهران، ایران)
ماریا بروسیوس (دانشگاه نیوکاسل، انگلستان)
دانیل پاتس (دانشگاه سیدنی، استرالیا)
آنتونیو پانائینو (دانشگاه بولونیا، ایتالیا)
آدریانو رسی (مؤسسۀ شرق‌شناسی ناپل، ایتالیا)
حسن رضائی باغ‌بیدی (دانشگاه تهران، ایران)
نیکلاس سیمز ـ ویلیامز (دانشگاه لندن، انگلستان)
آلبرتو کانترا گلرا (دانشگاه سالامانکا، اسپانیا)
رابین کانینگهام (دانشگاه بردفورد، انگلستان)
فیلیپ کرینبروک (دانشگاه گوتینگن، آلمان)
ریکا گیزلن (مرکز ملی پژوهشهای علمی، فرانسه)
النا مالچانووا (فرهنگستان علوم، روسیه)
راجر متیوس (کالج دانشگاهی لندن، انگلستان)
فتح‌الله مجتبائی (دانشگاه تهران، ایران)
آنتیه ونتلند (دانشگاه گوتینگن، آلمان)
فریدون وهمن (دانشگاه کپنهاگ، دانمارک)
جوزف ویزهوفر (دانشگاه کیل، آلمان)

آغاز سخن

نهایتِ خوشوقتی است که با تلاشی همه‌جانبه یکی از آثار علمی سالیانِ پیشِ زنده‌یاد احمد تفضلی به‌صورت چاپی در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد. این اثر پایان‌نامۀ دکتری ایشان است که در سال تحصیلی ۱۳۴۵-۱۳۴۴ با راهنمایی شادروان صادق کیا در گروه زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی دانشکدۀ ادبیات دانشگاه تهران نگارش و دفاع شده است. عنوان کامل این رساله چنین است: ***تصحیح و ترجمۀ سوترنسک و وَرشت‌مانسرنسک از دینکرد ۹ و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی همراه با واژه‌نامۀ پهلوی ـ فارسی***

احمد تفضلی، پس از به‌پایان‌رساندن دورۀ لیسانس (کارشناسی) در ایران، با استفاده از هزینۀ تحصیلی دانشجویان رتبۀ اول راهی انگلستان گردید و مدت چهار سال در دانشگاه لندن زیر نظر استادان برجسته‌ای همچون والتر برونو هنینگ، مری بویس، و ... به تحصیل پرداخت و مدتی نیز در فرانسه از محضر ژان پیر دومناش بهره برد و در بازگشت به ایران دورۀ دکتری را در گروه زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی دانشکدۀ ادبیات دانشگاه تهران ادامه داد و با این پایان‌نامه به درجۀ دکتری نائل آمد.

در تهیۀ پایان‌نامه به دلیل سلیقۀ خاص آن زمانِ استاد راهنمایش مجبور شد برخلاف روشی که مورد قبولش بود، متن‌های پهلوی را با الفبای فارسی آوانویسی کند و این موضوع در این رساله غریب می‌نماید. یکی از برنامه‌های علمی دکتر تفضلی تجدیدنظر در این رساله و آوانویسی‌کردن متن پهلوی با حروف لاتین بود؛ همچنین در نظر داشت یافته‌ها و یادداشت‌های جدیدش را به این اثر بیفزاید و آن را به چاپ برساند و من بارها این مطلب را از او شنیده بودم.

ولی درگذشتِ غم‌انگیز و نابهنگامش این فرصت را به او نداد و پژوهشگران این رشته از بازیافته‌های او محروم شدند. کاش نکته‌ها و یادداشت‌هایی را که مؤلف در نظر داشت بر این کار بیفزاید در دست داشتیم، اما متأسفانه در میان یادداشت‌های او هیچ مطلبی در این مورد به دست نیامد. در نتیجه به این بسنده کردیم که این اثر را، که بارها مورد استناد و استفادۀ پژوهشگران بوده است و برخی حتی از ارجاع‌دادن به آن دریغ کرده‌اند، به همین صورت به

چاپ برسانیم و تصمیم بر این شد که اصل را بر نوشته‌هایی قرار دهیم که قلمِ خود مؤلف است و بر اطلاعاتی که او داده مطلبی افزوده نگردد، چون هدفْ انتشار نوشته‌های دکتر احمد تفضلی است که در آن زمان و با دسترسی به پژوهش آن روز نگاشته شده است.

اشکالی که پیش از هر چیز در این اثر به چشم می‌خورد آوانویسی خاص آن به خط فارسی است، نویسنده خود، در توضیح روشِ کار، این مسئله را چنین عنوان می‌کند: «برای هر بخش دو ترجمه داده شده است. در ترجمهٔ نخست، که واژه‌به‌واژه از پهلوی است، جمله‌های پهلوی با رعایت سبک جمله‌بندی پهلوی به فارسی ترجمه شده است. اگر برای واژه‌های پهلوی برابری در فارسی وجود داشت، صورت فارسی آن‌ها داده شده، در غیر این صورت، صورت واژهٔ پهلوی با درنظرگرفتنِ تحول واج‌ها و اصول زبان‌شناسی ایرانی در فارسی ساخته شده است.»

مؤلف تأکید کرده است: «در این مورد از نظر استاد راهنما پیروی شده است.» و بهتر است خوانندگان به این مطلب توجه کامل داشته باشند.

شاید انتظار می‌رفت که ما در چاپ این اثر متن پهلوی را با روش رایجِ فعلی آوانویسی کنیم، اما به دلایلی از این موضوع خودداری کردیم. اگر می‌خواستیم به این مهم بپردازیم و آن را کاملاً علمی و بی‌نقص عرضه کنیم، خودْ کاری بس دشوار بود و انجامش مستلزم زمانی بس دراز. و ضمناً اگر این تلاش به ثمر هم می‌رسید، دیگر اثرِ دکتر احمد تفضلی نبود. درحالی‌که هدفْ انتشار اثر تفضلی است. اگر بخواهیم چنین کاری انجام دهیم باید در اثری جداگانه و با عنوانی دیگر به چاپ رسد.

امیدوارم که خوانندگان نکته‌سنج با مطالعهٔ این نوشته‌ها به سلیقه و نظرات دکتر تفضلی و نحوهٔ مطالعات آن دوران پی ببرند و قطعاً توجه خواهند کرد که از آن زمان به‌بعد مطالعات بیشتری در این زمینه‌ها صورت گرفته است و واردکردن تک‌تک نظرات جدید در این کار بسیار دشوار بود و در این صورت، به‌خصوص توانایی‌ها، ابتکار و نکته‌سنجی‌های هوشمندانهٔ دکتر تفضلی در سایه قرار می‌گرفت، چون با مطالعهٔ دقیق‌تر این اثر و باتوجه‌به تعلیقات و زیرنویس‌های عالمانهٔ مؤلف می‌توان دریافت که او بر نکته‌های بسیاری انگشت گذاشته که از دید محققان دیگر پنهان بوده است.

پیشگفتار عالمانهٔ دکتر تفضلی اطلاعات لازم را در مورد کتاب‌های دینکرد و به‌خصوص کتاب نهم و بخش‌های سوتکرنسک و ورشت‌مانسرنسک در اختیار خواننده می‌گذارد و در این پیشگفتار معرفی کاملی از مؤلفان دینکرد، آتور فرنبغ فرخزادان و آتورپات ایمیدان آمده و شرح مبسوطی نیز دربارهٔ دستنویس‌های دینکرد داده شده است. مؤلف به‌طور مشروح به پیشینهٔ مطالعات و بررسی‌های انجام‌گرفته دربارهٔ دینکرد تا آن زمان پرداخته است. جدول بسیار مفیدی در مورد نام فرگردها و شماره‌های یسن‌هایی که نام هر فرگرد از آن‌ها گرفته شده در پیشگفتار آمده است.

پس از ذکر مآخذ و اختصارات، متن پهلوی سوتکرنسک و ورشت‌مانسرنسک آمده که دستنویس خود دکتر تفضلی است و تفاوت نسخه‌ها در زیرنویس ذکر شده و صورت ارجح برگزیده شده است. در برابر هر صفحهٔ متن پهلوی، آوانویسی آن به خط فارسی آمده و صفحهٔ بعدی ترجمهٔ فارسی آن است.

واژه‌نامهٔ کامل و مفیدی در بخش سوم عرضه می‌شود که به ترتیبِ الفبای پهلوی و به همین خط تنظیم شده که دستنویس خود مؤلف است.

در بخش چهارم، مطالب سوتکرنسک و ورشت‌مانسرنسک با متن‌های اوستایی سنجیده شده و سه جدول دارد که در آن برابرِ اوستایی هرکدام از نسک‌ها ذکر شده است و در پایان، صفحه‌ای با عنوان چند یادداشت آمده که دربردارندهٔ مطالب تازه‌ای است.

بخش پیشگفتار، آوانویسی فارسی، ترجمه‌ها و یادداشت‌ها مجدداً حروف‌نگاری و ویرایش شده، ولی کل متن‌های پهلوی و واژه‌نامه عیناً اسکن شده است. در اصل، دستنویسِ دکتر تفضلی اهم مطالب پایان‌نامه است.
در چاپ این اثر تصحیحات کوچکی نیز انجام گرفت، مثلاً کلماتی را که حدس می‌زدیم اشتباه چاپی یا سهو قلم بوده تصحیح کردیم. افتادگی‌هایی هم در متن بود که سعی کردیم با مراجعه به اصل پهلوی و قرائن به متن بیفزاییم. در ارجاعات، برخی ناهمگونی‌ها دیده می‌شد و آن‌ها را به روش خود مؤلف یکسان کردیم و به فهرست منابع، مآخذی که از قلم افتاده بود افزودیم. در چاپ این اثر دستور خط و شیوهٔ املایی فرهنگستان زبان و ادب فارسی رعایت شده است.

ویرایش و مقابلهٔ متن را سرکار خانم دکتر نازنین خلیلی‌پور با علاقه و دقت بسیار انجام دادند و به‌خوبی از عهدهٔ آن برآمدند که جای تشکر فراوان دارد.

همچنین، بجاست که از ریاست محترم مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی جناب آقای کاظم موسوی بجنوردی سپاسگزاری کنم که تسهیلات لازم را برای انتشار این اثر فراهم کردند و با این کار، به پویندگان فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران خدمت بزرگی نمودند.

دریغ و هزار افسوس که کتاب زندگی دکتر احمد تفضلی این دانشمند ارزنده و کم‌نظیر این‌چنین زود و نابهنگام به صفحهٔ پایانی رسید.

ژاله آموزگار
تابستان ۱۳۹۷

فهرست

پیشگفتار	۹
ـ نویسندگان دینکرد	۹
ـ مطالب دینکرد	۱۲
ـ تقسیمات اوستا بنابر کتاب هشتم دینکرد	۱۳
ـ کتاب نهم دینکرد	۱۳
ـ سوتکرنسک	۱۴
ـ وَرْشْتمانسَرْنَسْک	۱۵
ـ نام فرگردها	۱۵
ـ دستنویس‌های دینکرد	۱۷
ـ روش کار نگارنده در تصحیح و ترجمهٔ این دو نسک	۱۸
ـ پیشینهٔ این بررسی	۱۹
مآخذ	۲۱
نشانه‌های اختصاری	۲۳
بخش نخست: سوتکر نسک	۲۵
بخش دوم: ورشتمانسرنسک	۱۲۵
بخش سوم: واژه‌نامه	۲۷۹
بخش چهارم: سنجش سوتکرنسک و ورشتمانسرنسک و مقایسهٔ آن با متن‌های اوستایی	۳۲۵
ـ سوتکرنسک و متن‌های اوستایی	۳۲۷
ـ ورشتمانسرنسک و متن‌های اوستایی	۳۳۰
چند یادداشت	۳۳۳

پیشگفتار

دینکرد مجموعه‌ای است از مطالب کلامی، فلسفی، تاریخی اساطیری حقوقی و همچنین اندرزها و گفتارهای حکیمانه. ازاین‌رو، این کتاب، به‌سزا، دانشنامهٔ مزدیسنی[1] نامیده شده است. این مجموعه در آغاز دارای نه کتاب بوده که کتاب نخست و دوم و برگ نخست از کتاب سوم آن از دست رفته است. با مطالعهٔ این کتاب می‌توان به طرز اندیشه و تحول فکری دانشمندان مزدیسنی در زمان ساسانیان و سه سدهٔ نخست پس از اسلام پی‌برد و از طرز استدلال آنان در دفاع از دین زردشتی در برابر دین‌های دیگر، به‌ویژه اسلام، آگاه شد. این کتاب به‌علت دربرداشتن واژه‌های دینی فلسفی و علمی زمان ساسانی و پس از آن دارای اهمیت بسیار است. گردآوری این‌گونه واژه‌ها و اصطلاحات به غنی‌ترکردن فرهنگ فارسی کمک بزرگی می‌کند. در زمان ما برای بررسی این‌گونه واژه‌ها گام‌هایی برداشته شده،[2] ولی آنچه باید در این زمینه انجام گیرد هنوز بسیار است. بسیاری از داستان‌های تاریخی در دینکرد (به‌ویژه کتاب نهم) آمده است که در هیچ‌جای دیگر اثری از آن‌ها نمی‌یابیم. در دو کتاب هشتم و نهم دینکرد مطالب اوستای دوره ساسانی خلاصه شده است و تنها از این آگاهی‌های خلاصه است که می‌توان به مطالب بخش‌های گمشدهٔ اوستا پی‌برد.

نویسندگان دینکرد

دربارهٔ نویسندگان این کتاب آگاهی بسیاری نداریم. به نظر می‌رسد که مطالب آن چندین‌بار دستکاری شده و به‌صورتی که اکنون در دست است به ما رسیده است. اگر کتاب نخست که در آغاز آن معمولاً نام نویسنده یا نویسندگان یاد می‌گردد در دست بود، شاید می‌توانستیم دراین‌باره آگاهی بیشتری داشته باشیم.

آگاهی ما دربارهٔ نویسندگان کتاب منحصر است به آنچه آخرین نویسندهٔ کتاب، یعنی آتورپات ایمیتان (آذرباد پسر امید)، در فصل آخر کتاب سوم دینکرد (چاپ مدن، ص ۴۰۵) آورده است. این نویسنده پس از پیشگفتار کوتاهی دربارهٔ تاریخچهٔ کتاب اوستا و پراکندگی آن در زمان‌های گوناگون بر اثر آسیب‌های زمان چنین آورده است:

---

1. J. P. de Menasce, *Une encyclopédie mazdéenne, le Dēnkart*, Paris, 1958.

۲. در این‌باره سه دانشمند اروپایی، به‌طورپراکنده در سه کتاب زیر تحقیقاتی کرده‌اند:

H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems*, Oxford, 1943, p. 79. ff.

J. P. de Menasce, *Škand Gumānīk Vičār*, 1945.

R. C. Zaehner, *Zurvan*, Oxford, 1955.

و پس از گزند و آشوبی که از تازیان به دیوان و گنج کشور آمد، خوب فـرَوَرْد آتورفرنبـغ فرخزاتـان (آذر فرنبـغ پسـر فرخزاد) پیشوای بهدینان (= زردشتیان) آن نسخه را (= نسخهٔ اوستا را) به دیوان خود ملحق کرد با توجه (= نکیرشن) به اوستا و زند بهدین و گفتارِ گرویدگان نخست (= پوریوتکیشان).[۱]

متأسفانه آتورپات توضیح بیشتری نمی‌دهد، ولی شاید منظور او این باشد که آتورفرنبغ ایـن کتـاب‌هـا را بـرای تـدوین کتاب دینکرد گردآوری کرد. پس از آتورفرنبغ پسر وی زردشت آتورفرنبغان کار پدر را دنبال می‌کند، ولی «به‌سبب آسیبی که به زردشت آتورفرنبغان رسید آن دیوان پراکنده شد...». متأسفانه از چگونگی آسیبی که به زردشت آتورفرنبغان رسیده است نیز ناآگاهیم. پس از آن، کار دینکرد را آتورپات ایمیتان (آذرباد پسر امید) بر عهده می‌گیرد که خود را چنین معرفـی می‌کند:

از آن پس، من آتورپات ایمیتان پیشوای بهدینان با یاری یزدان ... نوشتم آنچه را که یافتم و از آن مطالب برگزیدم (هچش وچیت)، آنچه که نامیده می‌شود دینکرد هزار درک (دینکرد هزار فصل).

بنابراین در این فصل از دو نویسندهٔ دینکرد یعنی آتورفرنبغ فرخزاتان و آتورپات ایمیتان سخن رفته است. دربارهٔ زمـان زندگی این دو دانشمند می‌توان آگاهی‌های اندکی از منابع دیگر به دست آورد.

آتورفرنبغ فرخزاتان (آذرفرنبغ پسر فرخزاد)

او همان پیشوای بهدینان است که با عبدالله[۲] (ابالیش) در پیشگاه مأمون خلیفه عباسی (۲۱۸-۱۹۸ هجری) منـاظره کـرده و شرح مناظرهٔ او در کتاب پهلوی ماتیکان گجستک عبدالله[۳] آمده است؛ بنابراین، آتورفرنبغ در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می‌زیسته است.

مردان‌فرخ مؤلف کتاب *شکند گمانیک وِیچار* نیز چندین‌بار از آتورفرنبغ فرخزاتان به‌عنوان نویسندهٔ دینکرد یاد کرده است.[۴] او از کتاب دینکرد استفادهٔ فراوان برده و فصل نهم کتاب او درحقیقت از دینکرد گرفته شده است. نکتهٔ جالب‌توجه اینجاست که مردان‌فرخ تنها آتورفرنبغ فرخزاتان را به‌عنوان نویسندهٔ دینکرد یاد می‌کند و دربارهٔ نویسـندهٔ بعـدی خـاموش

---

۱. نک:

de Menasce, *Une Encyclopédie Mazdéenne, Le Denkart*, pp. 8-12; J. C. Tavadia, *Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956, s. 46 ff.

۲. نام این شخص به صورت سرسلدرس آمده است که می‌توان آن را با اندک تغییری سرعلدرس (ابدیلاه: عبدالله) خواند. تاآنجاکه نگارنـده مـی‌دانـد نخستین‌بار دومناش در کتاب *دانشنامهٔ* خود (*Encyclopédie*, p. 11, note 11) این پیشـنهاد را داده اسـت. ایـن دانشـمند آن را Abdulāh خوانـده است. اگر آن را Abdilāh*بخوانیم نیاز کمتری به اصلاح واژه پهلوی داریم. شاید ایرانیان عبدالله را عبدالله تلفظ می‌کرده‌انـد. بیلـی (Baily) در کتـاب *مسـائل زردشـتی* (*Zor. Prob.*, p. 85, note 4)، ایـن نـام را Abāly و شـدر (Schaeder) در کتـابش (*Iranische Beiträge*, p. 287) آن را Abālaiθ خوانده است.

3. *Gujastak Abalish*, A. Barlthelemy, 1887.

۴. در فصل‌های (۱۰۷) ۴. (۳) ۹. (۰۰) ۱۰. نک: de Menasce, *Encyclopédie*, p. 11

است؛[۱] بنابراین، پیداست که در زمان او یا هنوز بخش‌های دیگر دینکرد، که کار تدوین آن با آتورپات ایمیتان بوده است، انجام نیافته بوده یا درحال‌انجام بوده است. مردان‌فرخ همچنین کتاب دینکرد را کتاب هزارفصل می‌خواند و همین نام را در نوشتهٔ آتورپات ایمیتان که در بالا یاد شد می‌یابیم. بی‌گمان هزارفصلْ مربوط به سه کتاب نخستْ یعنی آن بخش‌هایی از دینکرد بوده است که آن‌ها را آتورفرنبغ خود تدوین کرده بوده و مردان فرخ آن‌ها را می‌شناخته است. به‌علاوه اینکه آتورپات هم در پایان کتاب سوم، دینکرد را هزارفصل می‌خوانَد نه در پایان کتاب نهم.[۲]

منوچهر نیز در *داتستان دینیک*[۳] و در نامه‌های خود[۴] از آتورفرنبغ فرخزاتان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های دینی نام برده است.

در کتاب‌های چهارم و پنجم دینکرد گفته‌ها و نوشته‌های آتورفرنبغ فرخزاتان نقل شده است. به نظر می‌رسد این نوشته‌ها را آتورپات ایمیتان مرتب کرده است؛ بنابراین، آتورفرنبغ نویسندهٔ پنج کتاب نخستین بوده است و این کتاب‌ها ازنظر سبک به یکدیگر همانندند و با کتاب ششم ازیک‌طرف و با کتاب‌های هفتم و هشتم و نهم ازطرف‌دیگر متفاوت‌اند؛ اما معلوم نیست که گردآورندهٔ کتاب ششم آتورفرنبغ بوده است یا آتورپات.

آتورپات ایمیتان (آذرباد پسر امید)

دربارهٔ وی نیز متأسفانه آگاهی فراوانی نداریم و زمان زندگی او نیز مورد اختلاف دانشمندان است. وست[۵] او را با آتورپات ایمیتان، که در بندهش (ص ۲۳۸، س ۳) به‌عنوان یکی از هم‌زمانان زادسپرم نام برده شده، یکی دانسته است. چون زادسپرم در نیمهٔ دوم قرن نهم میلادی (سوم هجری) می‌زیسته است[۶]. بنابراین وست چنین نتیجه گرفته که آتورپات در قرن نهم میلادی زندگی می‌کرده است[۷]. دومناشْ ایمیت (پدر آتورپات) را با انمد، پسر اَشَوَهِشْت، که معاصر مسعودی (م. ۳۴۶ هجری قمری) بوده است، یکی می‌داند و نتیجه می‌گیرد که آتورپات ایمیتان (= پسر او) در قرن چهارم هجری (۱۰ میلادی) زیسته است[۸]. بنابراین، این دانشمند آخرین تدوین دینکرد را در قرن دهم میلادی می‌داند. دومناش، همچنین، برای اثبات نظر خویش ذکر می‌کند که حمزهٔ اصفهانی (قرن ۴ هجری) از موبدی هم‌زمان وی به‌نام ایمیت اشوهشتان و ابن‌الندیم در الفهرست از موبدی به‌نام ایمیت یاد کرده‌اند. مودی[۹] و نوبرگ[۱۰] نیز همین‌نظر دومناش را اظهار داشته‌اند؛ اما در روایتی که دومناش از مسعودی نقل کرده، همچنین، از موبدی به‌نام اسفندیار (پسر آذرباد پسر انمد) یاد شده است که در ۳۲۵ هجری

---

۱. فصل ۴ بند ۱۰۷، نک: Ibid, p. 59

۲. نک: کتاب ادبیات فارسی میانه: Tavadia, *Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, p. 49

۳. فصل ۸۸، بند ۸.

۴. نامهٔ یک، فصل ۳ بند ۹ و نامهٔ دو، فصل ۱ بند ۱۳. نک: de Menasce, *Encyclopédie*, p. 11

5. West

۶. نک: *SBE*, Vol. 18, p. 14; *Baily, Zor. Prob.*, Preface, p. 5

7. *SBE*, Vol. 37, p. 33.

8. de Menasce, *Encyclopédie*, p. 10.

9. J. Modi, Studia Indo-Iranica, Ehrengabe für Wilhelm Geiger, Leipzig, 1931, pp. 274-288. cf. *Encyclopédie*, p.11, n.1.

10. S. H. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, Wiesaden, 1964. p. xv.

قمری (۹۳۶ میلادی) کشته شده است. به‌نظر نگارنده یکی دانستن ایمیت پدر آتورپات (آخرین تدوین‌کنندهٔ دینکرد) با این انمد که مسعودی ذکر کرده است، منطقی‌تر به‌نظر می‌رسد؛ زیرا در روایت نخست مسعودی که دومناش بدان استناد کرده، و همچنین، در روایت حمزه و ابن‌الندیم اشاره‌ای به این نشده است که ایمیت پسری به نام آذرباد داشته است؛ درحالی‌که در روایت دوم مسعودی اسفندیار، پسر آذرباد، پسر ایمیت، دانسته شده است. و آذرباد پسر ایمیت باید همان آتورپات ایمیتان باشد. دیگر اینکه چنانکه بویس یادآور شده است،[1] منطقی‌تر به‌نظر می‌رسد که زمان تألیف نهایی *دینکرد* را قرن نهم میلادی بدانیم، قرنی که در آن بیشتر کتاب‌های پهلوی مانند *بندهشن* و *داتستان دینیک* و *نامه‌های منوچهر* و به‌احتمال قوی *شکندگمانیک ویچار* تألیف شده است. بنابراین، چون موبد اسفندیار در ۳۲۵ هجری (۹۳۶ میلادی) کشته شده است، پدر او، یعنی آتورپات پسر ایمیت، بایستی در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری (۹ میلادی) زیسته باشد.[2]

مردان‌فرخ، مؤلف *شکندگمانیک ویچار* (فصل ۴، بند ۱۰۶ به)، ذکر می‌کند که وی از آثار آتورپات یاوندان استفاده کرده که این آثار در کتاب *دینکرد* آتورفرنبغ فرخزاتان آمده است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از منابع *دینکرد* آثار این آتورپات یاوندان بوده است که متأسفانه از احوال او خبری نداریم، جز اینکه چندین‌بار نام او در *شکندگمانیک ویچار* آمده است.[3]

از شخص دیگری نیز، به نام اوشیتر زرتشتان، در مقدمهٔ کتاب آتورپات یاد شده که از او متأسفانه هیچ‌گونه اطلاعی نداریم.[4]

مطالب دینکرد

دینکرد را می‌توان از نظر مطالب به‌طورکلی به سه بخش تقسیم کرد: ۱. کتاب‌های سه و چهار و پنج ۲. کتاب ششم ۳. کتاب هفتم و هشتم و نهم.

کتاب‌های بخش نخست[۵] بیشتر شامل مطالب کلامی و فلسفی و مسائل مربوط به دین و پاره‌ای از مطالب اساطیری است. کتاب سوم مطالب کلامی و دینی را دربردارد.[5] کتاب چهارم مطالب برگزیده‌ای است دربارهٔ مسائل دینی از کتاب *ادوین نامک* (= *آیین‌نامه*) آتورفرنبغ فرخزاتان.[6] کتاب پنجم پاسخ‌هایی است که آتورفرنبغ فرخزاتان به یعقوب خالدان[7] داده است.[8]

---

1. Mary Boyce, *BSOAS*, 1960.149.

۲. نوبرگ (Ibid) استدلال می‌کند که چون پس از آتورفرنبغ موبد دیگری به نام زردشت کار انجام کتاب را برعهده داشته، بنابراین، آتورپات ایمیتان که پس از زردشت تألیف دینکرد را دنبال کرده است، باید مدت قابل‌توجهی پس از او، شاید در قرن دهم میلادی، زندگی کرده باشد. به‌نظر نگارنده این استدلال درست نیست؛ زیرا چنان‌که از مقدمهٔ آتورپات برمی‌آید، زردشت نتوانسته است کار دینکرد را برای مدتی طولانی دنبال کند.

۳. *شکندگمانیک*، ص ۱۱ [نک: de Menasce, *Une apologétique*, p. 11]

4. de Menasce, *Encyclopédie*, p. 12.

5. Ibid, p. 12 ff..

6. Ibid, p. 23 ff.

۷. دومناش این نام را هالیدان خوانده است. آقای دکتر کیا آن را خالدان می‌خوانند.

8. Ibid, p. 29 ff.

بخش دوم که شامل کتاب ششم دینکرد است مجموعه‌ای است از اندرزهای پهلوی.[۱]
کتاب‌های گروه سوم شامل تفاسیر یا مطالبی است که از اوستا گرفته شده است. کتاب هفتم دربارهٔ زندگانی زردشت است.[۲] کتاب هشتم خلاصه‌ای از مطالب ۲۱ نسک اوستا، و کتاب نهم شامل خلاصه‌ای از مطالب سه نسک اوستا است.

تقسیمات اوستا بنابر کتاب هشتم دینکرد

در کتاب هشتم دینکرد از ۲۱ نسک اوستا و خلاصه‌ای از مطالب آن سخن رفته است. نویسنده در مقدمهٔ کتاب هفتم و هشتم و نهم از خود نام نمی‌برد، ولی این سه کتاب باید تألیف آخرین مؤلف دینکرد یعنی آتورپات ایمیتان[۳] باشد. نویسنده در آغاز کتاب هشتم (دینکرد مدن، ص ۶۷۷) توضیح می‌دهد که مبنای کار او، در خلاصه‌کردن ۲۱ نسک، زند (= ترجمه و تفاسیر اوستا) بوده است.[۴] سخن نویسنده با مطالعهٔ کتاب هشتم و نهم، که شباهت فراوانی ازنظر سبک و مطالب با زندهای باقی‌ماندهٔ اوستا دارند، اثبات می‌شود.

به نظر می‌رسد کتاب‌هایی که نویسنده خلاصهٔ مطالب آن‌ها را داده، در زمان او نیز وجود داشته است؛ زیرا مثلاً مطالب سکاتم‌نسک در یکی از نامه‌های منوچهر (نامه یک، فصل ۸، بند ۱) نیز آمده است و در آنجا مطالب از آنچه در دینکرد آمده مفصل‌تر است؛ بنابراین، منوچهر بایستی مطالب خود را از اصل کتاب گرفته باشد.

نویسنده شرح می‌دهد که اوستا به سه بخش (= بچشن) تقسیم می‌شده است و هریک از این بخش‌ها به بهرها و هریک از بهرها به فصل‌ها (= بْرینَک) تقسیم می‌شده‌اند. سه بخش اصلی عبارت‌اند از: ۱. گاسانیک؛ ۲. داتیک؛ ۳. هاتک مانسریک. هریک از این سه بخش دارای هفت نسک بوده که مجموعاً ۲۱ نسک اوستا را تشکیل می‌داده‌اند. نویسنده یادآور شده است که از مطالب هریک از این سه بخش در بخش‌های دیگر نیز می‌توان یافت.

کتاب نهم دینکرد

این کتاب شرح و تفسیر سه نسک از هفت نسک گاسانیک (= گاهانی) است. این سه نسک عبارت‌اند از سوتْکَرنَسْک، وَرشْت مانْسَرنسک و بَغ‌نسک. منظور از واژهٔ گاسانیک، در اینجا، سرودهای گاهان نیست؛ بلکه مقصود مطالبی است که مربوط به امور مینوی و اخلاقی و دینی، در برابر داتیک که مطالب آن مربوط به قانون و حقوق است. خود نویسنده نیز اشاره می‌کند: «گاسان بیشتر (=اپیرتر) [مربوط] به دانش مینوی (مینوگ دانشنیه) و کارهای مینوی (مینوگ کاریه) است.»[۵]

هریک از سه نسک گاسانی با تفسیر سه دعای بزرگ دینی مزدیسنی، یعنی «یَثااَهوویْریو»، «اَشِم وهو» و «ینگه هاتام» آغاز می‌گردد و با «ایریمااشیو» (airyəmā išyō، یسن ۵۴) پایان می‌یابد.

---

1. Ibid, p. 37 ff.

2. Ibid, p. 63 ff.

3. cf. Tavadia, p. 69.

۴. کتاب هشتم دربارهٔ خلاصه‌ای (= هنکرتیکیه) است از آنچه در نسک‌های دینِ مزدیسنان جداجدا یاد شده است: «آنچه در شادروان این نامه ... نوشته شده و نوید داده شده، از زند دین است.»

۵. دینکرد مدن، ص ۶۷۷، س ۱۲. [Madan, *The Copmlete Text of Pavlavi Dinkard*]

سوتکرنسک

وست واژهٔ سوتکر را از ریشهٔ «سو» (به معنی سود بخشیدن، نفع‌رساندن) گرفته است، بنابراین سوتکر را causing benefits یا acting beneficially معنی کرده است.[1] نظیر همین تعبیر را تاوادیا آورده است.[2] شاید بتوان واژهٔ سوتکر را از ریشهٔ «سو» به معنی «نجات‌دادن» گرفت و سوتکر را «نجات‌دهنده» معنی کرد. همین ریشه را در واژهٔ سوشیانس نیز می‌یابیم.

در کتاب هشتم دینکرد (مدن، ص ۶۸۰، س ۸) خلاصه‌ای از مطالب سوتکرنسک آمده است. نویسنده سوتکر را شامل مطالب زیر می‌داند: مطالب دربارهٔ نیرو و اثر نخستین گفتار اورمزد (= اهونور) که این قسمت مربوط به فصل اول سوتکر است. مطالب دربارهٔ پرهیز از قانون پتیارهٔ بد (اهریمن و دیوان و آنچه مربوط به گناهان و کرفه است؛ سنج. فصل‌های ۴، ۸، ۹). مطالب دربارهٔ امشاسپندان گیتی. مطالبی مربوط به رستاخیز و نوسازی جهان (= فرشگرد) و آگاهی دربارهٔ چیزهای مینوی.

با بررسی سوتکرنسک بدین نتیجه می‌توان رسید که مطالب این نسک به‌طورکلی بر دو نوع است:

۱. دستورهای دینی و مطالب اخلاقی مربوط به کارهای نیک و بد و برشمردن نتایج آن‌ها.

۲. افسانه‌های دینی و اساطیر.

۱. دستورهای دینی: از نوع مطالب گروه نخست می‌توان فرگردهای زیر را یاد کرد: برشمردن صفات نیک و بد (فرگرد ۴)؛ صفات نیک (فرگرد ۵). دستورهای دینی و نتیجهٔ بدی که بر اثر پیروی‌نکردن از آن‌ها به انسان می‌رسد، مانند کُستی نبستن، با یک کفش راه رفتن، نداشتن مارکُش (فرگرد ۸) و مانند این‌ها. دربارهٔ کون‌مَرْز (لواط) (فرگرد نهم). گناهان بزرگ (فرگرد ۱۷). دستورات مذهبی درباره نگاه‌داری آتش (فرگرد ۱۱، بندهای ۱۲-۶). دستور دربارهٔ خواندن دعا در هنگام خوردن غذا (فرگرد ۱۱، بند ۱۴). دستور دربارهٔ نشکستن پیمان (فرگرد ۱۱، بند ۲۷ و فرگرد ۱۹، بندهای ۶-۵).

گاهی دستورهای دینی با عبارت «اندرز دربارهٔ ...» (فرگرد ۱۱، بند ۶ و فرگرد ۱۵، بند ۶) یا «پرهیز از ...» (فرگرد ۸، بند ۱ و فرگرد ۶، بند ۷) آغاز می‌گردد، ولی غالباً این‌گونه عبارات به کار نرفته است. گاهی نیز دستورهای دینی مستقیماً به‌صورت دستور بیان نشده‌اند، مانند آنچه در فرگرد دهم دربارهٔ آتش آمده است. در این بخش مینوی (روح) آتش از گناهانی که مردم نسبت به او مرتکب می‌شوند گله می‌کند. بنابراین، نتیجه آن است که باید از ارتکاب این‌گونه گناهان سرباز زد. مطالبی نیز که دربارهٔ پاداش و پادافره آمده است می‌تواند در این گروه قرار گیرد؛ زیرا نتیجهٔ اطاعت دستورهای دینی پاداش و نتیجهٔ پیروی‌نکردن از آن‌ها پادافراه است. این‌گونه مطالب را می‌توان مثلاً در فرگرد شانزدهم (بندهای ۷-۱) یافت.

۲. افسانه و اساطیر: مطالب افسانه‌ای و اساطیری در سوتکرنسک بسیار است، مانند:

افسانهٔ آفرینش آتش و کوششی که برای نیافریده‌شدن در زمین کرده است (فرگرد ۱۱، بند ۱۰). آمدن اَسْتوهات (= دیو مرگ) به جهان (فرگرد ۱۱، بند ۱۸). افسانهٔ گرشاسب و آزردن آتش (فرگرد ۱۴). افسانهٔ ضحاک و جمشید (فرگرد ۲۰،

---

1. *SBE*, Vol. 37, p. 10, n. 6.

2. Tavadia, pp. 72-73.

بندهای ۱۷-۱). افسانهٔ فریدون و اهل مازندران (فرگرد ۲۰، بندهای ۱۸-۲۵). افسانهٔ کاووس (فرگرد ۲۱، بندهای ۶-۱۱). داستان کی‌خسرو و «وای دیرَنده‌خدای»[1] (فرگرد ۲۲).

وَرْشْت‌مانسَرنَسک

واژهٔ «ورشت‌مانسر» مرکب است از «ورشت» (اسم مفعول از ریشه «ورز» به معنی «کردن») و «مانسر» (در اوستا مانثر: کلام، گفتار دینی). بنابراین، ورشت‌مانسر به معنی «آنچه به‌عنوان کلام دینی به کار می‌رود» است.[2] در فصل سوم از کتاب هشتم دینکرد مطالب ورشت‌مانسرنسک چنین خلاصه شده است:[3] «ورشت‌مانسرنسک دربارهٔ زایش زردشت و آمدنش به دین و آنچه در این‌باره است و آنچه دربارهٔ هیربدی و شاگردی (= هاوشتیه) و ردی (= رتیه) و خستوانی (= اعتقاد) نسبت به او (است) ... هرچه در گاهان آمده در ورشت‌مانسر چیزی درآن‌باره گفته شده است». این توضیح نویسنده نسبتاً دقیق است. در حقیقت ورشت‌مانسرنسک تفسیری است بر گاهان همراه با عبارت‌هایی از گاهان که به پهلوی ترجمه شده است. بدین‌جهت در ورشت‌مانسرنسک مطالب فراوانی می‌یابیم که در زند یسن‌ها نیز آمده است، ولی به‌هرحال ورشت‌مانسر براساس تفسیر دیگری، غیر از زندی که از یسن‌ها اکنون در دست داریم، تدوین شده است.[4]

فرگرد نخست ورشت‌مانسر به زندگانی زردشت اختصاص داده شده، بدین‌جهت این نسک یک فرگرد از دو نسک دیگر بیشتر دارد.

نام فرگردها

سه فرگرد اول هریک از سه نسک به نام سه دعای دینی زردشتیان، یعنی یثااهوویریو، اشم وهو و ینگه‌هاتام نامیده شده است. نام فرگردهای بعدی از واژهٔ نخستین یا دو واژه یا سه واژهٔ نخستین گاهان گرفته شده. ورشت‌مانسر یک فرگرد اضافه بر دو نسک دیگر دارد و این فرگرد اَسْریاپتیش (اوستایی: اَـ ثرَپیتیش[5]، فارسی: هیربد) نامیده شده است.

---

۱. «وای» به معنی «فضا، جو» است. «دیرنده‌خدای» (پهلوی: «دیرنگ خوتای») به معنی «دارندهٔ سلطنت دراز» است.

2. *SBE*, Vol. 37, p. 12

۳. دینکرد مدن، ص ۶۸۰، س ۱۷.

۴. نک: بخش ورشت‌مانسرنسک و متن‌های اوستایی، بخش چهارم این رساله.

5. [aēθrapaitiš ویراستار]

در زیر نام فرگردها و شمارهٔ یسنی را که نام هر فرگرد از آن گرفته شده یاد می‌گردد:

سوتکرنسک	شمارهٔ فرگرد	ورشت مانسرنسک	شمارهٔ فرگرد	یسن	شمارهٔ یسن
		[illegible]	۱		
[illegible]	۱	[illegible]	۲		
[illegible]	۲	[illegible]	۳		
[illegible]	۳	[illegible]	۴		
[illegible]	۴	[illegible]	۵	yānīm manō	۲۸
[illegible]	۵	[illegible]	۶	xšmaibyā	۲۹
[illegible]	۶	[illegible]	۷	at̲ tā vaxšyā	۳۰
[illegible]	۷	[illegible]	۸	tā vә urvātā	۳۱
[illegible]	۸	[illegible]	۹	axvyāčā xvaētuš	۳۲
[illegible]	۹	[illegible]	۱۰	yaθāiš	۳۳
[illegible]	۱۰	[illegible]	۱۱	yā šyaoθanā	۳۴
[illegible]	۱۱	[illegible]	۱۲	yasna haptanghāiti	۳۵
[illegible]	۱۲	[illegible]	۱۳	uštā ahmāi yahmāi	۴۳
[illegible]	۱۳	[illegible]	۱۴	tat̲ θwā pәrәsā	۴۴
[illegible]	۱۴	[illegible]	۱۵	at̲ fravaxšyā	۴۵
[illegible]	۱۵	[illegible]	۱۶	ka̜mnәōi za̜m	۴۶
[illegible]	۱۶	[illegible]	۱۷	spәnta mainyū	۴۷
[illegible]	۱۷	[illegible]	۱۸	yezī	۴۸
[illegible]	۱۸	[illegible]	۱۹	at̲ mā yavā	۴۹
[illegible]	۱۹	[illegible]	۲۰	kat̲ mōi urvā	۵۰
[illegible]	۲۰	[illegible]	۲۱	vohū xšaθrәm	۵۱
[illegible]	۲۱	[illegible]	۲۲	vahištā īštiš	۵۳
[illegible]	۲۲	[illegible]	۲۳	airyamā išyō	۵۴

دستنویس‌های دینکرد

از دینکرد سه دستنویس به نشانه‌های «ب» و «ک» و «پ» در دست است که از میان آن‌ها دو دستنویس ب و ک دستنویس‌های کهن‌اند و در زیر ویژگی‌های آن‌ها یاد می‌گردد:

دستنویس ب[۱]

این دستنویس که قبلاً در کتابخانهٔ ملافیروز در بمبئی بوده است و اکنون در کتابخانهٔ مؤسسهٔ شرقی کاما[۲] نگاه‌داری می‌شود، به‌وسیلهٔ ماهوَندات پسرِ وهرام اردشیر در ترک‌آباد کرمان در سال ۱۶۶۰ میلادی نوشته شده است. رونویسگرِ این دستنویس می‌نویسد که دستنویسِ خود را از روی دستنویسی که شهریار اردشیر پسر ایرج در سال ۱۵۱۶ میلادی نوشته بوده رونویس کرده است و این دستنویس نیز خود از روی دستنویسی که آن را ماهوَنداد پسر نرماهان، پسر بهرام مهرآبان، در سال ۱۰۲۰ میلادی در بغداد نوشته بوده رونویس شده است.

این دستنویس در سال ۱۷۸۳ میلادی از ایران به هند برده شده و در آنجا برگ‌هایی از آن گم شده است. پس از چندی، برخی از برگ‌های گمشده دوباره پیدا شد و چند تن از دانشمندان نسخه‌هایی از روی این برگ‌ها رونویس کردند. یکی از آنان هیربد ایرج مهرجی رانا[۳] بود که دستنویس او اکنون در کتابخانهٔ ملافیروز است. سه دانشمند دیگر انکلساریا[۴] و آنتیا[۵] و دستور هوشنگ جاماسپ از پونا[۶] نیز هریک نسخه‌ای از این برگ‌ها برداشتند. مدن دستنویس رانا را با سه دستنویس دیگر مقابله کرده و بدین‌وسیله توانسته است قسمت‌هایی که از دستنویس ب افتاده بوده پُرکند[۷]. سنجانا نیز از این دستنویس ب استفاده کرده که در چاپ او با نشانهٔ DM یاد شده است. چاپ عکسی دستنویس ب را دْرِسدن[۸] در سال ۱۹۶۶ منتشر ساخته است.[۹] در پایان این کتاب، عکسی از برگ‌هایی که رانا آن‌ها را از روی برگ‌های اصلی رونویس کرده داده شده است.

در دینکرد نُه، بخش‌هایی که برگ‌های اصلی دستنویس در دست نیست عبارت‌اند از: ۱. آغاز سوتکرنسک (ص ۲۷ این رساله) تا فرگرد ۱۰ سوتکرنسک، بند ۱۰، سطر ۳، واژه چهارم، ص ۵۱ این رساله).

---

۱. برای آگاهی بیشتر از این دستنویس نک:

E[e]. W. West, *SBE*, xxxvi, pp. xxxvi-xxxvii; *Grundriss der iranischen Philologie*, vol. 2. p. 91.

M. J. Dresden, *Dēnkart*, Introduction, pp. 13-20.

S. H. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, p. xiv.

2. Cama Oriental Institute

3. Dastur Erachji Mehrji Rana

4. T. D. Anklesania

5. E. E. Antia

6. D. Hoshang Jamasp of Poona

۷. نک: دینکرد مدن، پیشگفتار، ص ۷-۸.

8. Dresden

9. M. J. Dresden, *Dēnkart*, Wiesbaden, 1966.

۲. سوتکرنسک، فرگرد ۱۱، بند ۱۶، سطر ۱، واژهٔ یازدهم (ص ۵۹ رساله) تا پایان ورشت‌مانسرنسک.

دستنویس ک[۱]

تنها دستنویس دینکرد، که جدا از دستنویس ب است، دستنویس ک ۴۳ است که به‌وسیلهٔ وسترگارد[۲] در سال ۱۸۴۳ از ایران به کپنهاگ برده شده است. این دستنویس ناقص است و تقریباً یک‌پنجم دستنویس ب است. بخش نخست این دستنویس در سال ۱۵۹۴ میلادی در ترک‌آباد کرمان به‌وسیلهٔ مهرآبان پسر انوشه روان پسر رستم و بخش دیگر به‌وسیلهٔ رونویسگر دیگری رونویس شده است.

دستنویس پ

این دستنویس در پونا و در اختیار دستور دکتر هوشنگ جاماسپ بوده است و بنابر آنچه مدن[۳] ذکر کرده از روی دستنویس ک نوشته شده است. نگارنده نتوانست این دستنویس را به دست بیاورد.

روش کار نگارنده در تصحیح و ترجمهٔ این دو نسک

نگارنده دستنویس ب را، که به‌وسیلهٔ درسدن عیناً چاپ عکسی شده است، اساس کار خود قرار داده و این دستنویس را با دستنویس ک مقابله کرده و اختلافات را در پانوشت یاد کرده است. دستنویس ک تنها بخشی از دینکرد نُه را دربردارد و برای بخش بیشترِ کتاب نهم تنها دستنویس ب را داریم. در برخی موارد، صورت‌هایی که در دستنویس ک آمده درست‌تر از صورت‌های دستنویس ب است؛ در این موارد، نگارنده صورت درست را از دستنویس ک در متن برگزیده و صورت دستنویس ب را در پانوشت یاد کرده است. آنچه نگارنده از خود افزوده، و در هیچ‌یک از دو دستنویس نیامده، در میان < > گذاشته شده است.

چنان‌که پیش از این یاد شد، برخی از برگ‌های اصلی دستنویس ب یک‌بار گم شده بود. هنگامی‌که برخی از این برگ‌ها دوباره پیدا شد، بعضی از دانشمندان نسخه‌هایی از روی این برگ‌ها برداشتند. مدن، در مواردی که دستنویس ب ناقص بوده، از این رونویس‌ها استفاده کرده است؛ نگارنده در این موارد از چاپ مدن استفاده کرده است. در بخش‌هایی از کتاب نهم، مدن دستنویس ب را با دستنویس پ مقابله کرده و آنچه در دستنویس ب نبوده است و در دستنویس پ آمده بوده در میان [...] قرار داده است و بخش‌هایی را که در دستنویس ب بوده و در دستنویس پ نیامده در میان (...) گذاشته است. نگارنده نیز در این موارد این علامات را عیناً به کار برده است.

برای هر بخش دو ترجمه داده شده است. در ترجمهٔ نخست که ترجمهٔ واژه‌به‌واژه از پهلوی است، جمله‌های پهلوی با رعایت سبک جمله‌بندی پهلوی به فارسی ترجمه شده است. اگر برای واژه‌های پهلوی برابری در فارسی وجود داشته،

---

۱. در مورد این دستنویس نک: *The Pahlavi Codex K43*, Copenhagen, 1963

2. Westergard

۳. مدن، پیشگفتار، ص ۸

صورت فارسی آن‌ها داده شده، و در غیر این‌صورت، صورت واژهٔ پهلوی با درنظرگرفتن تحول واج‌ها و اصول زبان‌شناسی ایرانی در فارسی ساخته شده است.[۱] در ترجمهٔ دوم کوشش شده است که از آوردن واژه‌های دور از ذهن، تاآنجاکه ممکن بوده، خودداری شود و سبک جمله‌بندی فارسی در آن رعایت گردد تا درنتیجه دریافت آن آسان گردد.

نگارنده از دو ترجمهٔ وست و سنجانا[۲] استفاده کرده است؛ ولی در بیشتر موارد ترجمهٔ نگارنده با دو ترجمهٔ مذکور متفاوت است. در موارد مهمی که نگارنده نظری غیر از نظر این دو مترجم، درمورد واژه یا عبارتی، داشته در پانوشت توضیح داده است.

در این تحقیق، نگارنده کوشیده است بسیاری از نکات تاریک را ازنظر معنی عبارات و خواندن واژه‌ها روشن کند. این‌گونه موارد گاهی در پانوشت توضیح داده شده است. اگر عبارتی دشوار بوده و نگارنده نتوانسته است ترجمه‌ای برای آن بدهد، در پانوشت، این مطلب یاد شده است.[۳]

پیشینهٔ این بررسی

از دینکرد نُه دو ترجمه در دست داریم: یکی ترجمهٔ وست است که در سال ۱۸۹۲ میلادی در آکسفورد چاپ شده است.[۴] ترجمهٔ دیگر از سنجانا است. او تمام دینکرد را تصحیح و چاپ کرده است. ترجمهٔ دینکرد نُه در سه جلد ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ آمده است.[5] ترجمهٔ سنجانا از کتاب نهم براساس ترجمهٔ وست است. هردو ترجمه امروز قدیمی است و هماهنگ با پیشرفت دانش پهلوی نیست. برخی از بخش‌های دینکرد نه (به‌ویژه ورشت‌مانسرنسک) را دانشمند فقید فرانسوی موله[۶] در کتاب خود ترجمه کرده است.

ترجمهٔ او در بیشتر موارد دقیق و روشن و قابل‌انطباق با متن پهلوی است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از استاد دانشمند جناب آقای دکتر صادق کیا، که راهنمایی این رساله را به عهده گرفته‌اند، و همچنین از پروفسور دومناش، که از دانش بی‌نظیر او درمورد دینکرد بهرهٔ فراوان برده‌ام، سپاسگزاری کنم.

---

۱. در این مورد، از نظر استاد راهنما پیروی شده است.

2. Sanjana

۳. در مورد روش کار در تنظیم واژه‌نامه، نگاه کنید به توضیحی که در آغاز آن بخش داده شده است.

4. *SBE*, vol. xxxvii.

5. D. P. Sanjana, *The Dinkard*, vol. xvii, 1922; vol. xviii, 1926, Bombay.

6. M. Molé, *Cultue, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.

مآخذ

F. C. Andreas und W. B. Henning, *Mitteliranische Manichäica aus Chinesisch-Turkestan* I–III, Berlin 1932.

Behramgore Anklesaria, ed. *Bundahišn*, Bombay, 1908

---------------------------, ed. *Pahlavi Vendidad*, Bombay, 1949

---------------------------, ed. *Zand i Vahuman Yašt*, Bombay, 1957.

H. W. Bailey, "Arya", *BSOAS*, XXVI, I, p. 70 ff.

----------------, *Zoroastrian Problems*, Oxford, 1943

Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Strasburg, 1904.

---------------------, *zum Sassanidischen Recht*, 1-5, Heidelberg, 1918-23.

H. Boyce, *BSOAS*, 1960, 149, Reviews.

J. Darmesteter, *Le Zand-Avesta*, Paris 1892.

B. N. Dhabhar, The Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913.

-----------------, *Pahlavi Yasna and Visperad*, Bombay, 1949.

-----------------, *Essays on Iranian Subjects*, Bombay, 1955.

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.

J. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.

W. B. Henning, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *ZII* 9, 1933, pp. 158-253.

-------------------, *A List of Middle-Persian and Parthian words*, 650 s 9. 1937/39. 7 9-92.

Hoshang Jamasp, ed. *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary, and Glossarial Index*, Bombay, 1907.

J. Jamaspasana, *The Pahlavi Texts*, Bombay, 1918.

J. Junker, *Das Frahang i Pahlavik*, Leipzig, 1955.

D. D. Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay, 1953.

P. J. de Menasce, *Une apologétique mazdéenne du IXe siècle: Škand-Gumanik Vičar*, Fribourg en Suisse, 1945.

---------------------, *Une encyclopédie Mazdéenne, le Denkart*, Paris 1958.

D. M. Madan, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 Parts, Bombay, 1911.

E. R. D. Meherjirana, "Some Notes on a few Important Pahlavi Words and Constructions", *Prof. Jackson Memorial Volume, Papers on Iranian Subjects*, Bombay, 1954. pp. 55-59.

J. J. Modi, *The Religious ceremonies and customs of the Parsees*, Bombay, 1937.

M. Molé, *Culte, mythe et Cosmologie dans l'Iran ancient*, Paris, 1963.

H. S. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*, Uppsala, 1929-31.

D. D. Pahlan, "Pahlavi [illegible] Anhast-Pāzand Anahast Untruth Falshood", *Prof. Jackson Memorial Volume, Papers on Iranian Subjects*, Bombay, 1954. pp. 165-170.

The Pahlavi Codex K43, Copenhagen, 1963.

C. Salemann, Manichaeische Studien, St. Pétersbourg, 1908.

H. S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1964.

P. Sanjana, *The Denkard*, vols. XVII, XVIII, 1922-26.

H. H. Schaeder, *Iranische Beiträge*, Halle, 1930.

J. C. Tavadia, *Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956.

E. W. West, *Sacred Books of the East*, Vol. XXXVII, Pahlavi Texts IV, Oxford 1892.

R. C. Zaehner, "Zurvanica", III, BSOAS, IX/4, 1939, pp. 871-901

------------------, "Aparmand", *JRAS*, 1940, pp. 35-45.

------------------, *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, New York, 1955.

دکتر ذبیح‌الله صفا، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران، ۱۳۳۳.

دکتر صادق کیا، *ماه فروردین روز خرداد*، شماره ۱۶، ایران کوده، تهران، ۱۳۳۵.

نشانه‌های اختصاری

BSOAS	*Bulletin of the School of Oriental and African Studies*
JRAS	*Journal of the Royal Asiatic Society.*
Man. Stud.	C. Salemann, *Menichaische Studien.*
Mir. Man.	Andreas-Henning, *Mitteliranische Manichaica.*
SBE	*Sacred Books of the East.*
ŠGV	*Škand - Gumanik Vičar.*
Zor. Prob.	H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems.*

ب: دستنویس بمبئی
ج: جمع
س: سوتکرنسک
سنج: بسنجید، مقایسه کنید.
ک: دستنویس کپنهاک
نک: نگاه کنید به

بخش نخست

سوتکرنیک

[illegible]
[illegible]

۱

۱- [illegible] [1] [illegible]
[illegible]

۲- [illegible]
[illegible]

۳- [illegible] [1] [illegible] [2] [illegible] [3] [illegible]
[illegible] ۴- [illegible] ۵- [illegible]
[illegible] ۶- [illegible]
[illegible] ۷- [illegible]
[illegible] ۸- [illegible]
[illegible] ۹- [illegible]
۱۰- [illegible] [4] [illegible] ۱۱- [illegible]
[illegible] ۱۲- [illegible] ۱۳- [illegible]
[illegible] ۱۴- [illegible]
[illegible] [5] [illegible] ۱۵- [illegible]
[illegible]

۱۶- [illegible] [6] [illegible]

۱۷- [illegible] [7] [illegible]
[illegible] [8] [illegible]

۱۸- [illegible] [9] [illegible]
[illegible]

۱- در هردو دستنویس ا آمده . ۲-۲ این بند در ک نیامده . ۳- ک [illegible] . ۴- ک [illegible] .

۵ - در هردو دستنویس [illegible] آمده ولی با درنظر گرفتن شایست نشایست ۱۹ بند ۱۴ [illegible] درست بنظر می‌رسد . ۶- ک ندارد.

۷- ب ندارد . ۸- ک [illegible] . ۹- ب [illegible] .

ستایش دین مزدیسنان جد دیو اورمزد دادستان

سوتکر (را) است ۲۲ فرگرد

۱

۱. فردم فرگرد یتا اهوویریو چون یتا اهوویریو به بنی[۱] دین (است) و بریهنیدگی[۲] نسکان ازش (است) که چون بر شش دانش[۳] فردم (است) و برترین دیگر دانش‌ها است در جای خویش نموده شد.

۲. و اینجا گوید بر اماوندی و پیروزگری‌ای که از گفتن یتااهوویریو در بن کارها (است).

۳. یک،[۴] هنگامی که کسی چیز کامد گفتن. یک، هنگامی که کسی چیز کامد خواستن. یک، هنگامی که (کسی) به کار شود.

۴. دو، هنگامی که (کسی) آفرین کامد کردن.

۵. چهار، هنگامی که به فرنامشی رد، یزش گاهنبار است.

۶. پنج، هنگامی که به دروج ببرشی است.

۷. شش، هنگامی که به اماوندی (است). شش، هنگامی که به پیروزگری کارزار (است).

۸. هفت، هنگامی که به یزش امشاسپندان (است) ــ هنگامی که (کسی) یزش امشاسپندان کامد کردن.

۹. هشت، هنگامی که به یزش فروهر اهروان (است).

۱۰. نه، هنگامی که (کسی) تخم به زمین کامد افگند.

۱۱. ده، هنگامی که (کسی) گشن کامد هشتن.[۵]

۱۲. یازده، هنگامی که به زن خواستن شود.

۱۳. دوازده، هنگامی که (کسی) به کوهی گرود بر شدن.

۱۴. سیزده، هنگامی که کسی به روستایی کامد شد. سیزده، هنگامی که کسی بیراه[۶] شود.

۱۵. یک،[۷] هنگامی که کسی به گذرهٔ آبان بکامد شد.

۱۶. و بر کجا به زنشِ دیوان فردم یتااهوویریو گفتن.

---

۱. همین مطلب در دینکرد ۸، مدن، ص ۶۷۹، س ۱۰ آمده است: «اهونور که بن شمرش دین است ... ».

۲. وست این واژه را به formation ترجمه کرده است. با سنجش این بند با بند ۱۹ همین فرگرد، واژهٔ تقسیم واژهٔ مناسب‌تری به نظر می‌رسد.

۳. برای نگارنده روشن نیست که منظور از شش دانش چیست. سنجانا عد شش را به سه تصحیح می‌کند، و به نظر او، منظور از سه دانش، گاسانیک و هاتک مانسریک و داتیک است.

۴. از بند ۳ تا ۱۵ این فرگرد در *شایست‌نشایست* و روایات فارسی پونگیاه نیز آمده است (West).

۵. اصطلاح «گشن هشتن» به معنی تخم‌کشی از حیوانات در متن‌های دیگر پهلوی نیز به کار رفته است. برای نمونه *متن‌های پهلوی آسانا*، ص ۷۰، س ۱۵.

۶. در متن پهلوی [Pahlavi] (اپاراس) آمده است. این املا به‌جای «اپی راس» است که در متن‌های دیگر پهلوی نیز به کار رفته است (برای نمونه نک: *متن‌های پهلوی آسانا*، ص ۸۲، س ۲). پیشوند «اپا» به‌جای «اپی» بسیار به کار رفته است. برای نمونه، «اپاوزند» (*مینوی خرد*، پرسش ۱۵، بند ۱۲). «اپاموست» (همان، پرسش ۱۴، بند ۱۶).

۷. شاید به‌جای [Pahlavi] (ایوک) واژهٔ [Pahlavi] (ایوپ) «یا» درست باشد.

۱۷. و بر دهشانِ بِه، بایشی شمرش سخن اهونور هنگردیگی همه به زردشت گفتن.
۱۸. و بر به فرازِ سرایشی فراون منشانه اهونور هر ماریکی دیوی بی‌کار شود و پاسبانی تن و خواسته از پتیارک.

ستایش دین مزدیسنان را است که ضد دیو است و قانون اورمزد است
سوتکر نسک ۲۲ فرگرد دارد.

۱

۱. نخستین فرگرد یتااهوویریو است؛ زیراکه یتااهوویریو به منزلهٔ اساس دین است و تقسیمات نسک‌های اوستا بنابر آن است و اینکه چرا یتااهوویریو سرِ شش دانش است و اینکه چرا برترین دانش‌های دیگر است، در جای خویش نموده شد.

۲. و در اینجا سخن گفته شود دربارهٔ نیرو و پیروزی‌ای که از گفتن یتااهوویریو در آغاز کارها به دست می‌آید.

۳. یک‌بار باید یتااهوویریو خواند، هنگامی‌که کسی بخواهد سخن بگوید، یک‌بار، هنگامی‌که کسی برای کار بیرون می‌رود.

۴. دوبار، هنگامی‌که کسی بخواهد عبادت کند.

۵. چهاربار، هنگامی‌که یتااهوویریو برای ستایش رد است در جشن گاهنبار.

۶. پنج‌بار، هنگامی‌که برای دورکردن دروج (= دیو) است.

۷. شش‌بار هنگامی‌که برای به‌دست‌آوردن قدرت است؛ شش‌بار هنگامی که برای پیروزی در کارزار است.

۸. هفت‌بار، هنگامی‌که برای پرستش امشاسپندان است ــ یعنی هنگامی‌که کسی امشاسپندان را ستایش کند.

۹. هشت‌بار، هنگامی‌که برای پرستش فروهر اهروان است.

۱۰. نه‌بار، هنگامی‌که کسی بخواهد تخم به زمین بپاشد.

۱۱. ده‌بار، هنگامی‌که کسی بخواهد از حیوانات تخم‌کشی کند.

۱۲. یازده‌بار، هنگامی‌که کسی به خواستگاری زن می‌رود.

۱۳. دوازده‌بار، هنگامی‌که کسی مایل باشد از کوهی بالا رود.

۱۴. سیزده‌بار، هنگامی‌که کسی بخواهد به ناحیهٔ دیگری برود؛ سیزده‌بار، هنگامی‌که کسی راه را گم کند.

۱۵. یک‌بار، هنگامی‌که کسی بخواهد گدار به آب بزند (از رودخانه‌ای عبور کند).

۱۶. و دربارهٔ این موضوع که برای نابودی دیوان باید نخست یتااهوویریو خواند.

۱۷. و درباره اینکه مخلوقاتِ نیک شایسته باید گفتار اهونور را بر زبان آورند و کمال (= هنکردیکی) برای زردشت قائل شوند.

۱۸. و دربارهٔ اینکه هرگاه «اهونور» با آواز بلند و با نیت خوب خوانده شود، با هر کلمه‌ای از آن، دیوی نیروی خود را از دست می‌دهد و (بدان‌وسیله) تن و دارایی در برابر دشمن حفظ می‌شود.

۱۹-۱ [illegible]

[illegible] ۲۰-۱[1] [illegible]

[illegible][2] [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲

[illegible][3]

[illegible]

۱- [illegible][8] [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳

[illegible][4]

[illegible]

۱- [illegible]

[illegible]

[illegible][5] [illegible][6] [illegible]

[illegible]

۲- [illegible][7]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱- ک ندارد . ۲- ک [illegible] . ۳- این فرگرد در ک نیامده است . ۴- ک [illegible]

۵- ک [illegible] . ۶- ک [illegible] ۷- ک [illegible] . ۸- ب [illegible] .

۱۹. و بر بزش ۲۱ نسک نیر از فردم و ددیگر و سدیگرگاه اهونور.

۲۰. و بر افزونی دامان از منش گویش و کنش هیربد راد اهرو بیش بودن و ترسگاهی او بیش کردن و همیشه منیداری اهرایی و هستی‌اش پاداش.

اهرایی پهروم آبادی است.

۲

ددیگر فرگرد

اشم وهو

۱. بر ستایش اهرایی[1] مزد دین و ناستایشی پوهر و از اهرایی بدخوی (است).

اهرایی پهروم آبادی است.

۳

سدیگر فرگرد

ینگهه‌هاتام

۱. برکردن مردم به دیر زیشی[2] و هنگامی‌که ۵۰ سال بزیند خاک سر بودن و نیز به رامش زیش‌تر از مردمان به برین زندگیش هوش آمدن. و نیکی گیتی به دوشارم اهرایی را به ارزانیان داده شود، از دیگران سزیده[3] شود.

۲. و این نیز که داد دیوان روا (کرده) و به دیوان زور کرده است، توانی کس که به ارزانیِ خواستار چیز ندهد.

اهرایی پهروم آبادی است.

---

۱. در اینجا اهرایی به معنی «اهونوییریو» است.

۲. در متن «زایشی».

۳. سچهیت: سزیده شود، گذرد، سلب شود. این واژه از ریشهٔ سک است، نک: Zaehner, *Zurvan*, p. 473

۱۹. و دربارهٔ تقسیم ۲۱ نسک اوستا بنابر نخستین و دوم و سوم بیت اهونور.

۲۰. و دربارهٔ اینکه افزایش (= ترقی) مخلوقات از اندیشه و گفتار و کردار هیربد راد پرهیزگار بیشتر می‌شود؛ و دربارهٔ بیشتر اطاعت‌کردن از او؛ و دربارهٔ اینکه همیشه باید دربارهٔ پرهیزگاری اندیشید؛ و دربارهٔ بودن پاداش برای آن.

پرهیزگاری بهترین خوشبختی است.

۲
فرگرد دوم
اشم وهو

۱. دربارهٔ اینکه ستایش اهرایی (= اهونور خواندن) سبب پاداش دینی است و ستایش‌نکردن اهرایی سبب مجازات است و اینکه از اهرایی خوشی به دست می‌آید.

پرهیزگاری بهترین خوشبختی است.

۳
فرگرد سوم
ینگه‌هاتام

۱. دربارهٔ اینکه مردم (سرانجام) زندگی همیشگی خواهند داشت (؟) و اکنون هنگامی‌که پنجاه سال زندگی کنند خاکشان سر است (؟) (= زندگی‌شان تمام است). و حتی آن کسی‌که ازنظر زندگی آسوده‌ترین مردمان باشد، هنگامی‌که تقدیر زندگیش برسد مرگ به او می‌رسد. و نیکی گیتی به‌علت عشق به پرهیزگاری به ارزانیان داده می‌شود و از دیگران سلب می‌گردد.

۲. و این نیز که کسی‌که به درخواست‌کنندگانِ مستحق چیزی ندهد، مانند این است که قانون دیوان را رواج داده باشد و به دیوان نیرو داده باشد.

پرهیزگاری بهترین خوشبختی است.

۴

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible] (۱) [illegible].

[illegible]

۲- [illegible].

۳- [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible].

۴- [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible].

۵- [illegible] (۷) [illegible] (۸) (۸) [illegible].

۶- [illegible].

۷- [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) (۱۱) [illegible].

۸- [illegible].

[illegible]

۱- در هردو دستنویس چنین آمده، شاید [illegible] درست باشد. ۲- ک [illegible]. ۳- ک [illegible]
۴- ک [illegible]. ۵- ک [illegible]. ۶- ک . [illegible] افزوده. ۷- ک [illegible].
۸-۸- ک [illegible] و بالای [illegible] [illegible] آمده. ۹- ک [illegible]. ۱۰- ک [illegible] ۱۱- هردو دستنویس [illegible].

۴

چهارم فرگرد

یانیمنو

۱. بر که دیر زیشی[1] در تن پسین پهروم (است) و ددیگر آن اکنون هنگامی‌که با او خرد و فرهخت زبانی و تخشایی و پتوکاری < و فرارون مرزیداری > (باشد) که هستند کاریگانیداران زندگی و این پنج بیکارانیداران با او نیست: آزوری و ناپتویی و اژگهانی و ...[2] (؟) و ابارون مرزیداری.

۲. این نیز که دهاک (را) این پنج آهو بود، از آن فریدون بر باوزیهید و به کین جم وانیدش.

۳. و بر گرایی[3] این چهار آهو و گران‌زایشی ازش که (هستند) مستویی ...[4] (؟) و اهرموغی و خود دوشکی.

۴. این نیز که جم این چهار آهو از گیهان به‌اوگارد[5] (؟) پس تواست بی‌مرگی گناردن.

۵. و بر پرهیز از او که به گویش ...[6] (؟) به اخو[7] دز و به بایی ستفت گویشِ هواخو هما.

۶. این نیز که به دروج نیودلی دهد (آن) که آن بدتر فرمان اندرگیهان روایاند.

۷. و بر درویش مستمند پهروم درمان گرزش (است) و مستکر را از گرزش مستمند باز پفشیرشی[8] و ناپذیرشی و ناباوریگانی و ناداشنی بود.

۸. و بر پیوستگی به راست چمی گرزش و بودن مُست گزارشی و چمی گرزشی راست گرزیداران از آن فرودتر داور پایگانه تا به آن برترین وزیرگر که اورمزد است.

آبادی اهرایی پهروم است.

---

۱. در متن «دیرزایشنیه» آمده که وست آن را به gradual devlopment ترجمه کرده است.

۲. (؟): وست آن را defilement ترجمه کرده و سنجانا آن را rîdîh خوانده و stupidity معنی کرده است.

۳. : وست آن را heinousness معنی کرده. سنجانا آن را girâyîh خوانده و gravity معنی کرده است. در فارسی، گرای: گران، سخت (*برهان قاطع*).

۴. (؟): این واژه متضاد «فرهخت‌زبانی» (بلاغت) به کار رفته است. وست آن را به knavish companionship معنی کرده. سنجانا آن را davûn-ham-khâkih خوانده و mean companionship معنی کرده است. بخش نخست این واژه را در ترکیب (دینکرد مدن، ص ۸۳۳، س ۱۵) نیز می‌بینیم. بخش دوم این واژه را می‌توان «هماکیه» خواند و همکاری معنی کرد. نک: به بند ۵ همین فرگرد.

۵. شاید از پیشوند «اَو» و ریشهٔ «کَر» (کردن) ساخته شده باشد.

۶. : سنجانا آن را âzdan خوانده (فارسی: آزدن) و searching معنی کرده است.

۷. این واژه را هم وست و هم سنجانا «âkhûn» خوانده‌اند. وست آن را orator و سنجانا ealogian معنی کرده.

۸. معنی این واژه کاملاً روشن نیست. شاید معنایی مانند «مورد نفرت» داشته باشد.

۴

فرگرد چهارم

یانیمنو

۱. دربارهٔ این موضوع که بهترین زندگی طولانی در تن پسین است. دوم زندگی در این جهان درصورتی‌که کسی دارای این صفات باشد که نیروهای فعال هستند: خرد و بلاغت زبان و کوشایی و تحمل و < نزدیکی جنسی مطابق شرع> و درصورتی‌که این پنج صفت که خنثی‌کنندهٔ فعالیت هستند با او نباشد: حرص و عدم تحمل و تنبلی و ... (؟) و نزدیکی جنسی برخلاف شرع.

۲. این مطلب نیز گفته شده که ضحاک این پنج عیب را داشت و بدین‌جهت فریدون بر او قیام کرد و به کینهٔ جمشید او را شکست داد.

۳. و دربارهٔ سنگینی این چهار عیب و نتیجهٔ بد (= گران‌زایشی) که از آن‌ها حاصل می‌شود: مستی ... (؟) بدعت در دین و خودخواهی.

۴. این نیز گفته شده که جمشید این چهار عیب را از جهان دور کرد (= ابگارد)، سپس توانست که جاودانگی را در جهان پابرجا کند.

۵. دربارهٔ پرهیز از کسی که در گفتار ... (؟) ازنظر اندیشه بد[1] (= دز) است و دربارهٔ بودن با کسی که در گفتار پابرجا (= ستفت) است و نیک‌اندیش و یاور (= هما) است.

۶. این مطلب نیز گفته شده که کسی که سبب رواج فرمان شخص بد در جهان شود، چنین کسی به دیوان نیروی دل داده است.

۷. و دربارهٔ این موضوع که برای درویش ستمدیده بهترین درمان شکایت است. و شخص ستمگر از آن شکایت مورد نفرت (؟) (بازپفشیرشی) و قبول‌نشدن و عدم اعتقاد قرار می‌گیرد و محروم از عنایت (= ناداشنی) می‌شود.

۸. و دربارهٔ این موضوع که همواره باید به شکایت درست با دلیل (چمی = منطقی) وابسته بود[2] و گله‌گزاران راستگو باید گله‌گزاری و شکایت مدّلل[3] خود را در پیش پایین‌ترین داور ازنظر پایه تا برترین فتوی‌دهنده که اورمزد باشد عرضه دارند.

خوشبختی پرهیزگاری برترین است.

---

۱. یا دزد

۲. از شکایت بازنایستاد.

۳. چمی

۵

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible][1] [illegible][2] [illegible]

۳- [illegible]

[illegible]

۶

[illegible]

[illegible][3]

۱- [illegible][4] [illegible][5] [illegible][6] [illegible]

۲- [illegible][7] [illegible]

۳- [illegible][8] [illegible][9] [illegible][9] [illegible][10] [illegible]

۱- در ب این دو واژه تکرار شده. ۲- در هر دو دستنویس این واژه تکرار شده.
۳- ک [illegible]. ۴- ک. ا. ۵- ک [illegible] ۶- ک [illegible] ا. ۷- ک ا ا
هر دو دستنویس ـ آمده. ۹- ک ندارد. ۱۰- چنین است ک؛ ب [illegible].

۵

پنجم فرگرد

خشمایی

۱. بر فرموشتن پدر به پسر و پسر به پدر و برادر به برادر و دوست به دوست و مانبد به نایری و نایری به مانبد انـدر اندازش زمان به سیری و هنگ[۱] و نفرموشتن مینوی گاهان به اهویی شمردار و سرودارگاهان.

۲. بر گرزش مینوی گاهان هنگامی که هیربد و دستور به ازدیهیگی بگذرد و کرب آن مرد باز به بوم خـویش نرسـد، آن را چه از آن اندر آن بوم زایش و ستهمگی اهرموغان ببود.

۳. بر برتر-زوری مینوی گاهان و نیز آنِ رادی به بُختن روان از دوزخ.

آبادی پهروم اهرایی است.

✿❦

۶

ششم فرگرد

اتاوخشی

۱. بر پهرومی پنج آبادی: فردم به اهرایی ددیگر به فرزند نیک سدیگر به زمین رویشمند و چهارم بـه رمـه میشـان و پنجم به فرهختی در خویشکاری.

۲. بر بخشش به تُخشایان فرّ، به اژگهانان شکوهی.

۳. بر وندش فر: یگانه‌نشینان و دوگانه‌روان و سه‌گانه تازان و چهارگانه دوان و پنج‌گانه بَران بر اسب و شش‌گانه‌وزان به ره و هفت‌گانه به دادستان شناختاری و گزارداری، هشت‌گانه به هوپانگی خواستگان و نه‌گانه بـه شناسـانه تخشـایی در ورزیداری زمین، ده‌گانه به آموزگاری مارسپند.

---

۱. در متن [illegible] آمده است که وست آن را به festivity ترجمه کرده است. نگارنده گمان می‌کند این واژه را باید هنگ خواند و «نفـرت، بیـزاری» معنـی کرد که مرادف است با سیری. در یکی از متن‌های ترفان واژهٔ «هننگ» آمده اسـت و هنینـگ (Henning, *A List*, p. 83) آن را «بیـزاری، تنفـر*» معنی کرده است. موله (Molé, *Culte*, p. 73) این واژه را hang خوانده و opulence معنی کرده است. سنج. فارسی هنگ: فراوان (*برهان قاطع*).

۵
فرگرد پنجم
خشمایی

۱. دربارهٔ این موضوع که پدر پسر را و پسر پدر را و برادر برادر را و دوست دوست را و شوهر زن را و زن شوهر را در طول زمان به‌علت سیری و بیزاری فراموش می‌کند، ولی مینوی گاهان کسی را که «اهو»صفت یادکننده و سرایندهٔ گاهان است فراموش نمی‌کند.

۲. درباره شکایت مینوی (= روح) گاهان درهنگامی‌که هیربد یا دستوری در خارج از وطن خویش (= در غربت) بمیرد و جسد آن مرد را به وطن خویش نیاورند؛ بدان علت که آن دیار جای به‌وجودآمدن و ظلم کافران است.

۳. دربارهٔ این موضوع که مینوی (= روح) گاهان و نیز مینوی رادی دارای زور بیشتری هستند در نجات روان از دوزخ.

خوشبختیِ پرهیزگاری برترین است.

۶
فرگرد ششم
اتاوخشی

۱. دربارهٔ برتری این پنج نیکی: نخست به‌وسیلهٔ پرهیزگاری دوم به‌وسیلهٔ فرزند نیک سوم به‌وسیلهٔ زمین قابل‌کشت و چهارم به‌وسیلهٔ داشتن رمه میشان و پنجم به‌وسیلهٔ تجربهٔ در وظیفه.

۲. دربارهٔ این موضوع که به کوشندگانْ فرّ بخشیده می‌شود و به تنبلان تنگدستی.

۳. دربارهٔ یافتن فرّ: کسانی‌که نشسته‌اند یک‌برابر (نصیب آنان است)، کسانی‌که در حال حرکت هستند دوبرابر، کسانی‌که در حال تاختن هستند سه‌برابر، کسانی‌که در حال دویدن هستند چهاربرابر، کسانی‌که بر اسب سواراند پنج برابر، کسانی‌که بر گردونه جنگی هستند شش‌برابر، کسانی‌که آگاه از قوانین مذهبی و اجراکنندهٔ آن‌ها هستند هفت‌برابر، کسانی‌که خواسته‌ها را به‌خوبی نگاه می‌دارند هشت برابر و کسانی که مجرّبانه (= با خبرکی) در زراعت زمین می‌کوشند نُه‌برابر و کسانی‌که آموزندهٔ کلام مقدس هستند ده‌برابر.

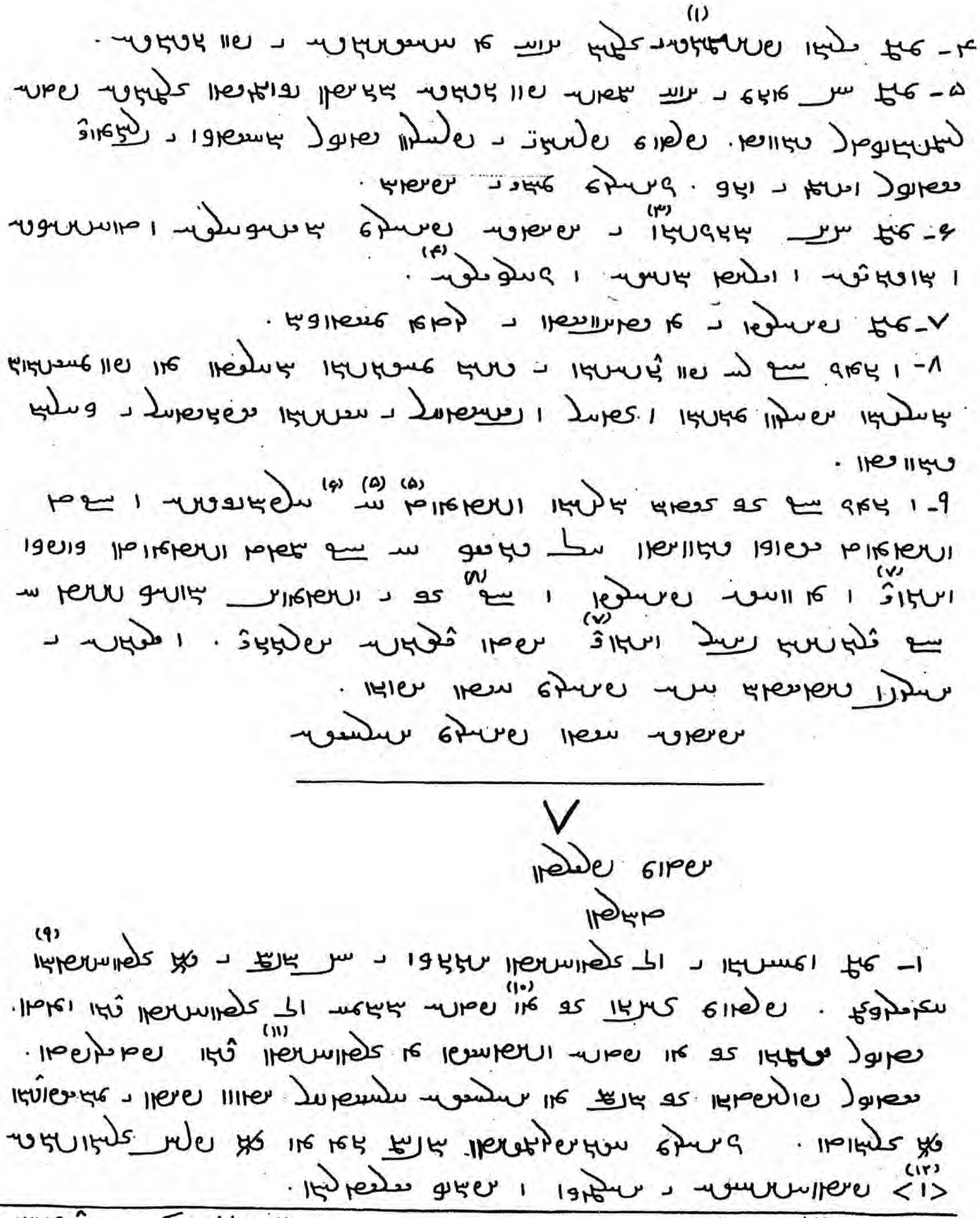

۱- هردو دستنویس [illegible] ۳- چنین است ک؛ ب [illegible].
۴- ک [illegible]. ۵- ک [illegible]. ۶- ک [illegible] افزوده. ۷- چنین است هردو دستنویس بجای [illegible] یا [illegible]. ۸- هردو دستنویس [illegible]. ۹- ک [illegible]. ۱۰- ک [illegible].
۱۱- ک [illegible]. ۱۲- ب. د، ک ندارد.

۴. بر کران پشیمانی زرمان مرد از اژگهانی به جوانی.

۵. بر هفت چیزی که اگر مرد در جوانی اندوخته است پیری بهش رامشی‌تر بود: فردم فرهنگ فراورن ددیگر خواسته برومند سدیگر زن نیک چهارم مان آبادان.

۶. بر پنج اندوزش آبادی که پهروم‌اند: خویشکاری و تخشایی و هودینی و بیدارهوشی و چاره‌گری.

۷. بر پرهیز از نشستن با مستو.

۸. و این نیز که به دوشش ایزدان میوکان نخوارد آن که به ماذشنان[1] خوارش ابارون منش و زدار و بیشـیدار کسـان و سزانیدارکاران بود.

۹. و این نیز آن هنگام که خورش خوردید این گونه ارزانانه ـ که خورش خوردی سبک باد مه سنگی ـ ای هنگـامی که خوردی کرفه‌کنی و از گناه پرهیز ـ که آن که خوری شاد بوی ـ ای که درویشان را بهرکنی و درویش (– ان) آفرینندت. و درویش اهرو را دادستان است پس پهروم است آفرین اش.

آبادی است پهروم اهرایی.

۷

هفتم فرگرد

تاورت

۱. بر نمایش به زردشت آیین چهار آوام[2] اندر هزارهٔ زردشتان: فردم زرین آن که بهش اورمزد به زردشـت دیـن نمـود ددیگر سیمین آن که بهش گشتاسب از زردشت دین پذیرفت سدیگر فولادین آن آوام که اهرایی آراستار آذرباد مارسـپندان اندر زاد چهارم آهن برگمیخت آن آوام که اندر آن فرای‌زایشی و پادشاهی اهرموغان و دیگر بدتران بود.

---

۱. در متن پهلوی [illegible] آمده است. وست آن را mâê-gunagânŏ خوانده و varieties of wine معنی کرده است.

۲. دربارهٔ این چهار دوره در زند بهمن یسن فصل اول نیز سخن رفته است. این بخش با فصل اول زند بهمن یسن تفاوت‌هایی دارد. در زند بهمن یسن «پذیرفتن گشتاسب دین را» در دورهٔ زرین اتفاق افتاده است و دورهٔ سیمین دورهٔ پادشاهی اردشیر دانسته شده است. دورهٔ فـولادین دورهٔ خسـرو انوشـیروان اسـت. دورهٔ چهارم دورهٔ قدرت دیوان گزارده‌موی (= پریشان‌مو) خشم‌تخمه (یعنی اعراب) است.

۴. دربارهٔ پشیمانی فراوان مرد پیر از تنبلی خود در جوانی.

۵. دربارهٔ چهارچیزی که اگر مرد آن‌ها را در جوانی اندوخته باشد در پیری به‌وسیلهٔ آن‌ها دارای آسایش و خوشی بیشتری می‌گردد. نخست فرهنگ درست، دوم خواسته، سودمند سوم زن نیک و چهارم خانهٔ آباد.

۶. دربارهٔ پنج ذخیره‌ای که بهترین نیکی‌ها هستند: انجام وظیفه و کوشش (= جد و جهد)، قناعت بیدارهوشی و چاره‌اندیشی (= تدبیر).

۷. دربارهٔ پرهیز از هم‌نشینی با مست.

۸. این نیز گفته شده که کسی‌که به‌علت آشامیدن مشروبات بداندیش شود و کسان را آزار و اذیت کند چنین کسی از روی پسند (= دوشش) ایزدان مشروب نیاشامیده است.

۹. این مطلب نیز گفته شده که هرگاه خوراکی خورید به شما ارزانی باد ـ یعنی اینکه هرگاه خوراکی خوردی آن خوراک به تو سبک باد نه سنگین ـ یعنی اینکه هنگامی که خوردی کار نیک انجام دهی و از گناه پرهیز کنی ـ یعنی اینکه از آنچه خوری همیشه شاد باشی ـ یعنی اینکه قسمتی را به درویشان بدهی (و درنتیجه) درویشان ترا دعا کنند. و حق (= دادستان) برای درویش نیک‌کردار است؛ بنابراین دعای او برترین (دعاها) است.

خوشبختی است برترین پرهیزگاری.

۷
فرگرد هفتم
تاورت

۱. دربارهٔ نشان‌دادن به زردشت آیین (= وضع) چهار دوره‌ای که در هزارهٔ زردشت‌اند:

نخست دورهٔ زرین که در آن اورمزد دین را زردشت ابلاغ کرده؛ دوم دورهٔ سیمین که در آن گشتاسب دین (مزدیسنی) را از زردشت پذیرفت؛ سوم دورهٔ فولادین که در آن آذرباد مارسپندان که آرایندهٔ پرهیزگاری بود زاییده شد؛ چهارم دورهٔ اختلاط با آهن که در آن دورهٔ کافران و مفسدان دیگر فراوان به وجود آمدند و حکمرانی کردند.

۲- [illegible][1] [illegible][2]

[illegible]

۸

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible][3][4][5][6][7]

۲- [illegible][8][9]

۳- [illegible][10][11]

۴- [illegible][12][13]

۵- [illegible]

۶- [illegible][13]

۷- [illegible][14]

۱- ک [illegible] ۲- چنین است ک؛ ب [illegible] ۳- ک [illegible] ۴- ک ندارد.
۵- هردو دستنویس [illegible] ۶- ک [illegible] ۷- هردو دستنویس [illegible] ۸- ک [illegible]
۹- ک [illegible] ۱۰- ک [illegible] ۱۱- ک [illegible] ۱۲- در هردو دستنویس [illegible] آمده.
۱۳- ک [illegible] ۱۴- ب [illegible]

۲. و بر گشفش دین و خدایی و نزاری هرگونه بهی و نیکی و فرودگشتن خیم و خرد از ایران‌دیهان اندر هم این آوام شمرش بس شگفتی و زامیده شدن[1] آوام به گرایی[2] زندگی بهان که اندر نابایشنگی بود.

پهروم اهرایی آبادی است.

۸
هشتم فرگرد
هوت میت

۱. بر[3] پرهیز از یزش گنامینو[4] را ناخستو دین مردم را [نه] شنایاندن ماده‌ور و آن از یزش «اندر» آن از «ساور» را کمر نابسته داد[5] مردم را و آن از یزش «تاوریچ» و «زایریچ» را یک موزه دوبارش[6] مردم را و آن از یزش اکتاش را دوش نگرایگر[7] مردم را و آن از یزش همه دیوان را نامارکن[8] داد مردم (را).

---

۱. این واژه، در متن پهلوی، «زامیهست» آمده که آن را وست zakhamî-hastanō خوانده و torments معنی کرده است. نگارنده آن را زامیهست می‌خواند که صورت مجهول فعل «زامیتن» است. در متن‌های فارسی میانهٔ ترفان فعل «زامیدن» به‌معنی «رهبری‌کردن» و «فرستادن» به کار رفته است. نک: *Mir. Man.* II, p. 345. این واژه در ص ۸۳۳، س ۱۱ دینکرد مدن نیز به کار رفته است.

۲. این واژه در متن پهلوی به‌صورت [illegible] آمده است که خواندن آن بر نگارنده روشن نیست. معنی آن نیز دقیقاً روشن نیست، ولی شاید بتوان معنی‌هایی ازقبیل «زشتی»، «تباهی»، «گناه» در موارد مختلف برای آن حدس زد. این واژه در دینکرد چندین‌بار آمده است، مثلاً: ۱۱ .۷۸۱؛ ۱۶ .۷۸۲؛ ۸ .۶۷۸؛ ۱۷ .۷۸۹؛ ۱۵ .۷۹۲ و ۱۷ .۷۸۹ . شاید گراییه: «گرانی، سختی».

۳. این بند از فرگرد هشتم ازنظر مطالب با قسمتی از مطالب فصل ۲۷ بندهش، ص ۱۸۱ بب، شباهت فراوانی دارد و این شباهت نشان می‌دهد که مأخذ هردو کتاب درمورد مطالب این بخش یکی بوده است. از میان دیوانی که در این بند از این فرگرد نام برده شده «اندر» «ساور» «زابریچ» و «تاوریچ» جزو رؤسای دیوان (= کماریکان دیوان) محسوب می‌گردند. نک: بندهش، ص ۱۵ س ۸ بب؛ همچنین ص ۴۷، س ۷ بب.

۴. در بندهش (ص ۱۸۲، س ۴) دربارهٔ مهم‌ترین وظیفهٔ اهریمن چنین آمده: این را به منش مردمان افکند که این دین اورمزد نیست (= وجود ندارد) و بدان خستو (= معتقد) نباید بود.

۵. سنج. بندهش، ص ۱۸۲، س ۱۰: اندر دیو کار ... اینکه به منش مردمان افکند که شبی (= پیراهنی که زردشتیان مؤظف‌اند بر تن کنند) و کُستی (= کمربند) نباید داشت.

۶. سنج. بندهش، ص ۱۸۳: زایریچ ... این نیز گوید که چیز به مردی دهید که گوید که موزه (= کفش) یک باید داشت و یک موزه دوبارشی (= راه رفتن با یک کفش) به‌داد (= مطابق قانون) نهاده شده است. گناه «با یک موزه راه رفتن» در متن‌های دیگر پهلوی ازجمله در *مینوی خرد*، پرسش ۱ بند ۳۷ یاد شده است.

۷. سنج. بندهش ص ۱۸۴، س ۱۲: اکتاش دیو دروج نگیرایی که دامان از چیز فراورن نگیرای دارد.

۸. سنج بندهش ص ۱۸۴ س ۳: کسی که این داد (= قانون) را گوید (= بیان کند) که مارگن (= مارکُش) نباید داشت پس اهریمن را با همه دیوان شْناییده (= خشنود کرده) است. در همین قسمت سطر ۵، مارگن چنین توصیف شده: مارگنْ داری (= چوبی) است که چرمی بر سر آن ویراسته شده (= نهاده، ترتیب داده شده)؛ و توصیه شده که هر بهدینی یکی (= یک مارگن) باید داشته باشد که خرفستران گناهکار را بدان زند و اوژَند و کرفه‌مندتر بشود.

۲. برگَشَنه منشی[1] او که در ایان خورد و خوارد[2] و شادی دیوان از آن مر؛ اندرز برنگفتن اندر خورش و خوارش سخن.

۳. به سپاس و شنایش یزدان پیش از خورش و خوارش و نیز به پرداختن پاکی دهان و او را اهرایی ستایشی.

۴. بر او که دستور نداشتن را به داد نه خویشی هر کرفه که کند نرسد به پهروم اخوان.

۵. و برگاه[3] یزش سروش اهرو بیشتر به سزش فردم نیمه‌شب و نویدکی آن یشتار به پاسبانیش از آن مینوی دروج.

۶. و گاه یزش رشن و اشتاد بیشتر از آن پس به اوشهین ردی[4] و آن یشتار (را) نویدگی آبادی جُردایان.

۷. و گاه یزش مهر فرای گویوت[5] و مینوی رامش دارای چراگاههای خوب[6] بیشتر به هاون‌ردی و آن یشتار (را) رمهٔ گوسفندان.

---

۱. وست آن را گُشنک (= گرسنه) خوانده است. درمورد معنی دقیق این واژه نک: Bailey, *BSOAS*, 1963, p. 70

۲. در مینوی خرد، پرسش ۱، بند ۲۳ این گناه «در ایان جوشی» (سخن گفتن هنگام غذاخوردن) یاد شده است.

۳. در فصل ۲۵ بندهش (ص ۱۵۸، س ۱۵ بب) تقسیمات شبانه‌روز چنین آمده است:

۱. بامداد	گاه هاون
۲. نیمروز	گاه رپیثوین
۳. ایواره (= عصر)	گاه اوزیرین
۴. از هنگامی که ستاره به پیدایی آید تا نیم‌شب.	گاه ایوی سروسرم
۵. از نیم‌شب تا ستاره ناپیدا شود.	گاه اوشهین

نیز نک: ص ۳۸ سطر ۳ از بندهش. در زمستان شبانه‌روز به چهارگاه تقسیم می‌شده و ظاهراً هاون و رپیثوین یک گاه به شمار می‌آمده است.

۴. ردی در اینجا به نظر نگارنده ترجمهٔ «رتو» اوستا است به معنی زمان نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 497

۵. این واژه برگردانده پهلوی واژهٔ اوستایی وُورگَـُـیَ اُیتی vouro.gaoyaoiti (= دارندهٔ دشت‌های فراخ) است.

۶. خواندن واژهٔ [illegible] روشن نیست، ولی اینَ واژه ترجمه‌ای است از واژه اوستایی هُوواستَرَ u-vāstra (= دارای چراگاه خوب) و صفتی است برای رام (نک: *سی‌روزه* ۲، بند ۷ و *فرهنگ یسنا*، ص ۱۰۵).

۲. دربارۀ آشفتگی دین و پادشاهی و نزاری همۀ خوبی‌ها و نیکی‌ها و برگشتن (= رخت بربستن) خیم و خرد از کشورهای ایرانی در همین دوره و رواج پیداکردن (= شعرش) شگفتی‌های بسیار و مایل‌شدن زمان به تباهیِ زندگی نیکان برای اینکه در ناشایستگی باشد.

برترین پرهیزگاری خوشبختی است.

۸

فرگرد هشتم

هوت میت

۱. دربارۀ این موضوع که برای پرهیز از پرستش گنامینو نباید اصولاً (= ماده‌ور) مردمی را که به دین اعتقاد ندارند ستایش کرد[۱] و برای پرهیز از پرستش «اندر» و «ساور» نباید اصولاً مردمی را که کُشتی نمی‌بندند ستایش کرد و برای پرهیز از پرستش «تاوریچ» و «زایریچ» نباید اصولاً مردمی را که با یک لنگه کفش راه می‌روند ستایش کرد و برای پرهیز از پرستش همۀ دیوان نباید اصولاً مردم حسود را (= دش نگرایگر) ستایش کرد و برای پرهیز از پرستش همۀ دیوان نباید اصولاً مردمی را ستایش کرد که قانون آنان این است که مار را نباید کشت (= نامارگن).[۲]

۲. دربارۀ کوته‌فکری (= گشنه‌منشی) کسی‌که در هنگام خوردن و آشامیدن سخن گوید و شادی دیوان ازآن‌جهت (= بدان‌علت) و اندرز دربارۀ سخن‌نگفتن در هنگام خوردن و آشامیدن.

۳. دربارۀ سپاس (گفتن) و ستایش (کردن) ایزدان پیش از خوردن و آشامیدن و همچنین پس از تمام‌کردن (غذا)، پاک‌کردن دهان و برای آن خوردن و آشامیدن «اهونور» خواندن.

۴. دربارۀ کسی که به‌علت نداشتن پیشوای مذهبی و به‌علت عدم وابستگی به رهبر مذهبی هر کار نیکی که کند به بهشت نمی‌رسد.

۵. و دربارۀ اینکه مناسبت‌ترین هنگام برای پرستش «سروش اهرو» هنگامی است که قسمت اول نیمه‌شب گذشته باشد و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که در برابر مینوی «درُوج» حفاظت می‌شود.

۶. و مناسب‌ترین هنگام برای پرستش «رشن» و «اشتاد» بعد از آن زمان در وقت «اوشهین» است و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که ازنظر داشتن غلات خوشبخت خواهد شد.

---

۱. یا خشنودکردن.

۲. ستایش‌کردن یا خشنودکردن هریک از این گناهکاران به‌منزلۀ پرستش یکی از دیوان نام‌برده است: کسی‌که مردم بی‌اعتقاد را ستایش کند مانند این است که اهریمن را پرستیده باشد.

۷. و مناسب‌ترین هنگام برای پرستش مهر دارندهٔ دشت‌های فراخ و مینوی رامش دارندهٔ چراگاه‌های خوب در هنگام «هاون» است و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که رمهٔ گوسفندان به او داده می‌شود.

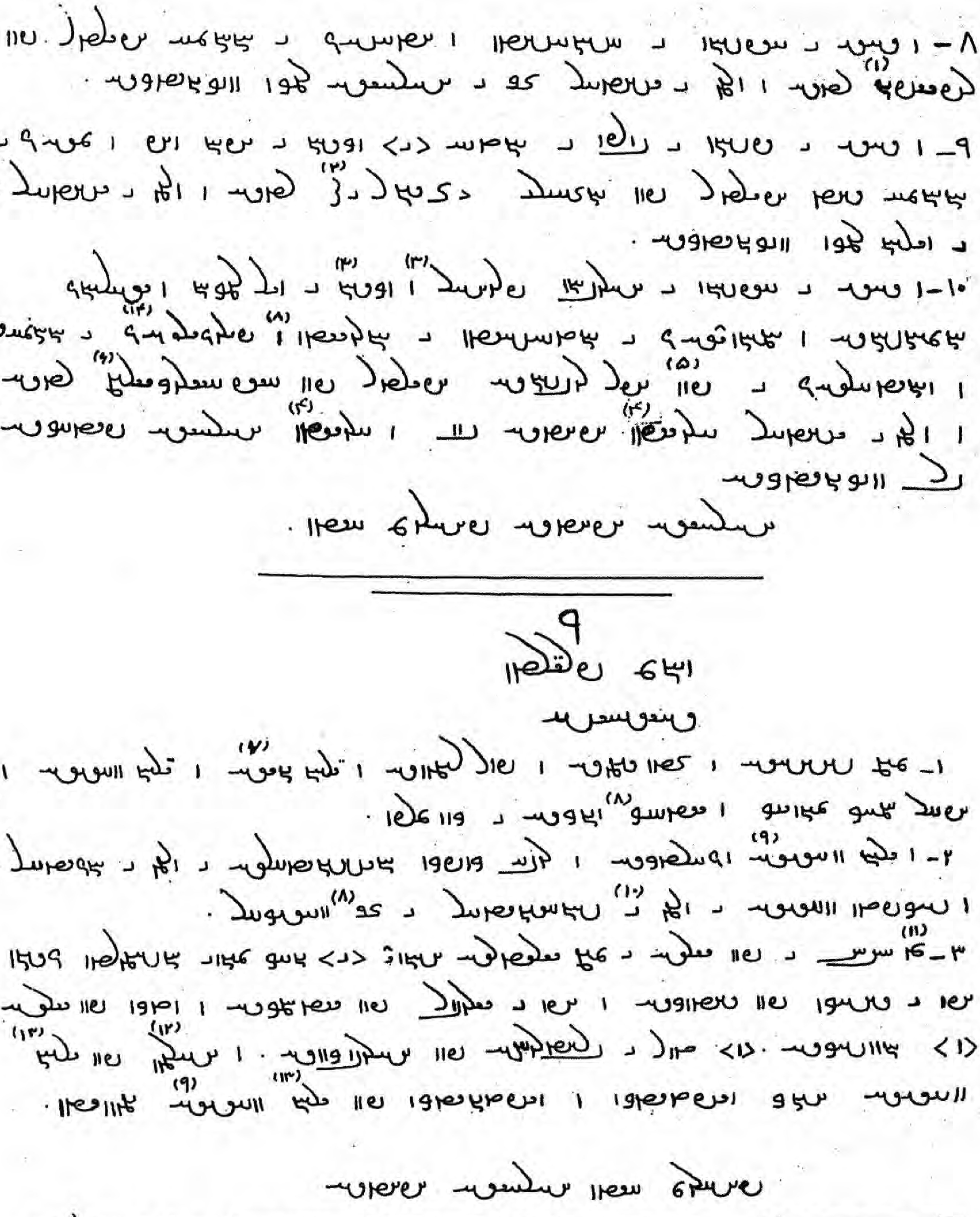

۱- هردو دستنویس [illegible] . ۲- ک [illegible] . ۳-۳- ک [illegible] ۴- شاید : [illegible]
۵- ک ندارد . ۶- ک [illegible] . ۷- ک [illegible] . ۸- هردو دستنویس [illegible] . ۹- ک [illegible] .
۱۰- ب ندارد . ۱۱- ک ندارد . ۱۲- شاید [illegible] درست باشد (دست) . ۱۳- ک [illegible] . ۱۴- هر دو دستنویس [illegible] .

۸. و گاه یزش «اش‌وهشت» و نیز آتش (پسر) اورمزد بیشتر به «رپیسپین» ردی و آن یشتار (را) نویدگی رمهٔ اهرایی (است).

۹. و گاه یزش بلند خدای[1] مادگان، ناف آبان،[2] و نیز آب اورمزد داد بیشتر به اوزیرین ردی و آن یشتار (را) نویدگی رمهٔ ویران (است).

۱۰. و گاه یزش فرهر اهروان مادگان دارندهٔ رمه ویران و نیز سالان خوب مانش و نیز اماوندی خوب تاشیده خوب رسته نیز پیروزگر[ی] اورمزد داد، نیز وانیداری که به بر روشی (است) بیشتر به ایوی سروسرم ردی، و آن یشتار (را) نویدگی بُن همه آبادی و پیدایی بَر همه اهرایی است.

اهرایی آبادی پهروم است.

۹

نهم‌فرگرد

یاساییش

۱. بر دیوی و زدفری و پُریمنی و گران‌گندی و گران‌گناهی کون‌مرز و ابار (شدن) همه نیکی مینویی و گیتایی.

۲. و گزاردگی[3] گران‌گناهی و خویشانیداری همه کرفه (به‌وسیلهٔ) او که ناگزیدار است و شگفت گناهی او که شنایانیدار آن گناهکار (است).

۳. از هفت (تنی) که به‌بدی بر بدتری هاوند گنامینو شمرده شده‌اند چون اژدهاک[4] به‌جادویی اَز سروبر[5] به‌ستهمگی، «ودک»[6] به‌بدی و هونوشگی؛ تور براتروش[7] به اهروکنی اهرموغ[8] به گران‌گناهی یکی هم ویفتیده و یفتانیده در گران‌گناهی گوید.

پهروم است اهرایی آبادی.

---

۱. «بلندخدای» ترجمهٔ دو واژهٔ اوستایی برزَنْتمْ اَهُورمْ (brəzantəm ahurəm) است که در *یسن* ۱، بند ۱۵ و *سی‌روزه* ۲، بند ۷ به‌کار رفته است.

۲. به‌جای واژهٔ اوستایی اَپام‌نَپاتْ که ایزدِ نگَهبان آب به شمار می‌رود.

۳. گزاردگی: مبّری‌بودن، دوربودن.

۴. = ضحاک.

۵. دیوشاخ‌دار که به‌دست گرشاسب کشته شده است. نک: به *یشت* ۹، بند ۱۱؛ *یسن* ۹، بند ۱۱؛ *دینکرد مدن*، ص ۸۰۲، س ۲۰.

۶. [illegible]. وست آن را vadak خوانده است و در پانوشت شرح داده که ودک همان udai نام مادر ضحاک است (در بندهشن (۲) ۲۲۹، [illegible] آمده است). نیز نک: یادداشت پایان این رساله.

۷. تور براتروش کشندهٔ زردشت است نک: *دینکرد مدن*، ص ۲۳۴، س ۱۲.

۸. در متن اهرمن آمده است. وست به‌استناد داتستان‌دینیک این واژه را اهرموغ خوانده است. حدس او را *دینکرد* ۸، ص ۷۴۷، س ۲۱ تأیید می‌کند.

۸. و مناسب‌ترین هنگام برای پرستش «اش‌وهشت» (= اردیبهشت) و آتش پسر اورمزد به هنگام رپیسپین است و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که رمه‌ای از اهرایی (= کارهای نیک) بدو می‌رسد.

۹. و مناسب‌ترین هنگام برای پرستش خدای بلندمادگان ـناف آبان (= اپم‌نبات)ـ و آبِ اورمزدآفریده در هنگام «اوزیرین» است و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که صاحب رمه‌ای از مردان (= پیروان) خواهد شد.

۱۰. و مناسب‌ترین هنگام برای پرستش فروهر مقدسان و مادگان (= زنان) دارندهٔ رمه (= دستهٔ) مردان و سال‌های دارندهٔ منزل‌های خوب و قدرت خوب‌ساخته‌شده خوب‌رسته (= زیبا) و پیروزگری آفریده اورمزد و غلبهٔ برتر از همه در هنگام «ایوی سروسرم» است و به عبادت‌کننده نوید داده می‌شود که اصل همهٔ نیکی‌ها به او می‌رسد و نتیجهٔ همهٔ پرهیزگاری‌ها برای او آشکار می‌گردد.

پرهیزگاری بهترین خوشبختی است.

۹

فرگرد نهم

یاساییش

۱. دربارهٔ دیوی‌بودن (= زشت‌بودن) لواط و اینکه این عمل سبب ازمیان‌رفتن فر می‌شود و اینکه این عمل پُر از کثافت است و گناه بزرگ محسوب می‌گردد و اینکه این عمل سبب می‌شود که همهٔ نیکی‌ها و خوبی‌های این‌جهانی و آن‌جهانی از شخص دور شوند.

۲. کسی‌که این عمل را برنگزیند از گناه مصون است (=گزاردگی) و همهٔ کارهای نیک را صاحب شده است و کسی‌که آن گناهکار را (= لواط‌کننده را) تحسین کند گناه بزرگی را مرتکب شده است.

۳. از میان هفت نفری که ازنظر بدی مانند اهرمن شمرده می‌شوند یکی فاعل و یکی مفعول ذکر شده ازنظر ارتکاب گناه عظیم: ضحاک ازنظر جادوگری؛ آز شاخ‌دار ازنظر ظلم؛ ودک ازنظر بدی و فرزند اهریمنی بودن؛ تور براتروش ازنظر برافکندن مرد اهرو زردشت؛ کافر ازنظرِ ارتکاب گناه عظیم.

خوشبختی پرهیزگاری برترین است.

۱۰

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible] [1]

۲- [illegible] [21]

۳- [illegible] [2] [3] [3] [1] [4] [5] [6] [7] [8]

۴- [illegible] [9] [10] [1] [11]

۵- [illegible] [10] [12] [13] [14] [14] [15] [16]

۶- [illegible] [17]

۷- [illegible] [18] [19] [20]

۱- ک ندارد ۲- ک [illegible] ۳- ک [illegible] ۴- هردو دستنویس [illegible]. ۵- ک [illegible].
۶- ک [illegible]. ۷- در ب [illegible] افزوده شده. ۸- ک [illegible]. ۹- هردو دستنویس [illegible]
۱۰- ک [illegible]. ۱۱- ک [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ب [illegible]. ۱۴-۱۴- در ک جای این دو واژه با هم عوض شده است. ۱۵- ک [illegible]. ۱۶- ب [illegible] دارد. ۱۷- ک [illegible].
۱۸- ب [illegible]. ۱۹- ب [illegible]، ک [illegible]. ۲۰- هردو دستنویس [illegible]. ۲۱- هردو دستنویس [illegible].

۱۰
دهم فرگرد
یاشیاوسن

۱. برگرزش مینوی آستان به اورمزد از مردمان هفت در.

۲. فردم از کدگیان بدخوار و ...[۱] داشتن و بی‌پیمان روزانیدن و ناشسته‌دست کار بهش‌کردن؛ و کنیز که آتش اندر زیرپای اندر کند و خُرگ[۲] شکند و سْناه[۳] اندر بریه بیاورد.

۳. ددیگر گرزش از بُرداران آتش از آن مان که در آنجا پرهیز آتش کردنشان به داد (است) به آن مان که در آنجا پرهیز آتش‌کردن به داد نیست. و آنجا از رسش و پشنجش[۴] و دوش[۵] دیوان ...[۶] و تپش‌مند و افسارش‌مند مانا سترده بر جای ماند، و بیشازشی‌اش از آن خیندگی به فراز برداریشان است بهش پاک راسن[۷] یا هوگون یا هوکرید یا هدنپای یا هرچه که خوب‌بوی‌ترین از گیاهان بود.

۴. سدیگر گرزش از جِه که به هنگام دشتان برش رسد گند و ریمن که از دشتان (است) بهش رساند؛ و خیندگی و ستردی که ازش است چون (است که) زیر نوشته شد.

۵. چهارم گرزش از جِه که شانه[۸] به آذرایزد اندرهلد و گیس گزارد و نم و خویدی که از سر با موی و نیز ریمنی که ازش (بود) به آتش افتادن و ناخرسندانه دودن[۹] و خیندگی و ستردی ازش (بود).

۶. پنجم گرزش از پدر و سردار بُرنا به بازنداشتن بُرنا از آتش و هیخر و دیگر بیدادی که از برنایان برش رسد.

۷. ششم گرزش از پتیاره که برش (= بر او) بدین ناپاک برد؛ و او باد دهان برش دمد (و) به کار فرمودن بی‌آمار بود.

---

۱. در متن [Pahlavi] آمده است. خواندن آن برنگارنده روشن نیست شاید معنایی نزدیک به خواری داشته باشد. وست آن را agangîh خوانده و unresting state معنی کرده است سنجانا آن را a-pūzeš خوانده است.

۲. وست این واژه را âvilag خوانده و blister معنی کرده است. سنجانا آن را kharg خوانده و live coal معنی کرده است. این واژه در *بندهش*، ص ۱۷ س ۱۴ آمده است و اکنون در شیراز به‌صورت «خُرگ» به معنی شعلهٔ آتش به کار می‌رود.

۳. وست این واژه را weapon معنی کرده است ولی سنجانا آن را «گیوه» خوانده است. واژهٔ «سناه» را بهتر است «ضربه» ترجمه کنیم. در مورد این معنی نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۲۵.

۴. واژهٔ «پشنجش» ترجمهٔ واژهٔ «پَویتی/ paviti» است به‌معنی «پوسیده»، نک: Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, p. 469

۵. در پهلوی [Pahlavi] آمده است. وست و سنجانا آن را «جوان» خوانده‌اند. نگارنده باتوجه‌به دو واژهٔ «رسش» و «پشنجش» این واژه را «دوش» اسم مصدر از «دویدن» می‌خواند. بنابراین، ترجمهٔ نگارنده از این بند با ترجمه‌های نام‌بُردگان متفاوت است.

۶. در پهلوی [Pahlavi] آمده است. وست آن را powerful معنی کرده، سنجانا آن را «یل اومند» خوانده و heroic معنی کرده است. شاید این واژه تصحیفی از [Pahlavi] (دردمند) باشد.

۷. در مورد این چهار گیاه خوشبوی نک: *وندیداد* ۸ بند ۲ و ۷۹؛ *وندیداد* ۹ بند ۳۲؛ *وندیداد* ۱۴ بند ۳؛ وندیداد ۱۸ بند ۷۱ (west).

۸. در متن [Pahlavi] آمده است که وست و سنجانا آن را knee (زانو) ترجمه کرده‌اند. نگارنده این واژه را تصحیف [Pahlavi] (شانک) «شانه» می‌داند.

۹. این واژه را «جودن» (= جویدن) نیز می‌توان خواند.

۱۰
فرگرد دهم
یاشیاوسن

۱. دربارهٔ شکایت مینو (= روح) آتش‌ها پیش اورمزد علیه مردمان به هفت نوع.

۲. نخست علیه زن منزل درمورد خوار و پست (؟) داشتن آتش و خارج از اندازه روشن‌کردن آن و دست نشسته به‌کاربردن آن و علیه دختری که آتش را در زیر پای خود خرد کند و شعلهٔ آن را بشکند و ضربه در نور آن وارد آورَد.

۳. شکایت دوم علیه کسانی که آتش را از خانه‌ای که در آن از آتش بر طبق قانون نگاه‌داری می‌شود به خانه‌ای آورند که در آن از آتش بر طبق قانون نگاه‌داری نمی‌شود و در آنجا به‌علت رسیدن و تباهی رساندن و دویدن دیوان بر آن آتش مانند شخص دردمند (؟) تب‌دار افسرده و بیهوش برجای افتاده است. و شفای او از آن بیماری این است که برای او راسن پاک یا هوگون یا هوکرید یا هدنپای یا یکی دیگر از خوشبوی‌ترین گیاهان را بیاورند.

۴. شکایت سوم علیه زن بدکاری است که در هنگام حیض بر سر آتش آید و گند و ریمنی حیض را به او رساند و بیماری و بی‌هوشی که از این کار به آتش وارد می‌شود آن چنان است که در بالا نوشته شد.

۵. شکایت چهارم علیه زن بدکاری است که شانهٔ خود را در آتش رها کند و گیس خود را در آتش شانه کند نم و تری که از سر او همراه با مو و کثافتی که از آن است به آتش می‌افتد و آتش با عدم رضایت دود می‌کند و از این کار بیمار و بی‌هوش می‌گردد.

۶. شکایت پنجم علیه پدر و سردار کودک (= مرد منزل) که کودک خود را از آتش دور ندارد و درنتیجه کودکان کثافت و چیزهای غیرقانونی بر آتش اندازند.

۷. شکایت ششم برعلیه آن دشمنی است که مرد کافر ناپاکی را بر سر آتش آورد و آن شخص باد دهان بر آن دمد و در دستور به‌کاربردن آتش بی‌احتیاط باشد.

۸- [illegible][1][2] [illegible]

۹- [illegible][3][4][5][6][7] [illegible]

۱۰- [illegible][8][9][10][10][11][12][13][14][15][16][17][18][25] [illegible]

۱۱- [illegible][19][20] [illegible]

۱۲- [illegible][21][22][23][24][24] [illegible]

[illegible][26]

۱- ک [illegible] . ۲- ک ا افزوده . ۳- ا در هردو دستنویس . ۴- ک [illegible] .
۵- ک [illegible] . ۶- ک [illegible] . ۷- ک [illegible] . ۸- در ب میان دو واژهٔ [illegible] و [illegible] واژهٔ [illegible] آمده . ۹- ک [illegible] . ۱۰-۱۰ ک [illegible] ؛ ب پس از [illegible] [illegible] افزوده . ۱۱- چنین است در هردو دستنویس، شاید [illegible] درست باشد. ۱۲- ک [illegible] .
۱۳- چنین است در دستنویس ک بجای [illegible] ۱۴- در دستنویس ک [illegible] آمده ۱۵- شاید: [illegible] .
۱۶- چنین است در هردو دستنویس بجای [illegible] . ۱۷- ب ندارد . ۱۸- ب [illegible] دارد . ۱۹- ک ا .
۲۰- ب [illegible] . ۲۱- ک ندارد. ۲۲- ک ا . ۲۳- چنین است در دستنویس ک بجای [illegible]
۲۴- ک [illegible] . ۲۵- ۲۵ در ب نیامده است . ۲۶- ۲۶ ب : ندارد .

۸. هفتم گرزش که شگفت‌تر و گران‌تر گوید از ایشان که به گرو برش ور ورزند و هنگامی‌که بُخته و ایرختـه پیـدا کرده شد بهش جُد داستان بوَند.

۹. و اندر گرزش‌ها ریمن گُمای پاک فرازگرفتن و وخشیدنش (و) به دادی و بیداد کار یگانه سوختن و وخشـیدن(اش) ایدون که هردو بایست است و بی‌کام و شتافته سوختن و وخشیدن و ریمن به سوزش ناخرسندانه دودن و اندر آن بیدادانـه کار به وخشش بیشیده (است).

۱۰. و این را نیز (آتش) گوید که نه ایدر بوَم و از ایدر بر اوزم[۱] از زمین بر به آسمان؛ تو (را) من نیز پسر اَم ...[۲] به من چون دام دیگر. و او ــ اورمزدــ گفت که ایدون تو آتش بَرْایستی به خویشکاری تو آن گرز بری به مینو من ترا افزاری آن چنان دهم که به آن هرویسپ اخو استمند (را) بگردانی به بی‌سر روشی، بخشی، و به بی‌سر تاریکی بخش دیگر را.

۱۱. این نیز که کسی که پرهیز آتش کند، پس مهستْ تَرسگاهی اندر اورمزد کرده است.

۱۲. شْنایانیداری اهروان پهروم و بیشش ایشان بدترین (کارها) است. آن هنگام که خشنود باشند فرایـان‌انـد داد یـزدان ــ که بیفزایند هنگامی‌که بیشیده‌اند ریشان‌اند دیوان را ــ که بکاهند.

هست اهرایی آبادی پهروم.

---

۱. درباره «اوزم» (بالا روم) نک: فرگرد ۱۱، بند ۱، پانوشت ۲.

۲. در دستنویس ب [illegible] و در دستنویس ک [illegible] آمده است. واژهٔ نخست به‌معنی «بیشتر» است. شاید واژهٔ دوم را بتـوان «پرمـای» خوانـد از مصـدر «پِرمودن» به‌معنی اندیشیدن. بنابراین، این جمله را می‌توان به دو صورت ترجمه کرد: «به من بیندیش چنان‌که به مخلوقات دیگر می‌اندیشی» یـا «بیشـتر به من که مخلوقات دیگر».

۸. شکایت هفتم که از همه سخت‌تر و گران‌تر است علیه کسانی است که عمل وَر انجام دهند برای گروی که بسته‌اند و هنگامی که آتش غالب و مغلوب را معلوم کرد نسبت بدان حکم تمرد کنند.

۹. و آتش در میان شکایت‌ها چیز کثیف را همراه با پاک برمی‌گیرد و شعله می‌کشد و در کارهای قانونی یا غیرقانونی یکسان می‌سوزد و شعله می‌کشد به‌طوری‌که هردو چیز (= کثافت و پاکی) به‌نظر می‌رسد که شایستهٔ او هستند، ولی برخلاف میل خویش و آزرده‌خاطر می‌سوزد و شعله می‌کشد. در هنگام سوختن آن چیز کثیف آتش با عدم رضایت دود می‌کند[1] و در آن کارهای خلاف شرع آتش در هنگام سوختن رنجه می‌شود.

۱۰. و آتش این را نیز گوید که اینجا نمی‌مانم و از اینجا بالا می‌روم، از زمین به آسمان. من پسر تو هستم بیندیش به من چنان‌که به مخلوقات دیگر می‌اندیشی.[2] و اورمزد گفت که این چنین که هستی ای آتش برای انجام وظیفهٔ خود باقی بمان. تو آن گرز را در دست داشته باش به مینو (= در عالم مینو) من به تو آن چنان افزاری دهم که با آن همهٔ جهان مادی را بگردانی، نیمی از آن را به‌طرف روشنی بی‌آغاز و نیمهٔ دیگر را به‌طرف تاریکی بی‌آغاز.

۱۱. این مطلب نیز گفته شده که کسی که از آتش نگاه‌داری کند بزرگ‌ترین احترام را در حق اورمزد ادا کرده است.

۱۲. خشنود گردانیدن اهروان برترین کار است و رنجاندن ایشان بدترین کار. هنگامی‌که ایشان خشنود باشند، قانون ایزدان را ترقی می‌دهند، یعنی که آن را می‌افزایند؛ هنگامی که رنجیده باشند، به دیوان آزار می‌رساند، یعنی که سبب کاهش آنان می‌شوند.

خوشبختی پرهیزگاری برترین است.

---

۱. یا اینکه: «با عدم رضایت چیزهای ناپاک را می‌جود.»

۲. یا اینکه: «من به تو از مخلوقات دیگر نزدیک‌ترم.»

11

[illegible]

[illegible]

۱ - [illegible] (۱) [illegible] (۱) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۱) [illegible] (۴) [illegible].

۲ - [illegible] (۵) (۵) [illegible] (۱) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱) [illegible] (۱۱) [illegible] (۱) [illegible] (۱) [illegible].

۳ - [illegible] (۱) [illegible] (۱) [illegible] (۱۲) [illegible] (۳) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible] <[illegible]> [illegible].

۴ - [illegible] (۱۵) [illegible] (۱۶) [illegible] (۱۷) [illegible].

۵ - [illegible] (۱۲) [illegible] (۱۸) [illegible] (۱۹) [illegible] (۲۰) [illegible] (۲۱) [illegible] (۲۲) [illegible] (۴۱) [illegible] (۲۳) [illegible] (۲۴) [illegible] (۱) [illegible] (۲۵) [illegible] (۲۵) [illegible] (۲۶) [illegible] (۱) [illegible].

۱- ب ندارد. ۲- ک [illegible]. ۳- ک ندارد ۴- چنین است در هردو دستنویس بجای [illegible]. ۵-۵- ک [illegible] در بالای این واژه «و» به «ا» تصحیح شده. ۶- ک [illegible] ۷- ب [illegible] ۸- ب [illegible] ۹- ک [illegible]. ۱۰-۱۰- این سه واژه در ک نیامده. ۱۱- ک [illegible] ندارد. ۱۲- ک [illegible] ۱۳- ک [illegible]. ۱۴- ک ۱ افزوده. ۱۵- هردو دستنویس بجای [illegible]. ۱۶- ب [illegible]. ۱۷- ب [illegible]. ۱۸- ب [illegible] بجای [illegible]. ۱۹- ک ۱۱ افزوده. ۲۰- ک [illegible]. ۲۱ شاید [illegible] ۲۲- [illegible] ۲۳- ک [illegible] ۱. ۲۴- ک [illegible]. ۲۵-۲۵- جای این دو واژه در ک عوض شده. ۲۶- از واژهٔ [illegible] تا [illegible] در ب تکرار شده و پس از [illegible] در این قسمت اضافی [illegible] افزوده شده.

۱۱
یازدهم فرگرد
اسن[1]

۱. بر انجمن مینوگان یزدان گرزش آتش را. و گرزش انجمنی آتش با گفتن این نیز که نه ایدر بوم از ایدر بالا اوزم[2] از زمین بر به آسمان آنجا من روشنانم بر به زمین (دارای) هفت کشور چون ماه و خورشید و نیز ستارهٔ بغداد که به بام خویش روشنانند.

۲. گویش اورمزد بر راست‌گرزشی آتش و اندر گمیختگی دام آتش (را) بی‌پتیاره داشتن نشاید و دهش دام به گیتی با پتیاره‌مندی آتش ... آتش[3]. به بودن را آتش خورسندید پرهیز پیداگاندن.

۳. و گفتن آتش که اگر نه آن آئین از آنکه ایدون چون خواهش کردم که ایدون من روشنانم، ای اورمزد آگاهی، اندر دامان که ایدون نشایم داد پس مرا، ای اورمزد، ستان پس مرا آنجا بده به میان ایرانویج.

۴. ستد او ــ دادار اورمزد ــ او را ــ آتش افزونی را ــ و (او را) اندرمان داد بی‌سوده[4] به هم‌برشی یاری.

۵. و ایدون به گویش گفت که ایدون تو که آتش منی روشنانی به هروسپ مان که رسی و هروسپ ویس هروسپ زند هروسپ ده. ایدون ترا بُرزند آب و اورورَ و نیز فروهر اهروان که مردم ترا به سپارشی زوهر فرابرند که به تو هیزم فرا برند: (هیزم) خشک که به روشنی نگریده. و ایدون گفت که این آذرگشنسب (بود).

---

۱. در هردو دستنویس «اسن» به‌جای «یسن» آمده است.

۲. این فعل از مصدر «اوزیتن» است به‌معنی خارج‌شدن، بیرون‌رفتن و ریشهٔ زمان حال آن «اوزیه» است. نک: *Mir. Man.*, II, s. 45. اما در پهلوی به قیاس افعال دیگر «اوز» را ریشهٔ زمان حال تصور کرده‌اند. نک: *شکندگمانیک*، فصل ۴، بند ۱۴.

۳. معنی این بخش بر نگارنده درست روشن نیست.

۴. در متن پهلوی [Pahlavi script] آمده است. وست آن را با «بی» که پیش از این واژه آمده است without being handeled معنی کرده و یادآور شده است که واژهٔ «سوتکیه» در دینکرد ۷ فصل ۳۷ بند ۱۹ آمده است. واژهٔ [Pahlavi script] صفت است به‌معنی «بدون توجه، کسی یا چیزی که بدان توجهی نشده است.» نک: B. Dhabhar, *Essays on Iranian Subjects*, p. 136 ff.

در اینجا «بی» به‌معنی بدون و پیشوند نفی است. بنابراین، واژهٔ «بی‌سوتک» را می‌توان «باتوجه، بامراقبت» معنی کرد.

۱۱
فرگرد یازدهم
اسن

۱. دربارهٔ انجمن ایزدان مینوی برای (شنیدن) شکایت آتش. شکایت آتش در انجمن به این مضمون که اینجا نمی‌مانم، از اینجا بالا می‌روم، از زمین به آسمان بالا (می‌روم). در آنجا روشن می‌کنم زمین را که دارای هفت کشور است مانند ماه و خورشید و ستارگانی که آن‌ها را خدا آفریده که با نور خویش روشنایی می‌دهند.

۲. گفتار اورمزد مبنی‌بر راست‌بودن شکایت آتش و اینکه در گُمیختگی (: در جهان کنونی) آفریدگان نمی‌توان آتش را بدون دشمن آفرید ... و به‌خاطر بهترشدن آتش رضایت داد که حمایت خود را ظاهر کند.

۳. و گفتار آتش که اگر نه بدان آئین ــ یعنی آن چنان که خواهش کردم که آن چنان روشنی دهم ــ ای اورمزد آگاه هستی در میان مخلوقات که این چنین نمی‌توان مرا آفرید؛ پس مرا بستان ای اورمزد، پس مرا در آنجا خلق کن، (یعنی) در میان ایرانویج[۱].

۴. دادار اورمزد او را ــ آتش مقدس را ــ بستد و با مراقبت در خانه آفرید برای یاری‌دادن.

۵. و با این سخنان چنین گفت که تو که آتش پسر من هستی باید روشنایی بدهی به هر خانه و به هر شهر و به هر قبیله و به هر دی که رسی این چنین ترا آب و گیاه و فرهر پاکان می‌ستایند، هنگامی که مردم زوهر (= آب مقدس) برای تو می‌آورند که آن را به تو بسپارند (: به تو بیفشانند)، هنگامی که هیزم خشکی که آن را در روشنی آزموده‌اند برای تو پیشکش می‌آورند. و چنین گفته شده که این آتش آذرگشنسب بوده است.

---

۱. آتش پیش از این درخواست کرده بود که در زمین آفریده نشود بلکه در آسمان بماند و از آنجا بر زمین روشنایی افکند. اما اورمزد لازم می‌داند که آتش بر روی زمین آفریده شود. آتش از اورمزد درخواست می‌کند که، چون باید بر روی زمین آفریده شود، پس در بهترین جای زمین یعنی در ایرانویج او را قرار دهند.

۶. بر هاوند مزدی درودار و پریشیدار و روشناییدار هیزم که هر سه دوشارم را که کنند هاوند اهرایی‌اند.

۷. بر چهر مزدی آسنودار و پاک و پادیاب کردار آن آتش سرخت[1] و هیزم بَر بُردار و فراز آسنودار و فراز کردار آتش و ببردار هیزم گران فرمود دادی کار دیگ و مانند آن[2] و گناه او که جنبانیدارش است.

۸. بر زدار آتش سرخت.

۹. بر بردارش آن تر هیزم.

۱۰. بر آفرین آتش به مردمی که ازش خشنود (است).

۱۱. بر اندرز بر نبردن به آتش آنچه از دزدی و ابر و زور (است) و پهل گران او که برد آلوده. و ریش کنی آتش از آن که او را بی‌برش (؟) یزد از آهوگانش دیوان آن‌گونه بود.

۱۲. این نیز که از ناپرهیزشی آتش هنگامی که زن از پُس‌ردی[3] همراه شود به همهٔ دشتان ماه ندهند آن زهاگ و پُس را.

۱۳. بر توزش ...[4] و دیگر بیدادی که به آتش بود، (از) مردمی که آتش به سرداری (آنان) آمده است، (ولی) دادانه نه سرداران‌اند.

۱۴. بر اندرز به زردشت: به هرچه خورد یزدان یشن، نایشته نخوردن.

۱۵. بر کامه گنامینو که کس مکناد یزش و نیایش یزدان و خدای و دستور مداراد که کامه‌شان به هیچ فراورنی مباد.

---

۱. (سرخت). وست این واژه را به «سرشک» تصحیح کرده است. سنجانا آن را fire-seat معنی کرده و آن را معادل واژهٔ اوستایی θraxti (ثرختی) دانسته است. (Bartholoame, *Altiranisches*, cl. 1637)

۲. (کتامک).

۳. (پوس‌رتیه): «هنگام آمادگی آبستنی». این واژه در دینکرد، ج ۱۶، چاپ سنجانا (۱۰)۲۵ نیز آمده است. به‌کاربردن «از» با «اپاکینیتن»: «همراه شدن» شگفت به نظر می‌رسد.

۴. (؟) به نظر می‌رسد که نام گناهی باشد.

۱۶ - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۷ - [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۸ - [illegible]
[illegible]

۱۹ - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۰ - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۱ - [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱- ک۱ افزوده . ۲- ک ندارد . ۳- ک [illegible] . ۴- ک [illegible] . ۵- ک [illegible] .
۶- ک ـ دارد . ۷- شاید این واژه با واژه پیشین یک واژه باشد . ۸- ک [illegible] . ۹- ب [illegible]
۱۰- هردو دستنویس [illegible] . ۱۱- ک [illegible]

۶. دربارهٔ اینکه پاداشِ برنده و تکه‌تکه‌کنندهٔ هیزم و کسی‌که آن را آتش می‌زند برابر است، زیرا هرسه به‌علت عشقی که (برای آتش) دارند در تقدس برابرند.

۷. دربارهٔ کیفیت پاداش کسی‌که جایگاه آتش را پاک می‌کند و تطهیر می‌دهد (و آن کسی‌که) هیزم برای آتش می‌برد و (کسی‌که) از نزدیک آتش را پاک می‌کند، (کسی‌که) آتش را گرد می‌آورد و (کسی‌که) هیزم فراوان برای آن می‌آورد (و درباره کیفیت پاداش) فرمودن کارهای شرعی در مورد دیگ و مانند آن.[1] و گناه آن کسی‌که آرامش آتش را به هم زند (= جنبانیدار).

۸. دربارهٔ کسی‌که به جایگاه آتش آزار رساند.

۹. دربارهٔ کسی‌که برای آتش هیزم تر می‌برد.

۱۰. دربارهٔ آفرین‌کردن (: دعاکردن) آتش برای کسانی که از آنان خشنود است.

۱۱. اندرز دربارهٔ نبردن برای آتش آنچه از دزدی و غارت و زور به دست آمده و درباره عقوبت سخت کسی‌که چیزهای آلوده برای آتش ببرد. و آزرده‌کردن آتش در هنگامی که کسی او را بدون هدیه (=ـان آورشـن) پرستش کند، و آتش بر اثر تباهی دیوان آنچنان آزرده می‌شود.

۱۲. این نیز گفته شده که به‌علت پرهیزنکردن از آتش به زنی که آمادهٔ بچه‌دارشدن است در تمام ماه قاعدگی بچه و پسر داده نمی‌شود.

۱۳. درباره کفارهٔ ... (؟) و کارهای خلاف شرع دیگری که نسبت به آتش مرتکب می‌شوند و دربارهٔ کسی‌که آتش تحت مراقبت او گذاشته شده و برخلاف قانون از آتش مراقبت کند.

۱۴. دربارهٔ اندرز (اورمزد) به زردشت مبنی‌بر اینکه هرچه می‌خورد ایزدان را ستایش کند و ستایش‌نکرده چیزی نخورد.

۱۵. دربارهٔ آرزوی اهریمن مبنی‌بر اینکه کسی ستایش عبادت ایزدان را نباید به جای آورد و سرور و دستور نباید داشته باشد؛ یعنی اینکه میل ایشان (: مردم) به‌سوی کار نیک نباشد.

---

۱. کسی‌که دستور دهد که دیگ و سایر افزار مطابق با قوانین شرعی بر آتش داشته گذاشته شوند دارای پاداش نیک است.

۱۶ - [illegible]

۱۷ - [illegible]

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]

۲۰ - [illegible]

۲۱ - [illegible]

۱- ک ۱ افزوده . ۲- ک ندارد . ۳- ک [illegible] . ۴- ک [illegible] . ۵- ک [illegible] .
۶- ک [illegible] دارد . ۷- شاید این واژه با واژه پیشین یک واژه باشد . ۸- ک [illegible] . ۹- ب [illegible]
۱۰- هر دو دستنویس [illegible] . ۱۱- ک [illegible]

۱۶. بر اندرز به بایستمندانه یشتن یزدان به پهروم یزش. و آن اسروگ بی‌گناه و میانه و آن اسروک که گناهش فرا از یک اَردوش[1] نیست که بی‌بن. و آن نیدوم آنِ اسروگ که فرا از «خوری» به بن اَش نه (= نیست).

۱۷. کسی‌که در ده مزدیسنان پس از پانزده سال ناسروده‌گاهان (باشد) بـه گناهکـاری چـون سـگ، ایشـان (بـرای او) خوراک (= پیهن) می‌افگنند و گناه «در ایان‌جوشی» به بُن بود و ناپذیرشی روانش از مانسراسپند.

۱۸. برآمدن به هر زمان استوهات[2] به هوشمندان (چه) به آن که هوش (او) آمده اسـت (و چـه) بـه (آن) کـه نـه (= نیامده است).

۱۹. بر منش دروندان که نه هست پهروم اخوان، نرسد فرشگرد کرداری، نه به آن رست ایسـتان‌انـد و نـه آن گـردش رسد. و این نیز که دروندان دروغ به هم نگرند، چه هست پهروم اخوان، رسد فرشگرد کَرداریِ به، و رست بر ایستان‌اند و ایدون آن گردش رسد.

۲۰. و بر اندرز به شیون و مویه برگذشتگان نکردن و پس از بگذرشی همه ؟[3] به منش نه افزایانـدن. و بیشـش مینـوی خانه نیز از کردن شیون و مویه بر گذشتگان. و این نیز که فروهر اهروان پس از خویش یـزش و آفـرین مـردان اهـرو (را) خواهند نه شیون و مویه.

۲۱. و این نیز که تن هر کس با روان او همکامه نبود؛ خورش کامهٔ تن است و نیز انبـارکردن خواسـته. اهرایانیـداری کامه روان است و نیز داسری که بدهند.

---

۱. «اردوش» و «خور» نام دو نوع گناه‌اند. نک: به پانوشت ۲ و ۳ از ص ۱۹۲ ترجمهٔ وِست.

۲. دیو مرگ.

۳. در متن پهلوی [illegible] آمده است که خواندن آن بر نگارنده روشن نیست؛ ولی گمان می‌رود که معنی آن اندوه، غم، سوگ باشد.

۱۶. اندرز دربارهٔ اینکه ایزدان را باید با بهترین عبادت به‌شایستگی ستود و (نیز) آن پیشوای مـذهبی‌ای را کـه بـی‌گـناه باشد یا در حد متوسط قرار داشته باشد. آن پیشوای مذهبی‌ای که گناهش بیش از یک اَرْدُوش نیست این گناه به حساب او آورده نمی‌شود و پایین‌مرتبه‌ترین پیشوای مذهبی کسی است که گناه او بیش از یک خُور باشد (و این گناه) به حساب آورده می‌شود.

۱۷. و کسی که در ده مزدیسنان پس از سن پانزده‌سالگی گاهان‌نسروده باقی بماند گناهکار است و مانند سگی است که پیش او غذا می‌ریزند و گناهی که ناشی از سخن‌گفتن در هنگام غذاخوردن است به حساب او محسوب می‌گردد[1]. و مارسپند روان او را نمی‌پذیرد.

۱۸. دربارهٔ اینکه اَستوهات هر زمان به نزد فناشوندگان (= مردم) می‌آید چه کسانی‌که مرگ آنان فرا رسیده است و چه کسانی‌که مرگشان هنوز فرا نرسیده است.

۱۹. و دربارهٔ تفکر دروندان (= کافران) مبنی‌بر اینکه بهشت وجود ندارد، فرشگرد کردن هرگز نمی‌رسد، که بدان وسیله مردگان برانگیخته می‌شوند و آن گردش (= تغییر جهان از مادی به معنوی) (هرگز) نمی‌رسد. این نیز که دروندان دروغ فکر می‌کنند چه بهشت وجود دارد فرشگرد کردن نیک رسد و مردگان برانگیخته خواهند شد و این چنین آن گردش فرا خواهد رسید.

۲۰. و اندرز دربارهٔ شیون و مویه‌نکردن برای مردگان و پس از مرگ نیفزودن اندوه (؟)به‌خاطر خویش. و رنج مینوی خانه از شیون و مویه‌کردن بر مردگان. و این نیز که فروهر مقدسان پس از خویش ستایش و عبادت زندگان پرهیزگار را می‌خواهند نه شیون و مویه.

۲۱. و این نیز که تن و روان (هیچ‌کس) دارای آرزوی مشترک نیستند، (زیرا که) آرزوی تن خوراک و جمع‌کردن مال است، درحالی‌که آرزوی روان انجام اعمال نیک است و پاداشی که برای آن می‌دهند.

---

۱. هر موقع که غذا بخورد گناهی به حساب او افزوده می‌شود.

۲۲. بر پرسش اهرو زردشت که کیست که هروسپ بهی و پهرومی (را) از خویش آوارانده است و میند که نیاوارانده است و (از) آن زیان نگرزد. و پاسخ اورمزد که اوست (که) از زبان خویش زیان دیده است به سخن فراگویشی ــ که به دروغ گفتن مرگ ارزان[۱] بوده است.

۲۳. و این نیز کش هست سناه گنا مینو ایدون بونده منشی، خدایی سپندارمد، (او را است) و ایدون اوزیِ دروجِ نایدین[۲] هنگامی‌که مرد گران‌منشی را پاسخ نه (نگوید) ــ که گران‌منشی را دروغ نگوید.

۲۴. و این نیز که آن با هزار تا زوهر دیوان را یزَد که پیش از زوت دانا[۳] نادَهْم (مرد) را به «زوتی» ایستاند. این نیز که دَهْم را به زوتی آنی مه نادهم (را) چه ایدون تو (را) فرازرسشی (است) به گرزمان. و این نیز که «زوت» بد بدتر است از [بی]«زوتی».

۲۵. و این نیز که (از) گناه نایوختار،[۴] پیش، بهمن از میان مینویان انابیهد[۵] پس بخشش، پس شرم، پس نیوشیداری. پس به آن گناهکاری مهر دروج بوَد.

۲۶. و این نیز که هروسپ‌مرد ریشیدار خوب‌برشی پیش براد (برای) آسروک آیوختار سرایش و آسروک آدهی[۶] و آسروک اوزدهی[۷] و آسروک که خویشاوند خویش است.

۲۷. ایدون به تو گویم ای سپیتمان، که مهر مَدروجی، مَه (آن) که با دروندان همپُرسی ــ که پَشت کنی، مَهدادستانی اندر اش نیست ــ مه آن با خویشدینان اهرو ــ به چیزی مَهدادستانی ــ چه مهر هر دو (را) است دروندان (را) و اهروان (را).

هست آبادی اهرایی پهروم

---

۱. مرگ ارزان در لغت به‌معنی «مستحق و سزاوار مرگ» است. این اصطلاح دربارهٔ دسته‌ای از گناهکاران به کار می‌رفته است.

۲. [illegible] به‌جای [illegible] (نایدین) نابودی. دروج نایدین لقب اهریمن است. نک: Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad, Gloss.*, p. 173

۳. زوت یکی از روحانیان زردشتی است که در اجرای مراسم یسنه و دیگر مراسم مذهبی وظایفی برعهده دارد. نک: پورداود، *یشتها*، ج ۱، ص ۴۶۹؛ *Religious Ceremaonies of the Parsees*, p. 260

۴. [illegible] (اَیوختار) کسی که از چیزی جلوگیری نمی‌کند یوغ به کردار خویش نمی‌زند.

۵. انابیهیت (رانده شود). در متن‌های مانوی اناپت (دورکردن) به کار رفته است. نک: Henning, “Das Verbum”, s. 190. انافتن (نابودکردن) در دینکرد مدن، ص ۲۵۲، س ۱۷ به کار رفته است.

۶. آدهیک (اهل همان ده)

۷. اهل خارج از آن ده

۲۲. دربارهٔ سؤال زردشت مقدس: چه کسی است که همهٔ خوبی‌ها و برتری‌ها را از خود دور می‌کند و درعین‌حال، تصور می‌کند که آن‌ها را از خود دور نکرده است و از آن زیان نیز شکایتی ندارد؟ و پاسخ اورمزد که او کسی است که از زبان خود زیان دیده است به‌وسیلهٔ سخن فراگفتن (ـیعنی اینکهـ) به دروغ سخن بگوید (و درنتیجه) مرگ‌ارزان بشود.

۲۳. و این نیز گفته شده کسی‌که به‌سبب بلندطبعی پاسخ نگوید (ـیعنی اینکه به‌سبب بلندطبعی دروغ نگویدـ) چنین کسی سلاح در برابر اهریمن دارد.[1] همچنین کامل‌فکری (ـکه خدایی سپندارمد است[2]ـ) دارد همچنین نیرو در برابر دروج (= دیو) نابودی (= اهریمن) دارد.

۲۴. و این نیز که آن کسی‌که زوت ناآزموده را بر زوت دانا مقدم دارد به منزلهٔ کسی است که با هزار تا زوهر دیوان را ستاییده باشد. این نیز که باید شخص آزموده را برای «زوتی» به کار داری نه شخص ناآزموده را، زیرا که بدین‌وسیله تو به گرزمان[3] فراخواهی رسید. و این نیز که زوت بد بدتر است از زوت نداشتن.

۲۵. و این نیز که هرکه گناهان خویش را مهار نکند، پیش از همه مینویان بهمن (= اندیشهٔ نیک) از او دور شود، پس بخشش پس شرم، پس نیوشیداری (= اطاعت). سپس به‌علت آن گناهکاری، به‌سبب داشتن آن گناه، پیمان‌شکن (= مهردروج) شود.

۲۶. و این نیز گفته شده که هر مردی که به کسی آسیب رساند، باید هدیه‌ای ببرد پیش آسروگی که متصدی (= آیوختار) سرودن (گاهان) است یا آسروگی که اهل همان ناحیه (= آدهیک) است یا آسروگی که از آن ناحیه نیست (= اوزدهیک) یا آسروگی که خویشاوند است.

۲۷. این‌چنین به تو گویم ای سپیتمان (= زردشت) که نباید پیمان بشکنی نه آن پیمانی را که با کافران‌بندی ـیعنی که عهد کنیـ که کار بزرگ محسوب نمی‌شود ـنه آن پیمانی را که با هم‌دینان مقدس خود می‌بندیـ که کار بزرگ محسوب می‌گردد، چه پیمانِ هر دو آنان محترم است، چه پیمان با کافران و چه پیمان با مقدسان.

خوشبختی پرهیزگاری برترین است.

---

۱. کسی‌که دروغ نگوید همیشه در برابر اهریمن مسلح است.

۲. یعنی در حیطهٔ قدرت اسپندارمد است.

۳. گرزمان: بهشت

۱۲

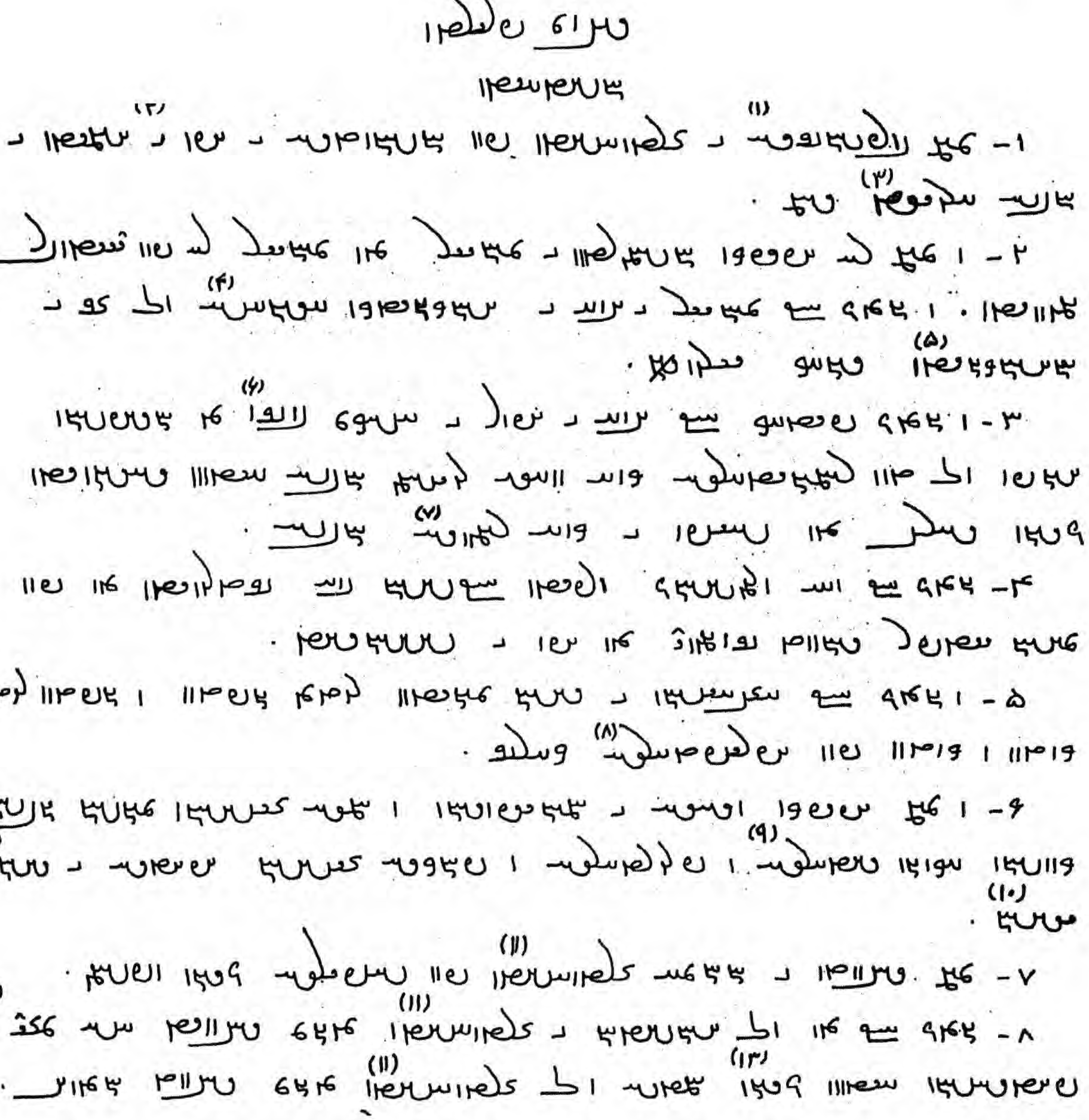

۱۲

دوازدهم فرگرد

اوشتایت

۱. بر بُرزشی زردشت به خشنودی آب که امید هرویسپ دام بهش.

۲. بر ویژه نشمردن مانسر(ی) که به دستور نگوید. و این نیز که مانسر مرد آهوگانیده پس آن را به نا آهوگانیده جای برند.

۳. این نیز پیدا (است) که مرد آزورِ شکم‌بنده از اندازش یا به تن را مانیدار هر گناه سر به او ایـدون دارد چـون داری که شیب هر ریمنی به اوست.

۴. این نیز که «وای» ایشان را نیز ورزد ــ که به اوژندشان ــ که به میان ستبر بوده‌اند که آن دیوان ــ داد[1] (بوده‌اند).

۵. این نیز که اَزبایش یزدان منیدن با گفتن، گفتن باکردن، و کردن به نافریفتاری کاری (است).

۶. و به‌ویژه بهی امشاسپندان و همیشان منش گویش (و) کنش، اگنـین داداری و پـرورداری و پانگیشـان آبـادی ایـزدان گیهان.[2]

۷. بر دادن اورمزد زردشت (را) به بهی چون خویش.

۸. این نیز که (کسی) که به هاوشتان زردشت چیز دهد مزد و پاداش ایدون چون (است) کـه بـه زردشـت چیـز داده باشد.

هست پهروم آبادی اهرایی

---

۱. «آز» که آفریدهٔ دیوان است. دیوداد ترجمهٔ واژه اوستایی دَ ـ وُداتَ (daevō-dāta) است نک: Bartholoame, *Altiranisches*, cl.344

۲. منظور از ایزدان گیهان عناصر اورمزدی است مانند اسپندارمد (= زمین) آب و گیاه و جز آن. در پهلوی، گاهی به‌جای ایزدان گیهان، «گیتیگـان یـزدان» آمده که در برابر «مینوگان یزدان» به کار رفته است.

۱۲
دوازدهم فرگرد
اوشتایت

۱. دربارهٔ احترام قائل‌شدن به زردشت با خشنودکردن[1] آب که امید همهٔ آفریدگان بدو است.

۲. دربارهٔ پاک نشمردن مانسری[2] که ازطریق دستور خوانده نشود. و دربارهٔ این مطلب نیز که مانسر مردِ ناپاک (نیز) به‌جای پاک برده می‌شود.

۳. و این نیز آشکار است که مرد حریصی که خارج‌ازاندازه بندهٔ شکم یا طالب لذت برای بدن خود باشد (نه برای روان خود)، سر هر گناهی به طرف اوست مانند درختی که شیب هر پلیدی به طرف آن است.

۴. این نیز که «وای» ایشان را نیز ورزد[3] ــ یعنی که ایشان را نیز بکُشد ــ یعنی آنان که به‌میان ستبر بوده‌اند، آنان که پیرو آز (بوده‌اند) که به‌وسیلهٔ دیوان آفریده شده.

۵. و این نیز که تفکر برای ستایش یزدان همراه با گفتن و گفتن با کردن و کردن بدون فریبکاری مؤثر است.

۶. و دربارهٔ خوبی ویژهٔ امشاسپندان و هماهنگی اندیشه و گفتار و کردار آنان و اینکه به‌همراهیِ یکدیگر آبادی (= ترقی) ایزدان این جهان را ایجاد می‌کنند و آنان را می‌پرورند و محافظت می‌کنند.

۷. دربارهٔ اینکه اورمزد زردشت را در خوبی مانند خویش آفریده است.

۸. این نیز که هرکه به شاگردان زردشت چیزی دهد مزد و پاداش او برابر با کسی است که به خود زردشت چیزی داده باشد.

برترین خوشبختی پرهیزگاری است

---

۱. یعنی کسی که آب را خشنود کند مانند این است که برای زردشت احترام قائل شده است.

۲. کلام مقدس، دعای مذهبی

۳. یعنی «بر ایشان غلبه کند»؛ «وای» اینجا به‌معنی «وای بد» است که برابر با دیو مرگ است.

۱۳

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- ۱- [illegible]

۴- ۱- [illegible]

[illegible]

۱- ص ندارد. ۲- پردد دستنویس [illegible]. ۳- ک ۱ افزوده ۴- در ک این واژه تکرار شده.

۵- چنین است ب. ک: [illegible]. ۶- ک [illegible].

۱۳

سیزدهم فرگرد

تت ثوا پیرس

۱. بر اوز و تگیگی مینوی «درون».[۱]

۲. این نیز که هر شب دیوان از دوزخ به گناهیدن و مرگانیدن دامان اندرگیهان بدوازند و هنگامی که درون یزند آن مینو به زدن و بازداشتن دیوان آیوزیده شود و در هر شب ۹۹ بار به کُشتن با دیوان فرود گردد و زند وستوها ندشان و از مرگانیدن گیهان باز دارد(شان).

۳. و این نیز که هر کسی از این مردان که این گویش را فراز یزد آن (کس) بود اهرو، به‌جز از این مردان که خرسندانه و به‌کامه فرمان دُش‌هورشت[۲] را برند و ویفتند[۳] یا ویفتانند[۴] از گویشان که فراز کرده شده به ایشان. آیدون که دُش‌مَت[۵](ش) فرا که هومت[۶] و دوش‌هوختش[۷] فرا که هوخت[۸] ودش‌هورشتش فرا که هورشت.[۹]

۴. و بر ببردن خستوانی گاهانی مرگ‌ارزان (و) فرازمُشتن[۱۰] گناهان دیگر باد شگفت‌تک مانا که دشت (را) نیز فرا مالد.

اهرایی آبادی پهروم است.

---

۱. درون: نانِ دعاخوانده

۲. کارِ بد

۳. ویفتند: لواط کنند؛ مفعول واقع شوند.

۴. ویفتانند: فاعل واقع شوند. دیگری را وادار به عمل لواط کنند.

۵. اندیشهٔ بد

۶. اندیشهٔ نیک

۷. گفتار بد

۸. گفتار نیک

۹. کردار نیک

۱۰. فراز مشتن: جاروکردن، پاک‌کردن. در پرسش ۵۱ بند ۱۹ مینوی خرد، [illegible] در مورد «باد» به‌کار رفته است. سنجِ «نموشت» در متن‌های ترفان (*Mir. Man.* III. s. 18).

۱۳
سیزدهم فرگرد
تت ثوا پیرس

۱. دربارهٔ زور و نیروی مینوی درون.

۲. این نیز که هر شب دیوان از دوزخ برای خراب‌کردن و آسیب‌رسانیدن به مخلوقات در جهان می‌آیند و هنگامی‌که مردم «درون» می‌ستایند، مینوی درون برای ازمیان‌بردن و بازداشتن دیوان انگیخته می‌شود، و در هر شب ۹۹ بار برای کشمکش با دیوان فرود می‌آید و دیوان را می‌زند و آنان را شکست می‌دهد و از آسیب‌رساندن به جهان باز می‌دارد.

۳. و این نیز که هرکدام از این مردان که این سخن را با آواز بلند بخوانند این چنین کسی اهرو است به‌جز کسانی‌که از روی رضایت و از روی میل فرمان «کار بد» را اطاعت کنند و تن به لواط دهند یا دیگری را به این کار وادارند به‌سبب سخنانی که به ایشان گفته شده (و بنابراین) این چنین کسی (= فاعل یا مفعول) اندیشهٔ بدش بیش از اندیشهٔ نیک او است و گفتار بدش بیش از گفتار نیک او است و کردار بدش بیش از کردار نیک او است.

۴. و دربارهٔ اینکه اعتقاد به گناهان گناه مرگ‌ارزان را از میان می‌برد و گناهان دیگر را نیز جارو می‌کند (= پاک می‌کند)، مانند باد تازندهٔ سختی که به‌سرعت دشت را جارو می‌کند.

پرهیزگاری برترین خوشبختی است

۱۴

[illegible]

[illegible] (۱)

۱- [illegible]

۲- [illegible]

[illegible]

۱- ک [illegible]. ۲- ک [illegible]. ۳- هردو دستنویس [illegible]. ۴- ب [illegible].
۵- هردو دستنویس [illegible]. ۶- ک [illegible]. ۷- ک [illegible]. ۸- ک کو افزوده.
۹- هردو دستنویس [illegible]. ۱۰- ک [illegible]. ۱۱- تصحیح از سنجانا است. ۱۲- در هردو دستنویس د آمده.

۱۴
چهاردهم فرگرد
ات فروخشی

۱. بر نمودن اورمزد به زردشت روان گرشاسب[۱] سهمگنانه و ترس زردشت از آن سهمگنی و پشیمانی گفتن گرشاسب از بی‌مارانه زدنش مردم را برزیدنش پرهیختگان از گناه را و چشماگاهیش از دادار اورمزد به زدنش آتش[۲] را. و خواستن گرشاسپ بهترین اخْوان را به آن کرداری که کشت گز سروُبر[۳] و ستهمگی آن پتیاره. و این که وانیدگندرب زرین پاشنان[۴] را و شگفتی آن دروج. و این که زدهونشک نیویکان[۵] و داشتانیکان[۶] و گران اناکی و گزندی که ازشان (بود). و این که رامانید باد تگی (را) از زبان (به) گیهان و بازآوردن(ش) به سودی دامان. نیز به آن (هنگام) که دهاک از بند هرزه بود و به مرگانیدن گیهان[۷] فریادد.

۲. همیمالی آتش به گرشاسپ به مُست به او کردن (و) بازداشتن اش از بهشت و یاری گوشورون به او به آبادیی که بهش کرد و پادنش از دوزخ. و خواهش زردشت از آتش بر آمرزیدن اش از گناه و انجامیدن آتش آن خواهش (را) و فرنفتن روان گرشاسپ به همیست اخْوان[۸].

اهرایی پهروم آبادی است

---

۱. دربارهٔ گرشاسپ و داستان‌های مربوط به او نک: *حماسه‌سرایی در ایران* (ذبیح‌الله صفا، ص ۵۵۷). در *روایات پهلوی* (ص ۶۵ تا ۷۵) نیز داستانی دربارهٔ گرشاسب آمده است. منظومه‌ای نیز به زبان فارسی به نام «حکایت گرشاسب و آزردن آتش» در دست است.

۲. گرشاسب با تازیانه آتش را زده است.

۳. گز سروبر: مار شاخ‌دار (اوستایی: اژی سَروَرَ (aži sravara). در یسن ۹ بند ۱۱ وصف این مار و کشته‌شدنش به‌دست گرشاسب آمده است.

۴. اوستایی: «گَنْدَرِوَ زَیری پاشْنَ gandarava žairi.pāšna. (*آبان یشت*، بند ۳۸؛ *زامیاد یشت* بند ۴۱؛ *رام یشت*، بند ۲۸)

۵. اوستایی: نیویکَ (nivika) (*زامیاد یشت*، بند ۴۱)

۶. اوستا داشْتیانی (dāštayāni) (همانجا)

۷. [در اینجا، درحدود دو سطر جا افتاده، اما در ترجمهٔ فارسی (صفحهٔ بعدی) کامل آمده است. ویراستار]

۸. برزخ

۱۴
چهاردهم فرگرد
ات فروخشی

۱. دربارهٔ نشان‌دادن اورمزد به زردشت روان گرشاسب را که در حالت ترس بود و ترس زردشت از آن ترسناکی و پشیمانی گفتن گرشاسپ از اینکه مردم را بی حد زده است. و احترام او نسبت به کسانی که از گناه پرهیز کردند و بازخواست اورمزد از او به‌علت اینکه آتش را زده است. و خواستن گرشاسپ بهترین زندگی (= بهشت) را به‌علت اعمال نیکی که کرده: اینکه مار شاخ‌دار را کشته بود و ظلم آن بدکار؛ اینکه گندرب زرین پاشنه را مغلوب کرده بود و شگفتی آن دروج (= دیو)؛ اینکه فرزندان اهریمنی نیوکان و داشتانیکان را زده بود و آسیب فراوان و گزندی که از ایشان بود؛ اینکه باد سخت را رام کرده بود که زیان به جهان نرساند و آن را به سود آفریدگان باز آورده بود و اینکه چون ضحاک از بند آزاد گردد و برای میراندن جهان بیاید و به نابودی آفریدگان گراید، او (: گرشاسب) برانگیخته می‌شود و جهان را با مغلوب کردن آن دروج پُر نیرو یاری می‌کند.

۲. مخالفت آتش با گرشاسپ با گله‌کردن (= شکایت‌کردن) از او و بازداشتن او از بهشت و یاری گوشورْوَن به او برای نیکی‌ای که در حق او کرده بود و حفاظت او از دوزخ؛ و خواهش زردشت از آتش مبنی‌بر آمرزیدن گناه گرشاسپ و انجام‌دادن آتشْ آن خواهش را و رفتنِ روان گرشاسب به برزخ.

پرهیزگاری برترین خوشبختی است.

۱۵

[illegible]

[illegible]

۱ – [illegible] (۱) (۱۱) [illegible]

۲ – [illegible] (۲) [illegible]

۳ – [illegible]

۴ – [illegible] (۳) (۴) [illegible]

۵ – [illegible] (۵) (۶) (۷) (۸) [illegible] (۹) (۱۰) [illegible] (۱۱) (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) (۱۵) [illegible] (۱۶) (۱۷) [illegible] .

۱- ک [illegible] ۲- پردو دستنویس [illegible] . ۳- ب [illegible] . ۴- ب، ک [illegible] ۵- ک [illegible] .
۶- ک [illegible] . ۷- ک [illegible] . ۸- ک [illegible] . ۹- ب [illegible] ۱۰- ب [illegible] . ۱۱- در ب تکرار شده . ۱۲- چنین است در هردو دستنویس بجای [illegible] . ۱۳- ک [illegible] . ۱۴- ب [illegible] ، ک ندارد . ۱۵- ب ندارد ۱۶- ک ندارد . ۱۷- [illegible] در هردو دستنویس .

۱۵

پانزدهم فرگرد

کمنمیز

۱. بر رسشی استوهات به جا و کس و نابوزشی هیچ کس از هوشمندان ازش.

۲. برخواستن نسزیدن تن هوشمند و فرساوندی چیز مردم.

۳. و این نیز که استوهات همه هوشمندان را به شگفت و فراز پیدا افد ببرد و هیچ کس ازش نبختند، به‌جز آن که روان (اش) بوزد.

۴. و این نیز که روان یکتا (در) مینو بیند مزد و پهل (را) و تن‌مند ایدون نبیند. اگر تن‌مند آن را دیدی پس هم‌بُن به هیچ چیز آسانی و خواری گیتی گناه نکردی از کرفه فردم نفراموشیدی.

۵. و بر زشتی و سهمگنی تن مردمان پس از مرگ و نیز آنچه که از هر بایشی چیز گرامی‌تر پنداشته است آفرساگ[1] در خاک افتادگی و زندگان نیز آن که نبانزدیشتر اَش[2] نابیدانیگی[3] (را) ازش دوری. و پس هنگامی نیز که «بوی» به نزدیکی تن (است) و سگ و وای به گشفش تن فراز شوند، بوی ازشان چون میش از گرگ ترسد و به سگ و وای بر نگشفتن تن پیکارد و با ماردن آن گویش مینوگانه فردم ایشان را باز پسردن[4] و آن تن (را) زنده منیدن. و پس (از) آنکه آن تن (را) گشفتند، بوی ایدون چون میش دینوده[5] هنگامی که به بچگان تازد، به نزدیکی آن گشفته تن تازد، به گران ناشادی به تن نگرد و شمردن اینکه آن تن سهمگین اندر نیکی بود، اکنون به چه اناگی آمده است و چون آن تن گناهکار بود بر نپذیرفتن اش اندر آن زندگی آن «بوی».

---

۱. (آفرساک): تباه، فاسد. در بند ۲ فرساوندیه به کار رفته است. شاید آفرساک از پیشوند «آ» و «فرَ» و ریشهٔ «سا» ترکیب یافته باشد. نک: Bartholoame, *Altiranisches*, cl. 1001، زیر فرَسانَ. شاید هم آفرساک نادرست است و فرساک درست آن است. وست آن را «افرساک» خوانده است.

۲. واژهٔ نبانزدیشتر (اوستا نَبانَزْدیشْتَ) به‌معنی «خویشاوندان نزدیک» باشد (Ibid, cl. 1040).

۳. در مورد این واژه نک: B. N. Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad*, p. 35، زیر واژهٔ .

۴. (پسرتن؟). خواندن این واژه برنگارنده روشن نیست، ولی معنی آن شاید «دورکردن» باشد. وست آن را repelling ترجمه کرده است.

۵. (دینوتک): ماده (اوستا دَنُو daēnū، Bartholoame, Ibid, cl. 662).

۱۵
پانزدهم فرگرد
کمنمیز

۱. دربارهٔ اینکه استوهات به هرجا و به هرکس می‌رسد و هیچ‌کس از مردم فانی از او رهایی نمی‌یابد.

۲. دربارهٔ سزاوار نبودن اینکه کسی تن را بخواهد[1] و (دربارهٔ) نابودی مال مردم.

۳. این نیز که استوهات[2] همهٔ مردم فانی را به طریق عجیب و شگفتیِ آشکاری می‌برد و هیچ‌کس از او رهایی نمی‌یابد، مگر آنکه روانش نجات یافته باشد.

۴. این نیز که روان تنها در حالت مینوی می‌تواند پاداش و عقوبت را ببیند و در هنگامی‌که در تن قرار دارد این چنین نبیند. اگر هنگامی که در تن قرار دارد آن را می‌دید، به‌هیچ‌وجه (= همبُن) برای هیچ آسایش و خوشی جهان مرتکب گناه نمی‌شد و کار نیک را فراموش نمی‌کرد.

۵. و دربارهٔ زشتی و ترسناک بودن تن مردمان پس از مرگ؛ و نیز آنچه را از همهٔ چیزهای شایسته عزیزتر می‌پنداشته است (یعنی بدن) اکنون فاسد (= آفرساگ) در خاک افتاده است و از زندگان حتی آن که از نزدیکان اوست، به‌علت ناپاکی، از او دوری می‌کند. و پس هنگامی که «بوی» به نزدیک تن است، سگ و پرندگان که برای نابودکردن آن به تن نزدیک می‌شوند «بوی» از آن‌ها می‌ترسد، مانند میش از گرگ؛ و با سگ و پرندگان برای تباه نکردن بدن به پیکار می‌ایستد و با خواندنِ آن سخن، مینوگانه (: به پنهانی) ایشان را عقب می‌راند و گمان می‌کند که آن تن زنده است. و پس هنگامی‌که آنان آن تن را تباه کردند، «بوی» به پیش آن تن تباه می‌شود، می‌دود مانند میش ماده که به پیش بچه‌های خود می‌دود، با غم فراوان به تن نگرد و با خود می‌اندیشد که آن تن سهمگین (وقتی) در نیکی بود اکنون به چه رنجی گرفتار شده است. و چون آن تن در زندگی گناهکار بود، در آن زندگی «بوی» او را نپذیرد.

---

۱. تنها به مادیات علاقه داشته باشد.

۲. دیو مرگ

۶- [illegible]

۷- [illegible][1] [illegible][2] [illegible]

۸- [illegible][3] [illegible][4] [illegible]

۹- [illegible][5] [illegible][6] [illegible]

۱۰- [illegible][7] [illegible][8] [illegible][9] [illegible][10] [illegible][19] [illegible][11] [illegible][12] [illegible][13] [illegible][14] [illegible][15] [illegible][16] [illegible][17] [illegible][18] [illegible]

۱- ب [illegible] . ۲- ک [illegible] . ۳- ک ندارد . ۴- [illegible] در هر دو دستنویس . ۵- ک [illegible] . ۶- هر دو دستنویس [illegible] .
۷- ک ندارد . ۸- چنین است ک ، ب [illegible] ۹- هر دو دستنویس [illegible] . ۱۰- ب [illegible]
۱۱- ک [illegible] . ۱۲- ک [illegible] . ۱۳- ک [illegible] ۱۴- ک [illegible] . ۱۵- ب [illegible]
۱۶- ک [illegible] ۱۷- ک [illegible] . ۱۸- ک [illegible] . ۱۹- ب: [illegible] ک: [illegible] .

۶. بر پرهیز از گناه و ورزیدن کرفه به آن تن افراهاندن[۱] ...؟[۲]

۷. این نیز که زمان نیکی‌ات گَشنه[۳] بود و آن اناگی دراز است.

۸. و این نیز که اندر گیتی مردمی که ۱۰۰ سال بزید کم از آن که ۱۰۰ سال نزید و زندگی اندک‌اندک سزیدن و هنزفتن زندگی. زن و خواسته و دیگر تاو[۴] گیتایی همه به یک بار هشتن و به دیگر کس آمدن.

۹. و این نیز که چون مردم وسنگی نیز ایورز به آن راه دوستمند و پدخومند را، برگزیده[۵] (یا: گذران) توشه گزینند[۶] و فرایانه بردارند، پس بیشتر سزد (برای) دیگر راه جاویدان و بایشی و برای آن ـــ نیکو برگزیده (یا: ناگذران[۷]) توشه برگزیدن[۸] و ساختن و با خویش برداشتن.

۱۰. و بر ۷ بیهوش[۹] خدای که در کشور خونیرس داده شده‌اند و نیز بر فر و بزرگ اوزی و نیکی یارانشان و زنده و پادشا در هر دو اخوان: وَن جز بیش[۱۰] بر ایرانویج به گاه فریانگانان[۱۱] و کویت اندر ایران دهان و پشوتن گشتاسبان[۱۲] به کنگدز ستینیک[۱۳] ـــ درفش که اندر آن بیور آن ...[۱۴] که سیاه سمور دارند که دین نیوشیدار اهرو هستند از پسی پشوتن گشتاسبان و فراخشت پسر هومبیک[۱۵] پسر هوشنگ که پادشاه به آب‌ناوتا[۱۶] (است) و اشوزد[۱] پسر پورودشت که پادشاه

---

۱. افراسینیتن (سنج افراس: آموزش تعلیم): یاددادن.

۲. [illegible] (؟)

۳. گَشنک: کوتاه. این واژه به‌جای واژهٔ مرزُو (mərəzu) اوستایی آمده است و در دینکرد فراوان به کار رفته است. نک: Bailey, “Arya”, p. 70

۴. تاو: دارایی. نک: Banthalomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, s. 53.

۵. در متن پهلوی «وچیر شنیک» (؟) آمده است. واژهٔ «وچیر» در پهلوی به معانی «رای»، «فتوا» و «تصمیم» است. «وچیرشنیک» را می‌توان در اینجا «برگزیده، منتخب» معنی کرد. شاید «و تیر شنیک» به‌معنی «گذران» و «ناپایدار» درست باشد.

۶. در متن پهلوی «وچیهند» آمده است. «وچیهنیدن» به‌معنی «تشخیص‌دادن» است نک: Zaehner, *Zurvan*, p.474. در اینجا واژهٔ «وچینید: گزینند» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۷. در متن پهلوی واژه [illegible] آمده است، شاید بتوان آن را به «هو و چیرشنیک» تصحیح کرد یا اینکه شاید این واژه نادرست است و [illegible] (او تیر یشنیک: ناگذران، پایدار) درست آن است. نک: پانوشت ۵.

۸. متن وچیهیدن. نک: پانوشت ۶.

۹. دربارهٔ هفت پادشاه بی‌مرگ نک: بندهش، فصل ۲۹.

۱۰. ون جز بیش: درخت ضد غم. نک: بندهش، فصل ۲۹، بند ۶.

۱۱. در متن پهلوی [illegible] آمده است. سنجانا آن را تصحیفی از فراخکرت می‌داند. نگارنده این واژه را «فریانگانان» منسوب به خانوادهٔ «فریانگ» می‌خواند این واژه در سوتکرنسک، فرگرد ۱۶، بند ۱۹ نیز آمده است.

۱۲. دربارهٔ پشوتن گشتاسپان نک: بندهش، فصل ۲۹، بند ۶.

۱۳. در پهلوی [illegible] آمده است. وست آن را sad gandak خوانده و hundred-moated (دارای صد خندق) معنی کرده است همین نظر را سنجانا پذیرفته است. نگارنده این دو واژه را «ستینیک درفش» می‌خوانده. واژهٔ [illegible] «ستینیک درفش» ترجمهٔ واژه اوستایی «ارذو درفش» ərəδvō.drafša است، به‌معنی «دارای درفش بلند؛ برافراشته». در مورد این واژه نک:

E. R. D. Meherjirana, “Some Notes”, p. 58.

۱۴. در پهلوی [illegible] آمده است. وست و سنجانا آن را بولندشان خوانده و «بلندشان»، «بلند از میان آنان» معنی کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این واژه نام ویژه‌ای باشد.

۱۵. نک: بندهش، فصل ۲۹، بند ۶، نیز نک: یشت ۱۳ (فروردین یشت)، بند ۱۳۸. در اوستا نام او به‌صورت فرذاخْشتی پسر خُومْبیَ آمده است.

۱۶. نک: بندهش، فصل ۲۹، بند ۶.

بر بالست پیداترین دشت پیشناس و برازگ[۲] کوشش کردار و کی هشتم نامی گشتاسب هست که کیخسرو گوید که آن دین مزدیسنان ترا نیز رواگی دهد و نیز اندر داند آن کسی که ورزش به مرا دهد فراز باوریگانی ــ که کرد مرا به باوریگـانی جهان دارد.

اهرایی آبادی پهروم است.

---

۱. نک: *بندهش*، فصل ۲۹، ۷. یشت ۵ (*آبان یشت*)، بند ۷۲. در اوستا نام او اَشَوَزْدَ پسر پُورُذاختی آمده است.

۲. در *بندهش* (فصل ۲۹، ۷، ص ۱۹۷، سطر ۱۲ چاپ عکسی) این نام به‌صورت [illegible] و با صفت [illegible] [illegible] (کوخششن کرتار) آمده است.

۶. دربارهٔ پرهیز از گناه و کردن کار نیک به تن یاددادن ...

۷. این نیز که زمان خوشی تو کوتاه بود، (ولی) زمان رنج دراز است.

۸. و این نیز که در گیتی کسی که ۱۰۰ سال زندگی کند کمتر است از آن که ۱۰۰ سال زندگی نکرده باشد[۱] و زندگی اندک‌اندک سپری شود و زندگی به پایان می‌رسد، زن و خواسته و دیگر دارایی جهان همه را به یک بار رها کرد و این‌ها به کس دیگر می‌رسند.

۹. و این نیز (گفته شده) که چون مردم حتی برای اندک فعالیت در راه دوستانه (: بی‌خطر، امن) و آسان، توشهٔ برگزیده (یا: ناپایدار) برمی‌گزینند و فراوان با خود برمی‌دارند، پس بیشتر شایسته است که برای آن راه دیگر[۲] که جاودانی و بایسته است توشهٔ نیکو برگزیده (یا: پایدار)[۳] بگزینند و آماده کنند و با خود بردارند.

۱۰. و دربارهٔ هفت پادشاه جاویدان که در کشور خونیرس آفریده شده‌اند و نیز دربارهٔ فر و نیروی بزرگ و نیکی یاران آنان و اینکه در هر دو جهان زنده و پادشاه هستند: ونِ جز بیش (ضد غم) بر ایوانویچ در جایگاه فریانگانان و گوپت در کشورهای ایرانی حکومت می‌کند و پشوتن پسر گشتاسبَ در کنگ‌دز که درفش آن برافراشته است که در آنجا صدهزار ... هستند که سیاه‌سمور بر تن دارند که پیرو دین و مقدس هستند و از پس پشوتن گشتاسبان هستند. و فراخشت پسر هومبیک پسر هوشنگ که بر آب قابل کشتی‌رانی پادشاه است و اشوزد پسر پوروتاشت که بر قلهٔ آشکارترین دشت پیشناس حکومت می‌کند و برازِگ جنگجو (= کوشش‌کردار) و کی هشتم گشتاسب نامی ــ بعضی گویند کیخسرو ــ که آن دین مزدیسنان ترا رواج دهد و آن را عمیقاً می‌داند (= اندر داند) آن کسی که در عمل به من اعتقاد دارد ــ که جهان را وادار کرد که به من اعتقاد پیدا کنند.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

---

۱. شاید منظور این است که طول زندگی اهمیتی ندارد.

۲. راه آخرت

۳. ناگذران: همیشگی

[illegible]

[illegible] [1] [illegible]

[illegible]

۱ - ۱ [illegible] [2] [illegible] [3] [illegible].

۲ - ۱ [illegible] [4] [illegible] [5] [illegible] [6] [illegible].

۳ - ۱ [illegible] [7] [illegible] [2] [illegible] [8] [illegible] [9] [illegible].

۴ - ۱ [illegible] [10] [illegible] [11] [illegible].

۵ - ۱ [illegible] [12] [illegible] [13] [illegible] [14] [illegible].

۶ - ۱ [illegible].

۷ - ۱ [illegible] [15] [illegible] [16] [illegible].

۸ - ۱ [illegible].

[illegible]

۱- ب [illegible]. ۲- ب [illegible]. ۳- هردو دستنویس [illegible]. ۴- ک ندارد. ۵- ک [illegible]. ۶- هردو دستنویس [illegible]. ۷- ک [illegible]. ۸- ب، ک [illegible]. ۹- بجای [illegible]. ۱۰- این واژه در هردو دستنویس تکرار شده. ۱۱- چنین است ک؛ ب [illegible]. ۱۲- هردو دستنویس [illegible]. ۱۳- ک [illegible]. ۱۴- ک [illegible]. ۱۵- ک ندارد. ۱۶- ک [illegible].

۱۶
شانزدهم فرگرد
سپندمیت

۱. بر پُهل گناهکاران چون از دین پیدا کرد.

۲. و بر یشت کردن به مرد و زن و زن پیش از مرد فرموده است و گرزمانیگی به یشت که خود سرایشی یا گیتی‌خرید[۱] بود.

۳. و بر آزادی روان از دوزخ به اهرایی (و) دوشارمانه دادن اسپ رَه و زمین کشتزار و زن نیک به مرد راهرو و زن نیز که تن به زنی به مرد اهرو دهد زمانه زمانه و روز روز آن راد کرفه وخشیدن.

۴. و بر پُهل آن ... [۲] نادادار[۳] به سدوش[۴] چون که زنده آهن گداخته به گلو باز ریزند.

۵. و بر پادافراه آن زن که تن به زنی به مرد اهرو دهد و از آن بازآید چون که ژوژه باستان به آخت اندر شود و به آید و بُریده راهیش از پهروم اخوان.

۶. و بر نابختگی روان دروندان از دوزخ تا تن پسین.

۷. و بر پادافراه دروندان این نیز چون گوسفندی که زنده به پا و سرنگون آگسته است و به زهای انگشت میانی[۵] به بینی‌اش تَزی[۶] است.

۸. برگاهان به ور مینوی به همه گونه افد پاییده (می‌شود) مانند مردگاهان سرودار اهرو که تهمبیده (می‌شود).

آبادی اهرایی است پهروم

---

۱. گیتی‌خرید نام مراسمی است که در طی آن یسن‌ها خوانده می‌شود. نک:
J. J. Modi, *Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, p. 433.

۲. [illegible] (؟) west آن را navînîdâr خوانده و mourner معنی کرده است.

۳. [illegible] (اداتار): ظالم یا نابخشنده

۴. سدوش: سه شب نخستین پس از مرگ

۵. [illegible] شاید به‌جای «میبانیک» بکار رفته است.

۶. به بینی‌اش تزی است: آب از بینی او جاری است. این تعبیر در جای دیگر نیز آمده است. نگارنده گمان می‌کند که این قسمت ترجمه‌ای از اوستا است. نظیر این تعبیر را در مهریشت داریم. در آنجا (بند ۳۸) وصف گاوی آمده است که او را به اسارت برده‌اند و آب از دهان او جاری است: «اِنُو زَفَنُ تَکَه (anu.zafanō takahe).

۱۶
شانزدهم فرگرد
سپندمیت

۱. دربارهٔ عقوبت گناهکاران آن‌طور که در دین معلوم شده است.

۲. دربارهٔ ستایش‌کردن هر مرد و زنی؛ و زن پیش از مرد دستور داده شده. و (دربارهٔ) اینکه شخص لایق بهشت می‌شود به‌وسیلهٔ یشتی که خود می‌سراید یا به‌وسیلهٔ گیتی‌خرید.

۳. و دربارهٔ رهایی روان از دوزخ به‌وسیلهٔ پرهیزگاری و از روی عشق دادنِ اسب گردونه و زمین قابل‌کشت و زن نیک به مرد پرهیزگار. زنی که تن به زنی مرد پرهیزگار دهد هر زمان و هر روز کارَ نیک راد خود را می‌افزاید.

۴. عقوبت ... (؟) بخیل (یا: ظالم) در سدوس چنان است که گویی آهن گداخته، زنده، به گلویش می‌ریزند.

۵. عقوبت زنی که تن به زنی مرد پرهیزگار دهد، ولی از آن سرپیچی کند چنان است که همیشه ژوژ به آلت مادینه او داخل و خارج می‌شود و راه چنین زنی از بهشت بریده است.

۶. و دربارهٔ رهایی نیافتن روان کافران از دوزخ تا تن پسین.

۷. (رنجی) که کافران از عقوبت می‌برند مانند (رنج) گوسفندی است که او را زنده، سرنگون، به پا آویخته‌اند و به اندازهٔ طول انگشت میانی از بینی او آب روان است.

۸. درباره اینکه در هنگام ورَ (= آزمایش) مینویِ گاهان آن چنان پائیده می‌شود که مردگاهان‌سرای در تحتِ حمایت قرار می‌گیرد.

خوشبختی پرهیزگاری برترین است.

۱۷

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۱-۱ در ک نیامده . ۲-۲ در ک نیامده . ۳- ک [illegible] . ۴- ب [illegible] .
۵- ک [illegible] .

۱۷
هفدهم فرگرد
یزیک

۱. بر (این) که کسی که این ۵ گناه کند از دین گشته (است) و زندگی و فرّش کاسته بود: مردم هنگامی که دیو (شود)؛ و خستوان دین هنگامی که ناخستوان دین (شود). چاشیدار هنگامی که ناچاشیدار و نادان (شود) و آگاه از گاهان هنگامی که ناآگاه از گاهان (= گاهان‌ناشناس) شود و گُزیدار ــ دهش هنگامی که ناگزیدار ــ دهش شود و بی‌خرد را خرسندانه به اهویی و ردی یزد.

۲. و این نیز که ایشان نیز که په و ستور بیدادانه کشند زندگی و فرشان کاهد.

۳. و ایدون نیز ایشان نیز که اورمزد و ویژه اهرو سپیتمان و نیز خویشدینان[1] اهرو، هاوشتان تو (را) تر مینند.

آبادی پهروم است اهرایی.

۱۷
هفدهم فرگرد
یزیک

۱. دربارهٔ اینکه اگر کسی این ۵ گناه را مرتکب شود از دین خارج می‌شود و زندگی و فَرّش کاسته می‌شود: مرد هنگامی که دیوصفت شود و معتقد به دین هنگامی که بدین بی‌اعتقاد شود؛ آموزگار دین هنگامی که دست از آموزگاری بردارد و نادان شود؛ کسی که از گاهان آگاه است هنگامی که از آن ناآگاه شود و آشنایی خود را با آن بِبُرد. کسی که در بخشش، حس تمیز دارد هنگامی که بی‌تمیز شود و شخص بی‌خردی را از روی میل به‌عنوان اهو و رد بپرستد.

۲. و این نیز که کسانی که گوسفند و ستور را برخلاف شرع می‌کُشند، زندگی و فرّشان کاسته می‌شود.

۳. نیز آنان که اورمزد و زردشت پاک مقدس و هم‌کیشان مقدس شاگردان ترا (یعنی شاگردان زردشت را) به چشم حقارت بنگرند (زندگی و فرشان کاسته می‌گردد).

اهرایی برترین خوشبختی است.

---

۱. در متن پهلوی این واژه به‌صورت «[illegible]» آمده است. وست و سنجانا آن را به‌صورت سه واژهٔ «خویش دین اوج» خوانده‌اند. نگارنده آن را به «خویشدینان ـ چ» تصحیح می‌کند.

۱۸

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible][1] [illegible][2] [illegible][3] [illegible]

۲- [illegible][4][5] [illegible][6] [illegible][7] [illegible][8] [illegible][9][9][10] [illegible][9][9][10] [illegible][11] [illegible][12] [illegible][13] [illegible][9][9] [illegible]

۳- [illegible][14] [illegible]

۱- ک ندارد. ۲- ک [illegible] افزوده. ۳- از اینجا تا پایان بند ۲ در ک نیامده. ۴- ب [illegible]. ک [illegible]. ۵- در هردو دستنویس ا. ۶- ک ۹ پایان را ندارد. ۷- شاید: [illegible]. ۸- هردو دستنویس [illegible]. ۹-۹- هردو دستنویس [illegible]، تصحیح متن از نگارنده است. ۱۰- ب [illegible]. ۱۱- ب [illegible]. ۱۲- از اینجا تا واژهٔ [illegible] در ک نیامده. ۱۳- ک [illegible]. ۱۴- ک [illegible]. ۱۵- ب: [illegible]. ک: [illegible].

۱۸

هیجدهم فرگرد

ات مایبوب

۱. بر آبستنی دیو از او که خورد خرداد و مرداد[۱] به گناهکاری درایـد و (آن) کـه ایسـتان میـزد و (آن) کـه شُسـرْ را اویناند و جه که پس از هوفرشموداد[۲] چیزی جود و کسی که در شبَ ناسرایش اهونور یاوری خورش به باختر[۳] ریزد.

۲. و این نیز که روان یکتا باستان به تن خواهشی است به این آواز که ای تن سیزمند اهرایی ستایی به بر نبیمشـی[۴] (ـــ هنگامی که خوابی ــ) اهرایی به فراز بوشی (ــ هنگامی که بیدار بوی ــ)، اهرایی به برایستشی (ــ چون تو به هر آمدش به شوی)، به وین‌ـآورش و برش، هومزدی، بس‌مزدی و اهرایی‌مزدی باد. و هنگامی که تن همگونه کند روان شاد شود و بـه تن آفرین کند که تو نیک باد ای تن سیزمند که تو مرا بلند کردی که تو مرا نزدیک رسانیدی به پهروم اخوان. و هنگـامی که تن افراه روان را نپذیرد اناگ‌روشی گوید به برنبیمشی، اناگ‌روشی بـه فرازبوشـی و انـاگ‌روشـی بـه برایستشـی، روان اندوهگین[۵] (؟) شود، گزرشی‌گویش گوید که اناگ به تو تن سیزمند باد که تـو مـرا گَشـنه[۶] کـردی کـه تـو مـرا نزدیـک رسانیدی به آن نیدم اخوان.

۳. بر این که ...[۷] نشان گَشنه‌زیشی[۸] است و بیشازشی‌اش اهونور و اهرایی گفتن است.

---

۱. خرداد و مرداد: آب و گیاه

۲. هوفرشموداد: غروب، وقت فرو رفتن خورشید. اوستا هُو. فراشمو. دایتی -hū.frāšmō.dāiti در موارد واژهٔ اوستایی نکـ:
I. Gensheritch, *The Avestan Hymm to Mithra*, p. 233.

۳. شمال که جایگاه دیوان و اهریمن است.

۴. پهلوی [Pahlavi script] (نیپمشینه)؛ دراز کشیدن، این واژه از پیشوند نی (ni) و ریشهٔ پت pat (افتادن) است نیپتْمَنْ > نبیمْ. سنج نیشَدْمن* > نشیم.

۵. در متن [Pahlavi script] آمده است. از سنجش این واژه با واژهٔ «شاد شود» به نظر می‌رسد که فعلی باشد. شاید با سـوگ یـا انـدوه ارتبـاط داشـته باشـد. نـکـ: یادداشت‌های پایان رساله.

۶. برای گَشنه نکـ: فرگرد ۱۵ بند ۷ پانوشت ۳.

۷. در متن پهلوی [Pahlavi script] آمده که خواندن و معنی آن‌ها بر نگارنده روشن نیست.

۸. گشنه‌زیشی ترجمهٔ ترکیب اوستایی مرزُجیتی (mərəzu.ĵiti) است که در *وندیداد* ۲۹، بندهای ۲۶، ۲۹ و ۴۱ آمده است. نکـ: پانوشـت ۳، فرگـرد ۱۵، بند ۷.

۱۸
هیجدهم فرگرد
ات ماییوب

۱. دربارهٔ آبستنی دیو از آن کسی که در هنگام خوردن آب و گیاه به گناهکاری سخن بگوید و آن کسی که در حال ایستاده ادرار کند و آن کسی که منی خود را تباه کند و آن زن بدکاری که پس از غروب آفتاب چیزی جود و آن کسی که غذایی را در شب بدون یک بار خواندن اهونور به طرف شمال ریزد.

۲. و این نیز که تنها روان همیشه با این لحن از تن تقاضا دارد که ای تن پرخطر، اهونور برخوان در هنگام به بستر رفتن (یعنی هنگامی که می‌خوابی)، در هنگام برخاستن از خواب (یعنی هنگامی که بیدار می‌شوی)، در هنگامی که عازم رفتن می‌شوی (یعنی شروع به رفتن می کنی)، در هنگام دم فروبردن و دم برآوردن برای تو مزد خوب و مزد پرهیزگاری باد. و چون تن این‌گونه رفتار کند، روان شاد گردد و به تن آفرین کند که تو نیک باشی ای تن پرخطر، چون تو مرا بلند کردی چون تو مرا به نزدیکی بهشت رسانیدی. و هنگامی که تن دستورهای تن را نپذیرد و سخن بد گوید در هنگام به بستر رفتن و سخن بد بگوید هنگام از بستر برخاستن و سخن بد بگوید در هنگام شروع به کار روان اندوهگین شود (؟) و سخن گله‌آمیز گوید این‌گونه: رنج برای تو تن پر خطر باد که مرا پست کردی که مرا به نزدیکی پایین‌ترین جهان (= دوزخ) رسانیدی.

۳. دربارهٔ اینکه ... (؟) نشان کوتاه عمری است و شفا از آن‌ها اهونور و اَشِمْوُهُو گفتن است.

۴- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۵- [illegible]
[illegible]
[illegible]

۶- [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱- ک [illegible]. ۲- ک [illegible]. ۳- ک [illegible] ۴- ک [illegible] ۵- ش نیز: [illegible]. ۶- ب ا افزوده. ۷- ک ندارد. ۸- ک [illegible]

۴. این نیز که هنگامی که به گُمیزنشینی اهونور فرازسرایی و اهرایی پس هنگامی که برایستی، که دیـو و دروج تـو را کمترین کُشاد. و هنگامی که به ناریک بر روی اهونور فردم سرایی و اهرایی پس هنگامی کـه انـدرگ آخـت کنـی، چـه ایدون برای تو نیز آن هست به اهرایی (= اشم‌وهو) اهروتر و پیروزگرتر آن پسر که تو کنی.

۵. این نیز که هنگامی که به خانه اندر شوی (برای) مینوی خانه و (برای) هستی همه اهروانی که اندر آن خانـه‌انـد و بوده‌اند و خواهند بود نماز بر و اهونور گو.

۶. و نیز بر توشتن[۱] دروندان و نیز سورشان به خدایی راست ببختند.

آبادی پهروم اهرایی است.

۱. **[illegible]**: ساکت‌بودن، مطیع‌بودن نک: فرهنگ *یسنا*، ص ۹۷.

۴. این نیز (گفته شده) که هنگامی که به قضای حاجت نشینی باید اهونور بخوانی و سپس هنگامی که برخاستی «اشم‌وهو» بخوانی تا دیو و دروج ترا به کمترین حدّ آزار رسانند و هنگامی که به زن خویش نزدیک می‌شوی نخست باید اهونور بسرایی و سپس هنگامی که در آلت مادینه او کردی «اشم‌وهو» بگویی، زیرا که به‌وسیلهٔ (خواندن) اشم‌وهو، فرزند تو اهروتر و پیروزگرتر خواهد شد.

۵. این نیز (گفته شده) که هنگامی که به خانه وارد می‌شوی، برای مینوی خانه و برای وجود همهٔ اهروانی که در آن خانه‌اند و پیش از این بوده‌اند و بعد از این خواهند بود نماز بر و اهونور گو.

۶. همچنین دربارهٔ اطاعت دروندان. و نیز دربارهٔ اینکه انعام (= سور) آنان در حکومتشان به‌درستی (به‌انصاف) تقسیم نمی‌شود.

برترین خوشبختی پرهیزگاری است.

۱۹

[illegible]

[illegible][1]

۱- [illegible][2] [illegible]

۲- [illegible][3] [illegible][4] [illegible]

۳- [illegible][5] [illegible]

۴- [illegible][6] [illegible][7] [illegible]

۵- [illegible][2] [illegible][8] [illegible]

۱-ک [illegible] . ۲-ک ندارد . ۳-ک [illegible] . ۴-ب.ک [illegible]

۵-ک [illegible] . ۶-ک [illegible] . ۷-ب [illegible] . ۸-ب [illegible]

۱۹

نوزدهم فرگرد

کت مویروک

۱. بر (این) که روان هنگامی که به هم رسند روانِ دستور نیک روان‌دوست را بُرزند به آن که او نریشانید و از دوزخ پایید.

۲. بر تاریکی و بلندی و دور و بی‌بُنی سیاهی و نابهی دوزخ و نزد(یک) گندشی و نزد(یک) نهمبشی[1] و ... [2] (؟) بالینی. و سنهر بر رسشی و دردمندی و بیشمندی و شگفت‌بیمی دوزخیان.

۳. این نیز که زبرش باز افگنده شده از چکاد داییتی[3] که بر ایوانویج به البرز (است)، آن که هست چینـوک پـل ـــ و زیرش در میان در دوزخ (است) ــ که گذار است همه اهرو و دروند (را). و اهروان (را) گذار ۹ نیزه پهنا یک‌یک درنگی ۳ نای تر فراخد، به دروندان گذار چون تیغ استره بود.

۴. ایدون به تو گویم، سپیتمان، که مرد راستی فرنامد ترست «چین ـ گذرُه» دور نامی ـ چینورپل ــ چه مرد راستی‌مند (را) اَشتاد به فرا دادار گیهان و مهر فراگیود ــ پس او را ــ از آن تنگی ببوزند چون سپاه هزارگان.

۵. ایَدون به تو گَویم، سپیتمان، که مهر دروختار مبوی، مه که به دروندان همپرسی و مه که با خویش‌دینـان اهـروان، چه مهر هردوان (را) است دروندان (را) و نیز اهروان (را). مهر اسـت، زردشـت، گـرگ (را) نیـز بـا بچگـان. مهـر جهـی شگفت‌تر است، سپیتمان.

---

۱. در متن پهلوی [illegible] (نهومبشینه) آمده است که از فعل [illegible] و مصدر [illegible] است به‌معنی پنهان‌کردن، مخفی‌کردن. ولـی معنـی نزدــنهمبشـی چندان روشن نیست.

۲. در متن [illegible] آمده است.

۳. دربارهٔ چکاد دایتی و چینودپل نکـ: *بندهش*، فصل ۳۰ (ص ۱۹۹، سطر ۳، چاپ عکسی انکلساریا). دربارهٔ چینودپل نیز نکـ: مینوی خـرد، پرسـش ۱، بنـد ۱۱۵ بب.

۱۹
نوزدهم فرگرد
کت مویروک

۱. دربارهٔ اینکه روان‌ها هنگامی که به هم رسند، روان دستور نیک روان‌دوست را ستایش کنند برای آنکه او روان را نیازرده است و از دوزخ آن را پاییده است.

۲. دربارهٔ تاریکی و بلندی دوزخ و اینکه سیاهی آن طولانی و بی‌پایان است و (دربارهٔ) بدبو بودن آن و (دربارهٔ) اینکه بوی گند به دوزخیان نزدیک است و نزد نهمبشی (؟) و .... (؟) و اینکه برف و سرما به آنان می‌رسد و اینکه دوزخیان دردمند و رنجور و در ترس فراوان.

۳. این نیز که در بالای آن (= دوزخ) از سوی چکاد داییتی، که در ایروانویج و در البرز است، چینودپل[1] قرار داده شده است ــ و در زیر، در میان آن، در دوزخ است ــ (این چینودپل) معبر همه مؤمنان و کافران است. برای عبور مؤمنان به اندازهٔ ۹ نیزه از پهنا (= تر) فراخ گردد که طول هر یک (: هر نیزه) ۳ نای است. برای عبور دروندان مانند تیغ استره می‌شود.

۴. چنین به تو گویم، ای سپیتمان، که مرد راستکار به پل چینود، که در همه‌جا نامی است، وارد شود (ــ چینور پل ــ) چه مرد راستکار است اشتاد فزانیدهٔ گیهان و مهرِ دارای دشت‌های فراخ (ــ پس او را ــ) از تنگی نجات دهند مانند سپاه هزارگان.

۵. چنین به تو گویم، ای سپیتمان، که نباید پیمان بشکنی، نه آن پیمانی را که با کافران بندی و نه آن پیمانی را که با هم‌دینان مقدس خویش بندی، زیرا که پیمان با هر دو دارای یک ارزش است چه پیمان با کافران و چه با دین‌داران، حتی میان گرگ و بچه‌های او نیز مهر برقرار است. پیمان با جهی (= زن بدکار) نیز استوار است، ای سپیتمان.

---

۱. «چینورَپُل» تلفظ دیگری است از چینودپل. و در اینجا هر دو صورت آمده است.

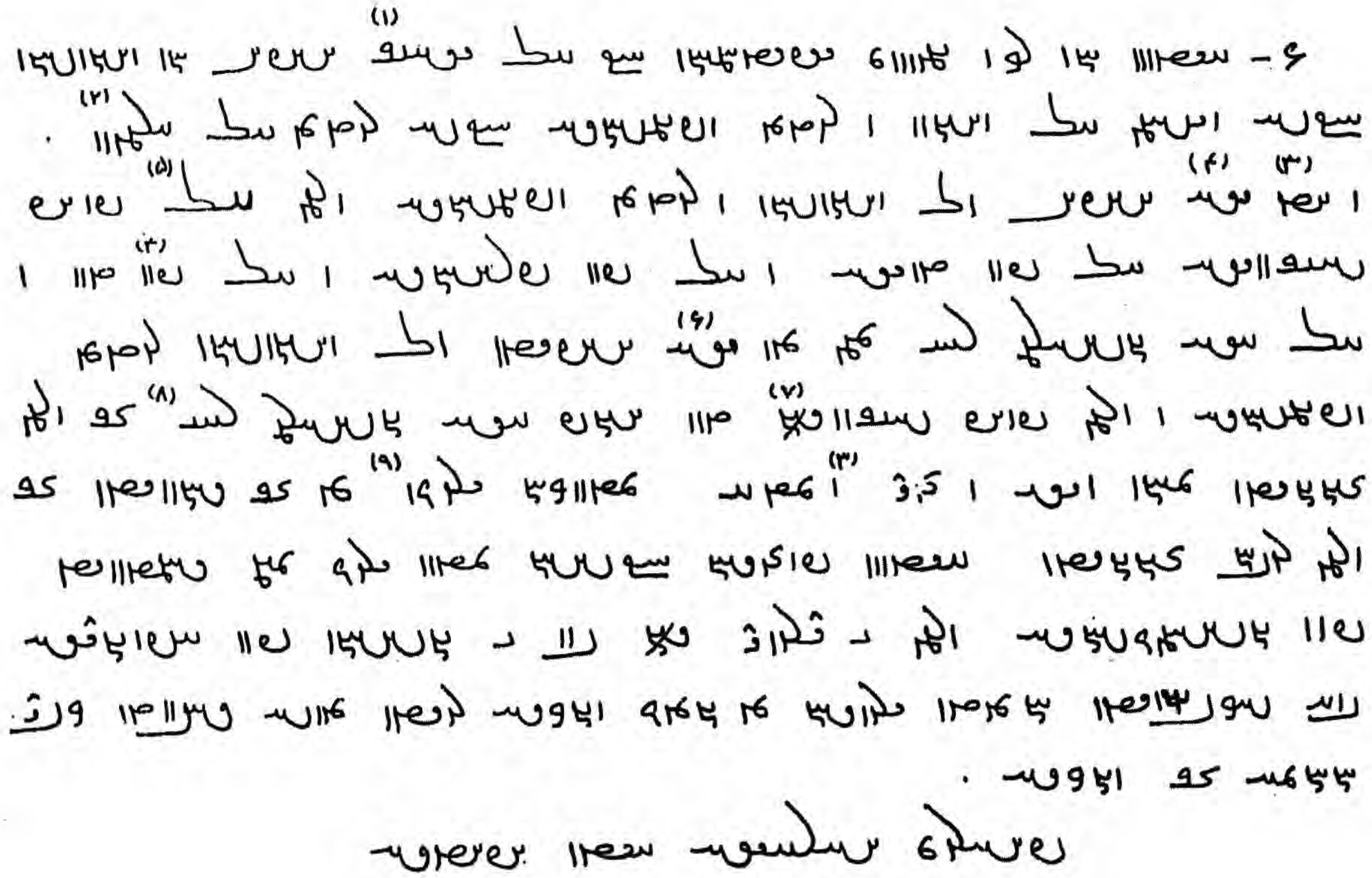

۱- ک [illegible] ۲- ب [illegible]، ک [illegible]. ۳- ک ندارد. ۴- ک [illegible]. ۵- هردو دستنویس [illegible]

۶- ک [illegible] ۷- ب [illegible]. ۸- ک ا . ۹- هردو دستنویس د.

۶. ایدون به تو گویم سپیتمان که جهی مَه هازی[۱] به کنش (ــ که او را زن مکن ــ) و با (او) نیبمشی (مکن) (ــ که با او مخواب ــ). و اگر چه هازی به کنش و با او نیبمشی (کردی) او را مه فراز هلی مه به تنگی و مه به فراخی و مه برای دوستی تن و مه برای دوستی جان، چه (آن) که جه هازد به کنش و با (او) نیبمشی (کند) و او (را) فراز هلد دوستی تن یا جان را، او زیاندمان، و یس زند و ده (را) مهرگان ــ دروج از آن بود، روان خویش را زیاند؛ ایدون فرزندان که مهردروج بَرشان رسد به دُژ آموزشی آن دروند اندر بُن دوزخ بی‌فرزندی را قرار دارند دروندان را هیچ از این نیکی، که اورمزد آن نیکی را بس داده است، نیست.

پهروم اهرایی است آبادی.

۶. چنین به تو گویم، ای سپیتمان،[۲] که به زن بدکار متمایل مشو برای کردن (ــ یعنی او را به زنی مگیر ــ) و با او هم‌بستر مشو (ــ یعنی که با او مخواب ــ) ولی اگر او را به زنی گرفتی و با او هم‌بستر شدی او را رها مکن نه در تنگی و نه در راحتی نه برای دوستی تن و نه برای دوستی جان، زیرا کسی که زن بدکار را به زنی گیرد و با او هم‌بستر شود و او را رها کند به‌علت دوستی تن یا جان خود، این چنین کسی به خانه و به ده و به قبیله و به کشور خود زیان رسانیده است و به آن علت پیمان‌شکن است و به روان خویش زیان رسانیده است. این چنین گفته شده که فرزندانی که پیمان‌شکنان بر آنان رسند به‌علت تعلیمات بد آنان در دوزخ بمانند به‌جهت بی‌فرزندبودن. کافران از نیکی‌ای که اورمزد آن را فراوان آفریده است بهره‌ای ندارند.

برترین پرهیزگاری خوشبختی است.

---

۱. در متن [illegible] (هاچی): «تمایل پیدا کنی». دربارهٔ این واژه نک: Zaehner, *Zurvan*, p 469; Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, p. 259

۲. ای زردشت

۲۰

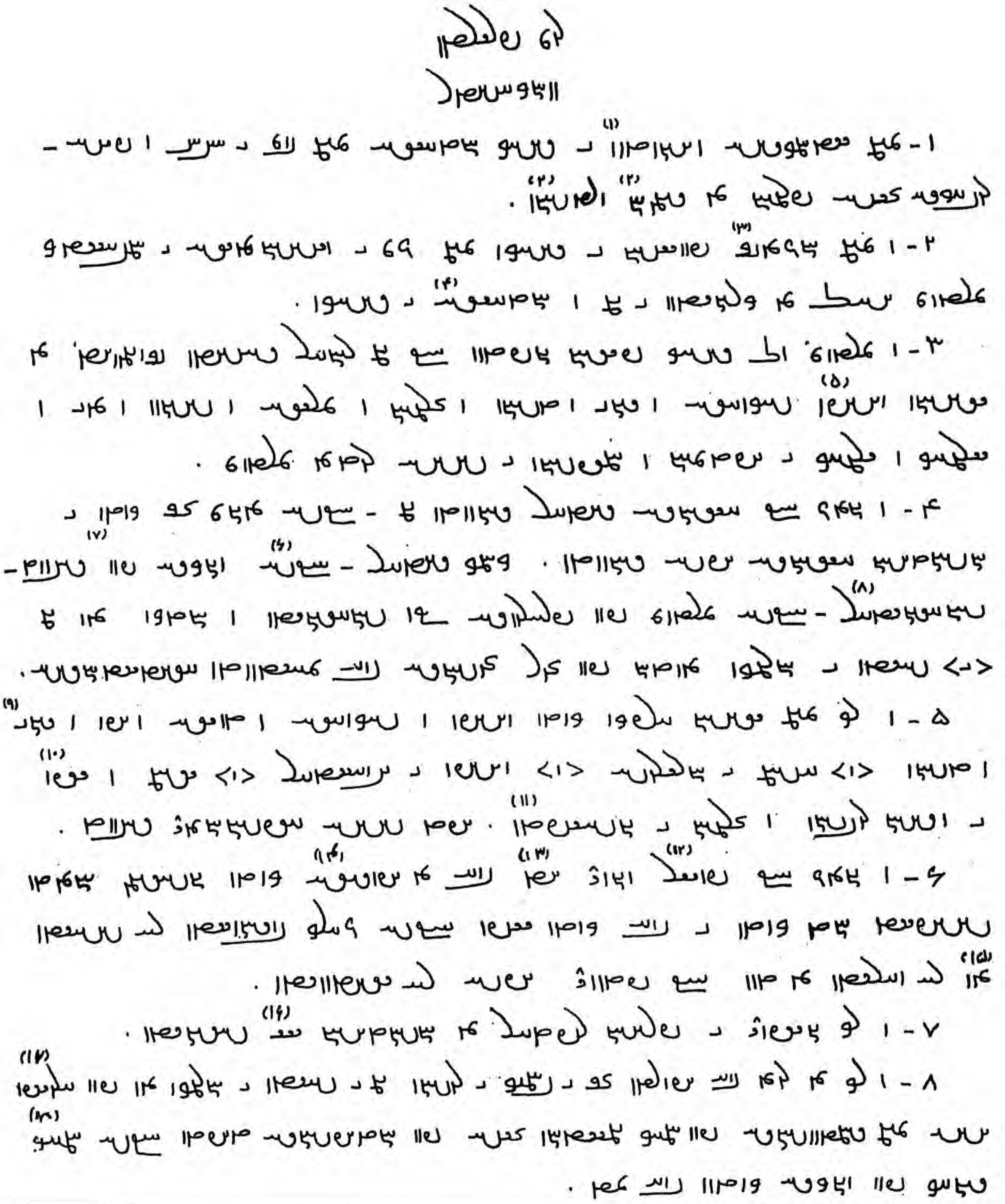

۱- هر دو [illegible]. ۲- ک [illegible]. ۳- [illegible]. ۴- ب [illegible]. ۵- ک [illegible]. ۶- ک [illegible]. ۷- چنین است در هر دو دستنویس، بجای [illegible]. ۸- هر دو دستنویس [illegible]. ۹- ب د افزوده. ۱۰- ب [illegible]. ک: [illegible]. ۱۱- هر دو دستنویس [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ک [illegible]. ۱۴- ک [illegible]. ۱۵- ک [illegible]. ۱۶- در ک این واژه به واژهٔ بعد چسبیده است.

۱۷- از این واژه تا واژهٔ [illegible] در سطر بعد در ک نیامده است. ۱۸- ب ندارد.

۲۰

بیستم فرگرد

ووهوک خشتر

۱. بر ستهمگانه خدایی کردن دهاک بر هفت بوم و پیشروایی‌اش فرمان از گردش فران.

۲. و بر پرسش انجمنی دهاک بر چم بیشمندی همباسته مردم پس از گرانیدن جم و خدایی دهاک.

۳. و مردم به دهاک پاسخ گفتن که جم بازداشته بود از گیهان نیاز، شکوهی، سُوگ، تشنگی، زرمان، مرگی، شیون، مویه، سرما و گرمای بی‌پیمان و آمیزش دیو با مردم.

۴. و این نیز که جم آسانی دادار بود ــ که چیز آن کرد که مردمان آسانی ازش بود ــ کامه دادار بود (ــ که نیکی بداد ــ) شنایانیدار بود (ــ که مردم به فراوونی چنان شنایانید) و ... [1] که جمشید هورَمه که او را به زور زنشی بزدید بیدادانه.

۵. و تو بر گیهان هرزه کردی نیاز و شکوهی و تنگی و آز و سُوگ و تشنگی و خشم دارندهٔ نیزه خونین[2] و نیاز بی‌واستار[3]، سهم و سیژ نهان روشن[4] و زرمان دُژدَفت[5] (را). و تو دیو را یزشمند دادی.

۶. و این[6] نیز که پسر (فرزند) بینند[7] (؟)، پس تو به‌جز از آبستنی کردی (؟) دژفر بودی، شبستانت[8] (؟) کردی، بکردی سیژ، که نشاید چاره خواست، که نبالد از تن که پیوند ازش نرود.

۷. و تو گوسفند فراخ‌رفتار[9] (و) سگ (؟) را از مردمان داشتی.

۸. و تو از ما به آبُروی[1] آن بامی روشن جمشید هورمه را که به هروسپ ... [2] بر رسشی، به همه زمستان به خوب تابشی تافت، که (به) همه‌جا به نیکی‌کردن بیامد.

---

۱. در متن آمده است که آن را وست Aûdak خوانده است که نام مادر ضحاک است. سنجانا نیز همین تعبیر را پذیرفته است. ولی در اینجا نام مادر ضحاک مورد لزوم نیست. به نظر می‌رسد که این واژه صفتی باشد برای جمشید، شاید بتوان آن را «هونیو» خواند و «دلیرنیک» معنی کرد.

۲. : اوستا خروی.درو (-xrvī.dru) : «دارای نیزهٔ خونین» (Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 540).

۳. بی‌داستار: بدون چراگاه

۴. صفت نهان‌روش (پنهان‌کار) برای «سیژ» در *بندهش* (ص ۱۷۱، سطر ۱۵) نیز آمده است.

۵. دژدفت: دارای دم (= نفس) بد. سنجانا آن را «دش‌پت» خوانده است که نادرست است. این صفت برای «زرمان» در *بندهش* (ص ۶۷، سطر ۱۴) نیز آمده است.

۶. معنی این بند چندان روشن نیست. گمان می‌رود که در این بند به این نکته اشاره شده است که ضحاک کسانی را که آبستن بودند به شبستان خود می‌برد و در آنجا آزارشان می‌داد.

۷. در متن آمده است که می‌توان آن را «وینند» خواند و «بینند» معنی کرد. شاید «پسر بینند» به‌معنی «آبستن‌بودن» باشد. شاید تصحیفی باشد از (فرزند).

۸. در متن آمده است که نگارنده آن را به‌صورت «شپستانت» می‌خواند. در داستان‌های مربوط به ضحاک از شبستان او سخن رفته است. نک: *تاریخ سیستان*، ص ۲۲، *متن‌های پهلوی* جاماسب‌آسانا، ص ۲۳، سطر ۷.

۹. فراخ‌رفتار (اوستایی: رَوَسْ چَراتْ) صفتی است که برای حیوانات اهلی آورده می‌شود.

۲۰

بیستم فرگرد

ووهوک خشتر

۱. درباره ستمکارانه پادشاهی‌کردن ضحاک بر هفت کشور و رواج فرمان او به‌علت گردش فره‌ها.

۲. و دربارهٔ سؤال ضحاک در انجمن دربارهٔ علت دردمندبودن مردم همگی، پس از پاره‌کردن جمشید و پادشاهی ضحاک.

۳. و مردم به ضحاک چنین پاسخ دادند که جمشید نیاز و فقر و گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و شیون و مویه و سرما و گرمای بدون اندازه و اختلاط دیوان با مردم را از جهان بازداشته بود.

۴.و این نیز که جمشید آسانی‌بخشنده بود (ــ یعنی که کارهایی می‌کرد که از آن‌ها آسودگی به مردم می‌رسید ــ) برآورندهٔ آرزو بود (ــ یعنی که نیکی می‌کرد ــ) سپاسگزار بود (ــ یعنی که برای کارهای نیک از مردم سپاسگزاری می‌کرد) ..... آن جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب که شما او را با ضربه‌های ناروا بیدادانه کشتید.

۵. و تو بر گیهان نیاز و فقر و تنگدستی و آز و گرسنگی و تشنگی و خشم دارندهٔ نیزهٔ خونین و نیاز بدون چراگاه را و ترس و خطر «پنهان‌رو» و پیری دارندهٔ نَفَس بد را رها کردی. و تو دیو را قابل‌پرستش کردی.

۶. و این نیز گفته شده که زنانی را که آبستن بودند (= پسر بینند (؟)) تو، ای ضحاک بدفره، به شبستان خود می‌بردی و آنان را بدون فرزند می‌کردی، و آنان را آزار می‌کردی، آن چنان‌که دیگر از تن افزایش نیابند، یعنی که خانوادهٔ ایشان ادامه پیدا نکند (؟).

۷. و تو گوسفند فراخ‌رفتار (و) سگ (؟) را از مردمان بازداشتی.

۸. و تو از ما ربودی آن جمشید درخشانِ روشن دارایِ رمهٔ خوب را که به هر رسیدن ... در همهٔ زمستان با تابش خوب می‌تافت، که برای نیکی‌کردن به همه‌جا می‌آمد.

---

۱. آپورتن: ربودن، غارت‌کردن

۲. در متن ꭒꭒ آمده که خواندن و معنی آن بر نگارنده روشن نیست. وست آن را چنین ترجمه کرده است:

Who came out on every evil contingency.

سنجانا آن را «اخی» خوانده و آن را brotherhood ترجمه کرده است.

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱- شاید بجای [illegible] . ۲- ک [illegible] . ۳- ب ندارد . ۴- بردو دستنویس [illegible] . ۵- ک [illegible] .
۶- ک [illegible] . ۷- ک [illegible] . ۸- ک ندارد . ۹- شاید: [illegible] . ۱۰- ک [illegible] افزوده
۱۱- ب [illegible] ۱۲- بردو دستنویس [illegible] . ۱۳- ک [illegible] . ۱۴- ب [illegible] .. ۱۵-۱۵- ب [illegible]
۱۶- بردو دستنویس [illegible] . ۱۷- ک: [illegible] . ۱۸-۱۸ بر دو دستنویس [illegible] .

۹. هوشمندی، بیوراسپ، تو نیز بشکنی[1] ــ چون این دادستان ایدون کدخدای بد چیزی ایدون بد (ــ و ما به کامه آن به خدای بهر بر برشی ــ) چیز به او دهم کدخدایی به باید که کند.

۱۰. و بر وانیدن فریدون دهاگ (را) و میراندن را گُرز بر فرای[2] و دل و نیز مسترگ[3] زدن، و نمردن دهاگ از آن زنش، و پس به شمشیر زدن و فردم و ددیگر و سدیگر زنش از تن دهاگ بس آیینه خسترگشتن.

۱۱. گفتن دادار اورمزد به فریدون که او را مکرانی (او را) که دهاگ (است) چه اگر او را، دهاگ را، کرّانی، این زمین را پرکنی از گز و اوردسک[4]، گزدم و کربو و کشف و وزغ. با (این) آیین بستن به بند شگفت در گران‌ترین پادافراه ناوسان.

۱۲. و این نیز که چون اژدهاگ بسته بود ایدون آن سرو[5] بیامد به هروسپ کشور که ۷ (اند) که بزد اژدهاگ (را) فریدون (پسر) اسپیان بلند زوری.

۱۳. و زمستان دهم آن مادیان[6] گروید[7] و ایدن گفتند که مینیم اکنون که آنان زدند اژدهاگ (را) چه اکنون نوزد به هروسپ کشور که ۷ (اند)، و آن به گویش و آن گویش بدتر آز نگوید، و به خواهش نخواهد نیک چرادی[8] و نیز آرزوی خواسته (نکند).

---

۱. [illegible] شاید [illegible] (شکنیه): شکنی، شکسته می‌شوی، شکست می‌خوری.

۲. وست این واژه را pilîk* خوانده و the nape of the neck معنی کرده است. سنجانا آن را parîg خوانده و sides معنی کرده و آن را با واژهٔ «پَر (بال)» فارسی مربوط دانسته است. نگارنده گمان می‌کند که این واژه به‌معنی «شانه» است. در یکی از متن‌های مانوی (M. 99) این واژه به‌صورت «پرییگ» به کار رفته است: «ایو وزرگ زمیگ ... ابر پرییگ ی مانبید یزد نیساد»: یک زمین بزرگ ... بر شانهٔ مانبد خدای نهاده شد. زالمان این واژه را ترجمه نکرده است. می‌دانیم که آسمان بر روی شانهٔ مانبد قرار گرفته است، بنابراین این واژهٔ «پرییگ» به نظر می‌رسد به‌معنی شانه باشد. نک: C. Salemann, *Manichaische Studien*, I, p. 17, 114.

۳. مسترگ: «کاسهٔ سر»، اوستایی: مَستْرِغَنْ، پهلوی ترفان: مستگرگ نک: Henning, *A List*, p. 85.

۴. در متن [illegible] آمده است. وست و سنجانا این واژه را khan-galāk خوانده و toad معنی کرده‌اند. این واژه در دینکرد ۹، نسک ۲، فرگرد ۶، بند ۱ نیز آمده است. شاید این واژه صورت پهلوی واژهٔ اوستایی اودُر شرانْسْ باشد که به معنی «باشکم رونده، خزنده، حیوان خزنده»، است. نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 387

۵. سرو: گفتار، سخن، خبر، فارسی: سروب (*برهان قاطع*). اوستایی: سِرَوَهْ (Ibid, cl. 1643). سروب در فارسی هزوارش نیست چنان‌که آقای دکتر معین (*برهان قاطع*، ج ۲، ص ۱۱۳۱، ح ۸) گمان کرده‌اند.

۶. مادیان: نامه

۷. در متن [illegible] «وروست» (گروید) آمده است. شاید این واژه تصحیفی باشد از واژهٔ [illegible] (آویشتن): مهرکردن، امضاکردن.

۸. چرادی: زن، دختر

۱۴. و این نیز که چون اش آگاهی آمد زن و خواسته بایشی سهید داشتن، پس به سورکمند[۱] زرین اندر آهخت، آن بنده[۲] ایرخت[۳] و به مینوجای، به گریسته، بیامد اژدهاگ.

---

۱. در متن [illegible] آمده است. وست آن را Sûlak-hōmand خوانده و cage معنی کرده است. سنجانا همین نظر را پذیرفته است. چنان‌که وست یادآور شده است این واژه در *وندیداد*، فصل دوم، بندهای ۷، ۱۸ و ۳۰ آمده است. در *وندیداد* این واژه ترجمهٔ «سُوفْرَ» اوستا است که ظاهراً اسلحه‌ای بوده است. سُوفْرَ از ریشه سَوْ (سفتن، سوراخ کردن) است بنابراین، «سورک‌اومند» واژه‌ای است به‌معنی افزار سوراخ‌کننده. شاید بتوان آن را به‌معنی نیزه گرفت.

۲. سنجانا و وست این واژه را «بوندک» خوانده و completely معنی کرده‌اند.

۳. سنجانا و وست این واژه را artist خوانده (اوستا: airišta) و impregnable معنی کرده‌اند (در مورد این واژه نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 190). نگارنده آن را «ایرخت» (مغلوب کردن) می‌خواند. در مورد ایرخت نک: Henning, “Das Verbum”, p. 199

۹. فانی[1] هستی، ای بیوراسپ، تو نیز شکست خواهی یافت (ــ چون قانون چنین است که پادشاه بد را بد رسد ـــ) و ما، بنابر آرزوی پادشاه نیک، بدُو بهره می‌رسانیم (ــ (یعنی) چیز به او می‌دهم تا اینکه سلطنت خوب کند ــ).

۱۰. و دربارهٔ مغلوب‌کردن فریدون ضحاک را و برای میراندن اوگُرز بر شانه و دل و مغز او زد و ضحاک از آن ضربت نمرد، سپس او را با شمشیر زد و با ضربت نخست و دوم و سوم انواع گوناگون خستر (: حیوانات موذی) از تن ضحاک خارج شد.

۱۱. گفتن آفریدگار اورمزد به فریدون که او را پاره‌پاره مکن، او را که ضحاک است، زیرا که اگر او را پاره‌پاره کنی این زمین را پر کنی از گز (= مار) و خزندگان (و) گژدم و چلپاسه و کشف و وزغ. بدین‌ترتیب، ضحاک به سخت‌ترین بند در گران‌ترین عقوبت همیشگی باقی ماند.

۱۲. و این نیز که هنگامی که ضحاک بسته شد این سخن به هر هفت کشور آمد که فریدون پسر اسپیان، بلند و زورمند، ضحاک را شکست داد.

۱۳. و زمستان دهم، آن نامه[2] مهر شد (یا: مورد باور قرار گرفت) و این چنین گفتند که اکنون گمان می‌کنیم که ضحاک را کشتند چه اکنون دیگر حمله نمی‌کند در هفت کشور و آن گفتارِ نیک یا آن آز بد را نگوید[3] و به خواهش درخواست زن نیکو و آرزوی دارایی نکند.

۱۴. و این نیز (گفته شده) که چون به او آگاهی می‌رسید که کسی زن و خواستهٔ خوبی دارد ضحاک او را با «سَورکُمند» به‌سوی خود می‌کشید، آن بنده را مطیع می‌کرد و به جای پنهانی به لانهٔ خود می‌برد.

---

۱. هم وست و هم سنجانا این واژه را intelligent معنی کرده‌اند.

۲. نامه دربارهٔ شکست‌یافتن ضحاک از فریدون

۳. اثری از حرص او دیگر نمی‌بینیم.

۱۵- [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

[illegible] (۴) [illegible]

۱۶- [illegible] (۶) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible]

۱۷- [illegible]

۱۸- [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible] (۱۰) [illegible] (۱۱) [illegible] (۱۲) [illegible]

۱۹- [illegible] (۲) [illegible] (۱۳) [illegible]

۲۰- [illegible] (۱۴) [illegible] (۱۵) [illegible]

۱- ب [illegible] ۲- ک ندارد. ۳- هردو [illegible]. ۴- [illegible] ۵- شاید: [illegible].
۶-۶ از [illegible] تا [illegible] در ک تکرار شده است. ۷- ک [illegible]. ۸- هردو [illegible].
۹- ک [illegible]. ۱۰- هردو [illegible]. ۱۱- ک [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ک [illegible].
۱۴- ک [illegible]. ۱۵- ک [illegible].

۱۵. و این نیز که (هر) که برادر یا ناف یا پدر یا هر که از نبانَزدیشتراَش (را) می‌زد، پس به آن گران نسهست‌شان و به منش نمنیدند ــ که یاد نیز باز نکردند ــ و ایدون می‌گفتند که مانبد آن (را) بزد که هروسپانشان[1] خدای (؟) باید (؟)، آن مانبد (و) دهبد آن (را) بزد که هرویسبین ایشان (را) خدای (است).

۱۶. و این نیز که هرجا که او بیامد آسیب از سیژ اندر افتاد، و آن ستبر آتش را یافتند پرهیز را.

۱۷. و این نیز که او اژدهاک، به گُمیزه[2] ورزید هوورشت و نیز دش‌ورشت.

۱۸. و بر هم‌پرسیدن مازندران دهان پس از وانیدن دهاگ بداشتن به خونیرس و سپوختن فریدون ازش به مانش کردن همان‌جا به بس مر پدید[3]. و بلندی‌شان (را) دریای فراخکرت هست که تا میان ران، هست که تا ناف و ژرف‌ترجا تا به دهان بیامد.

۱۹. و چون به این کشور آمدند درویشان (را) گران زیان (و) زنش‌کردن مردمان به گرزش به فریدون آمدن و گفتن که چم بزدی اژدهاک (را) که خدای خوب بود به پادشاهی، که بیم (را) بازداشت، و گزستار[4] (بود). و این کشور (را) بپایید از مازندران دهان.

۲۰. و بر بدتری مازندران و خوارگونی[5] مردم این کشور اندر ایشان این نیز گفتند که پس گویند که چه ایدون داستان ایشان (است چه ...[6] که آنان را ...[7] است سَورە‌مند(اند) که آنان را «سَوْرە» است؛ خوانشمند ــ که یکدیگر را ویر خوانند. ما ایشان (را) مینیم ــ پنداریم ــ که مردم‌اند.

---

۱. در متن پهلوی این واژه و واژهٔ بعد چنین آمده است: [illegible] . نگارنده پیشنهاد می‌کند که این سه واژه چنین تصحیح شود: [illegible] : هرویسپین اشان خدای. همچنین می‌توان آن را به « [illegible] » تصحیح کرد و «که همهٔ آتش‌ها که دین‌ها را پاید» معنی کرد. در هر صورت، معنی جمله چندان روشن نیست.

۲. گُمیزه: اختلاط

۳. پدید: حمله. از پیشوند پَتی و ریشهٔ $\sqrt{}$ی «آمدن».

۴. از مصدر [illegible] و چوستن: پژوهیدن، پرسیدن جست‌وجو و تحقیق‌کردن.

۵. خوارگونی: خواری. می‌توان این واژه را «خوارینی» نیز خواند.

۶. [illegible] . وست و سنجانا آن را دشومند خوانده و filthy معنی کرده‌اند.

۷. [illegible]. وست و سنجانا آن را karak خوانده و filth معنی کرده‌اند. سنج. فارسی کره: چرک.

۱۵. و این نیز (گفته شده) که کسانی که ضحاک برادر یا خویش یا پدر و یا یکی از نزدیکان آنان را می‌کشت، این موضوع به نظر آنان گران نمی‌آمد و در خاطر خود بدان نمی‌اندیشیدند (ـ یعنی از آن حتی یاد هم نمی‌کردند ـــ) و چنین می‌گفتند که مانبد او را کشته است که همه را خدای باید (؟) (که بر همه حاکم است)، آن مانبد و دهبدی او را کشته است که بر همهٔ ایشان پادشاه است.

۱۶. و این نیز (گفته شده) که هرجا که او می‌آمد، آسیب از وحشت او اندر می‌افتاد؛ و آن آتش ستبر را مردم می‌یافتند برای حفاظت (خویش).

۱۷. و این نیز (گفته شده) که او، ضحاک، هم کار نیک و هم کار بد را به اختلاط انجام داده است.

۱۸. و دربارهٔ مشاورهٔ مردم مازندران با یکدیگر پس از شکست‌دادن فریدون ضحاک را برای اقامت‌کردن در خونیرس و سپوختن (: دورکردن) فریدون از آنجا و ماندن در آنجا با حمله‌های بسیار. و دربارهٔ بلندی ایشان بعضی گفته‌اند که دریای فراخکرت تا میان را نشان یا نافشان بود و در گودترین بخش‌ها تا دهانشان بود.

۱۹. و چون به این کشور آمدند، مردم به‌علت زیان فراوان و آزاری که نسبت به درویشان کرده بودند به شکایت پیش فریدون آمدند و گفتند که چرا تو ضحاک را که پادشاه خوبی برای حکومت‌کردن بود مغلوب کردی او که ترس را از ما دور نگاه می‌داشت (: به ما امنیت می‌داد) و او که جویای (ما) بود. و این کشور را حفظ می‌کرد در برابر مردم مازندران.

۲۰. و این مطلب را نیز دربارهٔ بدی مازندران و خواری مردم این کشور در مورد آنان گفتند: که داستان اینان چگونه است چه ... (یعنی که ... دارند)؛ سَوْره‌مند(ند)، یعنی که «سَوْره» (دارند)؛ خوانشمند (ـ یعنی که یکدیگر را ویر (: مرد) می‌خوانند). ما گمان می‌کنیم (ـ می‌پنداریم ـ) که آنان انسان هستند.

۲۱ - [illegible]

۲۲ - [illegible]

۲۳ - [illegible]

۲۴ - [illegible]

۱- ک [illegible] . ۲- ب د . ۳- هر دو دستنویس [illegible] . ۴- چنین است هر دو دستنویس بجای [illegible] .
۵- ک [illegible] . ۶- ک [illegible] . ۷- ک [illegible] . ۸- هر دو دستنویس [illegible] .
۹- ب، ک ا . ۱۰- ب [illegible] . ۱۱- ک ندارد . ۱۲- ب د . ۱۳- هر دو دستنویس [illegible]
۱۴- ک [illegible] . ۱۵- ک [illegible] . ۱۶- ک [illegible] . ۱۷- این واژه در ک تکرار شده . ۱۸- ک [illegible] .

۲۱. و بر هم‌رسشی فریدون با «مازندران دهان» به دشت پیشانیکاس[1] و پیکاردن با ایشان که «مازندران‌ده»اند: من بزدم اژدهاک (را) که اروندترین هستی (بود) که پادشاه گران بودی [هردوان] را دیوان و مردم. به زنش او به فراز داده شدم (به‌وسیلهٔ) اورمزد ترونیدار، از آن دامان خوب به همیمال خویش ستوه‌کردن، پس این ده مرا بزنید شما که «مازندرْده»اید؟

۲۲. مازندرانِ فریدون (را) سبک منیدند و به آواز افسوس گفتند که ایدون چون بود که تو بزدی اژدهاگ را که اروندترین هستی بود، که هر دوان (را) پادشاه بود، دیوان و مردمان. و تو به زنش او فراز داده شدی (به‌وسیلهٔ) او، اورمزد تروانیدار، از آن دامان خوب. پس ما نیز اندر این نشینیم و اندر این مانیم و تو بلندِ بس آرودش[2] ستبر پاه ویرگویش اندر کسان دیگر (ـ پس ترا ـ) ایدر بنهلیم.

۲۳. این نیز که پس بتزید پیروزگر فریدون به بالست، پیش تزید، و بینی‌اش آن چنان بفروغید که در دفتن[3] از دشن بینی بینی اوسنهر پدید، که (بود) همه سرد زمستان ...[4] و برای تیز.

و از بینی هوی او سنگ پدیدند (هنگامی) که دفت که (بودند) کده مسا، که آتش ...[5] و برای تیز ...[6] بَرَد.

۲۴. ببست فریدون پیروزگر تگی از پای گاوگشن برمایون و آن را به بالایی بردوانید و ایشان را (به) کرب سنگ کرد و ایشان را بزد (آنان) که (بودند) مازندران دهان، به ۵۰ زنش و ۱۰۰ زنش به ۱۰۰۰ زنش و به بیور زنش و به بیمر زنش. و او فریدون پیروزگر تگی دوسوم «مازندران‌دهان» (را) بزد و یک سوم آمدند زده و بیمار.

---

۱. اوستایی: پیشینه (pišinah) (یشت ۵، بند ۳۷).

۲. در مورد واژهٔ [illegible] (آرودش): «رویش» نک: Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad*, p. 19

۳. پهلوی [illegible]. وست آن را split معنی کرده است. سنجانا آن را «دوت» خوانده و split معنی کرده است. به‌نظرِ نگارنده این واژه باید «دفتن» خوانده شود که از ریشهٔ دم√ است، به‌معنی «نفس‌کشیدن» (سنج. دم).

۴. سنجانا واژهٔ [illegible] را ana-dahišn خوانده است. نیز نک: یاداشت پایان رساله.

۵. نک: پانوشت ۴

۶. [illegible] (؟)

۲۱. دربارهٔ برخورد فریدون با «مردم مازندر» در دشت پیشانیکاس و پیکارکردن با آن «مازندر مردم» (درحالی‌که به ایشان می‌گفت:) من کشتم ضحاک را که دلیرترین آفریدگان بود، که پادشاه بزرگی بود هم بر دیوان و هم بر مردم. اورمزدِ غالب از میان آفریدگان خوب مرا نیک‌تر آفرید برای کشتن او، برای مقهورکردن دشمن خویش. پس شما مردم مازندر می‌خواهید که به این کشور من آسیب رسانید؟

۲۲. «مازندران» فریدون را به چیزی نگرفتند و به لحن مسخره‌آمیز گفتند که این چنین است که تو مغلوب کردی ضحاک را که دلیرترین آفریدگان بود، که هم بر دیوان و هم بر مردم پادشاه بود، و اورمزدِ غالب از میان آفریدگان خوب ترا نیک‌تر آفرید برای کشتن او. اما ما در این‌جا می‌نشینیم و در این‌جا می‌مانیم و تو بلندبالای رشید را که دارای چارپایان فراوانی و مردانه سخنی در میان آفریدگان دیگر در این‌جا راه ندهیم.

۲۳. این نیز که سپس فریدون بتاخت به بالاترین بخش به پیش تاخت و از بینی‌اش فروغی بیرون جست به‌طوری‌که در دم برآوردن از بینی راست او برف بسیار سرد زمستان ... بُرنده و تیز می‌ریخت و هنگامی‌که دم بر می‌آورد از بینی چپ او سنگ می‌ریخت که هریک از آن‌ها به بزرگی خانه‌ای بودند که آتش ... بُرندهٔ تیز ... بَرَد.

۲۴. فریدون ایشان را ببست به گاو گشن بَرمایون و آن را به‌طرف بالا دوانید و ایشان را به پیکر سنگ درآورد و مازندران را زد با ۵۰ ضربت، با ۱۰۰ ضربت، با ۱۰۰۰ ضربت، با ۱۰۰۰۰ ضربت، با ضربت‌های بی‌شمار. و فریدون پیروزگر شجاع دوسوم از مازندران را زد و یک‌سوم دیگر بیچاره و آسیب‌دیده برجای ماندند.

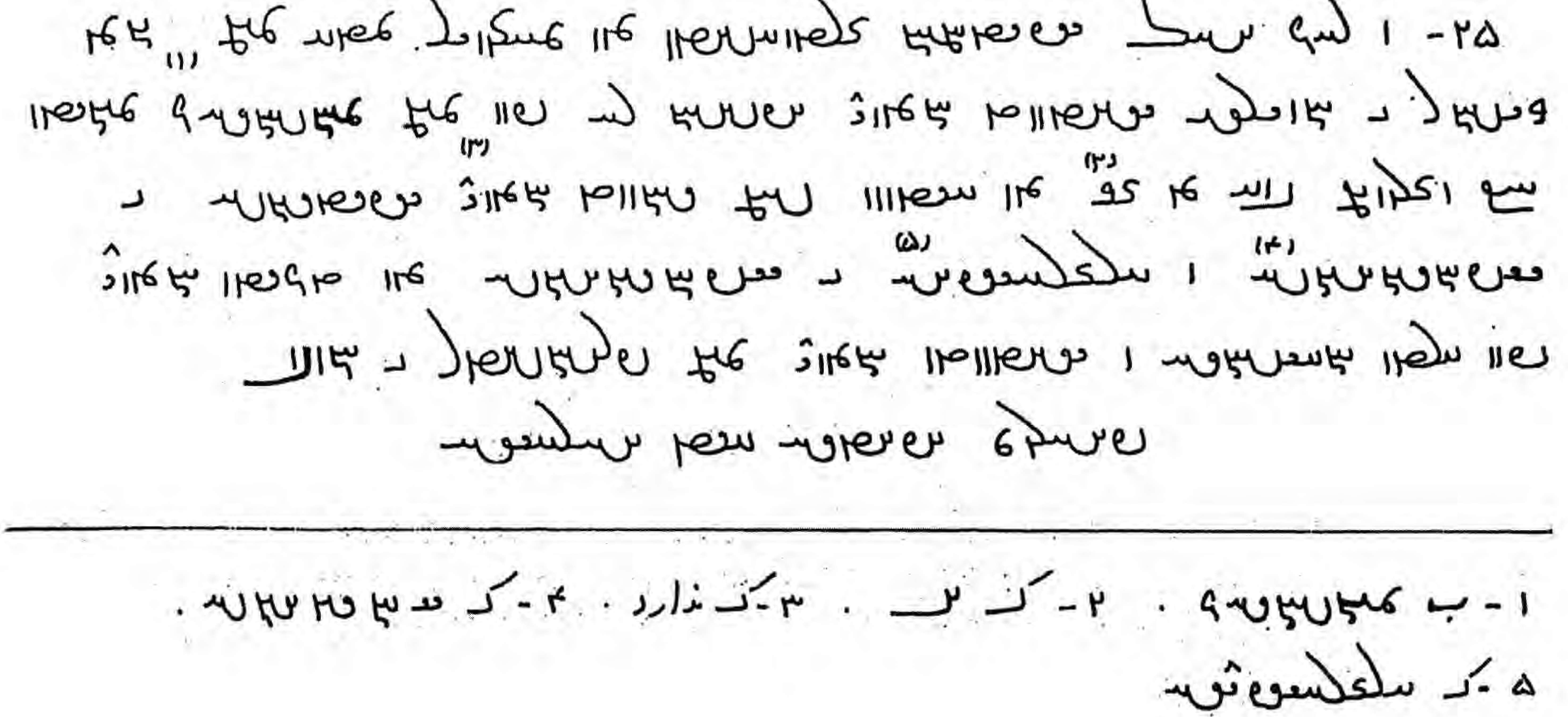

۲۵. و پس سپیتمان زردشت (آنان) که مازندران‌دهان(اند) بر این کشور خونیرس دیگر نرفتند، و بر مانشی نیز نمنیدند که شویم، به‌جز از آن دو که ایدون نام بودند: سپیتیوش[۱] (پسر) سپانسنایوش و ارزراسپاه (پسر) سپانسنایوش که تزیدند و خردخواهشی و رفتند به فرشوشتر از خانواده هوُو[۲].

پهروم آبادی است اهرایی.

۲۵. ای زردشت سپیتمان، پس از آن دیگر مازندران به کشور خونیرس نرفتند و نیاندیشیدند که در آنجا بمانند (ــ که آنجا بروند ــ) به‌جز از دو تن که نامشان سپیتیوش پسر سپانسنایوش و ارزارسپاه پسر سپانسنایوش بود که اینان تاختند به آنجا به آرزوی خرد و پیش فرشوشتر از خانواده هوُو رفتند.

برترین نیکبختی پرهیزگاری است.

---

۱. نام این دو در یشت ۱۳ بند ۱۲۱ چنین آمده است: سپیتُویشْ ـ اُسپانْسنَبْشْ spitōš uspąsnaoš و ارزْراسپک ـ اُسبانْسْنَئشْ ərəz

۲. اوستایی: «هوو.گوَ» hvō.gva نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 1007, frašōštra

۲۱

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۱- ک ندارد. ۲- ک [illegible]. ۳- ک [illegible]. ۴- ک [illegible]. ۵- [illegible]. ۶- هردو دستنویس [illegible].
۷- هردو دستنویس [illegible]. ۸- ک [illegible]، شاید [illegible] درست باشد. ۹- ک [illegible]. ۱۰- هردو دستنویس [illegible]. ۱۱- هردو دستنویس [illegible]. ۱۲- هردو دستنویس [illegible]. ۱۳- ک [illegible].
۱۴- ک [illegible].

۲۱
بیست‌ویکم فرگرد
وهشتوک یشت

۱. بر که خواهشان پهروم دین به (است).

۲. برآمدن همه گیهان خشم هر شب یک (یاور) بوشاسب ۲ یاور به گناهیدن و کاهیدن. و سروش اهرو ۳ (یاور) و دهمان آفرین ۴ (یاور) به فرادهشی، به کنارش دهشی. و بختارترین از یزدان دهمان آفرین بود.

۳. و این نیز که افدترین کرب‌ها از ناریگان هُمای آزادتخمه گشتاسبان و از اسبان اسب شید گشتاسبان و از گاوان گاوگشن برمایون و از میشان میش دَبر[1] سپید ـ آروارهٔ ستاره ـ پیسید فرشوختر[2] (که) بَر نیمه به ...[3] و زرین پیسید، برتر نیمه زرد.

۴. هیچ‌یک از ایشان به هزار یک فر هاوندی دَهُم مرد اهرو که دهمان بهان آفرین بهش، نیابد.

۵. و این نیز که اند چند (که) به مرد و زن بهی است به مَر و جِه بدتری (است).

۶. بر خدایی کردن کاوس به چیری بر هفت بوم، به دیوان و مردمان و رواییش فرمان تیزتر از فرّان گردش.

۷. و کردنش ۷ مان به میانهٔ البرز: یک زرین و ۲ سیمین و دو پولادین و ۲ آبگینگین. و بس دیو و مازنی از گناهیدن گیهان بازداشتن و به کار خویش اندر بستن و مردم که زور(شان) از زرمان تَروانیده (بود) و جان(شان) نزدیک به ...[4] از تن بود، آن مان را یافتند تیز پیرامون آن مان وزیدند و زرمان ازش بیوسانیده شد[5] و زور و نیکی‌اش باز آمدی. او فرمان داده بود که مردمان به در باز مدارید، ۱۵ ساله اندیمان کنید.

---

۱. وست و سنجانا این واژه را fat معنی کرده‌اند. این واژه در اوستا به صورت dawrā.maēši (دورا.همیشی) آمده است و بارتولومه آن را چنین معنی کرده است: fette schafmütter besitzend، بیلی آن را خاکستری معنی می‌کند سنج. یونانی Tefros: خاکستری (نک: یادداشت‌های بیلی بر بندهش).

۲. «فرشوختر». شاید تصحیف (فرشوشتر) باشد.

۳. . وست آن را pasakhtak خوانده و manufacture معنی کرده است.

۴. . این واژه را می‌توان پزدکیه خواند و «رنج، درد» معنی کرد (اوستا پَزْدَ، نک: D. D. Kapadia, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, p. 495.) سیاق عبارت اقتضا می‌کند که این واژه به معنی «خروج، بیرون رفتن» باشد.

۵. (اوسانیهست): دور می‌شد. در مورد این واژه نک: R. C. Zaehner, *BSOAS*, IX, p. 892.

۲۱
بیست‌ویکم فرگرد
وهشتوک یشت

۱. دربارهٔ اینکه برترین درخواست‌ها «بهدین» است.

۲. دربارهٔ اینکه خشم در هر شب یک بار و بوشاسب[1] دوبار برای نابودی و کاهش گیتی به جهان می‌آیند و سروش مقدس ۳ بار و «دهمان‌آفرین» ۴ بار می‌آیند برای افزایش و مرتب‌کردن جهان. نجات بخش‌ترین ایزدان «دهمان‌آفرین» است.

۳. و این نیز گفته شده که اینان دارای زیباترین شکل‌اند: از میان زنان هُمای آزاده‌نژاد دختر گشتاسب و از میان اسبان اسب شید گشتاسب و از میان گاوان گاوگشن برمایون و از میان میش‌ها میش خاکستری سفیدآروارهٔ فرشوختر که با ستارگان زینت شده و نیمهٔ بالای او ... و به زر زینت شده و نیمهٔ بالاتر او زرد است.

۴. هیچ‌یک از اینان هزار یک از فرِّ مرد آزمودهٔ پرهیزگار را ندارد، مردی که آفرین مردان نیک برای اوست.

۵. این نیز (گفته شده) که همان قدر که برای مرد و زن (نیک) نیکی (= نعمت) وجود دارد. به‌همان‌اندازه برای مرد بدکار و زن بدکار بدی (= بلیه) وجود دارد.

۶. دربارهٔ پادشاهی کردن کاوس با چیرگی بر هفت کشور و نافذ بودن فرمان او به‌علت گردش فرها.

۷. او ۷ خانه در میان البرز ساخته بود: یکی زرین دو سیمین دوپولادین و دو از آبگینه. او دیوان و مازنی بسیار را از تباه‌کردن جهان بازداشت و آنان را وادار کرد که به کار خویش بپردازند. مردمی که زورشان به‌علت پیری کاهش یافته بود و جانشان نزدیک به بیرون رفتن (؟) از تنشان بود خانهٔ او را می‌یافتند و به‌سرعت پیرامون آن خانه می‌آمدند و پیری از ایشان دور می‌شد و زور و نیکی‌شان به آنان باز می‌گشت. او فرمان داده بود که مردمان را در پشت در نگاه ندارند، بلکه آنان را بسان جوان ۱۵ ساله بار دهند.

---

۱. دیو خواب

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱- ک [illegible] افزوده. ۲- برود دستنویس [illegible]. ۳- ک [illegible] افزوده. ۴- این واژه در ک تکرار شده. ۵- ب [illegible]. ۶- برود دستنویس [illegible]. ۷- ک [illegible]. ۸- برود دستنویس [illegible]. ۹- برود دستنویس [illegible]. ۱۰- برود دستنویس [illegible]. ۱۱- ب [illegible]، ک [illegible]. ۱۲- ک، ب [illegible]. ۱۳- ک ندارد. ۱۴- ب [illegible]. ۱۵- چنین است در برود دستنویس بجای [illegible]. ۱۶- ک [illegible] افزوده. ۱۷- ک [illegible].

۸. پس دیوان بر هوش[1] کاوس هم‌پرسیدند و خشم هوش او (را) پذیرفت (و) به کاوس آمد. و آن‌گونه بزرگ خدایی‌اش بر ۷ بوم داشت بهش منش (او را) ...[2] کرد و او خدایی آسمان و گاه امشاسپندان (را) آرزو کرد.

۹. و کاوس از بیابانگری خشم و دیگر دیوان که همکارش (بودند) در بیکار کردن (او)، ایستاد به پیکارش و وازش یزدان (و) ازش نگشت. و تر البرز با بس دیو و دروند مردم تا پَرتَم بر دوارست. به آن کناره فرّکیان به کرب گل بود و کاوس از همه سپاه خویش گریزانده شد. و نیز به پیکارش نو و بالایی یزدانِ برتر از آن دژ آگاهی نگشت. و پس دادار فر کیان (را) به خویش بازخواند و سپاه کاوس از آن بُرز به زمین افتاد و کاوس به زره فراخکرت وزید.

۱۰. این نیز که به‌جز او کسی از پسی (او) وزید: نریوسنگ فرادادار گیهان. و به گردش آن کسی آن «خسرو»[3] نازاده. پس او ایدون بانگ بهم آراست چون سپاه هزارگان که: او (را) مزنی نریوسنگ فرادادار گیهان چه اگر این مرد (را) زنی نریوسنگ فرادادار پس (هرگز) به وندش نوندد نسانانیدار[4] دستور توران. چه از این مرد زاید (کسی) که سیاوش نام است. از سیاوش من زایم که خسرواَم کَه از توران ویرترین‌اَم، کَه گُند و سپاه (را) تباه کنم بیشش[5]؟ به نایدین ویری[6] برسانم، که گند و سپاهش تباه کنم، که پادشاه توران را دور تزش کنم.

۱۱. و او، فروهر خسرو، با آن گویش رامانید نریوسنگ فرادادار گیهان را. و او (اورا) با آن گویش فرازهشت، و کاوس بدان هوشمند بود.

پهروم آبادی اهرایی است.

---

۱. مرگ

۲. [illegible] (خوارگون)؟: پست

۳. کیخسرو

۴. [illegible] بی‌نسانینیتار: نابودکننده؛ کیخسرو «افراسیاب» را کشته است.

۵. در متن [illegible] (؟)

۶. نایدین ویری: دلیری نیروی نابودکننده (=اهریمن). درمورد واژه [illegible] (نایدین) نک: Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad*, Glossary p. 173.

۸. پس دیوان دربارهٔ اینکه چگونه کاوس را به مرگ گرفتار کنند مشورت کردند و خشم پذیرفت که مرگ را بدو رساند و پیش کاوس آمد. و چون آن‌گونه پادشاهی بر هفت کشور می‌کرد اندیشهٔ او را خوار (:پست) کرد و او پادشاهی آسمان و جایگاه امشاسپندان را آرزو کرد.

۹. کاوس بر اثر فریب خشم و دیوان دیگری که همکار خشم در بی‌نیروکردن کاوس بودند، به پیکار و حمله با ایزدان برخاست و از این کار بازنگشت (= منصرف نشد) و در سراسر البرز با دیوان و مردم بدکار بسیار تا لبهٔ تاریکی تاخت. در آن ناحیه فرّکیان به شکل گل بود. کاوس از سپاه خویش دور افتاده و حتی با پیکار تازه‌ای هم که ایزدان برتر در بالا با او کردند، از آن نادانی بازنگشت. سپس آفریدگار فر کیان را به پیش خود بازخواند و سپاه کاوس از آن بلندی به زمین افتاد و کاوس به دریای فراخکرت تاخت.

۱۰. این نیز گفته شده که به‌جز او کس دیگری نیز از پس او می‌تاخت: نریوسنگ گیتی‌افزا و برای برگرداندن آن کس، آن «خسرو» که هنوز زاییده نشده بود (از پس می‌تاخت). سپس خسرو بانگ برآورد مانند سپاه هزارگان (درحالی‌که می‌گفت): ای نریوسنگ گیتی‌افزا او را مکُش، که اگر این مرد را بکشی، ای نریوسنگ گیتی‌افزا، دیگر هرگز نابودکنندهٔ دستور تورانیان (= افراسیاب) پیدا نمی‌شود چه از این مرد زاییده شود کسی که نام او سیاوش است. از سیاوش من زاییده شوم که خسرو هستم، من که در میان تورانیان دلیرترینم، من که گند و سپاه را تباه (کنم)، و آسیب به دلیری نیروی نابودکننده (= اهریمن) رسانم، من که گند و سپاه او را تباه کنم من که پادشاه توران را وادار کنم که به جای دور بگریزد.

۱۱. فروهر خسرو با آن سخن نریوسنگ گیتی افزا را رام کرد. و نریوسنگ او را رها کرد و کاوس بدین‌گونه فانی شد.

برترین نیکبختی پرهیزگاری است.

۲۲

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۱- در پردو دستنویس [illegible]. ۲- ب [illegible]. ۳- پردو دستنویس [illegible]. ۴- ک [illegible]. ۵- ک ندارد.
۶- پردو دستنویس [illegible]. ۷- پردو دستنویس [illegible]. ۸- پردو دستنویس [illegible]. ۹- پردو دستنویس [illegible].
۱۰- پردو دستنویس [illegible]. ۱۱- با [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ک [illegible]، ب [illegible].
۱۴- ک [illegible]. ۱۵- ۱۵- ک [illegible]. ۱۶- پردو دستنویس [illegible]. ۱۷- پردو دستنویس [illegible].
۱۸- چنین است در پردو دستنویس، ظاهراً جای این واژه پیش از [illegible] است، نک به بند ۲. ۱۹- ک، ب [illegible].
۲۰- چنین است در دستنویس ب بجای [illegible]، ک [illegible].

۲۲

بیست‌ودوم فرگرد

ایرمن

۱. بر هم‌رسیدن کیخسرو و وای دیرنگ خدای نزد به فرشگرد[1]. پرسیدن کیخسرو به «وای دیرنگ خدای» بر زدنش چند از پیشینیان که به ورز و فرّ برترین از مردمان بودند.

۲. پاسخ «وای دیرنگ خدای» بر زدنش ایشان (را) و با آن پاسخ‌کردن کیخسرو «وای دیرنگ خدای» را فراز گردانیدن به کرب شتر و بر نشستن بر او و شدن با ایران. انجمنیان به آنجا که نبیید[2] بی‌مرگ هویشتی (پسر) گُورُوان[3] به هنگ. انگیز اندنش او را و نیز با او شدن به آنجا که نبیید طوس اردی را یانیدار به هنگ، و انگیزاندنش او را نیز و با او نیز شدنش به آنجا که نبیید کی اپیوه، و انگیزاندنش او را نیز رفتنش با ایشان.

۳. و اندر راه برسیدن آن سودمند پیروزگر سوشیانس. پرسیدن از آن سودمند پیروزگر که مردی که به «وای دیرنگ خدای» نشینی که وازانی «وای دیرنک خدای» را فراز گشته به کرب شتر؟

۴. و گفتن کیخسرو به پاسخ به سوشیانس که منَم کیخسرو.

۵. و برزیدن سوشیانس به کیخسرو بر کندنش اوزدیسزار بر بار ور چیچست و زدنش جادو افراسیاب.

---

۱. دراین‌باره اشاره‌ای نیز در *دادستان دینیک*، فصل ۳۵، بند ۳ شده است.

۲. [illegible] : «قرار داشتن». دربارهٔ خواندن این هزاورش و برابر پهلوی آن نک: Bartholomae, Altiranisches, cl. 1571؛ Zaehner, *Zurvan*, p. 357, 104 شاید «نبییت» خوانده شود از پیشوند نی و ریشهٔ ید: قرارداشتن.

۳. نک: یشت ۱۳، بند ۱۱۸ و نک: یادداشت وست و سنجانا

۲۲

بیست‌ودوم فرگرد

ایرمن

۱. دربارۀ به‌هم‌رسیدن کیخسرو و وای درنگ‌خدای نزدیک زمان فرشگرد. و کیخسرو از وایِ درنگ‌خدای می‌پرسد که چقدر از پیشینیان را کشته است که در ورج و فر در میان مردم از همه برتر بودند.

۲. وای درنگ خدای پاسخ می‌دهد که ایشان را کشته است و با این پاسخ کیخسرو «وای درنگ خدای» را به‌صورت شتری در می‌آورد و بر او سوار می‌شود و با انجمنیان ایران به جایی می‌رود که در آنجا هویشتی پسر گوروان در هنگ قرار دارد، در آنجا او را می‌انگیزاند و با او به جایی می‌رود که در آنجا طوس پیکارآرای در هنگ قرار دارد و او را می‌انگیزاند و با او به جایی می‌رود که در آنجا کی اپیوه قرار دارد و او را نیز می‌انگیزاند و با همۀ اینان براه می‌افتد.

۳. در راه به سوشیانس ناجی (= سودمند) پیروزگر برمی‌خورد. سوشیانش ناجی پیروزگر می‌پرسد که تو که هستی که بر وای درنگ‌خدای سوار شده‌ای که وای درنگ‌خدای را، که به‌صورت شتر درآمده، می‌رانی.

۴. کیخسرو به سوشیانس پاسخ می‌دهد که من کیخسروام.

۵. سوشیانس به کیخسرو احترام می‌گزارد برای اینکه بتکده‌های ساحل دریاچۀ چیچست را خراب کرده است و افراسیاب جادوگر را زده است.

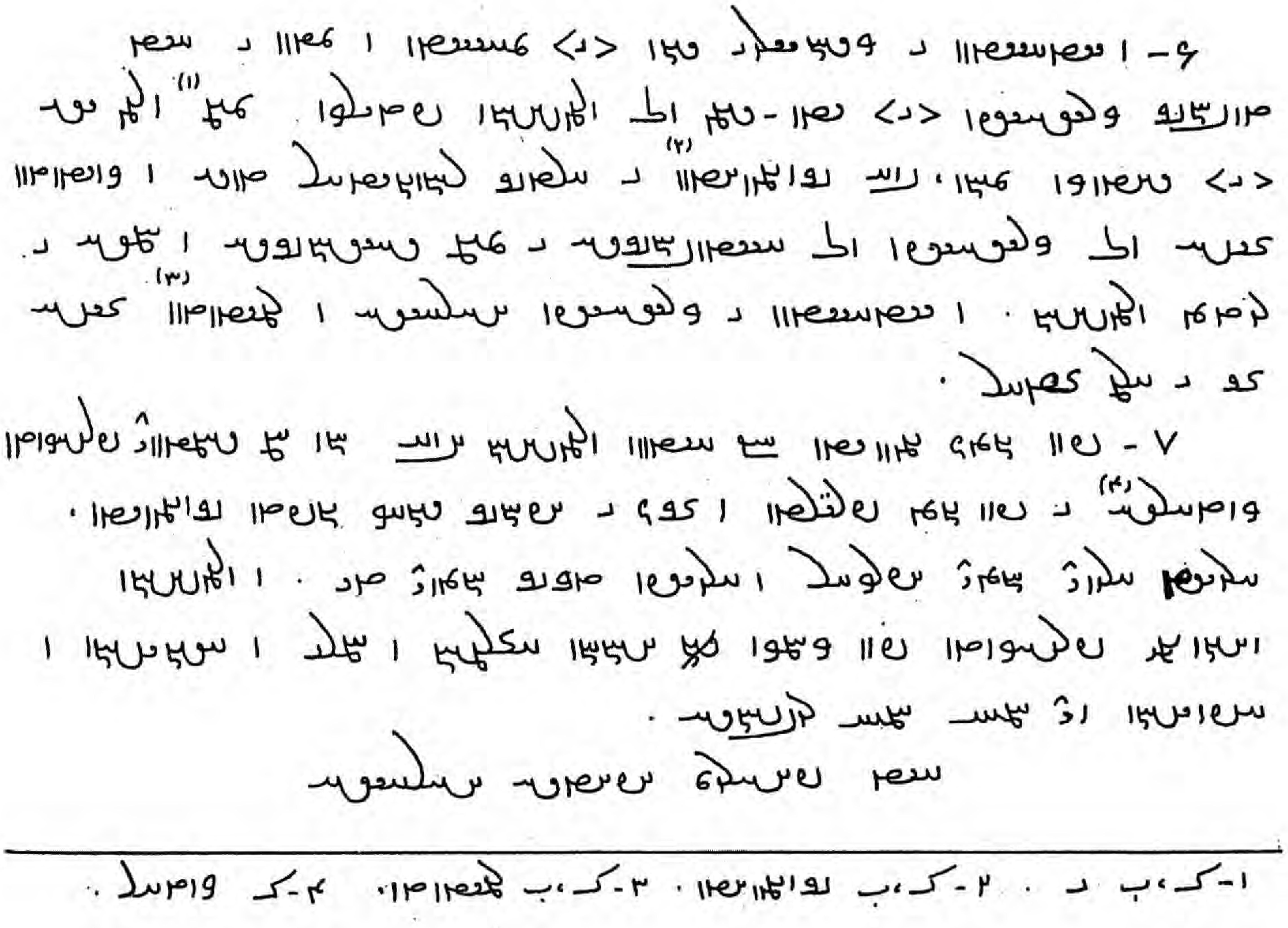

۶. و ستاییدن کیخسرو دین مزدیسن (را) و آمدن ...[۱] توانی گرشاسب گَدَست[۲] به پذیرهٔ ایشان، بر آن ...[۳] جادومان به‌ایستاد طوس اردی رایانیدار و خواندنش به گرشاسب به خستوانگی بر گاهانیگی و همیِ با ایشان و اهرایی ستاییدن گرشاسب و افکندنش آن ارم‌زدار[۴].

۷. این نیز گوید که ایدون این مردان که بهم رسند، فرشگرد کرداری که به این فرگرد و دیگر جایها گفته شده که هرویسپ اروندانِد (و) بر کار وهریسپ تگی‌اند و نیو. ایشان فرشگرد کنند به کامه اندر اخوان بی‌زرمان و بی‌مرگ و بی‌تشنگی و بی‌گرسنگی تا همی همی روشی.

هست پهروم آبادی اهرایی.

---

۱. : شاید «ایت» (آن) که معمولاً به صورت هزوارش نوشته می‌شود.

۲. ترجمهٔ اوستایی: گَذَبَرَ (gaδo.bara): گرزبرنده، حامل گرز.

۳. در متن آمده است. وست آن را vēsak می‌خواند که در اوستا به‌صورت وئیسکَ (vaēsaka) در یشت ۵، بندهای ۵۴ و ۵۷ آمده است.

۴. ترجمهٔ واژه اوستایی: اَرِمُ شُوتَ (arəmō.šūta).

۶. کیخسرو دین مزدیسنان را می‌ستاید و گرشاسب توانای گرزبه‌دست به استقبال ایشان می‌آید بر در خانه آن ... جادوگر طوس پیکارآرای می‌ایستد و گرشاسب را به اعتقاد به گاهان و اتحاد با ایشان می‌خواند. گرشاسب اهونور می‌گوید و می‌افگند آن بازوشکن را.

۷. این نیز گفته شده است که این مردان چنان گرد هم آیند برای فرشگرد کردن، که در این فرگرد و جای‌های دیگر گفته شده، که همه دلیرند و باتجربه، همه نیرومندند و شجاع. ایشان فرشگرد کنند از روی میل در گیهان و آن را برای همیشه بدون پیری و مرگ و گرسنگی و تشنگی سازند.

برترین نیکبختی پرهیزگاری است.

بخش دوم

ورشت مانسرنک

[illegible]

۱

[illegible]

۱ - [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible]
[illegible] (۳) [illegible] ·

۲ - [illegible] (۴) [illegible]
[illegible] ·

۳ - [illegible] (۵) [illegible] (۵) [illegible] (۵) [illegible] <۱> [illegible]
[illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible]
[illegible] <۱> [illegible] (۸) ·

۴ - [illegible] (۹) [illegible]
[illegible] (۱۰) [illegible]
[illegible] ·
[illegible] (۱۱) [illegible] (۱۱) [illegible]
[illegible] ·

۵ - [illegible]
[illegible] (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] (۱۴) [illegible] (۱۵) [illegible]
[illegible] (۱۶) [illegible] ·

۶ - [illegible] (۱۷) [illegible] <۱> [illegible]
[illegible] ·

۱- ک [illegible] . ۲- ب ندارد . ۳- در ک تکرار شده . ۴- ک [illegible] . ۵- این سه دایره در ب به صورت [illegible] ، و در ک به صورت [illegible] آمده . ۶- ک ندارد . ۷- هردو [illegible] .
۸- هردو [illegible] . ۹- ک [illegible] . ۱۰- ک [illegible] . ۱۱- ک [illegible]
۱۲- ک [illegible] . ۱۳- ک [illegible] . ۱۴- ک [illegible] . ۱۵- ب [illegible] . ۱۶- ک [illegible] . ۱۷- ک [illegible]

ورشت مانسر را است ۲۳ فرگرد

۱

فردم آسرپایتیش

۱. به پرسش میتوماه[1] به زردشت بر چگونگی زایش زردشت و آمدنش به دین.

۲. و پاسخ زردشت بر کوخششی همرسشی زیوانیدار و مرگانیدار مینو به زایش او.

۳. و این نیز که چون بردار مادرش و سایبهست[2] ...[3] و سفت او را اردویسور بَرو پشت (او را) اهریشونگ، (در حالی) که سینه و اوروسور[4] (او را) مینوی رادی داشتند، دین پهلو و فر کیان سینه او را مشت.

۴. گفتن زردشت مینوگانه به وغدان گران[5] (؟) زایش که چون تو اهوکامه(ای)، که زوت‌ای، به من فراگو. و پاسخ از اورمزد که ایدون ردانه به تو فراگویم هرچه که اهرو (را) آگاهیها (است). تو ای فرا ارج‌تر نیز و تو اهروترین و تو آگاه‌ترین و تو گویی دین مزدیسنان را به هرویسپان دامان.

۵. به آن گویش به دیوان مینوگانه تیر ایدون رسید چون از تگی ایر ارتشتار کی‌گشتاسب مانا او که با گرانمان تیر وست به پذیره پوشها[6] پیکافش.

۶. دوید گنامینو به دیوان که انا بود شما (را) که دیوید و نابود بوید.

---

۱. میتوماه نخستین شاگرد زردشت و پسر عموی او بود (نک: *بندهش*، ص ۲۳۵، سطر ۶).

۲. این واژه با واژهٔ پیش از آن در دستنویس ب به‌صورت [illegible] و در دستنویس «ک» به‌صورت [illegible] آمده. وست آن را ham-vîsagîh خوانده و fellow-villagers معنی کرده است. سنجانا نیز همین را پذیرفته است. موله (Molé, *Cult*, p. 292) آن را nisayīhast خوانده و چنین معنی کرده است: «Quand sa mère accouchait» نگارنده این واژه را «ویساییهست» (visāyihist) می‌خواند از ریشهٔ سی (√si)، هم‌ریشه با آسودن و آن را «فارغ‌شدن، زاییدن» معنی می‌کند. در متن‌های ترفان «ویسای» آمده است نک: Henning, “Das Verbum”, p. 208

۳. [illegible]. وست آن را تصحیف vagdân می‌گیرد و آن را head ترجمه می‌کند. سنجانا نیز همین را پذیرفته است. موله (Ibid, p. 292) آن را با تردید kān خوانده و derrière معنی کرده است.

۴. روده‌ها (اوستایی: اوروثون، اورثور (uruθwan)، Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 1531)

۵. سر (اوستایی: وغذن (vaγδana)، Ibid, cl. 1336).

۶. پوش: زره و جوش را گویند (*برهان قاطع*).

ورشت مانسر ۲۳ فرگرد دارد

۱

فرگرد نخست آسرپاسش

۱. دربارهٔ پرسش میتوماه از زردشت دربارهٔ چگونگی زایش زردشت و روی‌آوردنش به دین.

۲. و پاسخ زردشت دربارهٔ برخورد ستیزه‌جویانه دو مینوی زندگی‌بخش و نابودکننده در هنگام زایش او.

۳. و این نیز (گفته شده که) چون مادر باردار او زایید سر (؟) و شانهٔ او را اردویسور نگاه می‌داشت برد پشت او را اهریشونگ و سینه و روده‌های او را مینوی رادی نگاه می‌داشتند، دین پهلو و فر کیان سینهٔ او را مالید.

۴. گفتن زردشت در (جهان) مینویی در هنگامی که سر او به‌سختی (؟) زاییده می‌شد: تو به‌عنوان «اهو»ی مورد آرزو —تو که زوت هستی— به من بگو. و پاسخ اورمزد (به این مضمون) که به‌عنوان «رد» می‌گویم آنچه را که برای اهروان آگاهی در بر دارد. تو پرارج‌ترین و اهروترین و آگاه‌ترین (مردم)ی و تو دین مزدیسنان را به همه اعلام می‌داری.

۵. با گفتن این سخن به دیوان تیری فرود آمد مانند تیری که گشتاسب دلیر آزادهٔ جنگجو خشمگینانه برای شکافتن زره‌های (دشمنان) به پیش انداخت.

۶. گنامینو (= اهریمن) به دیوان گفت که به شما دیوان رنج فرا رسید و نابود خواهید شد.

۷ – [illegible]

۸ – [illegible]

۹ – [illegible]

۱۰ – [illegible]

۱۱ – [illegible]

۱۲ [illegible]

۱– ک [illegible] . ۲– ب ندارد . ۳– پردو دستنویس [illegible] . ۴– ک [illegible] . ۵– ک [illegible]
۶– ک [illegible] ؛ ب [illegible] . ک به بند ۷ و ۹ . ۷– ک [illegible] . ۸– ب دراینجا [illegible] دارد .
۹– پردو [illegible] . ۱۰– ب ک [illegible] ۱۱– ک [illegible] . ۱۲– ب ک [illegible] . ۱۳– پردو دستنویس [illegible] .
۱۴– ب [illegible] . ۱۵– ب ک [illegible] . ۱۶– ک ندارد ۱۷ ک [illegible] ۱۸– ب [illegible] ،
ک [illegible] .

۷. ایدون نیز زردشت ــ پس او ــ از سرداری دیوان بگفت هنگامی که این (را) نیز گفت که: «چون اهوکامه». پدیدن دیوان به زنش به زردشت، ایستادن پذیره ایشان مینوایزد[۱] و بازداشتن‌شان اندر[۲] آن سناه از زردشت.

۸. و دیگر گفت «که دین سودمندان آنجا رود که اندر آن به خوب کرداری او (را است) اوروامنی از اهرایی». و به آن گویش به دیوان ۱۰ هاوند آن فردم گفتن مینوگانه تیر رسید و دیو به زنش زردشت بر پدید، و پذیرهٔ ایشان ایستاد. مینو ایزد[۳] آن سناه از زردشت بازداشت.

۹. سدیگر گفتن زردشت به بازو[۴] زایش که «آن به زایش نگرش ایدون ورزش که داد اخوان فردم، به کنش رد را زانش[۵]. و به آن گویش به دیوان ۱۰۰ هاوند آن چه که فردم گفت مینوگانه تیر رسید. و دیو به هوش زردشت بر پدید، مینو ایزد دیو از زردشت بازداشت.

۱۰. و چون زردشت همه بدن بزاد، آسیب اندر دیوان افتاد، و دیو به شتاب باز بدوزخ دوارِست. و روشنی اندر دامان افزود و هروسپ دام سپنا داد را میهست و نیک روشی گفت.

۱۱. اورمزد زردشت (را) به اوروامنی بگرفت پرهیزکردن، اردویسور و اهریشونگ همراه با فرّکیان تن زردشت بمُشت.

۱۲. اورمزد به زردشت گفت که آن دانا مینی. و زردشت به آن پاسخ مینوگانه گفت که مزدیسنی‌ام و فرنامم مزدیسنی زردشت را این که فرستاده اورمزدم، اورمزد فرستادم.

---

۱. در هر دو دستنویس واژهٔ «اندر» آمده است، ولی زائد به نظر می‌رسد. نک: بند ۸.

۲. این قسمت ترجمهٔ بند ۱۳ یسنا ۳۴ است: دین نجات‌دهندگان آنجا پیش رود که در آنجا برای کار نیک به نسبت اهرایی پاداش وجود دارد.

۳. این واژه را داد (عدل، قانون) نیز می‌توان خواند.

۴. (بازای). در مورد این املا نک: Dhabhar, *Pahlavi Yasna and Visperad*, p. 60

۵. (رازکینشن) نک: Ibid, p.103, 152. این بخش ترجمهٔ قسمتی از بند ۱ یسن ۳۳ است: رد رفتار کند به راستی، مطابق دادِ آفرینشِ نخست.

۷. هنگامی‌که زردشت جملهٔ «ایدون اهوکامه» را بر زبان آورد از پیروی دیوان سر باز زد. دیوان به زردشت حمله‌ور شدند و ایزدان مینوی در برابر دیوان ایستادند و آن ضربت را از زردشت بازداشتند.

۸. بار دیگر زردشت این جمله را بر زبان آورد: «دین ناجیان (= سوشیانس‌ها) در جایی پیش رود که در آنجا برای نیکوکاری که از اهرایی باشد خوشی وجود دارد». با این گفتار ده برابر سخن نخستین به دیوان در جهان مینوی تیر فرود آمد. دیوان برای نابودی زردشت حمله‌ور شدند. ایزدان مینوی در برابر دیوان ایستادند و آن ضربت را از زردشت بازداشتند.

۹. زردشت برای بار سوم هنگامی‌که بازوانش زاده می‌شدند این سخن را گفت: «در هنگام زایش باید نگرید داد (= قانون) نخستین آفرینش را ــ «رد» باید کردار (نیک) را انجام دهد (= رازانش)». با این گفتار ۱۰۰ برابر گفتار نخست به دیوان در حالت مینوی تیر فرود آمد. دیوان حمله‌ور شدند که زردشت را بکشند. ایزدان مینوی دیوان را از زردشت بازداشتند.

۱۰. هنگامی‌که همه بدن زردشت زاییده شد، آسیب به دیوان رسید. دیوان به‌شتاب به دوزخ باز دویدند. روشنی آفریدگان افزایش یافت و همهٔ آفریدگانی که «سپند (مینو)» آفریده بود شاد شدند و نیکبختی (= نیک‌روشی) خویش را اعلام کردند.

۱۱. اورمزد زردشت را با خوشحالی گرفت تا او را حمایت کند. اردویسور و اهریشونگ همراه با فر کیان تن زردشت را مالیدند.

۱۲. اورمزد به زردشت گفت: «بیندیش به آن « دانا». زردشت در پاسخ مینوانه گفت: «مزدیسنی‌ام و مزدیسنی را محترم می‌شمارم، فرستادهٔ اورمزدم، اورمزد مرا فرستاده است».

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱۷- [illegible]

۱۸- [illegible]

۱- ک [illegible] . ۲- بر دو دستنویس [illegible] . ۳- ک [illegible] . ۴- ب ندارد . ۵- ک ندارد

۷- ب [illegible] . ۸- بجای [illegible] . ۹- ب ندارد .

۱۰- ک [illegible] . ۱۱-۱۱- ب [illegible] ۱۲- ک [illegible] . ۱۳- ب [illegible] . ۱۴- ک [illegible] .

۱۳. اورمزد به زردشت گفت که ستای یزدان و همی‌شان خواه، دیوان نکوه[۱] و جدایی‌شان دوش[۲] و هومت و هوخت و هوورشت کن و از دشمت و دشوخت و دشورشت پرهیز.

۱۴. و نیز بر بینایانه یشتن یزدان و مزد بهش و بدتر نه نیروگاندن، به نه نزوراندان و دین پدرانه نگیختن،[۳] و به دین پذیرفتاران رادی کردن تن و جان دوشارم را از دین نگشتن.

۱۵. و پذیرفتن زردشت مینوانه هم اندرز، ستاییدنش اورمزد به داداری و خدایی و همه بهی و امشاسپند (را) با دیگر دهش به جزجز به ماده و فر خویش.

۱۶. و پس گنامینو به آن بیش کینگانه دوید که دهم به ریشانیداری دین بردار تو ۹۹۹۹۹ جادو، ۹۹۹۹۹ گرگیزه[۴] ۹۹۹۹۹ اهرموغ.

۱۷. گفتن اورمزد به زردشت که این دین استیگان‌دار، چه به این دین بایی، پس من با تو بوم (من) که اورمزدام. و ترا بود خرد هروسپ‌آگاه، به هاوشتی تو رسد میتوماه و پرشت گاو[۵] و سین[۶] و کی‌گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب آشکاره ورز و کامه چاشیدار به اهروان، و بس خویشکار و ناخویشکار مردم؛ ترا خویشیهد کرفه و سپاس ایشان.

۱۸. و نیز بر گیتایی نموداری اورمزد دین به زردشت پذیرفتن زردشت دین بشمردن و خستوانی و یشتن زردشت اهونور.

---

۱. در متن [Pahlavi] آمده است. وست و سنجانا و موله آن را «هر» خوانده‌اند. نگارنده آن را [Pahlavi] (نکوه): «سرزنش کن» می‌خواند.

۲. [Pahlavi] (dōš): از مصدر [Pahlavi] (دوشیتن): دوست داشتن.

۳. این واژه در متن به‌صورت [Pahlavi] آمده است. وست آن را expounding معنی کرده است. سنجانا آن را nikûhîdan خوانده و treating with contempt معنی کرده است. موله آن را به «داشتن» تصحیح کرده است و چنین معنی کرده است: agir envers la religion comme un père. نگارنده این واژه را «نیکختن» می‌خواند به‌معنی تعلیم‌دادن (سنج [Pahlavi]: دستور دینی، تعلیم دینی).

۴. گرگ کوچک

۵. اوستایی: پَرْشْتْ گَو (paršt.gav) (Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 877).

۶. اوستایی: سئن (saēna) (Ibid, cl. 1548)

۱۳. اورمزد به زردشت گفت که یزدان را بستای و همکاری‌شان را بخواه. دیوان را نکوهش کن و مخالفت با ایشان را دوست بدار. اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک داشته باش و از اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد بپرهیز.

۱۴. همچنین، اورمزد چنین با زردشت سخن گفت درباره بینایانه پرستش‌کردن ایزدان و پاداشی که برای آن است، دربارهٔ نزارنکردن نیکان، دربارهٔ آموزاندن دین پدرانه و دربارهٔ بخشش‌کردن به پذیرندگان دین، دربارهٔ برنگشتن از دین نه به‌خاطر دوستی تن و نه به‌خاطر دوستی روان خویش.

۱۵. زردشت آن اندرزها را پذیرفت اورمزد را برای آفریدگاری و خدایی و نیکی‌اش پرستید امشاسپندان و آفریدگان دیگر را یک‌به‌یک برای ماده و فرشان پرستید.

۱۶. سپس گنامینو (= اهریمن) به‌جهت رنجی که می‌برد، کینه‌جویانه گفت که برای نابودکردن پیامبر تو ۹۹۹۹۹ جادوگر ۹۹۹۹۹ و گرگ بچه ۹۹۹۹۹ اهرموغ می‌آفرینم.

۱۷. اورمزد به زردشت گفت که این دین را باور دار زیرا که با همراه بودن با این دین من که اورمزدم با تو خواهم بود. خرد ازهمه‌چیزآگاه را به دست می‌آوری. شاگردی ترا می‌پذیرند، میتوماه و پرشت‌گاو و سین و کی‌گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب که آشکارا (به دین) رفتار می‌کند و از روی میل به اهروان دین را می‌آموزد، همچنین مردم وظیفه‌شناس یا وظیفه‌نشناس دیگر. کارهای نیک و سپاس ایشان از آن تو خواهد بود.

۱۸. همچنین دربارهٔ اینکه اورمزد دین را به گیتی به زردشت نمود (= وحی کرد) و زردشت آن را پذیرفت برای تبلیغ‌کردن و باورداشتن و اهونور سرود.

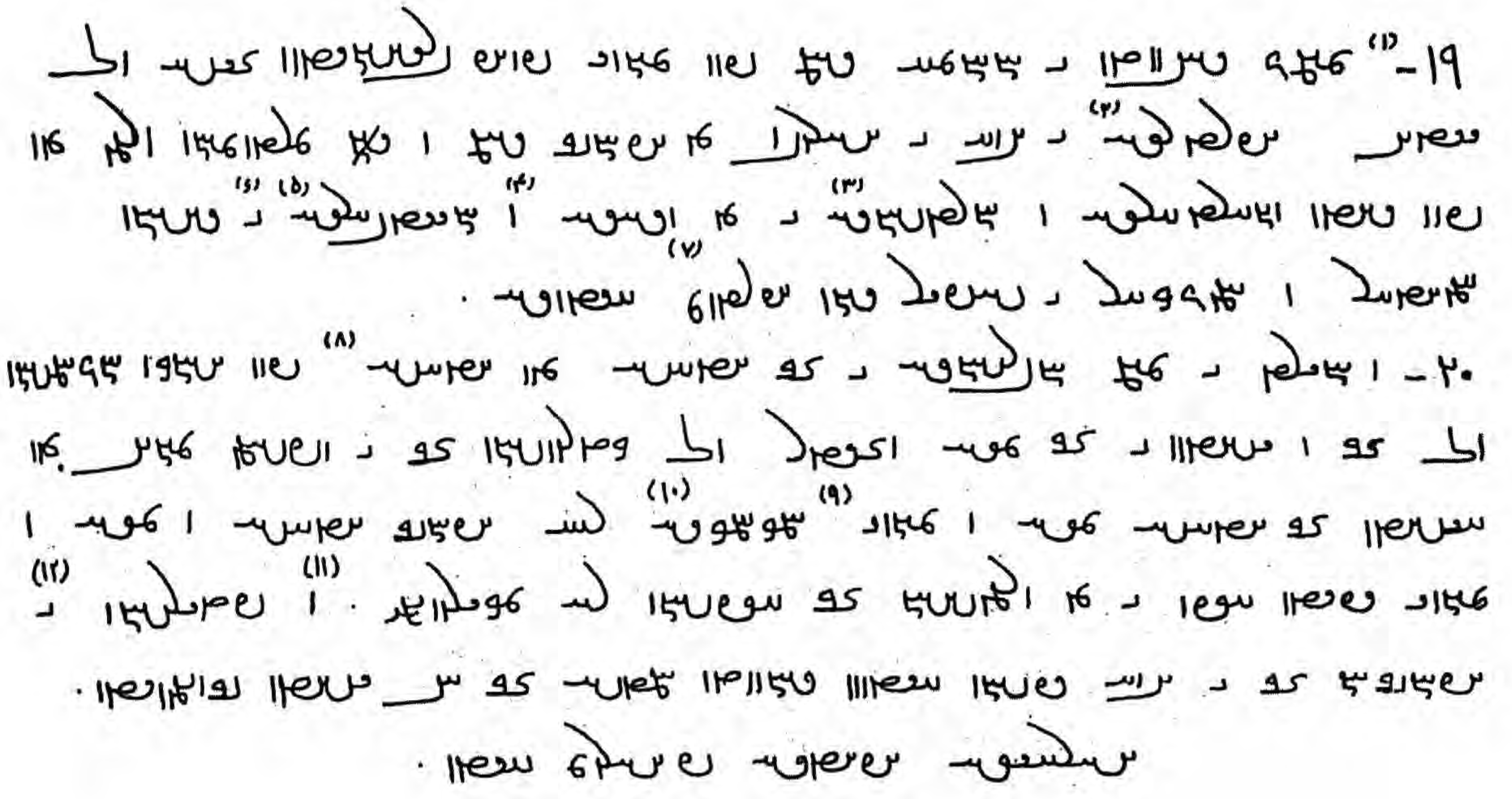

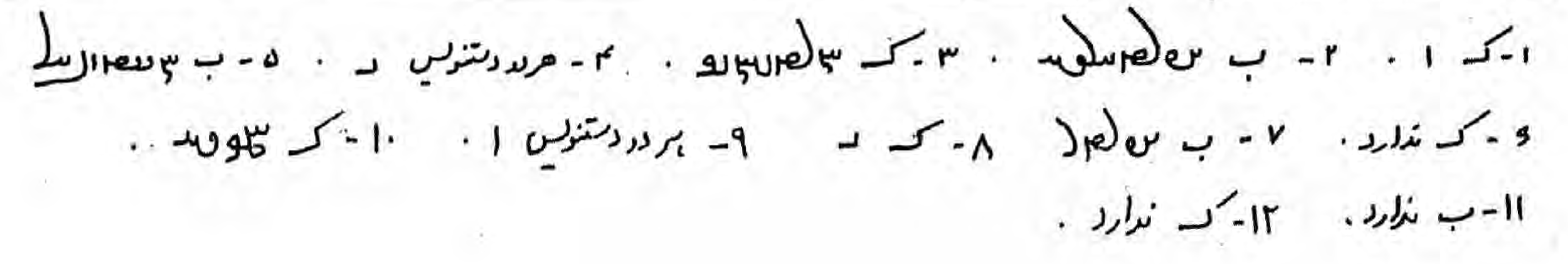

۱۹. نیز بر دادن اورمزد دام به مینو، فراز بریهاندنش به گیتی، برتری مرد اهرو از دیگر دام و اندر مردمان او که به داد[1] گنار داری و برنگشتن از بهی استواری ایزدان و آمرختار و آموزگار بهدین (است) برتر هستی.

۲۰. و هنگرد بر هوبرشی آن آتش؛ که آتش به خانه انجامش به آن ویشتن آن آب که نزدیک‌تر به مانش و مینوی[2] خویش. که نایشته آن آتش آب و مینو (را)، هم‌کامگی را، دیگر آتش و آب مینو را یزد از ایشان آن یزش نپذیرند و پذیرش دیگران یزش آن مرد ایدون بود هنگامی‌که آن سه (را) یشته است.

اهرایی آبادی پهروم است.

---

۱. این واژه را یزت نیز می‌توان خواند، چنان‌که موله خوانده است (*Cult*, p. 293).

۲. در متن [illegible] به‌جای [illegible]

۱۹. همچنین دربارهٔ اینکه اورمزد آفریدگان را به مینو آفرید و سپس به گیتی. مرد اهرو از دیگر آفریدگان برتر بود و در میان مردمان کسی دارای برترین وجود است که به داد (: بر طبق قانون) رفتار کند و از نیکی سرباز نزند و به ایزدان معتقد (= استوار) باشد، آموزنده و آموزگار بهدین باشد.

۲۰. و خلاصه‌ای دربارهٔ بردن هدیه (= هوبرشنیه) به آتشی که بدان آتش آتش‌های خانگی سرانجام برده می‌شود و پرستش آن آبی که نزدیک‌تر به محل اقامت (= مانش) است و همچنین، مینوی آن آب. اگر کسی آن آتش و آب و مینوی آن را نپرستد، بلکه از روی میل خویش آتش دیگر و آب دیگر و مینوی آن را بپرستد، هیچ‌یک از ایشان آن پرستش را از او نپذیرند. هنگامی پرستش‌های دیگر آن مرد را می‌پذیرند که آن سه را پرستیده باشد.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

۲

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible] [1] [illegible]

۲- [illegible] [2] [illegible] [3] [illegible] [4] [5] [illegible] [6] [illegible] [7] [illegible]

۳- [illegible] [8] [illegible] [8] [illegible] [9] [illegible] [10] [illegible] [11] [illegible]

۴- [illegible] [12] [illegible]

۱- ک ندارد. ۲- ک [illegible]. ۳- ک [illegible]. ۴- ک [illegible]. ۵- ک [illegible].

۶- ک [illegible]. ۷-۷ ک ندارد. ۸-۸ در ک جای این دو واژه عوض شده است. ۹- ب [illegible].

۱۰- ک ا. ۱۱- ب ا [illegible]. ۱۲- ب [illegible] افزوده.

۲

ددیگر فرگرد

یتا اهو وییریو

۱. بر ارزانیگی به نیکی گیتایی و مینویی به خدا و دستورداری، دادن به سرداری و دستوری ایشان شاید که با هستی‌اش دیگر هنر (باشد)، که خدایی و دستوری بهش خویشیهد، خود نیز خدای و دستور دارد.

۲. دوش[1] مرا ای زردشت تو به اهویی و ردی چنین‌ای ای زردشت اهومند و ردمند ــ که ترا نیز به دستور دارند ــ چون تو را فرازرسشی استد (ــ که بُبختی هنگامی‌که ترا با دیوان هم‌رسشی است ــ که ترا با اهرموغان پیکار است). و دستور نداری ــ اَی خیم نداری ــ داد دیوان بود.

۳. داشتن اورمزد امهرسپندان را به خدایی و دستور و اورمزد خدایی با داداری هم بود. این نیز که به اهرایی رد به کامه و خدای و دادار و پرور دارد و واسنیدار[2] درویشان.

۴. و گر زمانیگی همه ایشان که دین از زردشت پذیرفتند.

اهرایی آبادی پهروم است.

---

۱. دوش از مصدر [illegible] (دوشیتن): دوست‌داشتن، برگزیدن، هم‌ریشهٔ واژهٔ دوستی است.

۲. در مورد این واژه نک: Dhabhar, *The Pahlavi Yasna and Visperad*, p. 169

۲

فرگرد دوم

یتا اهو ویریو

۱. دربارهٔاینکه به‌وسیلهٔ داشتن پادشاه و دستور می‌توان شایستهٔ نیکی‌های این‌جهانی و آن‌جهانی گشت. برای سرداری و دستوری کسانی شایسته‌اند که در وجودشان هنرهای دیگر نیز باشد که بدان پادشاهی و دستوری را می‌توان دارا شد و (هر) پادشاه و دستوری آن‌ها را دارد.

۲. مرا دوست دار، ای زردشت، به‌عنوان «اهو» و «رد» چنان‌که تو خود «اهومند» و «ردمند» هستی (ــ یعنی که ترا دستور به حساب می‌آورند)؛ هنگامی‌که بر تو فرا رسند تو نجات می‌یابی (ــ یعنی هنگامی‌که به مقابلهٔ دیوان می‌آیی ــ هنگامی‌که با اهرموغان پیکار می‌کنی). دستور نداشتن ــ یعنی خیم نداشتن ــ قانون دیوان است.

۳. اورمزد امشاسپندان را به‌عنوان پادشاه و دستور تعیین کرد. و پادشاهی و آفریدگاری اورمزد با هم بود. این نیز گفته شده که به‌جهت اهرایی رد با میل خویش برای درویشان خدای دانا و بخشنده و پرورنده و پرورش‌دهنده است.

۴. و همهٔ کسانی که دین از زردشت پذیرفته‌اند بهشتی هستند.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

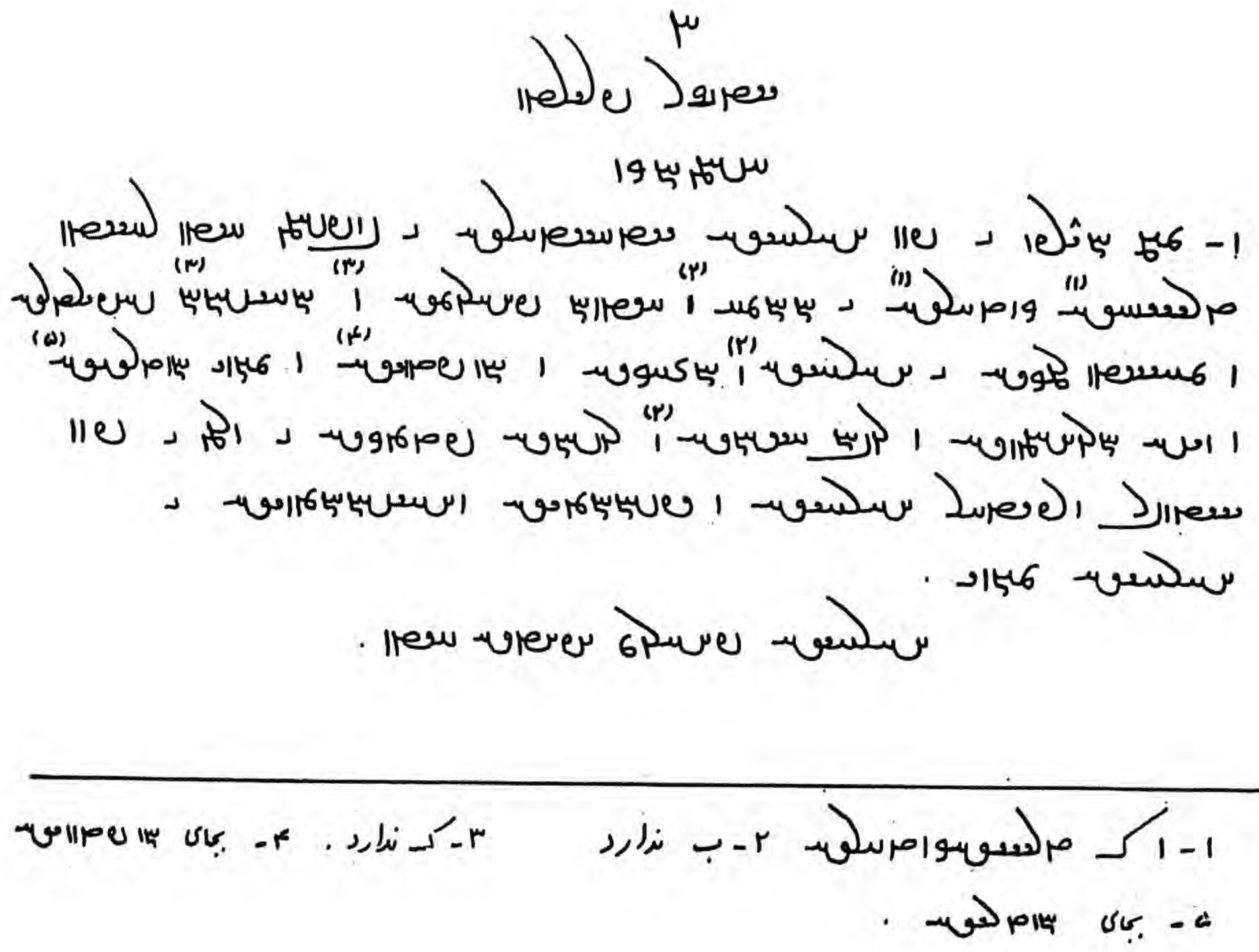

۳
سدیگر فرگرد
اشم و هو

۱. بر اندرز به اهرایی ستاییداری که خود هست راشت ترسگاهی کرداری اورمزد. وهستان پهرومی و بهترین خواهشان و مهست رمگی اهرایی خوب زهگی خوب پیوندی[1] و مینو خوب گذرگی[2] و بیش اورواهمی و آسانی روان روشن پیمودگی او که به دستور ورزیدار اهرایی (است) و یزش‌مندی و نیایش‌مندی مینوی اهرایی.

اهرایی پهروم آبادی است.

---

۱. در متن آمده است به‌جای (هوپتوندیه).

۲. در متن (هوترسیه) آمده است و وست آن را awe of the spritual existence معنی کرده است. سنجانا آن را hûvadaragîh خوانده است و the proper guidance in spritual matters معنی کرده است. شاید مینو در اینجا به‌معنی دنیای دیگر باشد. واژهٔ «هووترکیه» در پهلوی در ترجمهٔ واژهٔ هوپرثوا (hurərəθwā) آمده است. نک: Dhabhar, *The Pahlavi Yasna and Visperd*, p. 51.

۳
فرگرد سوم
اشم‌وهو

۱. دربارهٔ خواندن اهونور که خود به‌منزلهٔ احترام به اورمزد است. و دربارهٔ این موضوع که کسی که به راهنمایی دستور اعمال دینی خود را انجام دهد برترین موجودات است و خواهش او بهترین است و رمه اهرایی[1] او بیش از همه است و دارای فرزند نیک خواهد شد و دارای پیوند نیک خواهد بود و در مینو نیک گذر خواهد کرد و شادی او فراوان است و روان او آسودگی دارد و روشنی را دربردارد. دربارهٔ سزاوار پرستش و نیایش بودن مینوی اهرایی.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

---

۱. کارهای نیک او فراوان است.

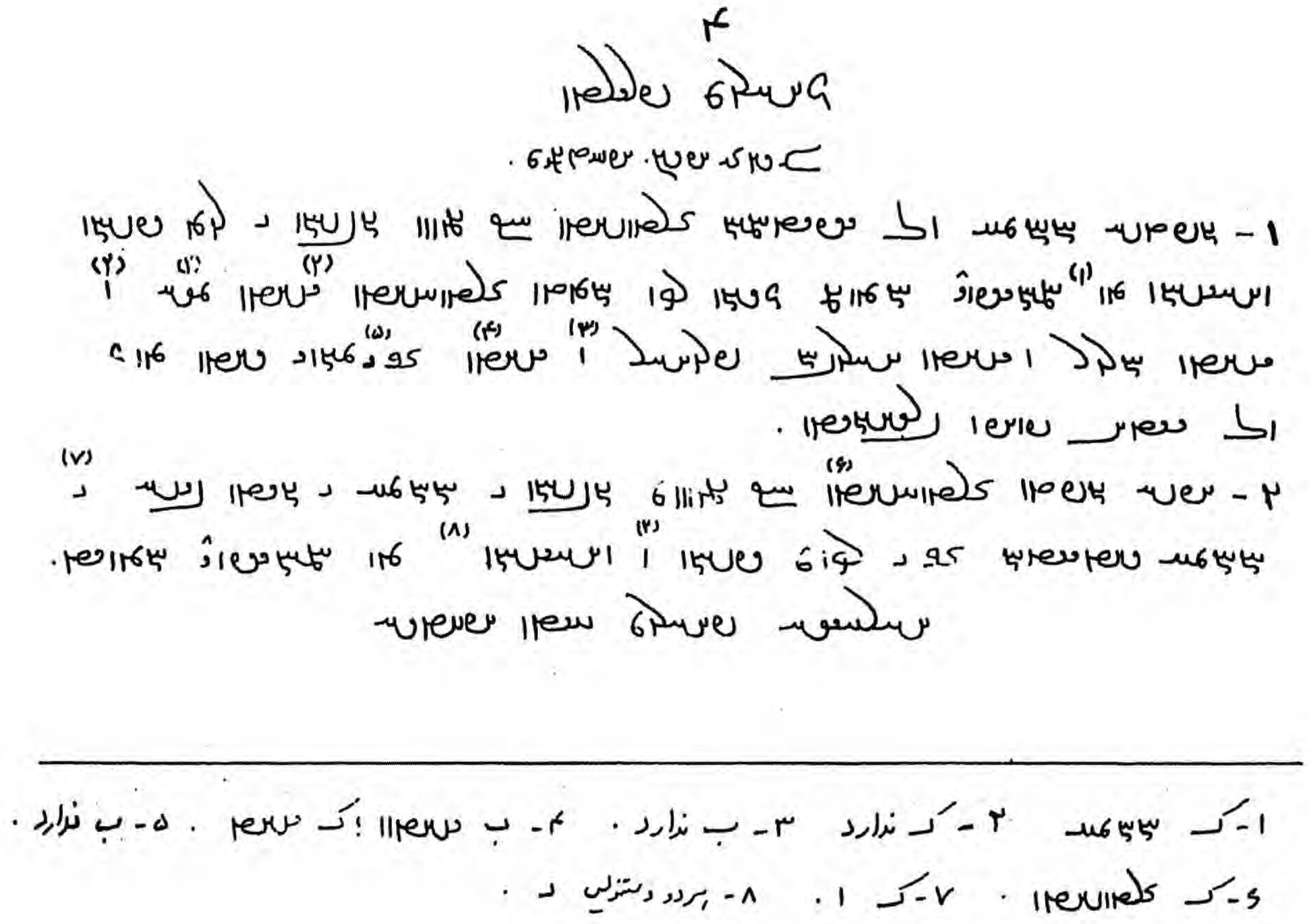

۴

چهارم فرگرد

ینگه‌هاتا م

۱. گفتش اورمزد به سپیتمان زردشت که گوگویش یزش و نیایش ما که امشاسپندانیم چون آی[1] زردشت. یشتی اورور ویشتی فروهر اهروان و یشتی آن چه مینو داد، نیز (آنچه) که به گیتی فراز بریهانید.

۲. و او زردشت گفت که گویم گویش اورمزد جز بیش اورمزد دادستان یزش و نیایش شما را که امساپندان‌اید.

اهرایی پهروم آبادی است.

---

۱. در متن [illegible] آمده است به‌جای [illegible] (ای).

۴
فرگرد چهارم
ینگه‌هاتام

۱. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: گفتار دربارهٔ پرستش و نیایش ما را که امشاسپندانیم اعلام کن، چنان‌که تو ای زردشت پرستیدی آب و گیاه و فروهر اهروان را و آنچه را به مینو آفریده شده و آنچه را در گیتی آفریده شده است.

۲. زردشت گفت که گفتار اورمزد را که ضد رنج است و قانون اورمزدی است اعلام کنم. پرستش و نیایش شما امشاسپندان را اعلام کنم.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

۵

[illegible]

[illegible]

۱ - [illegible]

۲ - ۱ [illegible]

۳ - ۱ [illegible]

۴ - ۱ [illegible]

۵ - [illegible]

۶ - [illegible]

۱- ب ندارد . ۲-۲ ب [illegible] . ۳- ک ندارد . ۴- ک ۱ . ۵- ک [illegible] . ۶- ک [illegible]

۷- ک ندارد . ۸- هردو [illegible] . ۹- ک [illegible] . ۱۰- ک [illegible] ۱ .

۵

پنجم فرگرد

یانیمنو

۱. بر نیکی ارزانیگی زردشت به فرارونیش منش گویش و کنش و فردمی (پیش) اورمزد و فردم خویشی‌اش نیایش منشی، (فردم) کنشی، نیایش یزدان، همه کرفه(اش)، نیایش یزدان پذیرش پهرومی مرد اهرو، هو برشی آتش و بهدین داشتاری وخیم[1] خردی دادار (داشتن) و اندازش هر کار به کامش، و گزیدن فراد خشگی[2] دهش به افزون و گرفتن آموگ افزونیان بود خود آهختگی زردشت به دین از فردم تا افدم بونده و گرموگی[3](اش) به نیایش یزدان یگانه بود.

۲. و این نیز که آمدی به گرزمان ای اهرو زردشت، آگاهی زردشت (از) کنش(هایی) که ورزیدند اندر استمند اخوان و نیز (آنچه) که ورزند نهان، بر کرفه مردم توان یابه[4] نهاد.

۳. و بر افدی گرزمان این نیز که اندر آن مان کسی پس از زایش بنگذرد؛ به زمان فرشگرد گر زمان فرود به ستاره پایه و زمین به آنجا وَهیزانیده شود.

۴. و به همه کار بهمن به همپرسگی خواستن و هنگامی که خوانندش به‌جاآمدن.

۵. نگرشی از اهرایی بودن به امهرسپند راست سخن.

۶. به یاری آمدن امشاسپندان بیابی سروش اهرو. ترواندین بیش بیشیداران، و یاراندن امشاسپندان به زردشت هنگامی که به بیکاراندن ابارون داد ایران فراز رفت.

---

۱. در متن [Pahlavi] آمده است. شاید [Pahlavi] (خیم) درست باشد که با «خرتیه» مناسبت دارد.

۲. [Pahlavi] (فراچ دخشکیه): نشانه، کار شگفت، دستورالعمل. نک: *Yas. & Visp.*, p. 87

۳. [Pahlavi] (گرموکیه): گرمی، اشتیاق نک: Ibid, p. 192

۴. [Pahlavi] (ایاپک): شاید به‌معنی پاداش باشد، هم‌ریشه با «یافتن»، سنج. ایاپکیه در فرهنگ *یسنا و ویسپرد*، ص ۲۶. برای معنی دیگر ایاپک نک: Zaehner, *Zurvan*, p. 298

۵
فرگرد پنجم
یانیمنو

۱. دربارهٔ این موضوع که زردشت سزاوار نیکی است: به‌علت اینکه اندیشه و گفتار و کردار او نیک است، به‌علت اینکه پیش اورمزد مقام اول را دارا است و به‌علت اینکه اول او بود که از روی قصد نیایش‌کردن را پذیرفت. اول کسی بود که نیایش ایزدان را انجام داد، همچنین به‌علت همهٔ کارهای نیک او و به‌علت اینکه ایزدان را نیایش کرد، به‌علت اینکه برتری مرد اهرو را پذیرفت، به‌علت هدیه بردنش برای آتش به‌علت دین‌داری او، به‌علت اینکه خیم و خردمندی آفریدگار را داشت و به هر کاری با میل او اقدام می‌کرد، به علت اینکه نشانه‌های آفرینش را با افزونی تشخیص می‌داد؛ و به‌علت اینکه تعلیمات اهروان را می‌پذیرفت. پیروی زردشت از دین از آغاز تا انجام کامل بود و اشتیاقش در نیایش ایزدان یگانه بود.

۲. و این نیز که تو ای زردشت اهرو به گرزمان آمدی، ای زردشت تو آگاه هستی از کارهایی که مردم در این جهان مادی کرده‌اند و نیز آگاه هستی از آنچه در نهان می‌کنند. برای کارهای نیک مردم پاداش خوب می‌توان قرار داد.

۳. دربارهٔ شگفتی گرزمان این نیز گفته شده که در آنجا کسی پس از زاییده‌شدن دیگر نمی‌میرد. در زمان فرشگرد گرزمان به سپهرستارگان فرود می‌آید و زمین به آنجا بالا برده می‌شود.

۴. در همه کار باید بهمن را به مشورت خواست و هرگاه او را بخوانند فوراً می‌آید.

۵. باید به اهرایی توجه کرد به‌وسیلهٔ (کمک) امشاسپندان راستگو.

۶. دربارهٔ به یاری آمدن امشاسپندان به همراهی سروش اهرو برای ازمیان‌بردن آسیب آسیب‌رسانندگان و یاری‌دادن امشاسپندان به زردشت هنگامی‌که برای ازمیان‌بردن قانون بد ایرانیان قیام کرد.

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

[illegible]

۱- ب ندارد. ۲- ب [illegible] ۳- ب [illegible] بجای [illegible]. ۴- پ [illegible] ۵- ک [illegible]
۶- ب [illegible]، ک [illegible]. ۷- ک [illegible]. ۸- ب [illegible]؛
ب [illegible]. ۹- ب [illegible]. ۱۰- ک ندارد. ۱۱- پردو [illegible].
۱۲- ک [illegible].

۷. زردشت را به گویش اورمزد این نیز که تو خویش ما ای زردشت و ما (را است) رادی تو (کسی که) چیز تو (را) دهد پس ما (را) داده است.

۸. نوید به رسیدن گشتاسب زردشت (را) به یاری و خداییش به نیروی او.

۹. و فرشوشتر نیز هاوشتی و ترسگاهی (داشت). و ستایش فرشوشتر به رواکردن دین و راست گذارگی به سخن اورمزد. (و دربارهٔ) اهروی همه ایشان که فرشوشتر به دین آهخت.

۱۰. بر ستایش زردشت این نیز که ما (ترا) بیراه (نکنیم) نه به یان نه به فرش نه به فرانویدشی، اگر دین به کسانی نمایی، و نه به هیچ چیز دیگر ای سپیتمان ما که امشاسپندانیم. و سود دهشی به خواستاران (و) خورش و بستر به ما که به یزش یزدان آسوده بوید.[1]

۱۱. و بر دوست پاییدن و نادوست ویراستن و پانگی راستی و فرارونی را مردم پانگی کردن و نا ارزانی باری آن مرد که نیابه[2] (است) کار و کرفه مه کردن و کار که کند.

۱۲. و این نیز که نیز آگاهی و اندر نیز دانی ای زردشت اهرو به خرد و فرزانگی من (آنچه) که بود اندر فردم اخوان و نیز (آنچه) که ایدون (هست) تا افدم اخوان.

اهرایی پهروم آبادی است.

---

۱. جمله ناتمام به نظر می‌رسد.

۲. [illegible] (+ مصدر): تواند(کردن). نک: Henning, *A List*, p. 86

۷. دربارهٔ گفتن اورمزد به زردشت: ای زردشت تو از ما هستی، بخششی که برای تو می‌کنند برای ما محسوب می‌گردد. هر کسی که چیزی را بتو دهد مانند آن است که به ما داده باشد.

۸. نوید دربارهٔ رسیدن گشتاسب به یاری زردشت، و سلطنت او به‌سبب نیروی او (= زردشت) بود.

۹. و دربارهٔ فرشوشتر گفته شده که شاگرد زردشت بود و او را محترم می‌شمرد. دربارهٔ ستایش فرشوشتر برای رواج‌دادن دین و انتشار آن بر طبق سخن اورمزد. و دربارهٔ این موضوع که کسانی را که فرشوشتر پیرو دین کرده است همه اهرو بودند.

۱۰. دربارهٔ ستایش زردشت این نیز آمده است: ما ترا، ای سپیتمان زردشت، گمراه رها نکنیم، نه از جهت آرزو و نه از جهت درخواست و نه از جهت تقاضا در صورتی‌که دین را به کسان بیاموزی و از هیچ جهت دیگر نیز (ترا سرگردان نکنیم)، ما که امشاسپندانیم ...

۱۱. و دربارهٔ حمایت‌کردن از دوست و اصلاح‌کردن دشمن (و دربارهٔ) اینکه مردم راباید به‌خاطر اینکه راستی و اعمال نیک را می‌پایند، حمایت کرد. و دربارهٔ کم‌ارزشی آن کسی که می‌تواند کار و کرفهٔ بزرگ انجام دهد، ولی کار کوچک انجام می‌دهد.

۱۲. و این نیز که آگاهی و می‌دانی، ای زردشت، به‌سبب خرد و فرزانگی من که چه کسانی در آغاز آفرینش بودند و نیز چه کسانی در پایان آفرینش خواهند بود.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

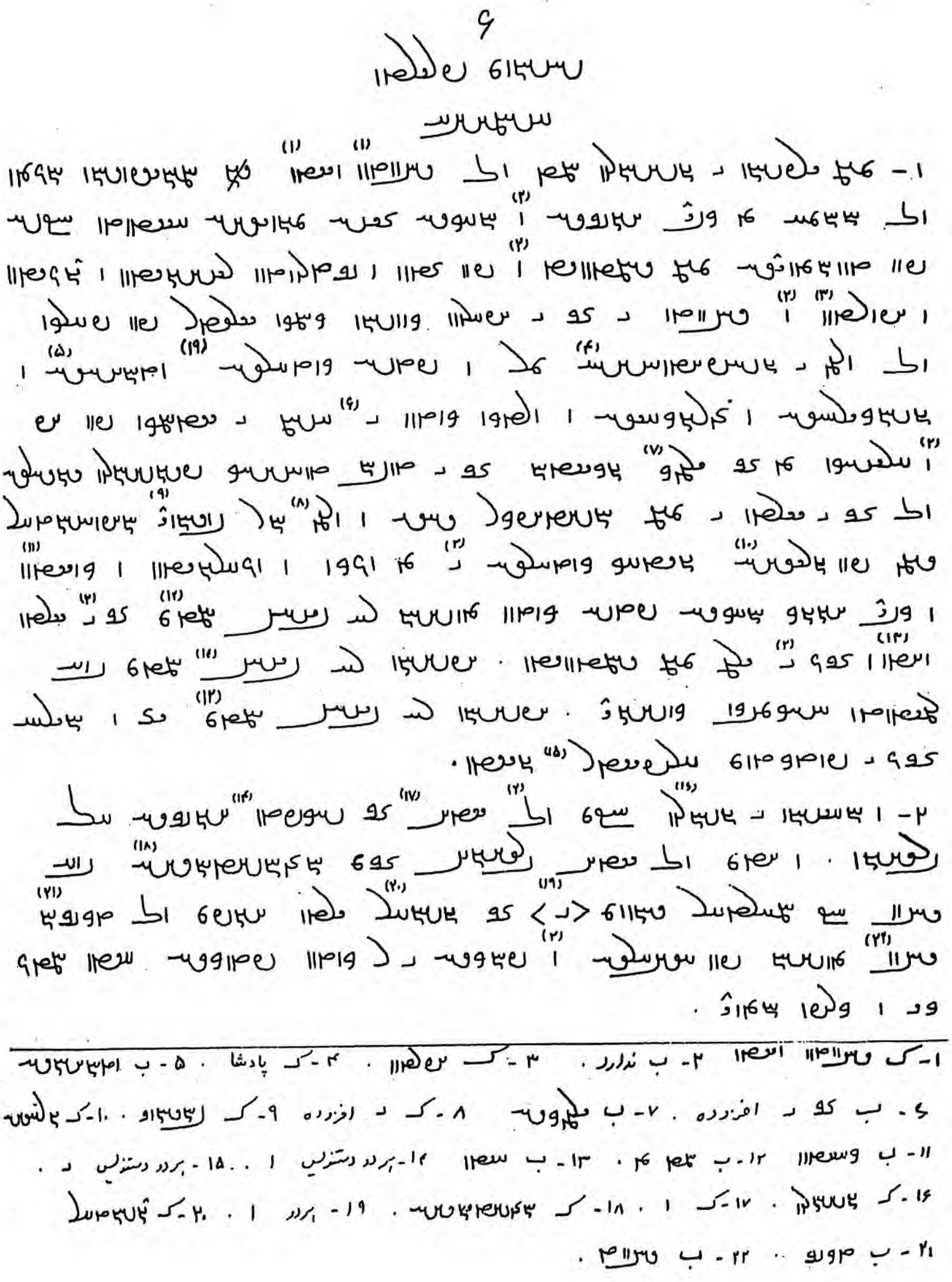

۶

ششم فرگرد

خشماییا

۱. بر گرزش گوشورون هنگامی که به[۱] داده شد[۲] اندر انجمن امشاسپندان به اورمزد از بس خیندگی و اناگی که مینوگانه دید که به تن‌مندی برش رسد: به زدن و اوژدن، ریشاندن، و دزدیدن آبُردن؛ دادن آن که کنش ابارون و کامه‌اش بد است (او را) به پاره[۳] به دژ پادشاه مر؛ و بدو کرداری بدخواهی[۴] و دژ نگرایی و زورگواهی. و برده‌کردن خشم ستهمه به آز و رشک (بردن) از آن گرمو گاوستان (زیر) سرداری پاسوشهرو[۵] که توان تخشا (است) به آن سرد بر گاه شتابگر و او (را) خور[۶] خواهند در دست نابخشودار[۷] (مرد) به گُرگ‌ها. جداکرداری (او) از بچه و گزاراندن و کوستن[۸] و بس آیین اناگی بهش‌کردن. کشان بیشی نه هنگامی‌که بر من سرد باد یا گرم (باد) رسد. کشان بیشی نه هنگامی‌که بیفگنده شکم مرا کشند و ایشان را بیشی نه هنگامی‌که گز و اودرسک[۹] و پوده‌ترین خستر مرا بجود.

۲. و خواهش گوشورون که مرا به گیتی آن شگفت خیندگی برهین. و اگرم به گیتی برهینی پس مرا اُزاشتانه بده که نامادار آن دش‌خوار درد بوم یا مرا به تکیان ده‌کشان پتوگی است به یاری و پانگی من کردن هنگامی‌که کی و کرپ هستند.

---

۱. در متن [illegible] به‌جای [illegible] آمده است.

۲. این واژه در دستنویس ب به‌صورت [illegible] و در دستنویس ک به‌صورت [illegible] آمده است. وست آن را She sat ترجمه کرده است. سنجانا آن را nivagîd خوانده و She was summoned معنی کرده؛ موله (Culte, p. 196-197) آن را به ēstāt* تصحیح کرده و sur le point d'être créée ترجمه کرده است.

۳. وست و سنجانا این واژه را به‌درستی bribe ترجمه کرده‌اند ولی موله آن را coupée en morceaux ترجمه کرده است.

۴. در دستنویس ب [illegible] آمده است، ولی در دستنویس ک [illegible] آمده است. وست، سنجانا و موله همگی به دستنویس ب توجه داشته‌اند. وست و سنجانا آن را bad ownership معنی کرده‌اند. موله (Culte., p. 196-197) آن را vat-huāxvīh خوانده و on l'autragerait معنی کرده است. به‌نظر نگارنده صورت درست در دستنویس ک آمده است.

۵. اوستایی: پسوش هئُورو (pasuš.haurva) (سگ گله، Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 881). در اینجا این واژه به‌معنی «حامی حیوانات، گله‌بان» است.

۶. وست و سنجانا آن را seeking meat معنی کرده‌اند. موله (Ibid) آن را به‌درستی چنین معنی کرده است: «elle serait livrée à la souffrance ... ». در مورد [illegible] (رنج، سنج. فارسی خله) نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۴۴-۴۳.

۷. موله این واژه را به‌صورت anapoxšišntar* تصحیح کرده است، ولی واژهٔ «ان‌ـ‌اپوخشوتار» درست است و به تصحیح نیاز ندارد.

۸. در دستنویس ب [illegible] آمده است، ولی «کوستن، کوبیدن» در اینجا واژهٔ مناسب‌تری به‌نظر می‌رسد.

۹. در مورد این واژه نک: سوتکرنسک (۱۱) ,۲۰

۱۰. [illegible] (اوزواوشتانیها): بدون زندگی. نک: Dhabhar, *The Pahlavi Yasna and Visperad*. p. 45

۶
فرگرد ششم
خشماییا

۱. دربارهٔ شکایت گوشورون در هنگامی‌که آفریده می‌شد در انجمن امشاسپندان، در پیش اورمزد از آزار و رنجی که در هنگامی‌که در تن قرار می‌گیرد به او خواهد رسید و آن را پیش از آن در جهان مینوی دیده بود: اینکه او را می‌زنند آزار می‌رسانند، می‌دزدند، به غارت می‌برند. بدکاران و مردم بدنیت او را به‌عنوان رشوه به پادشاه بد تبهکار می‌دهند در حق او بدخواهی و بی‌توجهی روا می‌دارند و دربارهٔ او گواهی دروغ می‌دهند، خشم ستمکار او را با آز و رشک بردهٔ خود می‌کند، او را از طویلهٔ گرم که در آنجا تحت مراقبت گله‌بانی است که تا حد توانایی در حفاظت او کوشا است خارج می‌کنند و به طویلهٔ سرد در جای پرآسیب می‌برند. می‌خواهند که در دست شخص نابخشایشگر و گرگان رنج ببرد و او را تکه‌تکه می‌کنند و می‌کوبند و انواع دیگر آسیب بدو می‌رسانند. ایشان را باکی نیست هنگامی‌که باد سرد یا باد گرم به من رسد و ایشان را باکی نیست، هنگامی‌که مرا بکُشند، درحالی‌که شکمم بر زمین افتاده است و ایشان را باکی نیست، هنگامی‌که ماران و خزندگان و بدبوترین حیوانات موذی مرا بجوند.

۲. و خواهش گوشورون که مرا به گیتی که در آنجا آسیب سخت وجود دارد میآفرین. و اگر مرا به گیتی می‌آفرینی مرا بدون جان بیآفرین تا اینکه آن درد سخت را احساس نکنم یا مرا به اشخاص پر نیرو بسپار که تحمل یاری و حمایت مرا در برابر کی‌ها و کرپ‌ها داشته باشند.

۳ - [illegible]

۴ - [illegible]

۵ - [illegible]

۶ - [illegible]

۷ - [illegible]

۱- ک [illegible] ۲- ک [illegible] ۳- ب ندارد. ۴- ب [illegible] ۵- ک [illegible] ۶- ک [illegible]

۷- ک [illegible] ۸- ک [illegible] ۹- [illegible] ۱۰- ب [illegible]

۱۱- ب [illegible] ۱۲- ک [illegible] بجای [illegible] ۱۳- ک [illegible] ۱۴- ب ندارد. ۱۵- ک [illegible]

۱۶- بردو [illegible] ۱۷- ب [illegible] ۱۸- ک [illegible] ۱۹- ک [illegible]

۲۰- ک [illegible] ۲۱- ک ندارد. ۲۲- ک [illegible] ۲۳- ک [illegible] ۲۴-۲۶ [illegible]

۳. و با راست گرزشی گوشورون بخشایش امشاسپندان به آن گرزش. پس دهش‌دام که اندرش مه و پهروم مردم (بود) به کوشش و انابش ایوگد (با) اینکه چنان همباسته به ریش و بیش گرزش (داشتند) چون گوشورون از بی‌دهشی نیز با بی‌پتیارگی کیان. گوشورون مه داستانانه‌تر بود. مردم به یاری گوسفند زیستن و گناردن شایستن را گوشورون به گیتی تن‌مندی یاری مردم (را) داده شد.

۴. و کم ماردنش آناگی گیتی را گوسفند مایانیدن[1] و ناآشتی پیموختن گوشورون دهش زردشت به گوسفندان یاری. رواگاندن زردشت دین مزدیسنی (را) اندر کیهان. بوزاگی گوسفند و دیگر دهشنان به بونده‌روایی دین خرسندیدن.

۵. و این نیز به گوشورون گفت که گویم به تو گشفش گزارشی که چاره (برای) اناگی از گنامینو هست؛ که نه دام فراز بریهینیدمی، من که اورمزدام، اگر چاره اناگی از او (را) ندانستمی.

۶. این نیز که کامه‌اش، گنامینو، ایدون بود که مه هرگز اورمزد دام فراز بریهینیدی، مه ایدر اهویی بودی، مه ردی و مه کامه اهرایی و (مه) پهروم بایستن به کار و کرفه.

۷. پرسش گوشورون که به که من بریهینیده (و) تاشیده شدم. پاسخ به او که به تخشای پیمانی.

---

۱. (ماذینیتن): می دادن داروی سکرآور دادن از ریشه اوستایی مذ (maδ). در *بندهش* (ص ۴۳، س ۱۱ بب) آمده است: پیش از آمدن اهریمن به گاو، اورمزد منگ شفابخش (بیشاز) ــ که برخی آن را بنج خوانند ــ به گاو بخوردن داد، پیش چشم بمالید تا او را از زنش بزه‌گر، گزند و دش‌رامی (= رنج) کم بود.

۳. شکایت گوشورون بجا دانسته شد و امشاسپندان به او بخشایش پیدا کردند. سپس آفریدگان دیگر آفریده شدند که در میان آنان بزرگ‌ترین و بهترین انسان بود، به‌علت ستیز و جدال او با متجاوز[1] با وجود اینکه همهٔ آنان از آسیب و رنج چنان شکایت داشتند مانند گوشورون که درخواست کرد که آفریده نشود با اینکه به او قول داده شده بود که از کی‌ها در امان است. گوشورون مه‌داستانانه‌تر[2] بود. گوشورون به دنیا به‌صورت تن‌دار (=مجسم) آفریده شد، به‌خاطر اینکه مردم بتوانند با کمک گوسفند زندگی کنند و ترتیب کارهای خود را بدهند.

۴. به گوسفند داروی مستی‌آور دادند که کمتر رنج گیتی را احساس کند. گوشورون رضایت داد که رنج را تحمل کند به‌خاطر اینکه در هنگام آفریدن زردشت آرامش به دست می‌آورد، برای اینکه زردشت حیوانات را یاری می‌کند و زردشت دین مزدیسنی را در جهان رواج می‌دهد و از رواج کامل دین، نجات حیوانات و آفریدگان دیگر حاصل می‌گردد.

۵. و این نیز که اورمزد به گوشورون گفت: می‌توان نابودی را از تو دور کرد ــ یعنی که چاره برای ازمیان‌بردن آسیبی که اهریمن ایجاد کرده است وجود دارد ــ و نیز این (را گفت) که اگر من چارهٔ آسیب اهریمن را نمی‌دانستم هرگز آفریدگان را نمی‌آفریدم.

۶. این نیز که آرزوی اهریمن این بود که کاش اورمزد هرگز آفریدگان را نیافریده بود و اهویی و ردی وجود نداشت و آرزوی اهرایی و برترین آرزو برای انجام کار و کرفه وجود نداشت.

۷. پرسش گوشورون: برای که من آفریده و ساخته شده‌ام؟ پاسخ اورمزد به او: برای مرد کوشندهٔ میانه‌رو.

---

۱. یعنی اهریمن

۲. معنی دقیق «مه‌داستانانه‌تر» بر نگارنده روشن نیست. شاید معنای نزدیک به «منطقی‌تر» داشته باشد. وست آن را with greater judiciousness ترجمه کرده است. موله آن را چنین ترجمه کرده است: La plainte de Gōšurvan fut privilégiée (?)

۸ – [illegible]

۹ – [illegible]

۱۰ – [illegible]

۱۱ – [illegible]

۱۲ – [illegible]

۱۳ – [illegible]

[illegible]

۱- [illegible] ۲- [illegible] ۳- [illegible] ۴- [illegible] ۵- [illegible] ۶- ب ندارد.
۷- [illegible] ۸- شاید: [illegible] ۹- ۹ [illegible] ۱۰- [illegible]
۱۱- این واژه در ب به واژه بعدی چسبیده است.

۸. و خواست گوشورون گوسفندان را یار و سرایش دادن اورمزد به یاری گوسفند مرد اهرو (را) و سرایش گوسفند را شیرینی اندر آب و اورور (نهاد) که خوردن (و) داشتن گوسفند (را) او پادشاه کش هست دهد واستر، و نیز دهش گوسفندان (را) تخشا (که او را واستردهد و پسوش‌هرو[1] از آن پیدا کاند که گوسفند به افزایاند و او را نیز که آن دروند خشم نـا ایـر (است) وانش دهد (که ستوه کند).

۹. اندرز اورمزد به مردم (دربارهٔ) افزایاندن گوسفند به پیمان خورشی و گران پوهل او که بیدادانه گوسفند (را) بـیش داد.

۱۰. گوشورون به مینو هم کرب امشاسپندان هم کرب روشنی خورشـید و کامـه‌دویسـر[2]، خـوب‌چشـم (کـه دسـتان[3] اوزمندتر) او که به یزدان پیوازید و یزدان او را پیوازیدند.

۱۱. بر گویش اورمزد این نیز که من آمارانیدار آن سخن‌ام آن سخنی که هسـت گیتیگـان هـر دو اخـوان را گوینـد و آگاه‌ام کنش که ورزیدند اندر استمند اخوان دیو و مردم نیز (آنچه) که ورزند، من‌ام بگزیدار خدا، ایدون است چون کامـه من به افدم اخوان گردش. بر بینم به خرد و فرزانگی من هرویسپ که بود که هست نیز که هرگز بود.

۱۲. و تاشیدن اورمزد مزد به گیتیگان به مانسراسپند که بوده است پیش رفتار سـودمندان کـه دستورشـان (بـود) کـه افزونی و آگاهی هرویسپ سودمندان هست آن مانسر.

۱۳. بر یکی و بی‌همتایی زردشت اندر مردمان به کامه(اش) به اهرایی و چاره‌شناسی(اش) بر وانیدن ایوگ و آموختاری دامان.

اهرایی است پهروم‌آبادی.

---

۱. در مورد این واژه نک: بند ۱، همین فرگرد.

۲. چنان‌کـه وسـت بـه درسـتی ایـن واژه را دریافتـه اسـت، ترجمـهٔ پهلـوی واژه اوسـتایی وورُ. دویثـرَ (vourō.dōiθra) اسـت (نـک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 1430). این واژه همچنان در ترجمهٔ واژه اوستایی ورزی ـ دویثر (vərəzi. dōiθra) به کار رفته است نک: *فرهنـگ یسـنا*، ص ۱۴۶.

۳. [illegible]. شاید [illegible] (دیتان): دیدگان

۸. و گوشورون برای گوسفندان درخواست بار و افزایش کرد. اورمزد برای یاری گوسفندان مرد اهرو را آفرید و برای افزایش گوسفندان شیرینی در آب و گیاه قرار داد (اوست که در خوردن و نگاه‌داشت گوسفند صاحب قدرت است، آن کسی که برای گوسفندان چراگاه تهیه می‌کند و نیز در آفرینش گوسفندان کوشا است (یعنی که برای آنان چراگاه می‌آفریند و چوپانی که گوسفندان را افزایش دهد و کسی را که پیرو خشم دروند ناایرانی است شکست دهد ـــ یعنی که مغلوب کند ـــ).

۹. اندرز اورمزد به مردم دربارهٔ اینکه میانه‌روی در خوردن (گوشت) گوسفندان سبب افزایش آنان است و پادافراه گران کسی که برخلاف قانون به گوسفندان آزار رساند.

۱۰. گوشورون در مینو هم‌شکل امشاسپندان و هم‌شکل روشنی خورشید بود. چشمانی نافذ داشت خوب چشم بود (ـــ یعنی اینکه از جهت دست قوی‌تر از همه بود ـــ) او که با ایزدان گفت‌وگو کند، او که ایزدان با او گفت‌وگو کنند.

۱۱. دربارهٔ سخن اورمزد این نیز که من نگاه‌دارندهٔ آن سخنم، آن سخنی که موجودات جهانی برای هردو جهان آن را بر زبان می‌آورند. و من آگاهم از اعمالی که در جهان مادی دیو و مردم انجام داده‌اند و نیز آنچه که انجام می‌دهند. منم خدایی که تصمیم می‌گیرد. نیز در گردش جهان واپسین میل من (حکمفرما است) و می‌بینم به‌وسیلهٔ خرد و فرزانگی خود آنچه را که بود و آنچه را که هست و آنچه را که پس از این خواهد بود.

۱۲. و دربارهٔ اینکه اورمزد مزد آفریدگان جهان را در «کلام مقدس» قرار داد که این کلام مقدس پیشرو (= دستورالعمل) ناجیان[1] بوده است، یعنی که پیشوای ایشان بوده است، زیرا که کلام مقدس افزونی و آگاهی همهٔ ناجیان را در بر دارد.

۱۳. دربارهٔ یکی و بی‌همتابودن زردشت در میان مردم به‌علت علاقه‌اش به اهرایی و به‌علت چاره‌شناسی او در مورد شکست تجاوزکار[2] و به‌علت اینکه آموزگار آفریدگان بود.

پرهیزگاری است برترین نیکبختی.

---

۱. اهریمن

۲. سوشیانس

7

[illegible]

[illegible][1]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۱- ک [illegible]. ۲- ب ندارد. ۳-۳- ک [illegible]. ۴- ک [illegible]. ۵- در ک دوبار دونویس شده. ۶- ک [illegible]. ۷- ک ندارد. ۸- ک [illegible]. ۹- ک ۱. ۱۰-۱۰- ب [illegible]
۱۱- هردو [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ک [illegible]. ۱۴- ک [illegible].

۷

هفتم فرگرد

آت تایوخشی

۱. از[۱] یزش‌مندی و نیاش‌مندی مینوی مانسر (سپند) دین. و این نیز که مینوی یزش آن هومنیدار آگاه دانا مرد تیز گمیزد به روشنی خورشید و پیوندد به کامه انجامی[۲] و اورواهمی امشاسپندان.

۲. بر گزین مردمان کام. و راه به مزد به گزین گری بود.

۳. و بر اندرز به مردمان به خواستن آن گاه که دیر به کامه بر ماندن شاید و شمردن و آموختن دین یزدان.

۴. و از گویش زردشت بر دراییدن ارش[۳] دیو به مردم: اورمزد و اهرمن ۲ برادر به یک شکم بودند از ایشان امشاپسند بدتر (را) دوشید، به آن که شناسگانش دیوان یزشی گفت. و این که پس گوسفند دهید به دیوان باختری[۴].

۵. بر دروغزنی ارش‌دیو و جُزبُنی روشنی و تم و بهی‌ستی روشن به گزین ورزیدن و بدی(ستی) تم.

۶. دویدن گنامینو که بدتر منش مرا است، سپنامینو، بدتر گویش و بدتر کنش. تمی تر بستر، بس ستبر دژایرتر (مرا است) که اند چند بیش شوند تاریک‌تر (بود). دش‌مت و دش‌هوخت و دش‌هوورشت خورش من است. و ایشان را دوشم که اندر آن (جا) هستند به دش‌مت و دش‌هوخت و دش‌هوورشت.

---

۱. شاید به‌جای [illegible] (اپر): بر

۲. متن [illegible] (انجامیه). موله آن را به hučašmīh تصحیح کرده است (*Culte*, p. 203)، ولی نیازی به این تصحیح نیست.

۳. در مورد این دیو نک : Zaehner, *Zurvan*, p. 249-430

۴. سیارات. می‌توان اپاختریک را به‌معنی «شمالی» نیز گرفت. جای دیوان در دوزخ است و دوزخ نیز در شمال قرار دارد.

۷

فرگرد هفتم

ات‌تایوخشی

۱. دربارهٔ اینکه مانسر سپند دین قابل‌ستایش و نیایش است. و این نیز که مینویِ یزشِ مرد نیک‌اندیشِ آگاه دانا زود با روشنی خورشید می‌آمیزد و درحالی‌که آرزوی او برآورده شده به خوشی به امشاسپندان می‌پیوندد.

۲. درباره اینکه مردمان به میل خویش (خوب و بد را) می‌گزینند و راه رسیدن به پاداش در گزینش است.

۳. دربارهٔ اندرز به مردمان: باید آن مقام را خواست که بر طبق آرزو دیر زمان بیاید. و دربارهٔ ترویج و آموختن دین ایزدان.

۴. و دربارهٔ سخن زردشت مبنی‌بر گزافه‌گویی اَرش‌دیو به مردم (که چنین گزافه‌گویی کرد): اورمزد و اهرمن دو برادر در یک شکم بودند. از اینان امشاسپندی بدتر را انتخاب کرد به‌طوری‌که شناسندگان او پرستش دیوان کردند و اینکه پس گفتند باید گوسفندی را به دیوان باختری داد.

۵. دربارهٔ دروغزنی اَرش‌دیو و دربارهٔ اینکه روشنی و تاریکی از دو بن هستند و دربارهٔ اینکه جهان روشن[1] خوب است به جهت اینکه کارها را با حسنِ انتخاب انجام می‌دهد و جهان تاریک[2] بد است.

۶. دربارهٔ گزافه‌گویی اهرمن (که چنین گفت): اندیشهٔ من بد است ای سپندمینو، گفتار من بد است کردار من بد است. بستر من تاریک است، ستبر است، بد و در جای پستی است که هرچه به آن نزدیک‌تر شوند تاریک‌تر می‌شود. اندیشهٔ بد گفتار بد و کردار بد غذای من است. کسانی را که آنجا هستند به نسبت اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بدشان دوست دارم.

---

۱. اورمزد و آفریدگان او

۲. اهریمن و آفریدگان او

۷ - ۱ [illegible]

۸ - ۱ [illegible]

۹ - [illegible]

۱۰ - ۱ [illegible]

۱۱ - ۱ [illegible]

۱۲ - [illegible]

۱- ب ندارد. ۲- ک [illegible]. ۳- ک [illegible]. ۴- ک [illegible]. ۵- ک [illegible]. ۶- ک ندارد. ۷- ب ندارد.
۸- ک [illegible]. ۹- ب [illegible]. ۱۰- ک [illegible]. ۱۱- ک [illegible]. ۱۲- ک [illegible].
۱۳- ک [illegible]. ۱۴- هردو [illegible]. ۱۵- ک [illegible]. ۱۶- هردو [illegible].
۱۷- ک [illegible]. ۱۸- ک [illegible]. ۱۹- ک [illegible].

۷. و گفتن اورمزد که به منش، گنامینو، به گویش به کنش مرا است. آسمان بستر من است که فردم فراز بریهنیدم از ستی گیتیکان که به آن سنگ بر هروسپ سنگ بداده شده است (ــ که اندر آن همه گوهر پیسیده است ــ). هومت خوخت و هوورشت خورش من است. ایشان دوشم که در آن (جا) هستند به هومت هوخت و هوورشت.

۸. این نیز که ایشان دش دانا دیو راست بنگزیدند. هرگز راست بنگزینند که کامه(شان) آن اکمن (است).

۹. بر بیماراندن دیوان، اخوان مردمان (را) به فریفتن مردم به مردم از فریبش دیوان و آمدن مردم به آن اخو به ...[1] دش‌روشی.

۱۰. و رساندن اورمزد به بوزاگی دامان خدایی و دین و دانایی بدان بازگشتن[2] (؟) ریش و بیش به دیوان و خدایی باز به اورمزد، مزد بهمن و بایست[3] یزدان دارند و به فرجام پادشاهی مردم (راست) بر دیو، به بر بدتر و اهرو بر دروند. و بر چگونگی ایشان فرشگرد کردار.

۱۱. و این نیز که پیدا ایشان هستند سپیتمان زردشت (ایشان) که فرشگرد کنند اندر اخوان و ایشان بیدار[4] و زیناوند[5] هستند به خواهش اهرایی و ایشان سبک بانگ هستند و به اهرایی منش بر اهرایانند چیز فراورن که به ایشان (داده شود).

۱۲. و بر آن ستوده گویش (که) سروده شده (ــ که به گاهان گفته است ــ) که ایدون با (کسانی که با تو(اند) هستیم (که خویش توایم ــ). پس ما (راست) این فرشگرد کنش اندر اخوان.

---

۱. در متن [illegible] آمده است. وست آن را spiritual lordship و سنجانا آن را state معنی کرده است. شاید این واژه تصحیفی باشد از [illegible] (آهوکیه): عیب.

۲. در متن [illegible]. وست آن را petamî-hastanō (یا petamgāstanō) خوانده و recurrence of mission معنی کرده است. سنجانا نیز همین معنی را پذیرفته است.

۳. بایست: ارزو. نکـ: فرهنگ *یسنا*، ص ۱۰.

۴. این واژه در متن به‌صورت [illegible] آمده است. وست آن را gere<u>kh</u>tō خوانده escaped معنی کرده است. سنجانا آن را dara<u>kh</u>t خوانده و stalwart (ستبر، تنومند) معنی کرده است. نگارنده این واژه را به [illegible] (ویرات) تصحیح، و آن را «بیدار» معنی می‌کند. این واژه در دینکرد ۹، *سوتکرنسک*، فرگرد ۱۸، بند ۲ نیز آمده است و همان واژه‌ای است که در فارسی «بیدار» شده است.

۵. زیناوند. اوستایی: ذَـ نَ هوَنت (zaēnahvant): هوشیار، بیدار (نکـ: Bartholomae, *Altiranishces*, cl. 1651)

۷. و گفتن اورمزد که ای گنامینو اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک مرا است. آسمان بستر من است که آن را پیش از همهٔ آفریدگان این‌جهانی آفریدم که از سنگ بر روی سنگ آفریده شده (ــ یعنی که با سنگ‌های قیمتی مزین شده است ــ). اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک غذای من است آن کسانی را دوست دارم که در آنجا (: بهشت) با اندیشهٔ نیک گفتار نیک و کردار نیک هستند.

۸. این نیز که ایشان، دیوانِ نادان، راستی را نگزیدند و هرگز راستی را نگزینند، دیوانی که آروزشان آرزوی اکمن (: اندیشهٔ بد) است.

۹. دربارهٔ اینکه دیوان اندیشه‌های (= اخو) مردمان را بیمار می‌کنند. از فریب دیوان مردمان یکدیگر را می‌فریبند و مردمان را از آن اندیشه، آلودگی (؟) و بدبختی (: دش‌روشنی) می‌رسد.

۱۰. و دربارهٔ اینکه اورمزد برای نجات آفریدگان پادشاهی و دین و دانایی را می‌فرستد. بدان‌وسیله آسیب و آزار و به دیوان باز می‌گردد (؟). و پادشاهی به اورمزد برمی‌گردد. پاداش بهمن و خواست ایزدان را آنان (: ناجیان) با خود دارند. در پایان، مردم بر دیوان، و نیک بر بد، و اهرو بر دروند حکمرانی می‌کند. و دربارهٔ چگونگی فرشگردکنندگان.

۱۱. و این نیز گفته شده که ای زردشت ایشان که فرشگرد کنند پیدا هستند در میان آفریدگان، ایشان بیدار و هوشیار هستند برای درخواست اهرایی. ایشان سبک بانگ هستند. دربارهٔ اینکه با اهرایی اندیشهٔ هر چیز را که به ایشان هدیه داده می‌شود پاک می‌گردانند.

۱۲. و دربارهٔ آن گفتار ستوده که سروده شده (یعنی که درگاهان گفته شده): این چنین ما با کسانی هستیم که با توانَند (یعنی اینکه متعلق به تو هستیم) پس به‌وسیلهٔ ما فرشگرد در میان موجودات انجام می‌گیرد.

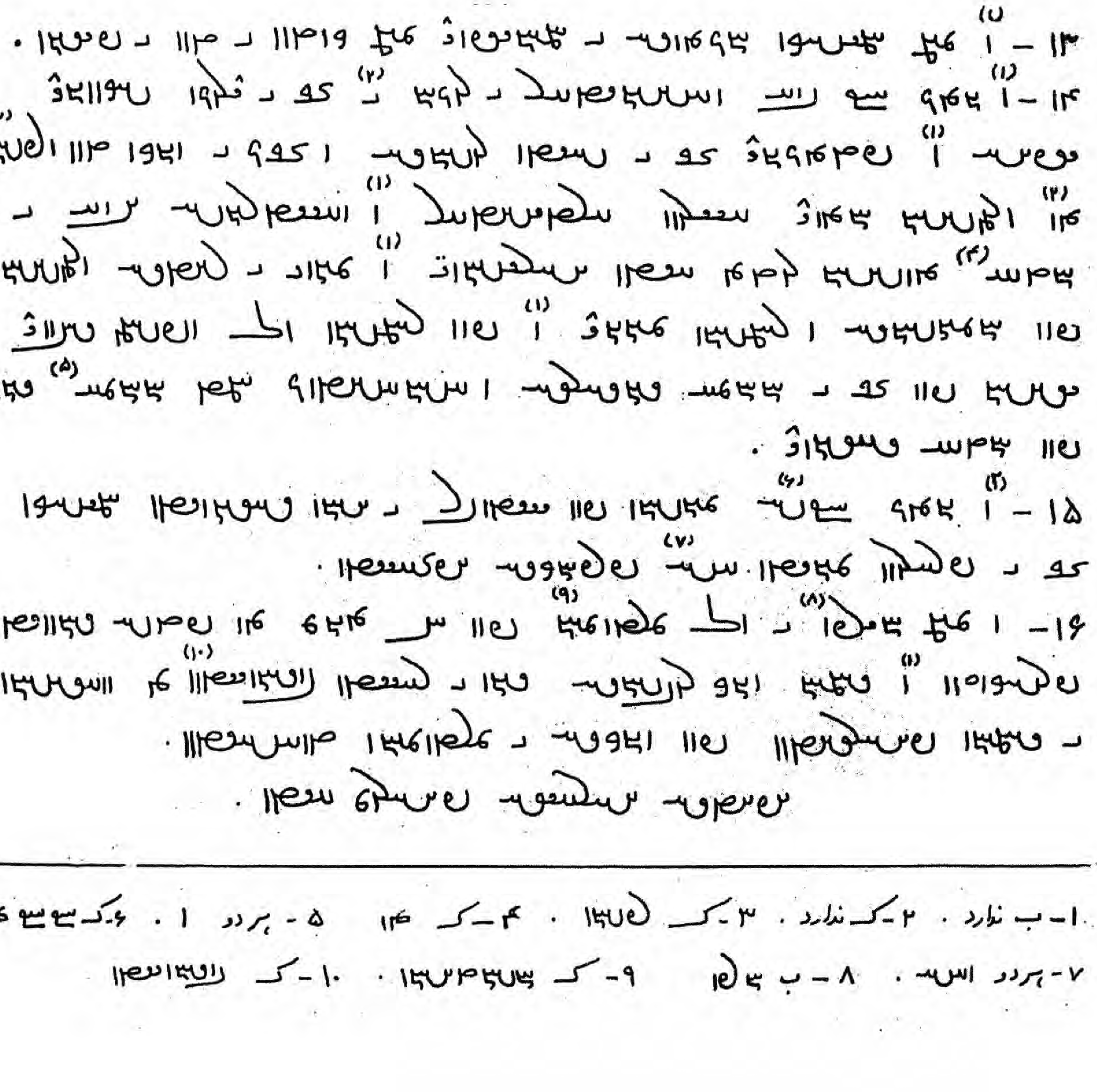

۱۳. بر همیشه انجمنی امشاسپندان بر کردن تن پسین.

۱۴. این نیز که بوخشانیدار روزان هستند آنان که سپاه دروج بشکنند و پیموزند روشنی شید، و نیز آنان که نیک تن ورزش که ایشان‌اند: آسرون، ارتیشدار و واستریوش و مردی که خدا است که با ایشان است اهریشونگ و مینوی رادی. ایشان به هومنشی و رامش مَنند و با رامش به خویش دهند گیهان به سرداری اورمزد و نیز اشوهشت (هنگامی) که دین اورمزد به خدای دارند.

۱۵. این نیز که (کسی که) منش‌اش به دستو اهور دارد، همیشه فرارون مینِم و فرزانگیش افزاید.

۱۶. بر اندرز به مردمان به ۳ چیز که بهش بود فرشگردِ دامان نیک‌روشی: دین راست خواستن، از گناهش دامان پرهیختن و به نیکی مردمان تخشیدن.

آبادی اهرایی پهروم است.

۱۳. دربارهٔ اینکه امشاسپندان همیشه برای تنِ پسین کردن انجمن دارند.

۱۴. این نیز گفته شده که آنان روشنی‌بخش روزها هستند، آن کسانی که سپاه دروج را درهم می‌شکنند و روشنی درخسان را بر تن می‌کنند، و نیز آنان که تن نیک را به عمل وادار می‌کنند ایشان‌اند: پیشوایان مذهبی، جنگجویان و کشاورزان و حکمرانان. با ایشان همراه است اهریشونگ و مینوی رادی. ایشان به اندیشهٔ خوب و خوشی می‌اندیشند و با خوشی خویش جهان را تحت رهبری اورمزد و اشوهشت قرار می‌دهند، هنگامی که دین اورمزد را پیروز می‌انگارند.

۱۵. این نیز گفته شده که کسی که اندیشهٔ خود را به فرمان «اهو» دارد همیشه خوب می‌اندیشد و دانایی او افزوده می‌گردد.

۱۶. دربارهٔ اندرز به مردمان به انجام این سه چیز که بدان‌وسیله فرشگرد آفریدگان نیک انجام می‌گیرد: دین درست خواستن و از نابودی آفریدگان پرهیزکردن و در نیکی‌کردن به مردمان کوشیدن.

نیکبختی برترین پرهیزگاری است.

۸

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible] <ا> [illegible] <د> [illegible]

۵- [illegible] <د> [illegible]

۱- ب ندارد. ۲- ک ندارد. ۳- ک [illegible]. ۴- ب [illegible]. ۵- پردو [illegible]. ۶- ک [illegible]. ۷- ک [illegible]. ۸- ک [illegible].

۹- ب ا. ۱۰- پردو [illegible]. ۱۱- ک [illegible]. ۱۲- ک [illegible]. ۱۳- ب [illegible].

۸

هشتم فرگرد

تایورت

۱. بر اندرز به شمردن دین و آگاهی ازش، به خستوانان بهش آگاهاندن و به ناخستوانان به اندازهٔ پیدایی دانش نموداری گفتن. و به دین خواندن هر کسی را (چه آن کسی) که مینید پذیرفتن و (چه آن کسی) که مینید نپـذیرفتن. سـود از آهخـتن مردم به دین، بیش‌هاوشتی و از بیش‌هاوشتی گیتایانه افزونی مهی و مینوگانه فـرای مـزدی. و رواگـی دیـن اورمـزد نیـز بـه بی‌دینان و نیز اهرموغان.

۲. این نیز که دامان اورمزد (را) زندگی و همه نیکی دیگر از اورمزد (است) (به) کام‌ورز بهش از اورمزد مزد و پاداش رسد.

۳. و دام اهریمن از اهریمن سزد و اناگی همه از اهریمن. اهریمن هنگامی که او را یزند بدتر و ستمگرتر و انا کردارتر بود.

۴. بر ایستش و گنارش هر دو مینو به ستی خویش و خودکرداری‌شان افزاران خویش هریک به افزار گوهری خویش و به دیگر گدشی[۱] کار رایاندن. اورمزد (را) اهویی و ردی و راست خستویی و بهدین روایی (است). اهریمن به همیمالی دامـان اورمزد همبدی[۲] این.

۵. اورمزد به سپوزی آن همبدی، راست آگاهی، دادار زبان، و نیرنگ ور (را) داد. خوانش یزدان به یاری و رسش ایـزد به یاری خوانداران و تروانیدنشان بیش و دادنشان آبادی و نیز اهرایی، و نیز به خدای که اشته اورمزد و باز آراستار تنـان و امید همه به دهشان (است) به خواندن یزدان به یاری رسد که اندازش فراون دانش به بهمنِ دینِ به که (او را) است هرچه دانایی ویسپ هستان بودان و بودان.

---

۱. 𐭢𐭱𐭭𐭩𐭪 (گشنیک). گشن در پهلوی به‌معنی «سرشت، ویژگی، صفت مشخصه» است نک: P. J. de Menasce, *ŠGV.*, p. 38.

۲. همبدی، پهلوی همبتیک همبوتیک و همبیتیک: مخالفت ضد. نک: Ibid, p. 276; Zaehner, *Zurvnan*, p. 469.

۸
فرگرد هشتم
تایورت

۱. اندرز دربارهٔ اینکه دین را باید تبلیغ کرد و از آن آگاه بود و باید معتقدان به دین را دربارهٔ آن آگاه کرد و آن را برای کسانی که به دین اعتقاد ندارند به اندازهٔ دانش آشکار و واضح بیان کرد و باید هر کسی را به دین دعوت کرد چه کسی را که گمان می‌کنید آن را بپذیرد و چه کسی را که گمان نمی‌کنید آن را بپذیرد. سودی که از آوردن مردم به دین به دست می‌آید این است که پیروان بیشتری پیدا می‌شوند و پیرو بیشتر داشتن سبب بزرگی افزون در این جهان و مزد بیشتر در آن جهان است. و دربارهٔ تبلیغ دین حتی به بی‌دینان و کافران.

۲. این نیز گفته شده که زندگی و همهٔ خوبی‌های آفریدگان اورمزد از اوست. چون مطابق خواست اورمزد رفتار می‌کنند مزد و پاداش به آنان می‌رسد.

۳. و آفریدگان اهریمن سزاوار اهریمن‌اند، بدی آنان همه از اهریمن است. اهریمن هنگامی که او را ستایش می‌کنند بدتر و ستمگرتر و بدکردارتر می‌شود.

۴. دربارهٔ بودن و قرارداشتن هر دو مینو (خوب و بد) در دنیای خویش و اینکه هریک با افزار ویژهٔ خویش فعالیت دارند. هریک به‌وسیلهٔ افزار طبیعی خود و به‌وسیلهٔ سرشت خویش که جدا از دیگری است به ترتیب امور می‌پردازند. افزار اورمزد اهویی و ردی و اعتقاد درست و رواج بهدین است. اهریمن، به مخالفت آفریدگان اورمزد، مخالف این‌ها است.

۵. اورمزد برای بازداشتنِ آن مخالفتْ آگاهی درست را، که به‌منزلهٔ زبان آفریدگار است، و نیرنگ «وَر» را آفرید. هنگامی‌که ایزدان به یاری خوانده شوند، آنان به یاری کمک خواهندگان می‌آیند و آسیب را از آنان دور می‌کنند و نیکبختی و پرهیزگاری به آنان می‌دهند. حکمران نیک که فرستادهٔ اورمزد است و مورد امید همه، تنها است برای باز آراستن آن‌ها به دعوت ایزدان به یاری می‌آید ــ اندازهٔ دانش نیک با «بهمن» بهدین است که او راست همهٔ دانایی کسانی که بودند و هستند و خواهند بود.

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱- ب [illegible] . ۲- ک [illegible] . ۳- ک [illegible] . ۴- ب ندارد . ۵- ک [illegible] . ۶- ک ا . ۷- هر دو [illegible]
۸- ۸ - در ک این دو واژه جابجا شده . ۹- ک [illegible] . ۱۰- ک [illegible] . ۱۱- ک ندارد .
۱۲- ۱۲ - این بخش در ب نیامده .

۶. بر درایش ارش‌دیو به زردشت و پاسخ زردشت به اندرز اورمزد و (آن) چه اندر هم در چگونگی دین گوید کـه او، ارش‌دیو، به او گفت که پس فرنامم، زردشت، به انجمن دیوان که ترا نشینند به همان گاه ۲ شب ۴ روز.

۷. پرسید او ــ زردشت ــ از او که ای اَرش که دروج‌ترین(ای) مرا، چه مرا به آن پاداش است اگر شما (را) به گویش یزم؟

۸. و او -ارش دروج‌ترین دیوان ــ گفت به او که تو پادشاه بوی اندر مردمان به کامه دهشی انـدر اخـوان چـون تـرا خود باید و انوش بوی سپیتمان.

۹. و او ــ زردشت ــ از او پرسید که ای ارش دروج‌ترین دیوان، مردمی که شما را یشته باشد، نیز به زها و پسر نیز به خواستن چه به خرسندی ــ کش به خویشی شما داشت ــ چگونه کس از ایشان انوش (است)؟

۱۰. و او ــ ارش دروج‌ترین دیوان ــ نگفت به او (که او را است) بس آگاهی.

۱۱. گفت او ــ زردشت ــ که او (را) هستم، او (را) دوشم ــ کـه خـویش اویـم ــــ چیـز او (را) کـنم و آن داد و آن باوریگانی شمرم که هودانا اورمزد کامه را مانیدار (را است).

۱۲. بر بوزاگی همه دام به مانَسر و اَند چند ازش روا شود، به زور(ی) که به فرشگرد بی‌مرگی همه دهش بهش گنارده شود / افزودن. به بونده روایی مانسر، دامِ به‌ویژه شدن. و وخشانیدن اندر گیهان بهی هنگامی که به خدای رسد.

۱۳. مینویی دهش (بود). فردم منش اورمزد بود. اورمزد دام فردم مینـویی آفریـد و پـس گیتـی کـرد و مینـو بـه گیتـی گمیخت [و بهش دام روایاند و به خرد بهمن اهرایی اندر دام مهمان شد]، بهش دام بِه به ویژگی و اورواهمی زامیده شد.

۶. دربارهٔ هرزه‌درایی اَرش‌دیو به زردشت و پاسخ زردشت با مشورت اورمزد و آنچه که دراین‌باره در دین آمده است. ارش‌دیو به او گفت که ای زردشت در آیم به انجمن دیوان که برای تو[1] نشسته‌اند (تشکیل جلسه داده‌اند) به آن جایگاه ۳ شب و ۴ روز.

۷. زردشت از او پرسید: ای ارش که نزد من از همه دیوان دیوتری، اگر شما را با گفتار خود بپرستم، پاداش من چیست؟

۸. و ارش که دیوترین دیوان است گفت به او: تو پادشاه خواهی بود در میان مردمان در بر آوردن آرزو در جهان آن‌چنان‌که ترا پسند آید. و جاویدان باشی ای سپیتمان.

۹. و زردشت از او پرسید که ای ارش، دیوترین دیوان، مردمی که شما را با خرسندی پرستیده باشند یا برای فرزند و اولاد یا برای میل به زن بدکار ـ یعنی اینکه خود را در اختیار شما گذاشته‌اند ـ چگونه کسی از اینان جاودان تواند بود؟

۱۰. و ارش، دیوترین دیوان، نتوانست به زردشت بسیار دانا پاسخ دهد.

۱۱. زردشت گفت: از آن او هستم و او را دوست دارم ـ یعنی که از آن اویم ـ برای او چیز هدیه برم و آن قانون و اعتقاد را تبلیغ می‌کنم که از اورمزد بسیار دانای برآورندهٔ آرزو است.

۱۲. درباره نجات همهٔ آفریدگان به‌وسیلهٔ «مانسرسپند». به نسبت رواج دادن مانسر، نیرویی که بدان نیرو ترتیب انجام فرشگرد داده می‌شود، افزوده می‌گردد[2]. آفریدگان خوب به‌وسیلهٔ رواج کامل مانسر اسپند پاک می‌گردند. در جهان نیکی زیاد می‌شود هنگامی‌که پادشاه نیکو بیاید.

۱۳. آفریدگان (در آغاز) در مینو بودند، نخست منش اورمزد بود. اورمزد نخست آفریدگان را در مینو آفرید و سپس در گیتی و مینو را با گیتی آمیخت و بدان‌وسیله آفریدگان را به حرکت واداشت. و به‌وسیلهٔ خرد «بهمن» اهرایی در آفریدگان جایگزین شد، به‌وسیلهٔ این اهرایی همهٔ آفریدگان در پاکی و خوشی رهبری شدند.

---

۱. برای نابودی تو

۲. هرچه «مانسر اسپند» (کلام مقدس) بیشتر رواج گیرد، نیروی ایجاد فرشگرد بیشتر می‌گردد.

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱۷- [illegible]

۱۸- [illegible]

۱۹- [illegible]

۲۰- [illegible]

۱- ک ۱ افزوده ؛ ۲- ب ندارد. ۳- ک [illegible] . ۴- ب [illegible] ۵- ک [illegible] .

۶- ک ندارد. ۷- هردو [illegible] . ۷- دستنویس ک در اینجا پایان می‌یابد . ۸- بجای [illegible] .

۱۴. این نیز که بونده شناسگی چیزها به بهمن اندر وارم میهن گرفتگی بود.

۱۵. بر بزرگ مزدی او که به گوسفندان نیکی کند و فریفتارانه و بیابانگرانه پیموگ دینی و ... [1] و اهرایی سخنی و دو شهو ورشت کاری و به آن اهرایی شمرداری دوانسانه[2] نیز اندازه مزدی ناورزیدار اهرموغ.

۱۶. و بر کار دادار به فرجامانیدن بهش برترین شناخته شود: هنگامی که گیهان (و) دین تاشید، هنگامی‌که به تن‌مندان جان داد، هنگامی‌که آموگ و کنش آفرید و هنگامی که به کامه‌مندان کامه داد که بار گیتی و مینو او بیش خویشاند که بونده منشی به تن مهماند بونده منشی هم‌پرسد. و اندر آهختاری هر دو مینو که به و نیز که بد جزجز به افزار خویش و کار دین اورمزد به اخو و منش بیش نگرشی.

۱۷. بی‌کاری گزارگی مردم بر گشفتن‌شان گناه چه اورمزد همه آگاه (است) آن چه آشکاره و نیز آن چه نهانی ورزند. و بزرگ مزدی او که به مرد اهرو از هیر خویش داسر را داند.

۱۸. و این نیز که او به دروند آن ابارون امید را داسر دهد تم یاراند نه روشنی.

۱۹. این نیز که بدترین خدا آن دژدین دژکنش که به پاره نیز نیکی نکند، بی‌گناه زدار. و گران پادافراه آن کس به دوزخ که آن دروند (را) خدا گیرد.

۲۰. و اندرز به مردمان به کردن بر هرمان داور و سردار و آزمودن مرد به آن مه کار گماردن. افزون همه دهش گیهان کش خدای هو دانا (است).

---

۱. در متن [illegible] . نک: سوتکر نسک، فرگرد ۴، بند ۲.

۲. متن [illegible] . وست آن را davânsîhâ-k خوانده و even hypocritically ترجمه کرده است. سنجانا به‌درستی این واژه را برابر واژه اوستایی دَوانس چینَ (davăsčina) دانسته است. نیز نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۲۰۵.

۱۴. این نیز گفته شده که شناختن کامل کارها به‌وسیلهٔ جای گرفتن بهمن در دل میّسر می‌شود.

۱۵. دربارهٔ پاداش کسی که به گوسفندان نیکی کند و دربارهٔ کسی‌که فریبکارانه و برای گمراه‌کردن، لباس دین در بر کند ولی اندیشهٔ او ... (است)، سخن از اهرایی بگوید، ولی کارهای او بد است و تبلیغ اهرایی کند، ولی ریاکار باشد. پاداش چنین کسی به اندازه کافری است که به دین عمل نمی‌کند.

۱۶. دربارهٔ اینکه کار آفریدگار در فرجام آن نیکو شناخته شود: هنگامی که جهان (و) دین را آفرید، هنگامی که به کسانی که دارای تن هستند جان داد، هنگامی که تعلیمات دینی و کردار را آفرید، هنگامی که به آرزومندان آرزو داد که ایشان بهرهٔ گیتی و مینو را بهتر صاحب شوند، که اندیشه کامل را در تن جای دهند و با اندیشه کامل مشورت کنند. دربارهٔ اینکه هریک از دو مینو، چه مینوی بد و چه مینوی خوب، به‌وسیلهٔ نیروی خویش (آدمی) را به‌سوی خود می‌کشاند و دربارهٔ اینکه باید به کار دین اورمزد به‌وسیلهٔ «اخو» و «منش» بیشتر توجه کرد.

۱۷. هنگامی‌که مردم گناه را از خود دور کنند، از بی‌نیروبودن خویش جلوگیری کرده‌اند، زیرا که اورمزد از همه چیز آگاه است، چه آنچه آشکار و چه آنچه در پنهان انجام گیرد. دربارهٔ پاداش بزرگ آن کسی که از دارایی خویش به مرد اهرو چیزی هدیه دهد.

۱۸. و این نیز گفته شده که کسی که به کافری به امید بدی هدیه‌ای دهد، این چنین کسی تاریکی را یاری کرده است نه روشنایی را.

۱۹. این نیز گفته شده که بدترین پادشاه آن بی‌دین بدکاری است که حتی با گرفتن رشوه نیز نیکی نکند و بی‌گناهان را آزار رساند. و دربارهٔ عقوبت کسی که چنین کسی را به حکمرانی انتخاب کند، در دوزخ.

۲۰. و درباره اندرز به مردمان، دربارهٔ برگزیدن داور و سردار در هر خانه‌ای، و آزمودن مردی که او را به کار بزرگ می‌گمارند. هنگامی که بر آفریدگان حکمرانی نیک دانش حکومت کند، همهٔ آفریدگان ترقی می‌کنند.

۲۱-۱ [illegible]

۲۲-۱ [illegible][1]

۲۳-۱ [illegible][2][3]

۲۴-۱ [illegible]

۲۵- [illegible]

۲۶-۱ [illegible]

۲۷- [illegible]

[illegible]

۱- در دستنویس [illegible] . ۲- دستنویس [illegible] . ۳- دستنویس [illegible]

۲۱. شکرویدن[1] گنامینو به مرد راست منش راست گویش و راست کنش و گـزردن اهـرو پتیـارگی گنـامینوی درونـد دژسرای (و) اباورن پیکار اهرموغ و رواندن اهرموغ مردم (را) به اپارها[2] فرای از آن که هازاند به (مردم) اهرو (و) بـه راه راست و نیز پس به فرجام، شکستن سپاه دروج (به‌وسیلهٔ) کسی که سودمند است.

۲۲. و اندرز به مردم بر پرهیز از پسی اهرموغ و نه نیوشیدن و نه خواستن ازشان اوستا و زند. و دژبرشی و سـپزگی و ناآشتی و مرگی و بیم از اهرموغان اندر گیهان.

۲۳. و اندرز به دین برداران بر چارهٔ اهرموغان بشناختن و سناه‌شان ساختن و داشتن که پادشاه بی‌بیم راستگویش نیابه‌تر و هنگامی که او دین اورمزد دوشد، پس راست گویشی و دیگر اهرایی کامانده بود.

۲۴. و رسد به سدوش به پساخت آتش افزونی به یاری و بوزاگی اهروان و شیون روشی او که مرد اهرو فریبد و بیشد. و نیدن دروندان به دوزخ (برای) خویش بایست کرد.

۲۵. این نیز که بونده ارزانیگی به خرداد و مرداد او بود که پادشاهی که او را (است) به فراونـی دارد، کـه هـر چـه مینوی خویش به کنش (کند) ایدون دوست باید بود چون دادار دام خویش.

۲۶. و این نیز که بر گیهان هر چه ایدون پهروم، هنگامی که هر کس ایدون میند، گوید و کند چون اهو و دسـتورش ــ که به خدا او که با نیک‌گفتاری فراورن کنش نیز بود.

۲۷. این نیز که اورمزد اندر گیتی مهمانی به تن آن خدا بیش و آن مهمانی بهش پیدایی.

آبادی اهرایی است پهروم.

---

۱. در متن [illegible]. وست و سنجانا این واژه را siklinîdanŏ خوانده و upsetting یا disturbance معنی کرده‌اند. ایـن واژه را نگارنـده «شـکروتین» می‌خواند به معنی «لغزیدن» یا «راه‌رفتن اهریمنی». این واژه در متن‌های ترفان نیز آمده است نک: Henning, “Das Verbum”, p. 225, 232

۲. در متن [illegible] (اپاریها). اپار به‌معنی «دزدی، غارت» است.

۲۱. لغزیدن گنامینو در برابر مرد راست‌اندیش راستگوی راستکار و تشخیص‌دادن اهرو دشمنی اهریمن بدکار بد سراینده را و پیکار ناروای اهرموغ را و راندن اهرموغ مردم را بیشتر به دزدی بیشتر از آنکه آنان را سوق دهد و پیش مرد اهرو وبه راه درست و نیز اینکه در پایان سپاه دروج به‌وسیلهٔ ناجیان شکست خواهد خورد.

۲۲. و اندرز به مردم دربارهٔ پرهیزکردن از پیروی اهرموغان و نشنیدن و نخواستن از ایشان اوستا و زند و دربارهٔ اینکه بدرفتاری، غیبت، جدال، مرگ و بیم از اهرموغان در جهان رواج پیدا کرده است.

۲۳. و اندرز به دین‌داران دربارهٔ اینکه چارهٔ اهرموغان را بشناسند و علیه آن سلاح آماده کنند و داشته باشند و اینکه داشتن پادشاه امنیت‌بخش راستگو شایسته است و هنگامی‌که او دین اورمزد را دوست داشته باشد راستگویی و نیکویی‌های دیگر را آرزو کرده است.

۲۴. آتش مقدس آماده در سدوش به یاری و نجات اهروان آید و شیون‌کردن آن کسی که مرد اهرو را می‌فریبد و آزار می‌رساند و کشاندن دروندان به دوزخ (برای) کرداری که شایستهٔ آن‌اند.

۲۵. این نیز (گفته شده): پادشاهی که به نیکی سلطنت کند به‌طورکامل به نیکی خرداد و مرداد ارزانی است و هر چه روان او انجام دهد برای او دوست محسوب می‌گردد، چنان‌که آفریدگار دوست است برای آفریدگان خویش.

۲۶. و این نیز (گفته شده): هنگامی‌که هر کسی چنان بیندیشد چنان گوید و چنان کند که دستور و اهوی او فرموده است ــ یعنی که پادشاه خوب آن کسی است که با نیک‌گفتاری نیکوکار نیز باشد ــ هرگاه جهان چنین باشد کامل است.

۲۷. این نیز (گفته شده) که اورمزد در جهان در تن چنین پادشاهی جایگزین می‌شود و این جایگزین شدن در تن او آشکار است.

نیکبختی پرهیزگاری برترین است.

۹

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۱- دستنویس ب در اینجا [illegible] دارد. ۲- شاید: [illegible] ۳- بجای [illegible]. نک به سطر بعد.

۹
نهم فرگرد
هوت‌میت

۱. برآمدن ۳ دیو فریبی و لابه‌گری‌شان (پیش) اورمزد که بدان لابه ایشان را میناد و مَزداناد و به زورشان به میراندن دامان رساد.

۲. این دیوان از ژرفی به برز لابه آوازانه ...[1]: یک که خویشی بی‌دروجش و نیز یک که والونی[2] بی‌دروجش، یک که ایرمانی بی‌دروجش‌ام. گفتن به این که آن می‌نوایم که خویش ایرمان و والون. یک با دیگری مهر ندروج‌اند. ما نه این نیز که افزار تو نیستیم و دین و دادمان آن تو و کامه تو کنیم و (آن) که دوست تو (است) یار و (آن) که دشمن تو (است) گزندار بویم. از تو خواهیم گاه که اندر پهروم اخوان مزد ارزانیان.

۳. پاسخ اورمزد به ایشان که (ای) دژداناپان بدوارید به بن آن ایرنگ[3] تم. ایدون شما هرویسب از دیو اید و تخمه‌تان از اکمن است، که تخمه‌تان از آنجا (است) که اکمن و نیز ورن افسهانیدار و نیز آز بی‌انبار و «اندر» کوشیدار دین و مینوی اهرموغی. و مردم گیتی را فراز فریبید به خوب زیشی و بی‌مرگ زیشی و منش ایشان را فردم ببندید و فردم این کنید که منش مردمان را از چیز فرارون ببندید و گویش ایشان را فراز بگردانید و کنش (ایشان را) فراز (گردانید) از یزش ما که امشاسپندانیم. خرد را فراز به نسانند[4] و نیز اهرایی پهروم فراز مینند آن چه دیوان دوشیدند. گویش دروغ گویند و به آن کنش بدتر مردم (شما را) یزند بازوهر. از شما بسیار یزند (و) دروغزن و بر منش تر (شوند) از آن دروغزنی و بر منشی مهست یزش (برای) شما افزایند (ــ که بیش بیش بهم کنند ــ) و ایشان از ناآشتی به زنش زنند به دوشش شما که دیو اید که به پیشی‌تان خرسندی نه (= نیست) هنگامی که پیشوای دارند زدار بوید ایدون به پس نیز هست که زنید ــ که شما را به پسوا دارند زنش کنید.

۱.

۲. (والونیه): دوستی نزدیکی. نک: فرهنگ *یسنا*، ص ۳ و ۱۶۸.

۳. (ایرنگ). این واژه زند واژهٔ ارغنت (-ərəɣant) است. این واژهٔ اوستایی صفتی برای دوزخ و به‌معنی ترسناک وحشتناک است (فارسی: ارغند، نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 349 و نیز نک: به فرهنگ *وندیداد*، ص ۲۴۲). واژهٔ ایرنگ در پهلوی معمولاً به‌معنی خطا و اشتباه است. نک: *شکندگمانیک*، ص ۲۷۲.

۴. (نسینیند): تباه کنند، فاسد کنند

۹

فرگرد نهم

هوت میت

۱. دربارهٔ سه دیو فریبکار و لابه‌گری‌شان پیش اورمزد که اورمزد دربارهٔ ایشان بیندیشد و ایشان را مزد دهد و به زورشان در تباه کردن آفریدگان بیفزاید.

۲. این دیوان از پستی به بالا با لحن لابه‌آمیز گفتند (؟): یکی گفت که خویش اورمزدم بدون اینکه دروغ بگویم، یکی گفت که دوست اورمزدم بدون اینکه دروغ بگویم، یکی گفت که فروتن هستم بدون اینکه دروغ بگویم. این سخن را نیز گفتند: ما آن مینوانی هستیم که با یکدیگر خویش‌اند و در برابر یکدیگر فروتن‌اند و دوست یکدیگرند و پیمان یکدیگر را نشکنند. این درست نیست که ما افزار تو نیستیم، بلکه دین و قانون ما دین و قانون تو است و به میل تو رفتار می‌کنیم و یار دوست تو و آزاررسانندهٔ دشمن توایم. از تو درخواست جایگاهی را داریم که در بهشت به‌عنوان پاداش به ارزانیان داده می‌شود.

۳. پاسخ اورمزد به ایشان: ای نادانان برگردید به بن تاریکی وحشتناک (= دوزخ). شما همه از دیوانید و نژاد شما از اکمن است ـــ یعنی که از آنجا آمده‌اید که اکمن و ورن نابودکننده و آز بی‌انبار و «اَندر ستیزه‌کنندهٔ با دین و مینوی اهرموغی هستند ـــ شما مردم گیتی را به زندگی خوب و جاودانی‌بودن می‌فریبید، افکارشان را کاملاً بسته نگاه می‌دارید. چنان کنید که اندیشهٔ مردم را از کار نیک برگردانید. گفتار و کردارشان را از پرستش ما امشاسپندان بازگردانید تا خودشان تباه گردد و آنچه را دیوان دوست دارند برترین اهرایی شمرند و گفتار دروغ بر زبان آورند و با کردار بد مردم (شما را) پرستند با «زوهر». از شما بسیار پرستند و (درنتیجه) دروغزن‌تر و خودخواه‌تر (شوند) به‌علت آن دروغزنی و خودخواهی بر پرستش شما می‌افزایند (ـــ یعنی که بیشتر می‌کنند ـــ). ایشان از روی دشمنی دیگران را آزار می‌رسانند به‌خاطر دوستی با شما دیوان. کسی از پیشوایی شما خرسند نیست (ـــ هنگامی که شما را پیشوای خود کنند به ایشان آزار می‌رسانید ـــ). همچنین هنگامی‌که پیرو مردم گردید، بدیشان آزار می‌رسانید (ـــ حتی هنگامی‌که شما پیرو مردم هم باشید آزار می‌رسانید ـــ).

[illegible]

۴- [illegible]

۵- ۱ [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- ۱ [illegible]

۹- ۱ [illegible]

۱۰- ۱ [illegible]

۱۱- ۱ [illegible]

۱- دستنویس د دارد . ۲- بجای [illegible] . ۳- بجای [illegible]

بدتر دیوید به هوبرشی هنگامی‌که پرهیزتان گویند. و بدتر به یزش و نیایش هنگامی‌که رسد آن اهرایی ــ گفتار، همه روشنی بود اندر اخوان و شما بیفسهید.

۴. اندرز به مردمان بر پرهیز از دیوان را بونده‌منشی به تن مهمان کردن.

۵. و این نیز که شما بد (و) دروندید به آن زوهر به گویش دیوان را یزید به زوهر ایشان آن پاداش بد وَندید و نیز آن دوزخ ایرنگ.

۶. این نیز که این کینی دیوان را به تو آگاهیها فردم گویم که آمدند به گیهان ــ که فردم که اندر دوارستند پس داستانشان چون بود.

۷. ۳۰ ستوزم گیهان من بودند بی‌مرگ بی‌زرمان ــ زردشت ــ هنگامی که سی‌ام ستوزم ساخته بود ــ سپیتمان ــ پس به گیومرث من، دیوان داده این (چنین) فراز آمدند به بیش، آن اند زمان چند مرد این گویش فراز گوید که (هست) یتا اهوویریو اهومند ردمند.

۸. و هنگامی‌که از آن این (چنین) فراز بود سایه[1] بود ــ که تاریکی آمده بود. پس این گویش اهومند و ردمند (را) فراز گفتم.

۹. و هنگامی‌که واسترم گفتم پس دیوان به آن تم فرویدند.

۱۰. برگزند از دیوان این نیز که او ــ گنامینو ــ مرگانید دام من (به) دژ آموزشی سروب و «ایشت[2]» مرا آبُرد و پیمان آرزو کردن و داشتن خواسته که هست به بهمن ــ که هنگامی که به فراوونی دارند بایشی (است).

۱۱. و آن جم ویونگهانان پس شنایانید مردم و شنایانید گوسفند هودها. ایدون به گویش ــ زردشت ــ که گفت به مردمان که شما (را است) گوسفند، شما که مردم‌اید ــ که خویش شما است ــ به بزش (شما که) مردم‌اید گوشت خورید بی‌پیمان، به بزش گوشت سیر بوش شما که مردم‌اید. مه آز را و مه رشک را به میفکن ...[3] و مه بیفکن ...[4] پیشه را به کُشش کُشید، که‌تان ایدون نیک و شما (را) بونده (است).

---

۱. (آسایک): سایه: وست این واژه را shadowless معنی کرده است. سنجانا آن را a-sâig خوانده و defenceless معنی کرده است. واژهٔ آسایگ در متن‌های دیگر پهلوی نیز آمده است نک: *شکندگمانیک*، ص ۲۶۸.

۲. : دارایی (اوستا یشتی īšti).

۳. : وست این واژه را taftōg خوانده و warm معنی کرده. سنجانا این واژه را به pat () تصحیح کرده است و آن را fat معنی کرده است.

۴. : وست این واژه را rûdîk خوانده و entrails معنی کرده است. سنجانا نیز همین نظر را پذیرفته است.

هنگامی که برای شما دیوان هدیه آورند ــ یعنی هنگامی‌که به شما خدمت کنند ــ بدتر می‌شوید. بدتر می‌شوید برای پرستش و نیایش هنگامی‌که آن اهرایی گفتار (= سوشیانس) بیاید در آن هنگام روشنی همهٔ جهان را فرا خواهد گرفت و شما دیوان نابود خواهید شد.

۴. اندرز به مردمان: برای دوری از دیوان باید کامل‌فکری را در تن خویش جای دهید.

۵. و نیز این گفته شده: شما کافران بد هستید که با آن زوهر خوب دیوان را با گفتار خویش می‌پرستید و با دادن زوهر به ایشان پاداش بد و دوزخ ترسناک را یابید.

۶. این نیز گفته شده: دربارهٔ این دیوان پرکینه به تو نخست آگاهی‌هایی دهم، دربارهٔ زمانی‌که به گیهان آمدند ــ یعنی اینکه چه زمانی به جهان تاختند ــ و دربارهٔ چگونگی داستانشان.

۷. ای زردشت، سی سده جهان من بی‌مرگ و بدون پیری بود. هنگامی‌که سدهٔ سی‌ام پایان یافت، ای سپیتمان، آن‌گاه آفریدگان دیوان به گیومرث نزدیک شدند برای آزاررساندن بدو. زمان آن به‌اندازه‌ای بود که مردی این گفتار اهوویریو را برخواند که دارای اهو و رد است.

۸. و هنگامی‌که گیومرث از آن حالت بیرون آمد، همه‌جا سایه بود ــ یعنی‌که تاریکی آمده بود. پس این گفتار اهومند و ردمند را (= اهونویریو) خواندم.

۹. و هنگامی که واسترم[1] را برخواندم آنگاه دیوان به تاریکی فرورفتند.

۱۰. دربارهٔ گزندی که از دیوان رسیده است این نیز گفته شده: گنامینو آفریدگان مرا نابود کرد به‌وسیلهٔ سخن گمراه‌کننده و دارایی مرا غارت کرد و همچنین پیمان آرزو کردن و داشتن ثروت را (غارت کرد) که از آنِ بهمن است ــ هنگامی‌که دارایی از راه درست به دست آمده باشد، شایسته است.

۱۱. و جمشید پسر ویونگهان مردم را راضی نگاه می‌داشت، گوسفند نیک‌آفریده را راضی نگاه می‌داشت. ای زردشت، او چنین به مردم گفت: گوسفند برای شما است ای مردم ــ یعنی که متعلق به شما است ــ شما مردم، با تقسیم‌کردن گوشت، او را بدون پیمان می‌خورید، با تقسیم‌کردن باید از گوشت او سیر شد. نه برای آز و نه برای رشک میفکن ... و میفکن ... برای پیشه در انجام‌دادن کشتار، تا اینکه نیکی به‌طورکامل نصیب شما گردد.

---

۱. آخرین واژهٔ دعای اهونور

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱۷- [illegible]

۱- بجای [illegible] . ۲- ب [illegible] . ۳- ب [illegible] . ۴- ب ۱ . ۵- ب [illegible] .

۶- متن د . ۷- بجای [illegible] . ۸- بجای [illegible] .

۱۲. این نیز که آن مرد نیز مرگانش <سروب>[۱] من داده است که خویش گنامینوی دروند است آن مرد ...[۲]. جان که ستایشی[۳] اهرایی گفت و یزشی مرد اهرو (گفت) که گفت چنین: واستر ایشان را (است) شما که مردم‌اید ویسب دادارید ــــ که بیفزایید ویسپ ــ هم‌بردار ــ که روا کنید ــ اندر واستر ایشان شما مردم‌اید. همه مانند به مهمانی، ایشان واستر را مانند. به کُشش سر به هم زنند. واستر ایشان (را) شما مردم دزید[۴] به آتش و بیابانید به دیگر چیز. نیز شما بودید (آن) که آن گویش دروغ نا هست[۵] به هم گروانیدید که خویشی ...[۶] از بیابانی از دروج به شما مه آمده است.

۱۳. بر گزند از دیوان این نیز که بر این دام من بر منشی پردند و نیز نا آشتی مرد اهرو و نیز وزیر[۷] نسانکانی.

۱۴. این نیز که آنان مردان زنش‌ترند که نسای بکشَند به خواستهٔ دین اندر گیهان به پاوه و ستور.

۱۵. این نیز که به سهمگین دشواری، زنده، اباپاند مردمان که نسای رست به پاه و ستور دهند. به ویسی که برند ایشان آتش بیشند نیز آب گران‌تزش[۸] و آن نمی‌های بدن (را) که هستند.

۱۰ و آن خدو[۹] که چهاره‌اند که هزارگانه‌اند ــ که ۱۰۰۰ به یک بار بیایند. یار دهش‌ترند (کسانی) که نسای دروند برند.

۱۶. ایشان را به تو گویم، سپیتمان زردشت، که به نهم و دهم ستوزم رسند آنان که دروج هونشک لشکر گنامینوانند. نیز یکی از ایشان زنش‌تر (است)، چون ۱۰ دیویسن از او ویژه کنند ــ که از خواسته او را تهی بکنند ــــ که آسروگ از شمرش و برزش بی.

۱۷. و که ...[۱۰] پُر مره واستریوش که باید ...[۱۱] و ویغن[۱۲] که از مردمان باز دارد و آن بی‌گناه مردم (را) ناستردگی بر برند و ورزند فرمان دش‌ورشت.

---

۱. این واژه در متن نیامده است، ولی سنجش با یسن ۳۲، بند ۱۰ لازم به نظر می‌رسد.

۲. در متن [Pahlavi]

۳. در متن [Pahlavi] شاید [Pahlavi] درست باشد.

۴. [Pahlavi]. شاید بتوان آن را سوچیت: سوزید، یا دزیت: داغ کنید، سوزید تصحیح کرد.

۵. [Pahlavi] (ان‌هست): دروغ نادرست نک. Pahlan, "Pahlavi", p. 165

۶. [Pahlavi]

۷. متن [Pahlavi] (چیر). نگارنده آن را به [Pahlavi] تصحیح می‌کند.

۸. [Pahlavi] (گیران‌تچشن): جاری‌شونده از کوه‌ها. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۲۰۶.

۹. [Pahlavi]. شاید «خدو» باشد.

۱۰. [Pahlavi] (؟)

۱۱. [Pahlavi]

۱۲. [Pahlavi] «ویغن»: سیل. اوستایی voiγnā. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۸۵.

۱۲. این نیز (گفته شده) که مردی که وابسته به گنامینو باشد سبب نابودی سخن من شده است. آن مردی که ... ، آن که ستایش اهرایی گفت و یزش مرد اهرو (گفت)، آن که گفت چنین: شما مردم تهیه‌کنندهٔ همهٔ چراگاه‌های آن‌ها هستید (ــ یعنی که همه را افزایش می‌دهید ــ) گسترانندهاید (ــ یعنی که آن‌ها را رونق می‌دهید ــ) شما مردم در چراگاه ایشان هستید. همهٔ آن‌ها در چراگاه جایگزین می‌شوند، آن‌ها به‌خاطر چراگاه آنجا می‌مانند، به ستیزه سر به هم می‌زنند. چراگاه آن‌ها را شما مردم می‌سوزید به آتش. آن‌ها را به چیزهای دیگر گمراه می‌کنید. شما بودید آن کسانی که (مردم) را به گفتار دروغ نادرست گرواندید آن کسانی که از خویشی ... از گمراهی از دروج بیشتر به شما رسیده است (؟).

۱۳. دربارهٔ گزندی که از دیوان رسیده این نیز گفته شده که دیوان خود را برتر از این آفریدگان دانستند و نیز دشمنی با مرد اهرو کردند و نیز دفن مرده را جائز شمردند.

۱۴. این نیز گفته شده که اینان بیشتر آزارکنندهٔ مردمان هستند که مرده را حمل کنند به‌وسیلهٔ گاو و گوسفند و ستور به خواست دینشان (برطبق دستور دینی آنان).

۱۵. این نیز که مردمانی که مرده را به گاو و گوسفند و ستور دهند در زندگی به دشواری‌های سهمگین دچار می‌شوند. به خانه‌ای که آن مرده را برند آتش را رنج دهند، آب را که از کوه‌ها سرازیر می‌شود رنج می‌دهند و نم‌های ده‌گانهٔ بدن را رنج می‌دهند و آن خدوهای چهارگانه را که هزارگان هستند (ــ یعنی که هزار تا در یک بار می‌آیند). یاری بیشتری (به دیوان) می‌دهند آن کسانی که لاشهٔ دروندی را حمل کنند.

۱۶. دربارهٔ ایشان نیز با تو ای سپیتمان زردشت سخن رانم: در سدهٔ نهم و دهم کسانی رسند که زادهٔ اهریمنی و دروج و لشکر اهریمن‌اند. هریک از اینان به‌اندازهٔ ده دیوپرست سزاوار زنش است. از او ویژه کنند (ــ یعنی او را تهی از خواسته کنند ــ) و از آسرون (= پیشوا) تبلیغ و احترام را سلب کنند.

۱۷. ... بی‌شمار کشاورزی که پاید ... سیل، که از مردمان باز دارد، و آرامش (= ناستردگی) را از مردم دور می‌کنند و مردم فرمان بد را اطاعت می‌کنند.

۱۸- [illegible]

۱۹- [illegible]

۲۰- [illegible]

۲۱- [illegible]

۲۲- [illegible]

۲۳- [illegible]

۲۴- [illegible]

۱- شاید [illegible] درست باشد. ۲- متن ا. ۳- متن د.

۱۸. و ایشان نیز به آن من مرنجش دهند به این دین من که زیشمندی گویند ــ که چون شاید زیستن به راه ما ــ و دروندند و به مهی کاهان‌اند نیز بدتری ــ که به پیشوایی و پسوایی گناه کنند ــ که گنای تواند وهله گویند، ای ویژه سپیتمان، گنا(اند).

۱۹. ایشان نیز گویند که این دین مزدیسنان تو (را) شمرند. ایشان، زردشت، از تو آن را نیز ...[1] که آپرند. و تر این یزش تو مینند و تر نیایش و تر (مینند) آن هردو باوریگانی ــ اوستا و زند ــ که من به تو فراز گفتم که از مینوان افزونی‌ترم.

۲۰. و یزش و نیایش آن پهروم اهرو را ریش‌اند (که) از هاوشتان زردشت سپیتمان بود. آن که بنهاد به مردمان (که ...[2] بدتر سرایند پهروم کنش، که (مردمان) آن کنش بدتر (را) اوروا‌همی گویند.

۲۱. و خدایی به گرهمه[3] خواهند ــ که پادشاهی به پاره خواهند ــ و اندر دمونشان[4] به منش بدتر(ند) ــ که با این منش خواهند که صد ددیگر بدهد دویست ددیگر بازستانم. میرانند روان خویش، میرانند استمندان گیهان.

۲۲. پس آن خدایی (را) ببرند (آنان) که پادشاه‌اند: کی و کرپ، آنان که دش‌خدای‌ترین به ده بر او که خوب خدای‌ترین (است) اندر مان و ویس و زند و ده. پس هر دو بانگ برند: آن خوب‌خدای و آن دش‌خدای زده شود و به آن خوب‌خدای‌ترین خدا بسپرده شود.

۲۳. پس آن که اندر آن، بدان هر دو ــ اوشتانمند و اوزاوشتانمند ــ گر همه خواهد (آن کسی است) که کامه(اش) زنش و گرزش (است). (کسی) که مرد اهرو مرا ترسد و بخشد آسانی (کسی است) که ایشان را پاید (و کسی است) که نگیزش (او) اهرایی است و (کسی است) که جادو و پری (را) ــ که ایشان را ــ پادافراه کند.

۲۴. و این نیز که بس کینیان کین خواهد که گناهکاران پادافراه کند، هنگامی‌که پیموزند به تن جان که جان باز به تن دهند، به آن‌گونه آهن به زمین پر برایستد فراز گداخته، که کین نکشد از اهرو و کین کشد از دروند. فرشگرد اندر اخوان کنم من که اورمزدم.

---

۱. [illegible] . سنجانا این دو واژه را rêshînand vindishna خوانده و چنین ترجمه کرده:

They damage the property and possessions.

وست واژهٔ [illegible] را nîsôn خوانده و distinction معنی کرده است.

۲. [illegible] . وست آن را rêgîh خوانده و effusion معنی کرده. سنجانا آن را malevolence معنی کرده است و آن را با واژهٔ فارسی «ریغ» مقایسه کرده.

۳. درباره این واژه نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۹۱.

۴. همانجا، ص۱۹۶.

۱۸. اینان نیز دین مرا نابود کنند: آن کسانی که زیشمندی گویند (ــ یعنی گویند که چون باید زیست پس باید بـه راه ما زندگی کرد ــ) و اینان دروندند و از جهت بزرگی دیگران را کاهش می‌دهند. بد هستند (ــ یعنی که در مقام پیشوایی و یا پسوایی گناهکارند ــ) به تو زیان می‌رسانند و گزافه می‌گویند این سپیتمان زردشت. زیان رسانند‌ه‌اند.

۱۹. ایشان گویند که این دین مزدیسنان ترا ای سپیتمان تبلیغ می‌کنیم. ایشان ای زردشت ... (ــ یعنی که می‌دزدنـد ــــ). پرستش ترا خوار می‌دارند و نیایش ترا خوار می‌دارند هر دو عقیده را (= اوستا و زند را) خـوار مـی‌دارنـد کـه مـن بـه تـو فراگفتم، من که از میان مینوان مقدس‌ترینم.

۲۰. و آنان به پرستش و نیایش آن مرد راستکاری که از شاگردان زردشت سپیتمان بود آزار می‌رسـانند. آن کسـی کـه چنین بنیاد نهاد که مردمان ... بدتر را بسرایند به‌عنوان بهترین کردار، که (مردمان) برای آن کردار بد شادی کنند.

۲۱. اینان سلطنت را با هدایای غیرقانونی (= گرهمه) می‌خواهند (ــ یعنی که سلطنت را به رشـوه مـی‌خواهنـد). و در اقامتگاه خویش با اندیشهٔ بد زندگی می‌کنند (ــ یعنی که با این اندیشه‌اند که دیگری صد بدهد و از شخص دیگـر دویسـت بازستانم ــ). اینان روان خود را می‌کشند، جهان مادی را از میان می‌برند.

۲۲. پس اینان که پادشاه‌اند خدایی را غصب می‌کنند: کی‌ها و کرپ‌ها که بدترین پادشاهان‌اند در کشور بر خوب‌تـرین پادشاهان در مان و ویس و زند و ده مسلط می‌شوند. سپس هردو (ــ پادشاه خوب و پادشاه بد ــ) بانک برآورند. سپس آن پادشاه بد شکست می‌خورد و به پادشاه خوب سپرده می‌شود.

۲۳. آن پادشاهی که رشوه می‌خواهد (ــ چه رشوه‌ای که شامل جانداران و چه رشوه‌ای که شامل بی‌جانان باشد ــــ) چنین پادشاهی آرزویش زدن و شکایت است. کسی‌که از مرد نیکوکـار ترسـد و بـه او راحتـی رسـاند، چنـین کسـی او را حمایت کرده است و کسی است که اعتقاد او به اهرایی است و کسی است که جاودان و پریان را پادافراه می‌دهد.

۲۴. هنگامی‌که (مردگان) جان بر تن کنند (ــ یعنی‌که جان به تن آنان بدهند ــ) (اورمزد از کینه‌جویان کینه کشـد. در آن هنگام آهن گداخته بر روی زمین ایستد. او از اهروان کین نکشد، بلکه از دروندان کـین کشـد. در جهـان مـن کـه اورمزدم فرشگرد خواهم کرد.

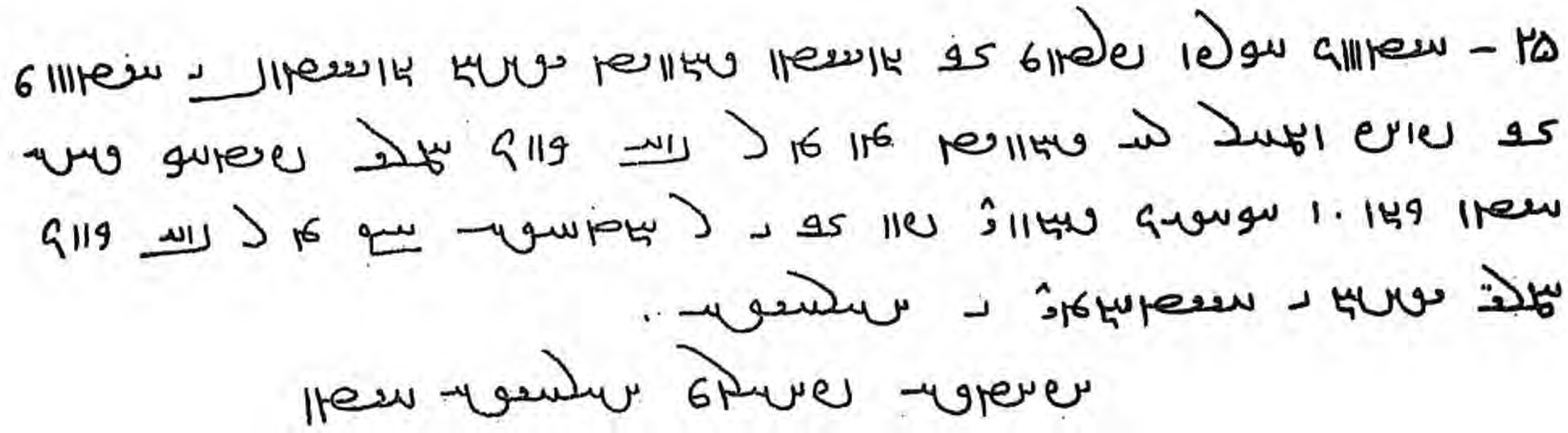

۲۵. ایدون نیز هرگز فردم درست بوَد آن گیهان درستی ایدونم (که) آن بیمار فراز نبوَد، که من آن اکنون نیز بی‌مرگ، و کینش[1] (؟) پیدایی است. و نیز آگاه بوند به آن خدایی من، که از من اکنون نیز بی‌مرگ گیهان استمند اهرایی.

آبادی پهروم اهرایی است.

۲۵. برای همیشه گیهان کاملاً درست خواهد بود، چنان درستی‌ای که هرگز بیمار نخواهد شد، زیرا که اکنون (: زمان فرشگرد) آن را جاودان کنم و دشمنی (اهریمن) را آشکار کنم. و همچنین همه آگاه خواهند شد از خدایی من و از اینکه من جهان اهرایی را جاودان کنم.

برترین نیکبختی پرهیزگاری است.

---

۱. در متن . شاید بتوان آن را چنین تصحیح کرد: (پیتاکیه‌ش).

۱۰

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۱- متن [illegible] . ۲-۲- متن [illegible] . ۳-۳- متن [illegible] . ۴- متن [illegible] .

۵ - چنین است متن بجای [illegible] .

۱۰

دهم فرگرد

یثا آیش

۱. بر فرشگرد به گویش اورمزد به زردشت که من دادم آن فرشگرد کردار اهرایانیدار سوشیانس که مردم گویند که نرسد و رسد به آن خواری و همه روشنی بود به اهروان.

۲. بر نگریدن به پیمان و انداختن. به دستور کردن هر کار. این نیز که آن نازَدار کام بر هر کسی: خویشها ایرمانها و والونها[1] نیکی کردار (است). کام‌ورز و دوست اورمزد (است) و آن مینو که بهش مهمان (است) فریفته نشود.

۳. و اندرز بر دوری از او که بهش دروجِ خوی نانیوشیداری و ترمنشی ستهمه (است) خویش (را) هوترمین با والون ...[2] نیز دروغزن و ایرمان ندین‌دهش[3]، گوسفندان ناپرهیز، مستمندان نایار.

۴. بر پل که بدان رسش به اورمزد و پهروم اخوان رسد. یشتن بینشی و نیز نابینشی ایزدان. و چاشیدن اورمزد به زردشت پریوت‌کیش اهو رد و زود گیهان.

۵. ایستادن به فرشگرد هنگام زردشت از سه زمانان[4] به جای زود همه گیهان و وهووست سنوی[5] از سنوان[6] دیهان به هاونی و یسوند[7] برازان از توران دهان به آذروخشی و سین هومستوان[8] از سینان دهان به فرا برداری و گشتاسب از نوذران به سروشاورزی.

۶. بر اماوندی و پیروزگری آن یزش بود بهش اندر آن اخوان همه روشنی فرشگرد که فرشگرد بی‌مرگ هام دهش.

۷. این نیز که گنامینو افدم هوش به بهمن بود. و مه مزدی او که به گزیدار دهشی و رادی ایزدان (را) یزد اندر نکیز یزدان بود به بونده دوستی و همکاری با هم‌ایوختاری به خویشکاری امشاسپندان.

---

۱. دربارهٔ این واژه نک: فرگرد ۹، بند ۲ از همین نسک.

۲. در متن [illegible] آمده است. وست آن را ترجمه نکرده است. سنجانا آن را به‌صورت [illegible] آورده است. موله (*Cult*, p. 233) آن را gōn* خوانده و عبارت را چنین ترجمه کرده: Menteurs très proches des vālon (Ibid, p. 234).

۳. [illegible] (نایدین). این واژه در زند یسن به‌صورت [illegible] آمده است، به‌معنی سرزنش‌کننده، آزارکننده، در سخنی قرار دهنده، نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۷۳.

۴. [illegible] (۳ زمنان) (۳ زمان). وست این واژه را Aēzemnô خوانده و در پانوشت یادآور شده که ممکن است منظور «سه زمان» باشد. سنجانا همین نظر را پذیرفته و توضیح داده است که Aēzemno یکی از نیاکان زردشت بوده است، ولی باید دانست که زردشت معمولاً با لقب سپیتمان می‌آید و به نام پدران خود خوانده نمی‌شود. موله این واژه را «سه زمان» خوانده است. منظور از سه زمان سه دورهٔ جهان است (Ibid).

۵. وهووست سنوی: اوستایی: vohvasti پسر snaoya (یشت ۱۳، بند ۹۶).

۶. وست و سنجانا این واژه را «دینان» خوانده و religion معنی کرده‌اند.

۷. ایسوند (پسر) وراز. اوستایی: isvant پسر varāza (یشت ۱۳ بند ۹۷).

۸. سین هومستوان. اوستایی: saēna پسر ahum.stūt (همانجا).

۱۰
فرگرد دهم
یثا آیش

۱. دربارهٔ فرشگرد بنابر گفتار اورمزد به زردشت: من آن سوشیانس فرشگردکنندهٔ اهرایی‌بخش را آفریدم که مردم گویند فرانرسد، ولی او فراخواهد رسید و بدان‌وسیله خوشی و روشنی کامل برای اهروان خواهد بود.

۲. دربارهٔ توجه‌کردن به پیمان و اندیشیدن بدان و انجام هر کار به راهنمایی دستور (= پیشوای دینی). این نیز گفته شده که کسی که آرزوی او این است که به کسی آزار نرساند به خویشان و زیردستان و دوستان نیکی کند، چنین کسی به میل اورمزد رفتار کرده و دوست اورمزد است و روانی که در تن او جای دارد فریفته نشود.

۳. و اندرز دربارهٔ دوری از کسی که در او دیو خوی نافرمانی و تکبر نیرومند است. نسبت به خویشان متکبر، نسبت به دوستان ... بسیار دروغزن و نسبت به زیردستان آزاررَساننده است (= نـدین‌دهـش) از گوسفندان حمایت نکند و یار مستمندان نباشد.

۴. دربارهٔ پلی که به‌وسیلهٔ آن به اورمزد و بهشت می‌توان رسید. دربارهٔ ستایش ایزدان دیدنی و نادیدنی. دربارهٔ آموختن اورمزد به زردشتِ پریوت کیش و اهو و رد و زود[۱] گیهان را.

۵. دربارهٔ اینکه در هنگام فرشگرد زردشت سه زمان در مقامِ زود همهٔ جهان قرار می‌گیرد و وهووست سنوی از کشورهای سِنوان به مقام هاونی[۲] می‌ایستد و ایسوند پسر بَراز از کشورهای توران در مقام آذروخشی[۳] و سین و هومستوان از کشورهای سینان در مقام فرابرداری[۴] و گشتاسب از خانوادهٔ نوذر در مقام سروشاورزی[۵] می‌ایستند.

۶. دربارهٔ نیرو و پیروزی آن پرستش و اینکه به‌وسیلهٔ آن همهٔ جهان را روشنی فرامی‌گیرد و فرشگرد انجام می‌یابد و همهٔ آفریدگان جاودانی می‌شوند.

۷. این نیز گفته شده که مرگ گنامینو (= اهرمن) در پایان کار به دست بهمن است. دربارهٔ اینکه پاداش آن کس فراوان است که ایزدان را پرستش کند و به دستورهای آنان رفتار کند و با دوستی کامل و همکاری با ایزدان با امشاسپندان در وظایف آنان پیوسته باشد.

---

۱. در بسیاری از مراسم دینی دو روحانی شرکت می‌کنند که یکی از آنان زوت (zōt) و دیگر راسپی نام دارد. نک:

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de L'Iran ancient*, p. 115.

نیز نک: ترجمهٔ وست، ص ۲۶۲ پانوشت ۲.

۲. هاون روحانی‌ای است که کار او مراقبت از هاون هوم است.

۳. آذروخش روحانی‌ای است که کار او گذاشتن هیزم بر آتش است.

۴. فرابردار روحانی‌ای است که وسایل لازم را برای آتش فراهم می‌کند.

۵. سروشاورز روحانی‌ای است که در هنگام مراسم مذهبی مأمور انتظامات است.

۸- [illegible][1] [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible][2] [illegible][3] [illegible]

۱۳- [illegible][4] [illegible]

۱۴- [illegible][5] [illegible]

۱۵- [illegible][6] [illegible]

[illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- این واژه در متن تکرار شده . ۳- متن [illegible] . ۴- متن [illegible] . ۵- متن [illegible] . ۶- متن [illegible]

۸. این نیز که ایشان فرزند تواند، که ایشان همداستانی ایزد فراز گویند، که همیشه برترین همی فـراز گفتنـد (ـــ کـه همداستانی آن ستبرتر بود ــ).

۹. و او ــ اورمزد ــ گفت که منم خدای دانای سودخواستار و فرادادار گیهان. و مرا به ایـن گـویش «ی سوِیشـتُ»[۱] و منش به نیرنگ یشتار بوی. نیک ایم ترا آمرزیم ترا و ترا رسیم به یاری و ترا دهیم هر چـه بهـش پادشـاهی ایـدَر و آنجـا (است).

۱۰. این نیز که هنگامی‌که آتش‌افروزی این گویش فرازگو: «اس موی»[۲] تا سر و چدست.[۳]

۱۱. بر پیواختن ایزدان ۳ یان زردشت: پتوگی به فرارونی، فرازدَخشگی دین و رامش اندر هر دو اخوان.

۱۲. این نیز که او ــ گنامینو ــ سهید که اهرایی بر آن ستهمه اماوند آن زمانی که ایستد اکمن از آله بهمن، که اکمـن پفشیرد از بهمن، اکمن نبیند (آن کسی را) که رامینیداری او را گوید.

۱۳. بر خواستن زردشت از اورمزد نمودنش کرب آتش [به مینو و نمودن اورمزد بـه زردشـت کـرب آتـش را] (کـه) بروخشید از ۲ هدنپت[۴] اورمزد.

۱۴. وِ سهستن زردشت آن آتش (را): که هام گیهان تا به آسمان بروخشی و مینیـدنش کـه نیـک ایـدون مـرا (اسـت) هنگامی‌که (ای) آتش افزونی به همی بروخشی به آن بایی فراز روم اندر استمندان گیهان.

۱۵. و گفتن اورمزد که (ای) زردشت، مینیدی ایدون آنچه که نامنیده بود (که نباید منید) آنچه مینی ــ ایـن را ـــ ای زردشت، گرفتارکردن نشاید آنچه را که بینی سوزان بـه بیـنش چشـم. و نَیاهوگانیـده اسـت ای زردشـت ـــ ایـن آتـش و نیاهوگانیده‌ای[۵] تو اندر گیتیان. تو نیستی همهاگی کردار پیش از فرشگرد کرداری اخوان و آنجا زها و پسر مـن آهوگانیـده (بود). اندرستی گیتیان رادی کن به او (ــ که او را چیز ده ـ) (و) یز (و) رامان او را ای زردشت.

آبادی پهروم است اهرایی.

---

۱. (yō səvištō «که نیرومندترین است.»، یسن ۳۳، بند ۱۱)

۲. (us. mōi، یسن ۳۳ بند ۱۲)

۳. (ویچدست): شعر، بند شعر؛ اوستایی: وچش.تشتی (-vačas. taštī) نک: Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 134

۴. در متن آمده است. اوستایی: هذا نیپتا (haδānaēpatā). نام درختی است خوشبوی که چوب آن در روشن‌کردن آتش به کار می‌رود. نک: Ibid, cl. 1758.

۵. در متن «آهوکینیت» آمده است.

۸. این نیز گفته شده که کسانی‌که با ایزدان هم‌داستانی می‌کنند فرزندان تواند آنان همیشه برترین همکاری را می‌کنند (یعنی که هم‌داستانی آنان استوار است).

۹. و اورمزد گفت: من خدای دانای سودخواستار افزاینده گیهانم. مرا به این گفتار «یِ سویشتُ» و با نیت (خوب) و با نیرنگ[1] ستایش کن. نسبت به تو نیک هستم ترا می‌آمرزیم و به یاری تو می‌رسیم و به تو هرچه را که لازمهٔ پادشاهی اینجا و آنجا[2] است می‌دهیم.

۱۰. این نیز گفته شده که هنگامی‌که آتش می‌افروزی این گفتار را برخوان: «اوس موی .... » تا آخر بند.

۱۱. دربارهٔ پاسخ‌دادن ایزدان به سه خواهش زردشت: مداومت در پرهیزگاری و به‌یادداشتن دین و خوشی در هردو جهان.

۱۲. این نیز گفته شده که گنامینو اندیشید که اهرایی نسبت به او بسیار نیرومندتر است. در آن زمان که اکمن در طرف مقابل بهمن ایستد و هنگامی‌که اکمن از بهمن گریزد اکمن کسی را نمی‌بیند که او را رامش بخشد.

۱۳. دربارهٔ درخواست زردشت از اورمزد که کالبد آتش را در عالم مینو بدو بنمایاند. اورمزد کالبد آتش را به زردشت نمود که از دو «هدنپت» اورمزد در بالا می‌درخشید.

۱۴. و زردشت تصور کرد که آن آتش بر همهٔ جهان تا آسمان می‌درخشد و اندیشید که برای من خوب خواهد بود که آتش مقدس به همکاری من بدرخشد تا به همراهی او به جهان مادی بروم.

۱۵. اورمزد گفت که ای زردشت چنین اندیشه‌ای کردی که سزاوار اندیشیدن نبود (یعنی که نباید اندیشید) آنچه را که دربارهٔ آن اندیشیده‌ای نمی‌توان گرفت (یعنی) آن آتشی را که با بینش چشم خود می‌بینی که سوزان است. ای زردشت، این آتش اکنون بدون آلودگی است و تو نیز بی‌آلودگی هستی در هردو گیتی. تو با او نمی‌توانی باشی پیش از انجام فرشگرد. در آنجا[3] به زاده و پسر من آسیب رسد. در این جهان به او رادی کن (یعنی چیز به او بده) او را بستای و بدوخوشی بده ای زردشت.

---

۱. دعا

۲. این جهان و آن جهان

۳. در این جهان کنونی

11

[illegible]

[illegible]

۱ - [illegible]

۲ - [illegible]

۳ - [illegible]

۴ - [illegible]

۵ - [illegible]

۶ - [illegible]

۷ - [illegible]

۸ - [illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- متن [illegible] . ۳- متن [illegible] . ۴- متن [illegible] . ۵- متن [illegible] . ۶- متن [illegible]

۱۱

یازدهم فرگرد

یاشیانسن

۱. برکردن به همه کار و داستان میزدی، نامچشت هنگامی که نو ناور[1] یزیده شود اندر آن ۵ گاه.

۲. این نیز که اورمزد گیهان به دانایی (و) به بهی پرورد (و) به راستی وخشاند.

۳. و بر دادن اورمزد آتش (را) به یاری مردم و پیدایی بر تن مردمان یاری (و) رامش از آتش. و به روان نیز مینوی آتش یاری دهد، به آن که آتش را یاری دهد. و پذیره روان (به) همیمالی ایستد (آن) که آتش (را) بیشد.

۴. بر دانا گوینده (که) اورمزد داده است آن آتش را میننـد.

۵. و این نیز که چون آتش را برگیری به بینایی[2] خویش ــ ای زردشت ــ نیوشش بده ــ ای سپیتمان ــ به خویشتن تا بانگش بنشیند، که گویشش اندرزاند، این زها و پسر اورمزد. پس این گویش فرازگو آن پیروزگر (گویش) ــ ای زردشت ــ: «ات توی آترم اهورا».[3] گاهانی تا سر وچدست.

۶. آتش دهد به تو آبادی که از او زادی[4] ــ سپیتمان ــ که خواسته گیتایانه (و) خدایی یزدان آن یزدان آهنگ و نیک کنش (است). و یزدان آن مرد (را) ایدون دوست چون پدر به زها و پسر.

۷. بر نیودلی ستاییدن اهرایی (و) جدایی از دیوان (و) بی‌گمان بر این که دادار توانی‌تر و پادشاه‌تر از همه دیو و مردم (است).

۸. و (بر) پیدایی از بس چیز بینشی گیتی بر بود تا تن پسین که کسی بخواهد که باوریگانیها اندر مردم بیشتر بود ستایش ایزدان بیش کردن.

---

۱. در متن [illegible]. سنجانا آن را a-var خوانده و rightly معنی کرده است. «ناور» یکی از مراسم مذهبی است. نک:
J. Duschesne Guillemin, *La religion*, p. 115.

۲. در متن [illegible] (ویناکیه): بینایی. سنجانا آن را به‌غلط nêvagîh خوانده و happiness معنی کرده است.

۳. یسن ۳۴، بند ۴.

۴. [illegible] (زادیی): درخواست کنی. این واژه در ترجمهٔ واژه اوستایی جیذیهی (jaiδyēhi) به کار رفته است. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۱۳.

۱۱
فرگرد یازدهم
یاشیانس

۱. دربارهٔ دادن میزد در همهٔ امور به‌ویژه در هنگامی‌که مراسم ناور نو اجرا می‌شود در آن ۵ گاه.

۲. این نیز گفته شده که اورمزد جهان را با دانایی می‌پرورد و با راستی افزایش می‌دهد.

۳. دربارهٔ اینکه اورمزد آتش را برای یاری مردم آفرید. دربارهٔ اینکه پیدایش یاری و خوشی تن مردم از آتش است. و مینوی آتش به روان کسی که او را کمک کند یاری می‌دهد و به مخالفت آن روان برمی‌خیزد که آتش را آزار رساند.

۴. دربارهٔ این موضوع که گویندگان دانایی که اورمزد آنان را آفریده همیشه دربارهٔ آتش می‌اندیشند.

۵. این نیز گفته شده: ای زردشت، هنگامی‌که آتش را با بینایی (چشم) خویش برمی‌گیری بدو گوش فرا ده برای خویشتن تا بانگ آتش بنشیند تا اینکه آتش فرزند و پسر اورمزد به تو اندرز دهد. پس، ای زردشت، این گفتار پیروزگر گاهانی را برخوان: «ات توی آترم اهورا». تا پایان بند.

۶. ای سپیتمان زردشت، آتش به تو نیکبختی دهد که از او درخواست کنی، زیرا که خواستهٔ این‌جهانی و حکومت یزدان برای کسانی است که آهنگشان به‌سوی ایزدان است و کردارشان نیک است. ایزدان چنین کسان را آن‌چنان دوست دارند که پدری فرزند و پسر خود را.

۷. دربارهٔ اینکه با دل قوی باید اهرایی را ستود و از دیوان جدایی کرد و به این (حقیقت) بی‌گمان بود که آفریدگار نیرومندتر و پر قدرت‌تر از همهٔ دیوان و مردمان است.

۸. دربارهٔ ظهور چیزهای دیدنی بسیار در این جهان تا روز واپسین. کسی که خواهد اعتقاد به او در میان مردم بیشتر شود باید ایزدان را بیشتر ستایش و پرستش کند.

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- متن در اینجا [illegible] دارد . ۳- متن [illegible] . ۴- متن ا . ۵- متن ا .
۶- متن د . ۷- بجای [illegible] .

۹. این نیز که رادی به ایزدان فرارون کنشی بود. به فرارون‌کنشی به فرارون‌منشی شاید آمدن.

۱۰. این نیز که رود بهمن من (و) نگرد منش اَخواستمند (را) (و) از به گویشی و کنش آن (را) ـــ به من نویدیند تا به ۳ بار اندر هم روز، که ترا راد و نیز که ترا ناراد.

۱۱. و کوشیدن دیوان به نافتن همه نیکی از مردمان و نیافتنشان بتوان به آن نیکی که مردم را به تن پسین بود. که از هر اناگی که دیو به مردم اندازند آن اناگی گران‌تر که از راه ایزدان ویخرند[1] و دروندند. ایشان سخت‌تر(ند) به اهرموغان و دیگر دهشن (بد): ستاییداران اهرایی به اهرایی ستاییداری که بیشتر بسیار ستایند.

۱۲. بر رفتن ارمد[2] و ترمد[3] همی اندر دام و آهختن ارمد مردم را به اهرایی و ترمد به دروجش. نیوشیدن بدتران ترمد را. و دوری اهرایی از آن بدتر چون گوسفند سیشد[4] از مردم.

۱۳. و این نیز که به بونده‌منشی زده شود گنامینو به کوشش سترش مند چون اوزمند آن ندین‌دهش[5] (را) زردشت ویژه زند. داد اورمزد (برای) خرداد و مرداد زور به پتوگانه فربهش[6] و گنارش دامان.

۱۴. بر جز دیوی اورمزد و اندازش کنش مردم به مه داستانی هست بیش سودی همه دهش به. و اندر ورمندی یزش یزدان کردن.

۱۵. بر (این) که مردم را به دین و کامگی مینوی بونده‌منشی رساند. و اورواهم مینوگی‌شان از یوشداسرانیدن دین خویش به کام (و) کنش فرارون بود.

۱۶. بر مزدکامگی هر چه. و بس سود که از مزدکامگی مردم (است). خویشهیدن مزد به کار ایزدان و نیز به خدایی بد[7] شما. فرشگرد اخوان (را) به کامه (خود) دهم من که اورمزدم.

آبادی هست اهرایی پهروم.

---

۱. (ویخریند) (؟): حرکت‌دادن، سوق‌دادن، نک: Zaehner, *Zurvan*, pp. 33-34

۲. ارمد، اوستایی: ارمیتی (armaiti)

۳. ترمد، اوستایی: ترمتی (tarō.mati)

۴. (سیشد)، اوستایی: سیژدیَمن (siždyaman): دورشونده. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۲۸.

۵. . وست آن را nîgâyin dahishnŏ خوانده و a reverent creation معنی کرده. سنجانا آن را nihâdgun-dahishn خوانده و fallen creation معنی کرده است بدون تردید این واژه باید «ندین‌دهشن» خوانده شود. نک: فرگرد ۱۰، بند ۳ از همین نسک.

۶. (فرپیهش): فربهی. وست آن را farg و سنجانا آن را farj خوانده است و هردو آن را value معنی کرده‌اند.

۷. (پت): سرور

۹. این نیز گفته شده که بخشندگی به‌خاطر ایزدان کار نیک به شمار می‌رود. به‌وسیلهٔ کار نیک می‌توان به اندیشهٔ نیک رسید.

۱۰. این نیز گفته شده که بهمن من تا سه بار در یک روز می‌رود و اندیشه‌های جهان مادی مرا می‌نگرد و دربارهٔ گفتار و کردار نیک مرا آگاه می‌کند، چه گفتار و کردار آن کسانی را که به تو بخشنده هستند و چه گفتار و کردار آنان که به تو بخشنده نیستند.

۱۱. دربارهٔ ستیز دیوان برای دورکردن هرگونه نیکی از مردم و دست‌نیافتن ایشان بدان نیکی که در روز واپسین به مردم رسد. از هر آسیبی که دیوان برای مردم توطئه می‌کنند، این آسیب از همه سخت‌تر است که آنان را از راه ایزدان دور کنند و آنان را دروند گردانند.

۱۲. دربارهٔ رفتن ارمد و ترمد همیشه در میان آفریدگان. ارمد مردم را به اهرایی سوق می‌دهد و ترمد آنان را به دروغ گفتن. بدتران به سخن ترمد گوش فرا می‌دهند و اهرایی از بدان دور می‌شود چنان‌که گوسفند از مردم می‌گریزد.

۱۳. و این نیز گفته شده که گنامینو به کامل‌فکری زده می‌شود با ستیزه‌ای که همه‌جا گسترده باشد چنان‌که زردشت پاک آن نیرومند آسیب‌رسان را زند. اورمزد برای خرداد و مرداد نیرویی داد که پایدار می‌ماند برای فربهی و ترتیب امور آفریدگان.

۱۴. دربارهٔ اینکه اورمزد ضد دیو است و دربارهٔ اینکه ارزش کردار مردم به مهداستانی است که سبب سود بیشتر برای همهٔ آفریدگان می‌شود. و دربارهٔ اینکه با اعتقاد باید ایزدان را پرستید.

۱۵. دربارهٔ اینکه مینوی کامل‌فکری مردم را به آرزوی دین نیک سوق می‌دهد. و خوشی مینوی بر اثر پاک‌کردن دین خود به‌وسیلهٔ آرزوی نیک و کار نیک به دست می‌آید.

۱۶. دربارهٔ آرزوی پاداش هر چیز و سود بسیاری که به مردم می‌رسد از آرزوی پاداش برای مردم دیگر. پاداش به‌وسیلهٔ انجام کارهای ایزدان به دست می‌آید. این نیز گفته شده که: من که اورمزدم به‌وسیلهٔ حکومت حکمران شما فرشگرد دنیا را به میل خویش ایجاد می‌کنم.

نیکبختی است برترین پرهیزگاری.

۱۲

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱- شاید [illegible] . ۲- بجای [illegible] . ۳- متن: [illegible] .

۱۲

دوازدهم فرگرد

یسن [1]

۱. بر پیدایی هومت و هوخت و هوورشت از دین. مهمانی دین به هومت هوخت و هوورشت. (کسی) که هومت و (کسی) که هوخت و (کسی) که هوورشت را خویشاند، پس اهرایی و مزد اهروان را خویشانده است.

۲. و این نیز (گفته شده) که نه زردشت زایش بر زایشی از پدران که اهرو نه (بودند) (و) ازش نه اهروان پیدایی (؟).

۳. این نیز که شادمنش و کامه و اخو و گنارده[2] و نهاده[3] به منش ایشان دهی دین که من به تو فراز گفتم که از هستان مهست[4] پهروم و نیک‌ترین. (و این) که آن چه گوسفندان از مردم نیازه: آب و واستر و بی‌پیمی. آن چه مردمان از گوسفندان هست خورش و بستر.

۴. این نیز که (آن) چه مردم به ایزدان باید داد تن و توان به بندگی[5] و خویشی (است) و (آن) چه ایزدان به مردمان باید داد همی بر ایشان به.

۵. و این نیز که از ایشان، ایزدان، به آن خوب‌خدای‌ترین خدایی و پادشاهی بدهی و بچاشی که اورمزد و زردشت.

۶. و این نیز که مه هنگامی که به ...[6] هنگامی‌که فراز از آشکاری و مه به تنگی ـ سپیتمان ــ کنش دش‌ورشت ورزاد، چه اورمزد (را) آن آگاه هروسپ نگریدار گیر، چون هرچه اخواستمند میند و گوید و ورزد ایدون او (را) پادافراه مه است.

۷. و این نیز که پهروم یزش و نیایش یزش و نیایش مرد اهرو (است).

۸. بر خواهش و پذیرش زیش که از دو در دستورانه: یک به سرداری اهرایی آن که پیدا است که از فراونی (است) یک به والونی اهرایی آن که پیدا است که از اباورنی نیست.

۹. بر (این) که فراونی بر راستی و راستی بر زبان پادشاهی کند ــ که سخن به کامه اورمزد گویی.

---

۱. در متن نوشته شده است.

۲. در متن آمده است. نگارنده آن را به تصحیح می‌کند.

۳. (نهاتک)، در فارسی: نهاد

۴. در متن به‌جای (مهست)

۵. در متن به‌جای (بندکیه)

۶. در متن (شکر)؛ معنی آن روشن نیست، ولی نویسندهٔ کتاب معنی آشکارک از آن دریافته است.

۱۲
فرگرد دوازدهم
یسن

۱. دربارهٔ اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک آنچنان‌که از دین پیدا است. دربارهٔ اینکه به‌وسیلهٔ اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک می‌توان دین را مهمان کرد. کسی‌که اندیشهٔ نیک و گفتار و کردار نیک را به دست بیاورد، چنین کسی اهرایی و پاداش اهروان را به دست آورده است.

۲. و این نیز (گفته شده) که چنان نیست که زردشت از پدرانی زاییده شده که اهرو نبودند و اهروان از او به وجود نیامدند (؟).

۳. این نیز (گفته شده): ای زردشت با اندیشه شاد و میل و تفکر و خلق و نهاد شاد دینی را که به تو فرا گفتم (= ابلاغ کردم) به اندیشهٔ ایشان بده به کسانی‌که از میان موجودات بزرگ‌ترین و برترین و نیک‌ترین‌اند (و دربارهٔ این موضوع) که آنچه گوسفندان از مردم نیاز دارند آب و چراگاه و امنیت است و آنچه مردمان از گوسفندان نیاز دارند خوراک و پوشاک است.

۴. این نیز گفته شده که آن چیزی که مردم باید به ایزدان بدهند تن و توان خویش است به بندگی و اینکه خود را در اختیار آنان بگذارند و آنچه ایزدان باید به مردم بدهند نیکی است.

۵. این نیز گفته شده که به‌وسیلهٔ این ایزدان، پادشاهی و قدرت را که از آن اورمزد و زردشت است به بهترین پادشاه بده و بیاموز.

۶. و این نیز گفته شده: نه در هنگام شکر (ــ یعنی در آشکارا ــ) و نه در تنگی ــ ای سپیتمان زردشت ــ کسی نباید کار بد بکند، چه اورمزد را باید آگاه و بینای بر هر چیز انگاشت، چون برای هرچه جهان مادی اندیشد و گوید و کند عقوبتی وجود دارد.

۷. و این نیز گفته شده که برترین پرستش و نیایش پرستش و نیایش مرد اهرو است.

۸. دربارهٔ اینکه دو گونه زندگی را باید برطبق دستور درخواست کرد و پذیرفت: یکی به رهبری اهرایی آن چیزی را که پیداست که کار نیک است، دیگر با دوستی اهرایی آن چیزی را که پیداست که از عمل بد به دست نیامده است.

۹. دربارهٔ این موضوع که کار نیک بر راستی و راستی بر زبان حکومت می‌کند (ــ یعنی که سخن باید به میل اورمزد بگویی).

۱۰- [illegible] [۱] [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱۷- [illegible]

۱- متن: [illegible]

۱۰. و این نیز که منم مینوی افزونی که فردم (بودم) و همی بوم و به چیزی فریفته نشوم.

۱۱. بر دادن اورمزد آتش (را) به سرایش و یاری و پانگی مردم. یشتن و یاراندن مـردم (او را). مینـوی آتـش او را کـه اورواهمی ازش (یابد) اورواهم کند. و کسی را که او را نیایش کند، نیایش کند.

۱۲. آن کار مه که بساخته به تن پسین که بهش دام ویژه بود، به آتش بود. خواستن[1] بایستن مردم از ایزدان آیفت را.

۱۳. این نیز که چه ایدون تو (ای) زردشت، شنایانیدارترین(ی) ــ کـه بـیش بـه رامـش مـا را تـوان کـردن ـــ خـوب آمدارانه‌تریم که منوچهر توان آمد، هنگامی‌که از ما خواهی (ای) زردشت ما که امشاسپندانیم.

۱۴. بر نمودن اورمزد به زردشت دامان (را) به تن پسین.

۱۵. این نیز که [همه روشنی او آب سهید] (و) همه روشنی زمین (و) همه روشنی گوسفند و همه روشنی اورور و همه روشنی هروسپ آبادی که از اهرایی پیدایی.

۱۶. بر یشتن اورمزد از یشتاران به پیش‌روشی به پیمان و دین اورمزد که آن را (برای) اهرایـی گیهـان داد و خـدایی و مهی بهش (است) (و) هوپانگی ازش (است). نام خدا دانایی است و یزشش سود دهشان. از او و هنگامی‌که تن‌مند و جـان‌منـد زیند همه نیکی گیتابان و مینویان.

۱۷. این نیز که تو خویش و ایرمان مایی (ای) سپیتمان. نیز به ما بررسی به به‌ترسگاهی. آن تو ــ (ای) زردشت ــ مهـی و بوندگی به کرداری ــ که ترا مهی و بوندگی بود ــ که ترا آن باشد ــ (ای) زردشت ــ بی‌کناره بر از میان ــ که مـزدت ایدون ستبر دهیم که چون به میان ایستی به کناره نبینی ــ (به) پهنای زمین و درازای رود و بالای خورشید.

---

۱. در متن [illegible]؛ شاید به‌جای [illegible] (خواستن)

۱۰. و این نیز گفته شده که من آن مینویی هستم که در آغاز بودم و همیشه خواهم بود و به چیزی فریفته نشوم.

۱۱. دربارهٔ اینکه اورمزد آتش را برای افزایش و یاری و حمایت مردم آفرید و مردم او را می‌ستایند و یاری می‌کنند. و مینوی آتش خوشی به آن کس ارزانی دارد که به آتش خوشی ارزانی دارد و کسی را نیایش کند که آتش را نیایش کند.

۱۲. آن کار بزرگ که در تن پسین انجام می‌گیرد که بدان آفریدگان پاک می‌گردند به‌وسیلهٔ آتش میسر است. باید مردم آن هدیه را از ایزدان بخواهند و آرزو کنند.

۱۳. این نیز گفته شده چون تو ای زردشت خشنودکننده‌ترین آفریدگان هستی (ــ یعنی که برای ما سبب خوشی بیشتری می‌شوی ــ) ما که امشاسپندانیم بهتر و بیشتر از آنکه منوچهر به‌سوی تو آید به‌سوی تو می‌آییم هنگامی‌که از ما درخواست کنی ای زردشت.

۱۴. دربارهٔ اینکه اورمزد آفریدگان را در تن پسین به زردشت نشان دهد.

۱۵. این نیز که او (= زردشت) آب را همه روشن بیند و زمین را همه روشن بیند و گوسفند را همه روشن بیند و گیاه را همه روشن بیند و همه نیکی‌هایی را که از اهرایی است روش بیند.

۱۶. دربارهٔ اینکه ستایش‌کنندگان اورمزد را برای پیشرفت پیمان و دین که آن‌ها را اورمزد برای پاکی گیهان آفریده است می‌ستایند و قدرت و بزرگی بدان‌ها است و نگاهبانی از آن‌ها است. نام پادشاهی دانایی است و پرستش آن به سود آفریدگان است. از پادشاهی نیکی به آفریدگان مینوی و گیتایی می‌رسد، هنگامی‌که دارای تن و جان زندگی می‌کنند.

۱۷. این نیز که تو از آن ما و دوست ما هستی ای سپیتمان و همچنین به ما می‌رسی به‌سبب بزرگداشت نیکوی تو نسبت به ما. این چنین است بزرگی و کمال تو به‌سبب کردار تو (ــ یعنی که بزرگ و کامل می‌شوی ــ) که آن (= بزرگی) بی‌کرانه است از میان ــ یعنی که پاداش ترا این‌گونه خواهیم داد که چون در میان بایستی کرانه را نبینی ــ به پهنای زمین و درازای رود و بلندی خورشید.

۱۸- [illegible]

۱۹- [illegible]

۲۰- [illegible]

۲۱- [illegible]

۲۲- [illegible]

۲۳- [illegible]

۲۴- [illegible]

۲۵- [illegible]

[illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- متن ۱ .

۱۸. او ـــ زردشت ـــ از اورمزد خواست که به من ده مردان تگی (که) بود هاوشت (من) به بر منشی به دین، کـه ایـن دین مزدیسنان مرا نیز روایی دهاند نیز که به این به ورزش من نکیزند و باوریگانی فراز کنند مرا به باوریگان دارند.

۱۹. ـــ گفت او ـ اورمزد ـــ که دهم به تو اَهومردان تگیگی (که) بود هاوشت. ایشان ترا خویش‌انـد (و) ایشــان (تــرا) ایرمان‌اند (و) ایشان هفت[1] (و) ایشان همهاگ (و) ایشان والون که این دین مزدیسنان ترا روایی دهند.

۲۰. پس تو ایشان (را) ـــ ای زردشت ـــ یزی[2] و ایشان فرنامی. به تو یزش و نیایش داده می‌شـود. رادی و اهرایـی یشـته شده به روان تو (رسد) و جان تو از ما است و تن (تو) نیز (از ما است) ای زردشت.

۲۱. فراز به تو در هردو جهان رسم به یاری (من) که دادار اورمزدم. ارزانی بوی ـــ ای زردشت ـــ بـه ایشـان هـر دو: خرداد و مردادی (تو ارزانی بوی) به رامانیداری من که اورمزدم. به ایشان سخن کنش (سخنی که) به تو فراز گفتم من که از مینوان افزونی‌ترینم.

۲۲. گفت او ـــ زردشت ـــ که خواستار(ان) به تو اماوند بودند.

۲۳. گفت او ـــ اورمزد ـــ که خواستار و اماوند بوی اندر اخواستمند.

۲۴. گفت او ـــ زردشت ـــ که رامانیداری تو به دیررسشی جان (باد) هوداترین هستان که ما را دهی.

۲۵. گفت او ـــ اورمزد ـــ که رامانم تو (را) ای زردشت اندر آن پهروم اخوان اهرو(ان).

آبادی است پهروم اهرایی.

---

۱. وست و سنجانا این واژه را «اپت» خوانده‌اند. موله (*Culte*, p. 340) آن را حذف کرده است.

۲. [illegible] (ایزییه): پرستی، ستایش کنی. موله (Ibid) این واژه را hāčē خوانده و convertis les nombreux ترجمه کرده است.

۱۸. زردشت از اورمزد خواست: مردان نیرومند را شاگردان من گردان که به دین من بیندیشند و این دین مزدیسنان را رواج دهند، که کارهای نیک مرا بیاموزند و باور دارند و مرا نیز باور دارند.

۱۹. اورمزد گفت: به تو می‌دهم مردان «اهو»ی نیرومند را که شاگردان تو باشند. اینان خویش توانَد، دوست تواند، هفت نفراند، همکار تواند، یار تواند و این دین مزدیسنان ترا رواج می‌دهند.

۲۰. تو ــ ای زردشت ــ ایشان را بسیار ستایش می‌کنی. ایشان را هدایت کن. به تو پرستش و نیایش داده می‌شود. بخشندگی و اهراییِ نثارشده به روان تو می‌رسد. جان تو از ما است تن تو نیز از ما است.

۲۱. در هر دو جهان برای یاری به تو نزدیک می‌شوم من که آفریدگار اورمزدم. تو ارزانی هستی ــ ای زردشت ــ به هر دو اینان: خرداد و مرداد. تو ارزانی هستی به خوشی که من به تو دهم من که اورمزدم. به‌وسیلهٔ اینان به سخنی که به‌وسیلهٔ من که مقدس‌ترین مینوان هستم به تو گفته شده، رفتار کن.

۲۲. زردشت گفت که خواستاران به‌وسیلهٔ تو نیرومند شدند.

۲۳. اورمزد گفت: خواستار و نیرومند باشی در جهان مادی.

۲۴. زردشت گفت: با زندگی درازخوشی خود را به ما ارزانی‌دار تو که نیکوکارترین هستی‌ها هستی. باشد که آن را به ما بدهی.

۲۵. اورمزد گفت: ترا خوشی دهم ــ ای زردشت ــ در آن برترین جهان اهروان.

نیکبختی است برترین پرهیزگاری.

۱۳

[illegible]

[illegible]

۱– [illegible]

۲– [illegible]

۳– [illegible] [1] [illegible]

۴– [illegible] [1] [illegible]

۵– [illegible]

۶– [illegible]

۷– [illegible]

۸– [illegible]

۹– [illegible] [3] [illegible] [2] [illegible]

۱– متن ۱ . ۲– شاید بجای [illegible] . ۳– بجای [illegible]

۱۳

سیزدهم فرگرد

اوشت وایت

۱. بر بزرگ‌مزدی او که به مرد نیک‌روش و نیز اهرایی دین نیکی کند.

۲. این نیز که دارش اهرایی به ورزش.

۳. بر نشانهٔ مرد اهرو که پیدایی‌اش فرنامش کار و کرفه چنین و ناپیدایی کَستاری ــ کش گناهی نه پیـدا اسـت ـــ و ورزیدار پیمان بهمن: هومت و هوخت و هوورشت. و پروستگی هر بهی و اندر اهروان شنایانیداری.

۴. بر مزد راد از کرفه‌ای که کند کس (را) به نیرو دهشی او و روشن‌راهی و بالست وازشی و فراخ پادشاهی در پهـروم اخوان و برتر رایانشی و بزرگ برزشی روانِ راستِ رادان ــ که داشن هودادار، آن‌گاه به بزرگی‌اش که هست بونده میننـد، هنگامی که فرشگرد و تن پسین و گیهان همهٔ روشن و دام بی‌مرگ کنند.

۵. بر دیدن زردشت امشاسپند به بینش چشم.

۶. بر دادن اورمزد به کنش‌گران مزد.

۷. و این نیز که به خرد و هنر او دام نیز افدم گردد به ویژگی و گیهان بوند بی‌مرگ و همی سود.

۸. بر هنر زردشت این نیز که اندر اخوان اهرایی کامه‌تـر و آشـکاره بیشـیدارِ بـدان و چنـد تـوانی اهرایـی منیـدار و نسانیدار آن گنای[1] دروند، گنامینو، (بود).

۹. و (بر) گزین زردشت بر روز همپرسگی و این نیز که آن روشن روز ــ (ای) اورمزد ــ مـرا باشـد آرمیشـت و بـاد خوابر[2] که مرا نه از خوشا و نه از سرما و نه از سوگ و نه از تشنگی و نه از رنج بیدادی[3]. هوم مرا نـان اسـت کـه ...[4] بـه گمای گوشت شیر و اروند[5] آب، هنگامی که همپرسم به سپنای آگاه بگزیدار ــ (ای) اورمزد ـــ چـه ایـدون فـراز گفتـار شمایم و هنگامی که شنیدم[6] پس دین شما را به توانم گفت.

---

۱. متن [illegible]. سنجانا آن را gand خوانده و terror معنـی کـرده اسـت. مولـه (*Culte*, p. 240) در یـک جـا آن را بـه duš(dānāk) تصـحیح کـرده و stupide ترجمه کرده است و در جای دیگر (Ibid, p. 512) آن را davāk خوانده و trompeur معنی کـرده اسـت. نگارنـده ایـن واژه را «گنـگ» می‌خواند از ریشهٔ گَن (به‌معنی زدن).

۲.در متن [illegible]. سنجانا آن را huawar خوانده و delightful clouds معنی کرده. مولـه (Ibid, p. 240) آن را anabr خوانـد و sans nuages معنـی کرده است. نگارنده آن را خواپر می‌خواند به‌معنی نیک، مفید.

۳. در متن [illegible] (اداتیه): بیدادی. موله به‌اشتباه آن را ăštīh خوانده و معنی قیدی از آن گرفته و en paix معنی کرده است (Ibid, p. 240).

۴. در متن [illegible] . سنجانا آن را bûrag خوانده و جمله را چنین معنی کرده: Sheep with flesh (or fat) in its tails . مولـه آن را būrāg خوانـده و lui, qui coupe معنی کرده (Ibid).

۵. سنجانا این واژه را a-rang خوانده و pure معنی کرده است.

۶. در متن «خوردم» آمده است، ولی شنیدم مناسبت‌تر است. هم سنجانا و هم موله این واژه را «شنیدم» ترجمه کرده‌اند.

۱۳

فرگرد سیزدهم

اوشت وایت

۱. دربارهٔ پاداش بزرگ کسی که به مرد نیک‌روش و به کسی که دین او اهرایی است نیکی کند.

۲. این نیز (گفته شده) که باید اهرایی را در عمل نگاه داشت.

۳. درباره نشان مرد اهرو: (نشان مرد اهرو) این است که نشان می‌دهد برای کار نیک احترام قائل است و کاهش نشان نمی‌دهد (یعنی اینکه گناهی از او سر نمی‌زند ــ) و به پیمان بهمن عمل می‌کند که آن پیمان اندیشهٔ نیک گفتار نیک و کردار نیک است و به هرگونه نیکی علاقه‌مند است و نسبت به اهروان سپاسگزار است.

۴. دربارهٔ پاداش مرد بخشنده به‌علت کار نیکی که در حق کسی با دادن نیرو به او انجام می‌دهد. دربارهٔ اینکه راه روانِ رادان راستکار روشن است و حرکتشان به‌سوی بالا (= به‌سوی بهشت) است. در جهان دیگر سعادتمند و نیرومند هستند. پیشرفتشان برتر است و دارای احترام فراوان هستند، زیرا که بخشندگان هدیه آن‌گاه به‌سبب بزرگی‌شان کامل محسوب می‌گردند، در آن هنگام که فرشگرد و تن پسین انجام می‌گیرد، در آن هنگام که همهٔ جهان روشن و همهٔ آفریدگان جاودانی می‌شوند.

۵. دربارهٔ اینکه زردشت امشاسپندان را به بینش چشم خویش دید.

۶. دربارهٔ اینکه اورمزد به کسانی که کار نیک انجام می‌دهند پاداش می‌دهد.

۷. این نیز گفته شده: به‌وسیلهٔ خرد و هنر او (= اورمزد)، در پایان، آفریدگان به پاکی باز می‌گردند و جهان بدون مرگ و دارای سود همیشگی می‌شود.

۸. دربارهٔ هنر زردشت این نیز گفته شده که در جهان بیشتر از همه به اهرایی مایل بود و آشکارا آزارکننده بدان بود و تا آنجا که می‌توانست به اهرایی می‌اندیشید و نابودکنندهٔ آن زنندهٔ بدکار گنامینو (= اهریمن) بود.

۹. دربارهٔ گزینش زردشت در روز هم‌صحبتی این نیز که: ای اورمزد آن روز برای من آرام باشد. برای من باد نیک باشد و مرا نه از خشکی و نه از سرما و نه از گرسنگی و نه از تشنگی و نه از رنج ظلمی رسد. هوم نان من است که با گوشت و شیر و آب روان آمیخته است، در آن روزی که با اورمزد دانای تصمیم‌گیرنده هم‌صحبتی کنم، زیرا که من نمایندهٔ شما هستم و هنگامی که شنیدم آن‌گاه می‌توانم دین شما را تبلیغ کنم.

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

[illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- بجای [illegible] . متن [illegible] .

۱۰. این نیز که به او آمد هر چه (از این) آیین زست[1]. او را آمد اورواهمی هوم و مذش[2] و سیری ازش. (او را) آمد خرد هروسپ‌آگاه.

۱۱. بر افدی گشتاسب و زردشت. این نیز که دین (را) نمودم به جم خوب‌رمه، و نمودم به فریدون روشن بلند، و نمودم به کی‌آرش، نمودم به گَرشاسب سامان. ایشان نپذیرفتند از ستهمگی دروج نا نیوشیداری که بر ایشان مهمان بود.

۱۲. و این نیز که آگاه بودم که روا نبود پیش از آن که به من رسد سروش اهرا (که گشتاسب) که با او آن مه را زردشت بود.

۱۳. و بر بی‌کاراندن زردشت با دیگر دین برداران دروندان (را) از انایی و زیان دامان.

۱۴. و این نیز که زردشت پرسید از اورمزد که چه ایدون به ایشان فرمایم که نه به دار[3] و سناه توانی‌اند ــ که زین افزارشان نیست ــ و نه بر پناه و ایشان (را) بیشیدار بس است.

۱۵. او ــ اورمزد ــ گفت که ایشان تُشت[4] منش مرد (و) وخشانش دخشه به هوش (اند) که نه ایدون به سپاه توانی‌اند و ایشان را بس بیشیدار (است).

۱۶. این نیز که اورمزد (را) به هستی دوشیدن و دین (را) به منش زورمند داشتن. به خورشید پیدایی‌اش مزد دهند (به کسی) که خدایی‌اش هست به بونده‌منشی؛ (کسی) که اهرایی به کنش، پس او را بهمن مزد دهد.

پهروم اهرایی آبادی است.

---

۱. [illegible] (زست): خواست آرزو کرد. سنجانا آن را به‌اشتباه proceeded معنی کرده و آن را با «جستن» در فارسی یکی دانسته است. در *وندیداد* این واژه چندین بار آمده و کاپادیا آن را zandîtan خوانده است (*فرهنگ وندیداد*، ص ۳۶۳). این واژه از ریشهٔ ǰad اوستایی است و صورت مصدر پهلوی آن زستن است.

۲. در متن [illegible]. سنجانا آن را nimâyišn خوانده و display معنی کرده است. موله نیز آن را nimāyišn خوانده و جمله را چنین ترجمه کرده است: (Il abtint que le Hōm le remplît de joie (Ibid, p. 240، نگارنده این واژه را «مذشن» یا «ماذش» می‌خواند و «مستی» ترجمه می‌کند. واژهٔ مذش درمورد هوم در زند یسن به کار رفته است نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۴۹ و ۱۵۴.

۳. [illegible]. سنجانا آن را dâr خوانده و holding معنی کرده است. نگارنده این واژه را دار می‌خواند. این واژه در ایادگار زریران (*متن‌های پهلوی* جاماسب‌آسانا، ص ۳، سطر ۱۷) نیز آمده و معنی آن تاکنون روشن نشده است. واژهٔ دار را نگارنده به‌معنی «تیغ» می‌گیرد که آن را در جزء دوم واژهٔ اوستایی «سَتُ دارا» (satō. dārā) نیز می‌بینیم. در سغدی d'r به معنی «تیغه» آمده است. همچنین، در ختنی dairä به همین معنی است. درمورد واژه‌های اوستایی و سغدی و ختنی نک: I., Gershevitch, *Avestan Hymn to Mithra*, p. 245

۴. تُشت: ساکت، مطیع. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۹۶.

۱۰. این نیز گفته شده که هرچه او از این‌گونه درخواست کرده بدو رسید. خوشی و مستی هوم بدو رسید و از آن سیر شد. خرد ازهمه‌چیزآگاه بدو رسید.

۱۱. دربارهٔ شگفتی گشتاسب و زردشت این نیز گفته شده: من دین را به جم خوب‌رمه نمودم، به فریدون روشن بلند نمودم، به کی‌آرش نمودم، به گرشاسپ از خاندان سام نمودم. ایشان آن را نپذیرفتند به‌علت نیرومندی دیو «عدم اطاعت» که در وجود ایشان جایگزین بود.

۱۲. و این نیز گفته شده که من آگاه بودم که تا سروش اهرا (بعضی گفته‌اند گشتاسب) به همراهی زردشت راد بزرگ پیش من نیاید دین رواج پیدا نمی‌کند.

۱۳. دربارهٔ اینکه زردشت همراه با دین‌داران دیگر دروندان را بی‌نیرو می‌کند تا آسیب و زبان به آفریدگان نرسانند.

۱۴. و این نیز گفته شده که زردشت از اورمزد پرسید که به اینان چه فرمان دهم که قادر به داشتن تیغ و سلاح نیستند ــ یعنی که اسلحه ندارند و سپاه ندارند و پناهی ندارند ــ ولی گزندرسان به ایشان فراوان است.

۱۵. اورمزد گفت که این مردان مطیع‌اند و شخصیتشان رو به افزونی است به‌جهت هوششان، ولی ایشان را سپاه نیرومند نیست و گزندرسان برای آنان فراوان است.

۱۶. این نیز که باید اورمزد را برای هستی‌اش دوست داشت و باید دین را در اندیشهٔ خویش زورمند نگاه داشت. کسی که با کامل‌فکری حکومت کند او را پاداشی است به آشکاری خورشید. کسی اهرایی با کردار اوست او را بهمن پاداش دهد.

برترین پرهیزگاری نیکبختی است.

۱۴

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- متن [illegible] . ۳- متن [illegible] . ۴- متن [illegible] . ۵- شاید [illegible] . ۶- متن [illegible] .
۷- متن [illegible] .

۱۴
چهاردهم فرگرد
تت سواک‌پرس

۱. بر ستایش دین این نیز که از دین هر کس (را) نیکی (است).

۲. این نیز که زهای من (است) ــ (ای) زردشت ــ و من پدر و پروردار اهرایی به (هستم). من دادم ــ (ای) زردشت ــ راه خورشید و ستاره را و من آگاهم که چگونه وخشد و نرفسد[1].

۳. من پایم زمین و آسمان بی‌دارش (ــ کش داشتاری (در) گیتی نیست ــ) بی بیفتش. من آب و اورور دادم (و) من بردم باد[2] تیز را. به هم ایوزند بهمن و باد که هرگز پهروم مزد به زمین کنند (ــ که مزدی این به که ایشان دهند باران ــ).

۴. من دادم دام (را) ــ (ای) زردشت ــ به بهمن اندر گیهان. هنگامی‌که ایشان را فراز دادم که پر سرده(اند) ۳۰ سده دام من بود بی‌زرمان و بی‌مرگ. (ای) زردشت، اندر آن ۳۰ سده نبود سوگ (و) تشنگی و نه خواب[3] تن و نه زیناوندی و نه زرمان بود و نه مرگی و نه سرد باد و نه گرم باد. بی‌مرگ بود گیهان من. همه روشن هستی اهروان. پس آهوگانش بر آمد به گیهان استمند اهرایی. پس از دادن خواب و زیناوندی پس دادم روز و شب. پس دادم اوش و ریپیسپ.

۵. من خدایی (را) با آرزوی بونده‌منشی به هم تاشیدم. به[4] سودمندتر وندانش دادم پسر را به پدر. آن وندانش که نداند بینش ماده گشن.[5] و اندر آن وندانش دادم پسر به پدر ای زردشت. ایدون گنامینو نگرید و برخواند از آن زفر که سپینامینو تو داداری هرویسپ دام (را). کینانم ــ (ای) سپینامینو ــ هرویسپ دام تو.

۶. بر روا بودن دین به هر کس بهش فرشگرد (و) تن پسین. این نیز که این دین تو ــ (ای) زردشت ــ گیهان اهرایی فراخاند[6] (و) پهروم است از دینان.

---

۱. نرفسیدن: کاهش یافتن ماه. اوستا نرفستی (nərəfsati). نک: فرهنگ *یسنا*، ص ۱۷۸.

۲. در متن [illegible] . سنجان آن را debrûnd amat خوانده و جمله را چنین معنی کرده است: owing to me they develop. موله (*Culte*, 397) آن را ābarand am خوانده و چنین معنی کرده است: J'ai créé le vent rapide, et vite à moi se joignent

۳. [illegible] ، شاید این واژه تصحیف واژهٔ [illegible] (نک: *بندهش*، ص ۱۲۸، س ۱۱) یا [illegible] (*بندهش*، ص ۲۱، س ۱۳) باشد. واژهٔ خواب معمولاً به یکی از این دو صورت می‌آید. سنجانا به‌غلط این واژه را khvad خوانده و perspiration معنی کرده است.

۴. این واژه با واژهٔ پیشین در متن با هم آمده است. موله آن را an خوانده است (Ibid).

۵. موله این واژه را به‌غلط yuvān' خوانده است (Ibid).

۶. در متن [illegible] (فراخ شود) به‌جای [illegible] .

۱۴

فرگرد چهاردهم

تت سواک پرس

۱. دربارهٔ ستایش‌کردن دین این نیز گفته شده که نیکی هر کس از دین است.

۲. این را نیز اورمزد گفت: اهرایی نیک فرزند من است و من پدر و پرورندهٔ اهرایی نیک هستم. ای زردشت من راه خورشید و ستارگان را آفریدم و من آگاه هستم که چگونه ماه افزوده می‌شود و کاهش می‌یابد.

۳. من زمین و آسمان را می‌پایم بدون اینکه تکیه‌گاهی داشته باشند (ـ یعنی اینکه تکیه‌گاهی در گیتی ندارند ـ) بدون اینکه بیفتند. من آب و گیاه را آفریدم. من باد تند را آوردم. بهمن و باد با هم گرد آیند که همیشه بهترین پاداش را به زمین دهند (ـ یعنی اینکه این مزد نیک را که باران باشد می‌دهند ـ).

۴. ای زردشت من آفریدگان را به‌وسیلهٔ بهمن در جهان آفریدم. هنگامی‌که آفریدگان خود را که دارای انواع فراوانی هستند آفریدم، تا ۳۰ سده بدون پیری و مرگ بودند. ای زردشت اندر آن ۳۰ سده گرسنگی و تشنگی و خواب تن و بیداری و پیری و مرگ و باد سرد و باد گرم وجود نداشت. جهان من بی‌مرگ بود و جهان اهرایی همیشه روشن بود. پس تباهی به جهان مادی اهرایی آمد. پس از آفریدن خواب و بیداری روز و شب را و سپس سپیده‌دم و ظهر را آفریدم.

۵. من حکومت را همراه با آرزوی کامل‌فکری[۱] با هم آفریدم. به‌وسیلهٔ پدر آفرینش پسر را سودمندتر کردم (؟) آن آفرینش آفرینشی است که آفرید نر را با دیدار ماده. و اندر آن آفرینش پسر را برای پدر آفریدم ای زردشت. چنین اهریمن نگرید و از آن ژرفنا بانگ برآورد که ای سپینامینو تو آفریدگار همهٔ آفریدگان هستی. ای سپینامینو همهٔ آفریدگان ترا بر آن دارم که به تو کینه ورزند.

۶. دربارهٔ اینکه دین به‌وسیلهٔ همه رواج پیدا می‌کند و بدان‌وسیله فرشگرد و تن پسین ایجاد می‌گردد. این نیز گفته شده که ای زردشت این دین تو جهان اهرایی را فراخ گرداند. این دین برترین دین‌ها است.

---

۱. واژهٔ بوندک‌مینشنیه ترجمهٔ واژه اوستاییِ سپنت‌ارمیتی است، بنابراین می‌توان آن را فداکاری نیز معنی کرد.

[illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱- تن [illegible] ۲- تن [illegible]

این دین تو ــ ای زردشت ــ فراخاند گیهان اهرایی (را). بونده‌منشی فردم داده شده اندر وارم ایشان که این دین مزدیسنان ترا شمرند ــ ای زردشت ــ این دین به پهروم تو که به اهرایی شاید به خویش کردن.

۷. فرازگویی این به خویشان و ایرمانان (و) به آسرونان و به کردارترین به ده که این دین مزدیسنان ترا بپیکارند بر به زمین دارای هفت کشور. فراز این گویی به فرازترین از مانان و ویسان (و) زندان و دیهان. فراز دوش این دین مرا و فرنام مزدیسنی ــ ای زردشت ــ جد دیو اورمزد دادستان.

۸. گفت او ــ اورمزد ــ که فراز دوشیدم این دین مزدیسنی ترا ــ ای زردشت ــ جد دیو اورمزد دادستان. اگر این (دین) ترا ــ ای زردشت ــ مزدیسنی جد دیو اورمزد دادستان را ندوشیدمی به گناهش بودی (ــ که گناهیدی ــ) فرنامش دین مزدیسنان (ــ که دین روا نبودی ــ) نه کس پس از سودمندان بی‌زردشت روا بود دین مزدیسنان. پس تا به فرشگردکرداری، پس تا اخوان همی زندگی، پس تا رستان بر اوزشی، پس که تا به مینوگان بگزارشی.

۹. بر نکوهیدن اندر دوزخ دروندان به دروند تران ... [1] هست که نیز پس از بختن دیگران از دوزخ ۳ شب دوزخ پزیدن و پس از آن سه شب دادار ایشان را نیز از آن اناگی بوزاندن و به نیکی رسد.

۱۰. این نیز که زردشت پرسید از اورمزد که چون هرگز ــ ای اورمزد ــ دیو آشنا (که) خوب‌خدای بودند، چون اندر گیهان میننددشان که نیکی ازشان بود؟

۱۱. و او ــ اورمزد ــ گفت که بوند و هستند دیو(ان) ــ ای زردشت ــ دش‌خدا نه خوب‌خدا. نیز به مزد کار اهرایی فراز (نه) دهند.

پهروم اهرایی است آبادی.

---

۱. در متن [illegible] آمده است که معنی درستی از آن برنمی‌آید.

ای زردشت این دین تو جهان اهرایی را فراخ گرداند. نخست بونده(منشی) (= کامل‌فکری یا فداکاری) را آفریدم در دل آنان که این دین مزدیسنان ترا تبلیغ کنند، این دین نیک ترا که برترین دین‌ها است و به‌وسیلهٔ اهرایی آن را می‌توان از آن خود کرد.

۷. برگو آن را به خویشان و دوستان و به پیشوایان دینی و به نیرومندترین مردمی که در ده هستند، تا اینکه برای این دین مزدیسنان تو در زمین دارای هفت کشور پیکار کنند. برگو این دین را به خانواده‌ها و دیه‌ها و قبیله‌ها و شهرها که از همه به تو نزدیک‌ترند. ای زردشت، این دین مرا برگزین و احترام کن، (یعنی) مزدیسنی ضد دیو قانون اورمزد را.

۸. اورمزد گفت که ای زردشت برگزیدم این دین مزدیسنی ترا که ضد دیو است و قانون اورمزد است. ای زردشت اگر این دین مزدیسنی را برنگزیده بودم، احترام این دین مزدیسنان در تباهی بود (ــ یعنی که در نابودی بود ــ) (ــ یعنی که دین رواج نداشت ــ). به‌جز از زردشت به‌وسیلهٔ هیچ‌کس از سوشیانت‌ها دین مزدیسنان رواج پیدا نمی‌کرد تا انجام فرشگرد، تا زندگی همیشگی جهان، تا برخاستن مردگان، تا جداشدن مینوها از یکدیگر.

۹. دربارهٔ اینکه در دوزخ دروندان دروندتران را نکوهش می‌کنند. ... نیز اینکه پس از نجات دیگران از دوزخ تا سه شب دوزخ می‌پزد و پس از آن سه شب آفریدگار ایشان را نیز از آن آسیب نجات دهد و به نیکی می‌رسند.

۱۰. این نیز گفته شده که زردشت از اورمزد پرسید که ای اورمزد آیا هرگز دیوی شناخته شده که حاکم خوبی باشد آن‌طوری‌که مردم در جهان تصور می‌کنند که نیکی از آن‌ها است؟

۱۱. اورمزد گفت که ای زردشت دیوان حاکم بدند و همیشه چنین خواهند بود، نه حاکم خوب. حتی با وجود پاداش، کارِ اهرایی نکنند.

پرترین پرهیزگاری است خوشبختی.

۱۵
پانزدهم فرگرد
آت‌فروخشی

۱. بر ۷ پهرومی اندرز دین.

۲. فردم همی با دادار، سپینامینو، به نیوشیدن، آموختن (و) ورزیدن دینش. این نیز که بهش بود بختگی دهش به از ایوگد.

۳. ددیگر بر جدایی از مرنجانیدار گنامینو، نکوهیدنش از ترمنشی[1] و دروغزنی که سرش هر آهو.

۴. سدیگر ویراستن خیم به هومت و هوخت و هورشت. و این نیز که کسی که از شما این مانسر (را) نه ایدون ورزد چون منش و گویش پس او را ایشان نبخشند روشنی، نبخشند پهروم اخوان. تا به افدم اناگ است.

۵. چهارم بر پهرومی «خود داس» چون که «خودی دهشی». و دادستانش دادن بهی زهگی خویش به پیدایی زهگی و پیوندشی و سترشنیکی و کاریگی و سودیگی.

۶. و خودی دهشی ــ خود داس ــ فردم دادار اورمزد به پدری بهمن که فردم زها (بود) ورزید. و از آن ورزشی رواگی مینویی و گیتایی دام و بس پیوندگی چون از روشنی بریه و از بریه فروغ[2] و از فروغ بام بود. پر روشانه گستردن و به فرشگرد پیوستن مردم. نیز به گذاریگی مینویی و گیتایی اندر مینو و گیتی سپندارمد واسپوهرگانید[3] پذیرفتاری فر مادری.

۷. پنجم بر گرفتن و داشتن اهومند و ردمند دستور (و) نیوشیدن آموگش و بهش دستوری به اورمزد، بهش مزد کرفه نیک پیوستگی پهروم اخوان.

---

۱. ترمنشی: تحقیر، کوچک شمردن، به چیزی نگرفتن. موله (*Culte*, p. 330) این واژه را opposition ترجمه کرده است.

۲. در متن [Pahlavi] (پیروک): فروغ

۳. واسپرهرگانیدن: دارای شخصیت یا صفت مشخصه خاص‌شدن، کامل‌شدن. نک: *شکندگمانیک*، ص ۲۸۷.

۱۵
فرگرد پانزدهم
آت فروخشی

۱. دربارهٔ هفت کمال که اندرز دین هستند.

۲. نخست هماهنگی با آفریدگار، سپینامینو، با اطاعت‌کردن و آموختن دین او و عمل‌کردن بدان. این نیز گفته شده که بدین‌وسیله نجات از متجاوز (= اهریمن) ممکن می‌گردد.

۳. دوم دربارهٔ جدایی گرفتن از نابودکننده ــ اهریمن ــ و نکوهیدن او به‌علت تکبر و دروغگویی که سر همهٔ عیب‌های او است.

۴. سوم پاک‌کردن خیم به‌وسیلهٔ اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک. این نیز گفته شده که کسی که از میان شما به این مانسر (= کلام مقدس) عمل نکند، آن‌طورکه اندیشه شده و گفته شده به چنین کسی روشنی بخشیده نمی‌شود و بهترین زندگی (= بهشت) بخشیده نمی‌شود و تا پایان بدبخت خواهد بود.

۵. چهارم دربارهٔ عالی‌بودن ازدواج با نزدیکان[1] (ـ که به‌معنی دادن به خود است ـ). و نتیجهٔ آن دادن نیکی نیروی زایش خود است برای ایجاد زایش فرزند و پیوند ایجادکردن و گسترش پیوند و فعالیت و سود.

۶. و عمل دادن خود (ــ یعنی ازدواج با نزدیکان ـ) را نخست آفریدگار اورمزد انجام داد، بدین‌گونه که پدر بهمن بود که نخستین فرزند بود. در نتیجهٔ آن کار، آفریدگان مینو و گیتی در حرکت آمدند و بسیار پیوند ایجاد شد، چنان‌که از روشنی شعله و از شعله فروغ و از فروغ نور حاصل می‌گردد. مردم با تولیدنسل‌کردن گسترش پیدا کردند و به فرشگرد پیوستند. نیز به‌علت اینکه اسپندارمد در گیتی و مینو آفریدگان مینو و گیتی را گسترش داده بود به این شخصیت نائل شد که فر مادربودن را دریافت کرد.

۷. پنجم دربارهٔ گرفتن و داشتن دستور اهومند و ردمند و پیروی‌کردن از نظریات او، (زیرا که) بدان‌وسیله اورمزد به منزلهٔ دستور گرفته شده است و بدان‌وسیله پاداش کار نیک نصیب آدمی می‌گردد و به بهترین زندگی (= بهشت) می‌توان رسید.

---

۱. آدمی با زناشویی با نزدیکان نیروی خود را در تولید نسل بیشتر به کار می‌برد.

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

[illegible]

۱- متن ۱ . ۲- متن ۱ . ۳- [illegible]

۸. ششم بر ستایش نیایش (و) یزش دادار اورمزد. و این نیز که به بهمن فراز همپرسگی بود و خردش سود چاشد که تو خواستاری به بی‌مرگ روشی روان ــ ای زردشت ــ که اورمزد خدای دامـان (اسـت). و شـنایش مـردم ورزش نیـایش (و) فرمان و پیمان او (است).

۹. بر خدایی اورمزد نیز به مزد (و) پوهل. دادنش اندر به اوامها[1] آن گیهان ویراستار بدتر گشفتار سودمند(ان).

۱۰. این نیز که به بونده‌منشی همیشه گرفتار یزش من بوی ای سپیتمان.

۱۱. و بر دادن اورمزد به دامان زور و آن زور گناردن[2] و ترمانیدن گنامینو و افزارانش اورمزد و دهشان (و). بازگشتن آن ترمانی به گنامینو و دیوان با هم و (آن‌ها) که دادهٔ دیوان هستند.

۱۲. بر ستایشی زردشت این نیز که تو ای سودمند و تو ای دستور و بد به تو دین افزونی. تو بـرادر و همـای هرویسـپ سودمندانی و دوست تو ایدون بهمن است.

پهروم آبادی اهرایی است.

---

۱. در متن این واژه به واژهٔ پیشین چسبیده است ([illegible]). وست آن را به hû-hangâmîhâ تصحیح کرده و good assemblies معنی کرده است. سنجانا آن را hû-aôbâmîhâ خوانده و good ages معنی کرده است. مولـه (Culte, p. 330) آن را an-āβāmīhā خوانـده و aux différentes époques معنی کرده است. نگارنده واژهٔ [illegible] را پیش‌واژه می‌گیرد به معنـی «بـه، در» و [illegible] را چنانکـه سـنجانا و مولـه حـدس زده‌انـد بـه [illegible](اوبامی‌ها: دوره‌ها) تصحیح می‌کند.

۲. در متن [illegible]. وست آن را به nîvârdanŏ تصحیح کرده و preparation معنی کرده. سنجانا آن را nîvârûn خوانده و liking معنی کـرده اسـت. موله (Ibid) آن را به vinārdan تصحیح کرده و cette force (les) farme معنی کرده است.

۸. ششم دربارهٔ ستایش و نیایش و پرستش آفریدگار اورمزد. این نیز گفته شده که هم‌صحبتی (با اورمزد) به‌وسیلهٔ بهمن ممکن می‌گردد و خرد او سود می‌آموزد. تو ای زردشت خواستار جاودانگی روان هستی. اورمزد پادشاه آفریدگان است و مردم با انجام‌دادن نیایش و اطاعت و فرمان و پیمان او باید از او سپاسگزاری کنند.

۹. دربارهٔ سلطنت اورمزد به‌وسیلهٔ پاداش و پادافراه و اینکه اورمزد در دوره‌های گوناگون سوشیانس‌ها (= ناجیان) را می‌آفریند که پاک‌کنندهٔ جهان و نابودکنندهٔ بدان هستند.

۱۰. این نیز گفته شده که به‌وسیلهٔ کامل‌فکری همیشه پرستش مرا بر عهده داری ای سپیتمان.

۱۱. و دربارهٔ اینکه اورمزد برای آفریدگان زور (را) آفرید و آن زور آنان را منظم نگاه می‌دارد. و تحقیرکردن گنامینو و یاران او و اورمزد و آفریدگان او را. و اینکه همیشه آن تحقیر به خود گنامینو و دیوان با هم و آفریدگانی که دیوان آفریده‌اند می‌رسد.

۱۲. دربارهٔ ستایش زردشت این نیز گفته شده که تو نجات‌دهنده و دستور و سرور هستی برای تو است دین مقدس، تو برادر و همکار همهٔ نجات‌دهندگان (= سوشیانس‌ها) هستی و دوست تو هم بهمن است.

برترین نیکبختی پرهیزگاری است.

۱۶

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲- [illegible]
[illegible]
[illegible]

۳- [illegible]
[illegible]
[illegible] [1] [illegible]
[illegible]

۴- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۵- [illegible]
[illegible]
[illegible]

۶- [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۷- [illegible]
[illegible]

۱- متن: د.

۱۶

شانزدهم فرگرد

کمنمیز

۱. بر فرنافتن به کدار بوم به نو خواهشی فر. این نیز که ناخرسندانه (مه) مان ـــ ای زردشت ـــ نه به دوشش ما هنگامی که ترا نشانیند خویش و نه ایرمان نه هما و نه والون و نه ساستار دروند که یزششان برای دیوان کامکارتر (است) از یزش و نیایش تو.

۲. و هر جا و نیز هنگامی که از ما دوری پس از چیز ما باز مَایست. و نیز چون چیز گیتی خواب نیایستاد ترا پس ما را یزی و ما را فرنامی.

۳. و این نیز ایدون که کامه او ــ گنامینو ــ (این) است که کس میزی و مَه فرنامی به امشاسپندان و مه ایدر اهویی و مَه ردی (ــ که خدا و دستورمدارند و کامشان نه به اهرایی پهروم ــ).

۴. و این نیز که تنگ[1] (؟) مینویی و کم‌خواستگی از کم‌روشی مردان خود را مانیداران (است.) آگاهی ای زردشت که ناخواستار[2] این هستی که ناتوانی (است) ترا چه ندانی و بینم گویش گرزش ترا و آمار ترا خواهم.

۵. و این نیز که آگاهی (از) کامه رامانیداری ما که امشاسپندانیم و دهیم به تو رامانیداری که تو زایی[3] و ترا دهیم آبادی که دوست به دوست دهد.

۶. بر رسیدن اندر اوامان اروندان که سودمندان‌اند به آموختش (و) ورزش خرد. و بالیدند تشنگی جوانان را. ایشان از بایی بونده‌منشی فراخانند گیهان اهرایی (را) و تنگی به دروج دهند و رسد به ایشان سودی که از اهرایی (است).

۷. و این نیز که آن دژ ستهمه به کنش خویش فرود مرده بود.

---

۱. در متن [illegible] . وست آن را به tang تصحیح کرده و آن را contracted معنی کرده است. سنجانا نیز همین تصحیح را پذیرفته و آن را strained معنی کرده است.

۲. ناخواستار: بدون نیرو. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۵.

۳. [illegible] (زایی): «خواهی»، از مصدر زاستن. نک: فرگرد ۱۱، همین نسک بند ۶.

۱۶
شانزدهم فرگرد
کمنمیز

۱. دربارهٔ اینکه فر به هر سرزمینی داخل می‌شود اگر آن را از نو درخواست کنند. این نیز گفته شده که ای زردشت ناخرسندانه باقی نمان[۱]، نه به‌خاطر دوستی ما، نه هنگامی‌که خویشان و دوستان و یاوران و نزدیکان از تو سپاسگزاری نکنند. نه هنگامی‌که حاکمان ظالم تبهکار، که بیشتر مایل به پرستش دیوان هستند، با پرستش و نیایش تو از تو سپاسگزاری نکنند.

۲. و هرجا و هروقت که از ما دور هستی، آن‌گاه، نیز از کار ما باز مایست. و نیز اینکه هرگاه که چیزهای این جهانی برای تو خوب نبود، آن‌گاه ما را پرستش و احترام کن.

۳. این نیز گفته شده که میل گنامینو (= اهریمن) این است که هیچ کس امشاسپندان را نپرستد و احترام نکند و در اینجا (= در این جهان) هییچ کس اهویی و ردی را نپرستد و احترام نکند (ــ یعنی که مردم حاکم و پیشوای مذهبی نباید داشته باشند و میل‌شان به طرف برترین اهرایی نباشد ــ).

۴. و این نیز گفته شده که سختی مینوی و کم نیرویی به‌علت فعالیت کم و طلب لذت برای خود است. تو آگاهی ای زردشت که چنین بی‌نیرو هستی (ــ یعنی که ناتوانی ــ)، زیرا که نمی‌دانی. ولی من گفتار شکایت‌آمیز ترا می‌دانم و به حساب تو رسیدگی می‌کنم.

۵. و این نیز گفته شده که تو آگاه هستی از اینکه ما امشاسپندان آرزوی ترا بر می‌آوریم و به تو می‌دهیم آنچه را آرزو می‌کنی و ترا نیکی دهیم چنانکه دوست به دوست دهد.

۶. دربارهٔ اینکه در دوره‌های مختلف سوشیانس‌های نیرومند سر می‌رسند برای آموزاندن خرد و عمل‌کردن بدان. ایشان تشنگی جوانان[۲] را می‌افزایند. ایشان با کامل‌فکری جهان اهرایی را افزایش می‌دهند و به دروج تنگی می‌رسانند و سودی که از اهرایی است (به مردم) می‌رسد.

۷. و این نیز (گفته شده) که آن ستمکار (= اهریمن) به‌وسیلهٔ کردار خویش نابود خواهد شد.

---

۱. هیچ‌گاه ناراضی مباش.

۲. تشنگی جوانان برای رستگاری

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱۴- [illegible]

۱۵- [illegible]

۱۶- [illegible]

۱۷- [illegible]

۱- در متن این واژه دوبار نوشته شده . ۲- چنین است متن بجای [illegible] .

۸. بر همیستاراندن بدتران همی به اند چند روز است که آن هوخدا که دستورش مانسرسپند (است) بر خشم پادشاه بود.

۹. بر ستایش ویراستاران. این نیز که باوریگان به خوب‌شناسگی نیز به مهر آن که گناهکاران (را) پادافراه کند به این دارش (ـــ که شناسه مهربان ـــ).

۱۰. و بر دادستان کنار خویش. این نیز که به رشن زینانش[1] که اهرو و نیز که دروند (ـــ که هر کس به دادستان‌مندی دارش ـــ).

۱۱. و این نیز که به نیک خویش‌دارش کسی (که) روان خویش (را) از دروندی بوزیده است.

۱۲. و این نیز که ایدون دستور تو خویش دین ویژه (است).

۱۳. بر نشان دروج خسته[2] مانی و دروندان که نیوشاگش (بودند) و زنشی که او را از آن دهبد آمد.

۱۴. و این نیز که دروند که گیهان مرا به آن کینی اهرمن دهد بر ایستانده است دیو ریش خود را (ـــ که روا کرده بود به مرگی آن گیهان اهروان را ـــ) که ستاید یزش اهرایی (را). نه ایدون آن زردشت ستایید ردی گیهانان (را) (ـــ که گوید که به ردی و دستوری من به شایم ـــ). و نه ایدون آن زردشت. مدرش[3] یوداند[4] آن به مردمان گوید زایشی (ـــ همی زایشی ـــ) ازش بود و ایشان که به یودانند مدرش پس آن ایشان مینند یزش دیوان پهروم رسد.

۱۵. به پذیره رسشی سروش اهرو (به) خدای به تن او به بیش آن خدای که این به هوزیشی پانگی نه به دژ زیشی و به کدار زمان بیشیدار دروندان.

۱۶. بر خویشی دین آهختاران کرفهٔ دین آهختگان.

۱۷. بر نشان افدم اوام که هزاره زردشتان است.

---

۱. «رشن زینانش» ترجمهٔ پهلوی واژهٔ اوستایی rašnā-jvąs است، به‌معنی زندگی با راستی نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۰۸.

۲. [illegible] (خستک). شاید تصحیف [illegible] باشد.

۳. [illegible] (موترشن): کثافت، ناپاکی، نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۵۹.

۴. [illegible] (جودینیت): به حرکت درآورد، بجنباند. از ریشهٔ اوستایی یَـُز (yaoz) فارسی باستان یَـُد (yaod). این واژه در زند یسن نیز آمده است. و دابار آن را jūdēnītan خوانده است. نک: همان کتاب، ص ۲۰۰.

۸. دربارهٔ اینکه باید با بدان همیشه تا آنجا که قدرت هست مخالفت کرد تا درنتیجه حکمران عادل که کلام مقدس دستور او است بر خشم مسلط شود.

۹. دربارهٔ ستایش کردن مرتب‌کنندگان (= سوشیانس‌ها). این نیز گفته شده که باید به دانش نیک و نیز به مهر اعتقاد داشت که گناهکاران را پادافراه کند (یعنی دانای مهربان).

۱۰. دربارهٔ قانون خویشان هرکه باشد. این نیز گفته شده که به راستی باید زیست، چه اهرو و چه دروند (یعنی با هرکسی باید به عدالت رفتار کرد).

۱۱. و این نیز گفته شده که کسی‌که روان خویش را از بدکاری نجات داده است باید خویش نیک محسوب داشت.

۱۲. و این نیز گفته شده که دستور تو همان دین پاک تو است.

۱۳. دربارهٔ نشان مانی دروج خسته و نیوشاگان او و دربارهٔ اینکه آن پادشاه او را نابود ساخت.

۱۴. و این نیز گفته شده که دروندی که جهان مرا به آن اهریمن پر کینه دهد دیو آزارکنندهٔ خود را برانگیزانده است (ــ یعنی اینکه گیهان اهروان را به نابودی کشانده است ــ)، آن کسی‌که اهرایی را ستایش کند نه آنچنان که زردشت ستایش کرده است ردی جهان را، آن کسی که گوید که برای ردی و دستوری من بهتر شایسته‌ام و نه زردشت. آن کسی که به مردم بگوید که تولید (ــ یعنی تولید نسل دائمی ــ) از او است چنین کسی کثافت را به جنبش درآورده است. و کسانی که کثافت را به جنبش درمی‌آورند چنین پندارند که پرستش دیوان برترین پرستش است.

۱۵. دربارهٔ اینکه سروش اهرو برای مخالفت با رنج به پیشواز تن آن حکمرانی می‌رود که زندگی نیک را حمایت کند و نه زندگی بد را و در هر زمان دروندان را آزار رساند.

۱۶. دربارهٔ اینکه کار نیک کسانی‌که به دین ایمان آورده‌اند به کسانی می‌رسد که آن‌ها را به دین آورده‌اند.

۱۷. دربارهٔ نشانه‌های آخر زمان که هزارهٔ پسران زردشت است.

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]

۲۰ - [illegible]

۲۱ - [illegible]

۲۲ - [illegible]

۱- متن [illegible] . ۲- متن [illegible] . ۳- متن [illegible] .

۱۸. این نیز که به خدایی بر اهرامند[1] (آنان) که کی و کرپ‌اند و نیز آن بدترین خدایان به ده که از آن کنش بد (و) به آن گویش مرنجان‌اند اخوان مردمان، و مرنجان‌اند روان خویش (را)، مرنجان‌اند گیهان استمندان (را) که گرهمه[2] شان از اهرایی دوشه‌تر. نیز خدایی (آنان) گشنه‌سرایش[3] (است) اندر اخوان از آن فرمان بد که اباروِن دهند آموختش[3]. ایشان به افدم سپارند به دروج‌مان[4].

۱۹. و ایدر نیز بر ستایش فریانگان دوده گوید که بر رسد اهرایی ــ سپیتمان ــ از نافان و نوادگان توران هنگامی که اوزید به فریانگانان. گفته (اند) ایدون چون به توران بود. ایشان به بونده منشی‌باشی فرایانند گیهان اهرایی (را) و تنگی به دروج دهند. هم ایشان به بهمن برمینند ــ ای زردشت ــ و رامانیداری ایشان را، به گویش‌زایی از ما که امشاسپندانیم (ــ که بخواه ــ).

۲۰. این نیز که این رادی تو است (رادی ما) که امشاسپندانیم. کسی که به تو رادی کند پس او به ما کرده است.

۲۱. بر ستایش گشتاسب. این نیز که شنایانید تو را اندر اخوان به راد دهشی کی گشتاسب که به تنگی تو (را) فراز رسشی است. به خدایی بهمن فرایانید گشتاسب گیهان استمند اهرایی را. او (را) مینی خوب، هما و دوست و ویژه ــ ای زردشت ــ (او) که کی‌گشتاسب (است). ایدون آن کی‌گشتاسب کاری است که ستایید دین و همزمانان نیز گردیدند (ــ که ایشان را به دین آنید ــ).

۲۲. بر آهختن سپیتمانان به دین. این نیز که ایدون گویی به سپیتمانت: اهرایی ستایید به فرنامش بس به منش بر منشی (باشید). و شما (را است) به گزینش دهش و تا دهش. نیز به آن کنش اهرایی شما به شما مزد داده می‌شود که اورمزد آن را ــ آن مزد را ــ بس داد.

---

۱. اهرامند: بالارفتن، به مقامی رسیدن، از مصدر اهرافتن. وست این واژه را aâramênd خوانده و They Cause disturbance معنی کرده است.

۲. [illegible]. وست این واژه را confused معنی کرده است. سنجانا آن را dar-hamag خوانده و intermixed معنی کرده است. به‌نظر نگارنده این واژه باید «گرهمک» خوانده شود، به‌معنی دارایی نامشروع، ثروت، رشوه نک: فرهنگ *یسنا*، ص ۱۹۱.

۳. در مورد واژه گَشنه نک: به سوتکر نسک فرگرد ۸ بند ۲. واژه سرایش در اینجا به معنی حمایت حفاظت است. در مورد این واژه نک: به همان کتاب بالا ص ۱۲۲

۳. وست و سنجانا این واژه را âmû<u>kh</u>tagânŏ خوانده‌اند.

۴. در متن [illegible]. وست آن را به [illegible] تصحیح کرده است.

۱۸. این نیز گفته شده که کی‌ها و کرپ‌ها و بدترین حکمرانان به پادشاهی کشور ارتقا می‌یابند، آن کسانی که از کردار بد و به‌وسیلهٔ گفتار خود مردم جهان را نابود می‌کنند و روان خود را نابود می‌کنند و جهان مادی را نابود می‌کنند، آن کسانی که در نزد آنان دارایی نامشروع عزیزتر است از اهرایی. حتی پادشاهی اینان نیز مدت کوتاهی در جهان دوام می‌یابد به‌علت فرمان بدی که یاد می‌دهند. اینان در پایان به خانهٔ دروج (= دوزخ) سپرده می‌شوند.

۱۹. و اینجا دربارهٔ ستایش دودمان فریانگان گوید که ای سپیتمان اهرایی بالا رسید از فرزندان و نوادگان تورانیان هنگامی‌که دین توسعه یافت به‌وسیلهٔ فریانگان. گفته‌اند که ایشان در میان تورانیان بوده‌اند. ایشان با کمک کامل‌فکری جهان اهرایی را وسعت دهند و به دروج تنگی وارد سازند. ای زردشت، ایشان همچنین به بهمن می‌اندیشند. رامش ایشان را به گفتار از ما که امشاسپندانیم درخواست کن (یعنی بخواه).

۲۰. این نیز گفته شده که بخشندگی نسبت به تو مانند بخشندگی نسبت به ما امشاسپندان است. کسی‌که به تو بخشش کند مانند این است که به ما بخشش کرده باشد.

۲۱. دربارهٔ ستایش گشتاسب این نیز گفته شده: کی گشتاسب ترا در جهان با بخشندگی سپاس گزارد در تنگی به تو رسید. گشتاسب به‌وسیلهٔ سلطنت بهمن جهان مادی اهرایی را وسعت داد. ای زردشت او را که کی‌گشتاسب است خوب و همکار و دوست و پاک محسوب کن. آن کی‌گشتاسب فعال بود که دین ترا ستود و همزمانان را نیز بدین آورد (ـ یعنی که ایشان را به دین سوق داد ـ).

۲۲. دربارهٔ دعوت‌کردن سپیتمانان به دین. این نیز که باید به سپیتمان‌ها بگویی: اهرایی را بستایید با احترام بسیار. ازنظر اندیشه مصمم باشید. آنچه که باید داده شود یا داده نشود بخوبید بگزینید. نیز بنابر آن کردار اهرایی شما به شما پاداش داده می‌شود آن پاداشی که اورمزد آن را بسیار آفریده است.

۲۳- [illegible]

۲۴- [illegible]

۲۵- [illegible]

۲۶- [illegible]

۲۷- [illegible]

۲۸- [illegible]

۲۹- [illegible]

[illegible]

۱- در متن این واژه دوبار نوشته شده . ۲- متن د .

۲۳. بر افدی ۴ جا که اورمزد داد: آنجا که بهمن (را) خدایی (است) و آنجا که اورمزد را مهمانی است و آنجا که دین با بونده‌منشی (است) و آنجا که روان رادان (است).

۲۴. بر اندرز به زردشت به گفتن به مردمان: کردن پیمان و هشتن بی‌پیمانی و خویشانیدن رادی با ایرمنشی و پیمان دانا به کرفه.

۲۵. و این نیز که (کسی) که منشی تن به هاوشتی به تو بدهد تو نیز به او پهروم یشت خویش بدهی و ناهستی[1] به او دهی که به تو دهاد ناهستی، چه ایدون تو به روان پهرومی ــ زردشت ــ چون ایدون کنی.

۲۶. این نیز که این دین مرا به خرد و نیز به منش بگزینی.

۲۷. این نیز که آن کسی که به اهرایی ...[2] از کردن پس او را به کرفه‌کردن داشن به بود.

۲۸. و این نیز که (کسی) که کرفه خواهد، کرفه از بی‌گناهی خواهد بی‌گناهی یابد. کسی که به ایزدان راد پس از یزدان رادی بی‌فسانش[3].

۲۹. و این نیز که من آن مزد (را) آگاهم که بوده‌اند و نیز که بوند و نیز که هرگز بوند.

پهروم آبادی است اهرایی

---

۱. [illegible] (ان هستیه): نابودی. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۳۶.

۲. [illegible] (؟)

۳. [illegible] (آنسینش): بدون نابودی

۲۳. دربارهٔ شگفتی چهار جایی که اورمزد آفریده است: آنجا که بهمن پادشاهی می‌کند و آنجا که اورمزد اقامت دارد و آنجا که دین همراه با کامل‌فکری است و آنجا که روان بخشندگان قرار دارد.

۲۴. دربارهٔ اندرز اورمزد به زردشت که به مردمان بگوید که میانه‌روی در کارها را پیش گیرند و افراط و تفریط را رها کنند و بخشندگی را با فروتنی از آن خود کنند و با کار نیک پیمان دانا را از آن خود کنند.

۲۵. و این نیز گفته شده: کسی که با عزم راسخ تن به شاگردی تو بدهد تو نیز بهترین ستایش خویش را به او ارزانی‌دار و تو نابودی آن کسی را سبب شو که سبب نابودی تو می‌شود و تو ای زردشت هنگامی که چنین کنی از نظر روان برتر خواهی بود.

۲۶. این نیز گفته شده که این دین مرا با خرد و عزم راسخ بگزین.

۲۷. این نیز که آن کسی که با اهرایی ... چنین کسی به‌علت انجام کار نیک سزاوار پاداش نیک است.

۲۸. و این نیز گفته شده که کسی که به کار نیک مایل باشد و مایل باشد که از روی بی‌گناهی کار نیک کند چنین کسی بی‌گناه خواهد شد. کسی که نسبت به ایزدان بخشنده باشد چنین کسی به‌علت بخشندگی (نسبت به) ایزدان مصون از نیستی است.

۲۹. این نیز گفته شده که: من از پاداش کسانی که بوده‌اند و اکنون هستند و وقتی خواهند بود آگاه هستم.

برترین نیکبختی است پرهیزگاری.

۱۷

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible]

۱۲- [illegible]

[illegible]

۱- متن د . ۲- متن ا . ۳- متن [illegible] . ۴- متن [illegible] . ۵- [illegible] .

۱۷

هفدهم فرگرد

سپندمت

۱. بر (این) که اورمزد دام به دانایی داد (و) براستی دارد.

۲. این نیز که هر کس چیز پهروم منش به دستور ــ که اخو (و) زبان به منش دستور داشتن ـ گیتی دوشارم را هیچ افزاران تن اندر اخو ندروختن.

۳. و (این) که اهو همی راست زبان است (هنگامی) که دروغزن (بود) گوید آن سخن به زبان که او نگردد به اخو. نیز از این (است) که از هرویسپ تن زبان فردم میرد.

۴. به تو گویم ــ سپیتمان ــ که ایدون به زبان‌گویی چون به منش‌مینی به بونده‌منشی و به هردو دست کنش‌ورزی.

۵. و این نیز که (کسی) که ایدون کند آن فرزانه و آن پدر اهرایی (است) به دانایی و (کسی است) که آن چه آمده است گیرد و آنچه را نیامده است بنگرد.

۶. و این نیز که (کسی) که آنچه را داند کند (و) آن چه (را) نداند باز بر پرسد پس مینوی افزونی دانایی به تنش مهمان بود.

۷. بر دادن به یاری مردم گوسفند (را) (و) به یاری گوسفند رامش و نیز واستر.

۸. و این نیز که امشاسپندان گناهند بده دیو و دروند مرد م(را). نگناهند مردم اهرو و خوب دانا (را).

۹. و این نیز که به کرده توانایی از کرفه مموشید و به بزرگ توانی بس کرفه بود.

۱۰. و این نیز که نیکی همه به بهان دهید و بد فراز نیست که یزدان دارند.

۱۱. و بر دادن به گزارش پیکارداران (و) پیداگاندن بُخت و ایرخت زبان راست گرفتار و ورنمودار. بخت و ایرخت که راست زبان پذیرفته و گویشش روا کند پس در جهان دادستان وخشانده (و) مُست را کاسته بود.

۱۲. این نیز که آتش گزارش بدهد به پیکاران (ــ که بخت و ایرخت (را) پیدا کند ــ). (هنگامی) که آن که (او را) ستبر بونده‌منشی و نیز اهرایی (است) بهش ورسردار. و آن (را) بِس (هنگامی) که نگرند پس گرویدند که آن نیرنگ ور دروندان (را است).

پهروم است اهرایی آبادی.

۱۷
فرگرد هفدهم
سپندمت

۱. دربارهٔ این موضوع که اورمزد آفریدگان را با دانش آفرید و آنان را به راستی نگاه می‌دارد.

۲. این نیز گفته شده که برترین چیز برای هرکس توجه‌داشتن به پیشوا است (ـــ یعنی اینکه اندیشه و زبان خود را مطابق اندیشهٔ دستور نگاه دارد ـــ). به‌خاطر دوستی گیتی نباید هیچ‌یک از افزارهای تن را در فریفتن اندیشه به کار برد.

۳. و این نیز گفته شده که اهو همیشه راست‌گو است و حتی هنگامی هم که دروغ می‌گوید آن سخن را فقط به زبان گفته است و در باطن (= اخو) بدان اعتقاد ندارد و بدین جهت است که از میان همهٔ اجزای بدن نخست زبان می‌میرد.

۴. به تو می‌گویم ای زردشت، باید آن‌طور سخن بگویی که در اندیشه می‌اندیشی با کامل‌فکری و باید با هردو دست کار نیک انجام دهی.

۵. این مطلب نیز گفته شده که هر که چنین کند فرزانه است و در دانایی پدر اهرایی به شمار می‌آید. او کسی است که آنچه را که (از طرف خدا) برای او رسیده است می‌پذیرد و برای آنچه که به او نرسیده است چشم به آینده دارد.

۶. و این نیز گفته شده که کسی که به آنچه می‌داند عمل کند و آن چه را نمی‌داند بپرسد، مینوی مقدس دانایی در تن او جایگزین می‌شود.

۷. دربارهٔ این موضوع که گوسفند برای یاری مردم و شادی و چراگاه برای یاری گوسفند آفریده شده است.

۸. و این نیز گفته شده که امشاسپندان تنها دیوان بدکار و مردم تبهکار را نابود می‌کنند نه مردم پرهیزگار و دانا را.

۹. و این نیز گفته شده که تا آنجا که می‌توانید کار نیک کردن را فراموش مکنید و با توانایی بسیار می‌توان کارهای نیک را انجام داد.

۱۰. و این نیز گفته شده که همهٔ نیکی‌ها را به نیکان بدهید. بدکاری نیست که ایزدان او را نگاه دارند.

۱۱. و دربارهٔ اینکه برای جداکردن کسانی که با هم اختلافی دارند (: برای حل اختلاف آنان) و برای معلوم‌کردن کسی که حق به جانب او است و آن که مقصر است باید زبان راستگو و وَر معلوم‌کننده (گناهکار و بی‌گناه) را به کار برد. کسی که حق به جانب اوست و آنکه مقصر است اگر گفتار شخص راستگو را بپذیرند و گفتار او را روا دارند مانند این است که در جهان عدالت را گسترده‌اند و از ستم کاسته‌اند.

۱۲. این نیز گفته شده که آتش جدال‌ها را حل می‌کند (ـــ یعنی که محق و مقصر را معلوم می‌کند ـــ) درصورتی‌که رئیس وَر کسی باشد با کامل‌فکری زیاد و اهرایی. بسیار کسانی که آن را می‌نگرند گمان می‌کنند که آن نیرنگ ور فقط برای کافران است.

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

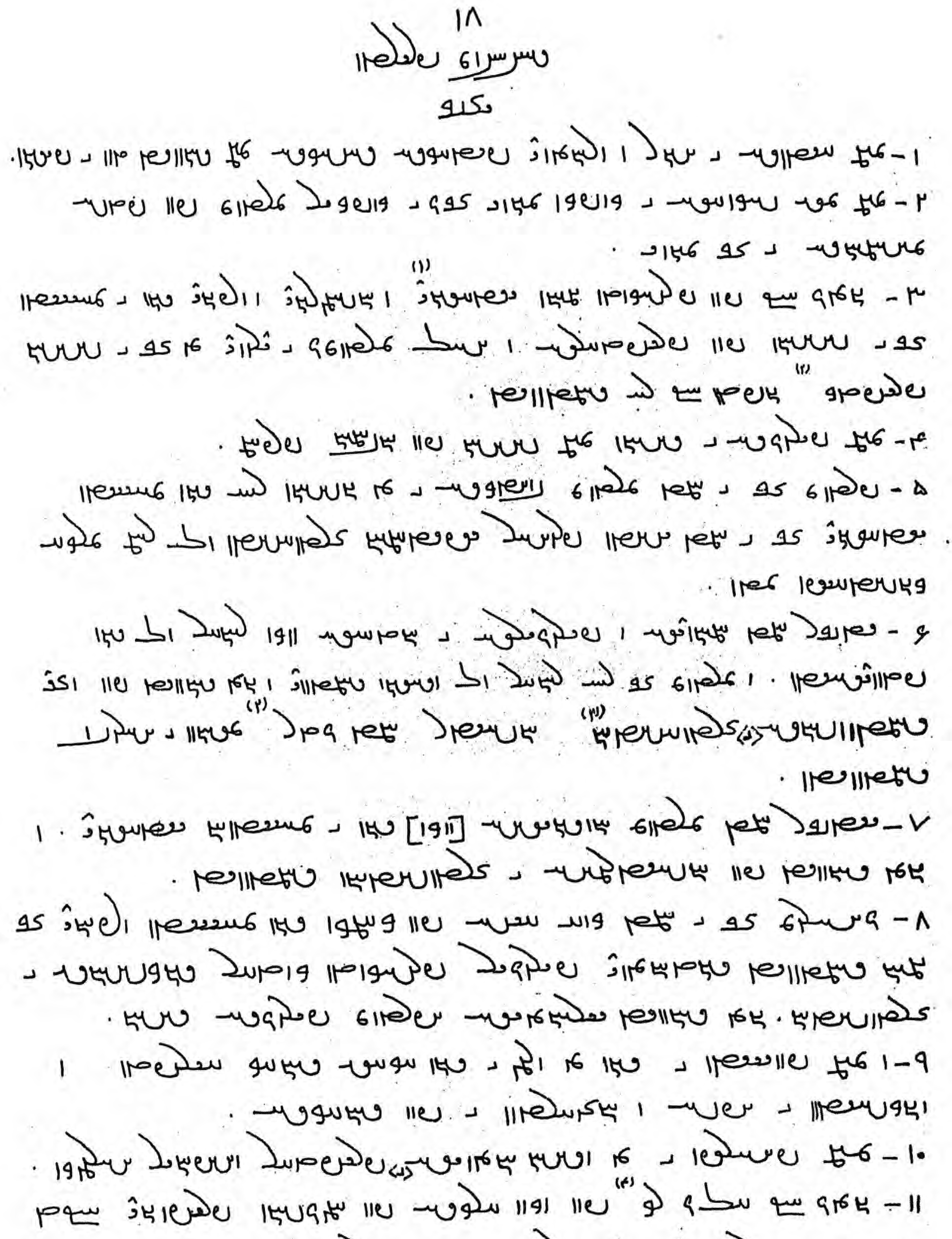

۱۸
هیجدهم فرگرد
یزیک

۱. بر هستی ایور و ورمند پیدایی دخشگی بر بودن تن پسین.

۲. بر مه شکوهی مینوی کرفه و نیز کرفه‌گر مردم به مهمانی آن مینو بهش.

۳. این نیز که به فرشگرد زمان ستایند و شمرند و ورزند دین مزدیسنان آن که دیوان به فریفتاری و پس مردم دروند نیز از آن دیوان فریفته گفتند که نرسد.

۴. بر پیروزی یزدان بر دیوان به فرجام آوام.

۵. فردم آن (هنگام) که مردم بختگی از دوزخ را دین مزدیسنان ستایند آن (هنگام) که زردشت سپیتمان فروهر یشته به رام شاه‌کی‌گشتاسب آمد.

۶. ددیگر (هنگامی) که اماوندی و پیروزگری خدایی (از) نو باز به دین پیوندد و مردم آن را باز به بهدین رسند و این بود به نزد رسشی هوشیدر زردشتان (هنگامی) که چهر میهن[1] اهرو رسد.

۷. سدیگر (هنگامی) که مردم خرسندانه (از) نو دین مزدیسنان (را) ستایند و این بود به (هنگامی) که هوشیدر ماه زردشتان رسد.

۸. چهارم آن (هنگام) که هر کس به کامه دین مزدیسنان را ورزند آن زمان رسد سودمند پیروزگر فرشگرد کردار سوشیانس زردشتان. این بود سرمندی برترین پیروزی یزدان.

۹. و بر پرسیدن دین از آن آگاه دانا هیربد و نیوشیدن ازش و هزواردن به دانایی.

۱۰. بر پرهیز از نهان‌مندی فریفتار بیابانگر اهرموغ.

۱۱. و این نیز که مه ترا نیز به نگون هلگی به آموزش فریبند (ــ که ایدون ترا بفریبند (و) به هله نگون فروی[2] که هست دوزخ ــ).

---

۱. لقب پشوتن گشتاسبان. او گاهی پشوتن چترو میان نیز خوانده شده: نک: *ماه فروردین روز خرداد*، ص ۲۰ و ۲۱ از آقای دکتر کیا.

۲. فروی: بلغزی. از ریشهٔ اوستایی فرو (-frav). نک: فرهنگ *یسنا* ص ۸۳.

۱۸
فرگرد هیجدهم
یزیک

۱. دربارهٔ وجود محقق تن پسین و دربارهٔ ظهور و علائم غیرمحقق تن پسین.

۲. دربارهٔ شکوه مینوی کرفه و نیز شکوه نیکوکاران به‌علت آنکه آن مینو در آنان جایگزین است.

۳. این نیز گفته شده که در زمان فرشگرد دین مزدیسنان ستاییده می‌شود و تبلیغ می‌شود و بدان عمل می‌شود، آن فرشگردی که دیوان برای فریفتن (مردم) و سپس مردم کافری که فریفتهٔ دیوان هستند می‌گویند که نمی‌رسد.

۴. دربارهٔ اینکه ایزدان در دوران پایان جهان بر دیوان پیروز می‌شوند.

۵. نخست آن زمان که مردم برای نجات‌یافتن از دوزخ دین مزدیسنان را ستایش کردند، آن هنگامی بود که زردشت سپیتمان که فروهر او ستوده باد به نزد شاه صلح‌جو کی‌گشتاسب آمد.

۶. دوم آن هنگام که نیرو و پیروزی پادشاهی از نو به دین باز آید[1] و مردم بدان سبب به بهدین روی آورند و این نزدیک هنگامی است که هوشیدر پسر زردشت ظهور کند آن زمان که چهر میهن مقدس ظهور کند.

۷. سوم آن هنگام که مردم از روی رضایت از نو دین مزدیسنان را ستایش کنند و این هنگامی است که هوشیدرماه پسر زردشت ظهور کند.

۸. چهارم آن هنگام که هر کس از روی میل به دین مزدیسنان عمل کند و آن زمانی است که ناجی پیروزگر فرشگردکنندهٔ سوشیانس پسر زردشت ظهور می‌کند. این زمان هنگام پایان زمان و زمان بزرگ‌ترین پیروزی ایزدان است.

۹. دربارهٔ اینکه باید از هیربد آگاه دانا سخن پرسید و سخنان او را شنید و به دانایی تفسیر کرد.

۱۰. دربارهٔ پرهیزکردن از حیله‌گری اهرموغ فریبندهٔ گمراه‌کننده.

۱۱. و این نیز گفته شده که ترا به‌وسیلهٔ نادانی پست و آموزش (بد) مفریبند (ـــ یعنی که ترا می‌فریبند و به نادانی پست می‌لغزی به دوزخ ـــ).

---

۱. دین و پادشاهی دوباره با هم یکی شوند

۱۲ - [illegible] [۱] [illegible] [۱] [illegible]

۱۳ - [illegible]

۱۴ - [illegible] [۱] [illegible]

۱۵ - [illegible]

۱۶ - [illegible]

۱۷ - [illegible]

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]

۲۰ - [illegible]

۲۱ - [illegible]

۲۲ - [illegible] [۱] [illegible]

۲۳ - [illegible]

۲۴ - [illegible]

۱- متن د.

۱۲. بر رسیدن مردم به خرد و هنر و دین پایگانه به ایزد هاوندی.

۱۳. و این نیز که به آن راه که از اندر دامان ــ این نیز که (در میـان آفریـدگان) داده شـده کـه گـذر مردمـان در آن گشاده[1]. و (این) که گنامینوی سپارای تم و انا و ستوده (گفت): من (دادم) اکومن را که مردم به بیراهی (روند) و به دین بدتر شکروند[2].

۱۴. و این نیز که به فرزانگی و خدایی افدم هر کس به آن راه رسند.

۱۵. و این نیز که فراز بی‌بیمی کرفه یا گناه کند پندارش که منشی کردن که مردم پس از زایش پهروم چیز یوشداسری از گناه (است).

۱۶. و این نیز که خورش (و) دارش آسرونان بر واستریوشان (است).

۱۷. این نیز که اکنون آرزوی آرامش و زور مردمان از خرداد و مرداد (و) گوسفند است.

۱۸. بر ستهمگی خشم و رشک و نسانش هردو به بونده‌منشی و بهمن‌داری.

۱۹. این (نیز) که من کردم اهرایی دین (را) نوید[3] هام دهش و همه مردم خویشتن انـدر آن نویـد کـنش. ازش کامـه[4] و خواهش و بی‌مرگی و کامه خدایی همی سودی همه مردم بود.

۲۰. این نیز که پرهیز گوسفندان ترسگاهی اورمزد است.

۲۱. بر روایی اهرایی. و این نیز که ازش زاییده شود خواهشان برترین پادشاهی در برترین اخوان. و خواستن مردمان آن بزرگی (را).

۲۲. بر ستایش زمان فرشگرد. این نیز که به آن زمان (به) آنان که بهش گمانی‌اند همه به آشکاری گشـاده شـود افـدم مزد ارزانیان و پوهل.

۲۳. بر دادیگی آن چه به بهمن گشفش که خود اهوی آرایش است.

۲۴. این نیز که درونداان آن زمان از دروندی خویش آگاه بوند که تنشان گشفته است.

---

۱. معنی این بخش چندان روشن نیست. به‌نظر می‌رسد که بخشی از جمله نخست افتاده باشد.

۲. . وست این واژه را surrender معنی کرده؛ سنجانا آن را shiglinênd خوانده و halter معنی کرده است. بـه نظـر نگارنـده ایـن واژه بایـد «شکروبند» خوانده شود، به‌معنی لغزیدن. فارسی: شکرفنده. نیز نک: Zaehner, *Zurvan*, p. 194. F.

۳. (نوید): نوید. نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۸۶. وست این واژه را vôyk خوانده و desire معنی کرده است. سنجانا آن را بـه bûndag تصـحیح کـرده و perfectly معنی کرده است

۴. در متن «اکامک». شاید به قرینهٔ واژهٔ خواهش بتوان آن را به «کامک» تصحیح کرد.

۱۲. دربارهٔ اینکه مردم به‌وسیلهٔ خرد و هنر و دین به پایگاهی برابر پایگاه ایزدان می‌رسند.

۱۳. این نیز گفته شده که راهی برای آفریدگان گشاده است که می‌توانند از آن گذر کنند. اهرمن که ایجادکنندهٔ تاریکی و رنج است و سرگشته است (گفت) که من (آفریدم) اکومن را که مردم به بیراهی روند و به‌وسیلهٔ دین بد بلغزند.

۱۴. این نیز گفته شده که با کمک فرزانگی و سلطنت هر کسی به آن راه (ایزدی) می‌رسد.

۱۵. این نیز گفته شده که کسی که در امنیت کار نیک یا گناه کند او را باید چنان به شمار آری که با قصد این کارها را انجام داده است. پس از زایش بهترین چیز برای مردم پاکی از گناه است.

۱۶. این نیز گفته شده که خوراک و نگاه‌داری آسرونان به عهدهٔ واستریوشان است.

۱۷. این نیز گفته شده که اکنون آرزوی لذت و نیروی مردمان از آب و گیاه و گوسفند برآورده می‌شود.

۱۸. دربارهٔ ستم، خشم و رشک و نابودکردن هر دو به‌وسیلهٔ کامل‌فکری و نیک‌اندیشی.

۱۹. این نیز گفته شده که من اهرایی دین را به همهٔ آفریدگان نوید دادم و همهٔ مردم به آن دعوت شدند. از آن (اهرایی) آرزو و خواهش جاودانگی و آرزوی پادشاهی و سود همیشگی مردم بود.

۲۰. این نیز گفته شده که نگاه‌داری گوسفندان به‌منزلهٔ احترام به اورمزد است.

۲۱. دربارهٔ رواج اهرایی. این نیز که از آن، خواهشِ (به‌دست‌آوردن) برترین پادشاهی در برترین جهان زاده می‌شود. و دربارهٔ درخواست مردم آن بزرگی را.

۲۲. دربارهٔ ستایش زمان فرشگرد. این نیز گفته شده که در آن زمان به همهٔ کسانی که به فرشگرد شک دارند به‌طور واضح، در پایان، پاداش ارزانیان و پادافراه (گناهکاران) نموده می‌شود.

۲۳. دربارهٔ درست بودن این مطلب که به‌وسیلهٔ بهمن بعضی چیزها نابود می‌شود بهمن خود مینوی آراینده است.

۲۴. این نیز که بدکاران آن زمان از بدکاری خویش آگاه می‌شوند که بدن آنان تباه شده است.

۲۵- [illegible]

۲۶- [illegible]

۲۷- [illegible][1]

۲۸- [illegible][2]

۲۹- [illegible][3]

[illegible]

۱- متن [illegible] ۲- متن [illegible] ۳- متن [illegible]

۲۵. بر مرنجانیدن دروندان کرفه و روان خویش و مینوگان اخوان و نیز تن استمند.

۲۶. و این نیز که به نزدیکی هنگام فرشگرد رسد خدایی با دانایی به آن بهترین از مردمان و پیموزد[1] آن فر کـه بهـش زداری بدان و وخشانیداری بهان، رسد به یاران او فرزانگی به بهمن.

۲۷. این نیز که ایشان‌اند وخشانیدار روزان و ایشان‌اند سودمند به ده و ایشان(اند) ... [2] کـه بـوده‌انـد همیسـتار خشـم و مردم.

۲۸. و این نیز که به آن برادر و خواهر به همکامگی برکنند (ــ که به همداستانی خود ده کنند ــ) و پیش نیمه روز برزایند روشن به میان روی و ابرو و بینی و اروس[3] و روشن فراز پیدا و سه نیزه بالا (ــ که دیرنگی سه نای ـــ) بـه بـری بروخشند و پس از نیمه روز رانگی[4] آموختند دروج ببرند که ایوگد پیش.

۲۹. بر (کسانی که) ایوییانگانند (ــ که خویشکاری کنند ــ) ایدون هرویسپ نیک‌اند به دید.

پهروم است آبادی اهرایی.

---

۱. در متن [illegible] . شاید [illegible] (پتموچیت): پیموزد، در بر کند.

۲. در متن [illegible] . این بخش از یسنای ۴۸ بند ۱۲ گرفته شده است و در آنجا واژهٔ [illegible] (شناینیتاریه): خشنودکردن، راضی‌کـردن آمـده اسـت. احتمال می‌رود که [illegible] بخشی از همین واژه باشد.

۳. [illegible] (اروس): سفید. سنجانا آنرا victorious معنی کرده است.

۴. [illegible] (رانکیه): آسیب، آزار، نک: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۰۵. می‌توان رانگی را به‌معنی ستیزه و جدال نیز گرفت.

۲۵. دربارهٔ اینکه بدکاران کار نیک و روان خویش و جهان مینوی و تن مادی را تباه می‌کنند.

۲۶. و این نیز گفته شده که در نزدیکی زمان فرشگرد پادشاهی و دانایی در آن که بهترین از مردمان است (= سوشیانس) جمع می‌شود. و او آن فر را بر تن کند که بدان بدکاران نابود می‌گردند و نیکان افزایش می‌یابند. به یاران او (= سوشیانس) به‌وسیلهٔ بهمن فرزانگی رسد.

۲۷. این نیز گفته شده که اینان (= فرشگردکنندگان) روزها را افزایش می‌دهند و به کشورها سود می‌رسانند اینان ... اند. اینان مخالف خشم و مردم (بدکار) بوده‌اند.

۲۸. و این نیز گفته شده که در آن هنگام برادر و خواهر دارای میل مشترک می‌شوند (یعنی به رضایت ازدواج می‌کنند) و در نیمهٔ اول روز به دنیا می‌آورند (کودکی) که میان صورت و ابرو و بینی‌اش روشن است. و سفید و روشن و از دور آشکار است. قد او سه نیزه است (که هر نیزه‌ای بلندیش سه نای است) ازنظر قامت رشد می‌کنند و در نیمهٔ دوم روز می‌آموزند چگونه آسیب برسانند (یا چگونه ستیز کنند)، زیرا که متجاوز (= اهریمن) در برابر آنان است.

۲۹. دربارهٔ ا ین موضوع که کسانی که کستی بر کمر می‌بندند (ـ یعنی به وظیفهٔ خود عمل می‌کنند ـ) بسیار نیک به نظر می‌آیند.

برترین است نیکبختی پرهیزگاری.

۱۹

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible][1] [illegible]

۵- [illegible][2] [illegible][3] [illegible][4] [illegible]

۶- [illegible][5] [illegible]

۷- [illegible] [...] [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱۱- [illegible] [...] [illegible]

۱۲- [illegible]

۱۳- [illegible]

۱- متن ([illegible]) دوبار نوشته شده. ۲- بجای [illegible]. ۳- متن [illegible]. ۴- بجای [illegible]
۵- متن ۱.

۱۹
نوزدهم فرگرد
ات مایو

۱. بر پانگی پانه به پانگی نیازان تا فرشگرد.

۲. برگردانیدن نشایستن ایشان که به بن چم گروش نیامده‌اند پیش از دانشی استیگانیدنشان بر هستی دادار که هست بن چم گردش.

۳. بر گران بیماری دین از آن دروند داور که به گاه داوری ریزد نادادستان کامه بد (دارد) دشمن خرد (است). او را از راستی ریش و از راستان بیش (است). و گنامینو بهش مهمان. سودی دین و بزرگ مزدی راست داوران و کامه بر برشی به سرداری به فرارونی.

۴. و بر جدایی از دوستی دروند دژخرد نافرزانه و ناخویشکار که خشم و رشک بهش پرویز[1].

۵. بر خوب پاداشی پرهیختاران خویش گریو از ابارونی و دژ پاداشی بازآهنگان[2] از ابارونی.

۶. و این نیز که دروندان خود به خویش دروندند و دوزخان‌اند. نیز به آن که گرهمه[3] ایشان (را) از اهرایی دوشه‌تر و نیز خدایی(شان) گَشنه سرایش[4].

۷. و بر ستایش زردشت این نیز که تو شیرینی و چربی به گیتایان نموده‌ای تو سرداری دین به بهمن (کردی) تو ای به اهرایی خوب شناسه.

۸. بر ستایش فرشوشتر: گرمویی به کرفه (و) سرداری به فرارونی و آموزش نیوششی (و) راست گویشی و به فشهی[5] (و) گیهان ورزیداری (و) سود تاشیداری (و) ندادن سرداری به بدان.

۹. بر ستایش جاماسب نیز کاریگی و دستوری.

۱۰. بر پانگی دهشان به از بهمن و نیز روان اهروان (از) سپندارمد.

۱۱. بر پادافره آن دروند که به خداییش بیدادانه چیز ستاند.

۱۲. نیز بر گران پادافراه دروند دژمنش دژگویش دژکنش دژدین و دژخدای اندر دوزخ.

۱۳. بر بیوازش امشاسپندان به زردشت به مزد که خواست و خرسندیدن بهش.

هست اهرایی آبادی پهروم.

---

۱. [illegible] . وست و سنجانا آن را avarpêč خوانده‌اند و coild up معنی کرده‌اند.

۲. وست و سنجانا به‌غلط این واژه را âhûgân خوانده و culpable معنی کرده‌اند.

۳. در متن [illegible] به‌جای [illegible] آمده است (سنج. فرگرد ۱۶، بند ۱۸).

۴. نک: ورشت‌مانسرنسک فرگرد ۱۶ بند ۱۸.

۵. فشهی: گله‌داری، چوپانی

۱۹

فرگرد نوزدهم

ات مایو

۱. دربارهٔ اینکه نگاه‌داران حفاظت می‌کنند کسانی را که نیازمند نگاه‌داری باشند تا فرشگرد.

۲. دربارهٔ اینکه کسانی‌که با دلیل اساسی به دین نگرویده‌اند نمی‌توانند بدان اعتقاد داشته باشند، پیش از اینکه به‌یقین به وجود آفریدگار اعتقاد نداشته باشند که این اعتقاد اساسی است.

۳. دربارهٔ اینکه دین از آن قاضی بدکار رنجیده است که بر مقام قضاوت قرار دارد، ولی بی‌عدالتی و هوس بد و دشمنی با خرد از او ناشی می‌گردد. از راستی او را رنج و از راستان بدو آسیب می‌رسد و گنامینو (= اهریمن) در وجود او جایگزین است. دربارهٔ اینکه از داوران عادل به دین سود می‌رسد و برای ایشان پاداش بزرگ وجود دارد. بهرهٔ (خوب) برای سرداری است که نیکوکار است.

۴. دربارهٔ اینکه از دوستی شخص بدکارِ بی‌خرد نادان و بی‌توجه به وظیفه که در او خشم و رشک مسلط هستند باید جدا بود.

۵. دربارهٔ پاداش خوب کسانی که گردن به کار بد نمی‌نهند و پاداش بد کسانی که دوباره به کار بد آهنگ کنند.

۶. و این نیز گفته شده که بدکاران خود خویشتن را دروند می‌کنند و دوزخی می‌سازند، نیز به آن علت که دارایی نامشروع پیش ایشان از اهرایی عزیزتر است. حتی پادشاهی اینان نیز مدت کوتاهی دوام می‌یابد.

۷. دربارهٔ ستایش زردشت این نیز گفته شده که: تو شیرینی و چربی به جهانیان نشان داده‌ای (و) تو به‌وسیلهٔ بهمن، سردار این دین بوده‌ای و تو اهرایی را نیکو می‌شناختی.

۸. دربارهٔ ستایش فرشوشتر (برای اشتیاق در کار نیک (و) به نیکوکاری سردار بودن (و) شنیدن دستورات دینی (و) گفتار راست (و) چوپان بودن (و) کشاورزی کردن در جهان (و) سود به وجود آوردن و ندادن سرداری به بدان.

۹. دربارهٔ ستایش جاماسب (برای) فعال‌بودن و دستوربودن.

۱۰. دربارهٔ اینکه آفریدگان به‌وسیلهٔ بهمن و روان اهروان به‌وسیلهٔ سپندارمد محافظت می‌شوند.

۱۱. دربارهٔ عقوبت آن بدکار که در حکومت خویش برخلاف عدالت (از مردم) چیز بستاند.

۱۲. نیز دربارهٔ عقوبت سخت آن حکمران بد بدکار بداندیش بدگفتار بدکردار بد دین در دوزخ.

۱۳. دربارهٔ اجابت امشاسپندان درخواست زردشت را که تقاضای پاداش کرده بود و خشنود شدن زردشت از آن.

پرهیزگاری است برترین نیکبختی.

۲۰

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱- متن: [illegible] ۲- متن: [illegible]

۲۰

بیستم فرگرد

کدموی رو

۱. برخواستن کدار توشه به روان. و به گویش شهریور به زردشت که ایدون مینی ــ سپیتمان ـــ کـه اورمـزد تـو (را) یاراند.

۲. این نیز که دامان اورمزد به خرداد زیند (و) به مرداد بی‌مرگ‌اند و به سپندارمد بونده‌منشی اورمزد و به شهریور او را به خدای دارند.

۳. برخواستن خواسته از فراورنی. و این نیز که (کسی) که از فراورنی خواهد (چیزی را) و آن (را) از ستهمگی بدان یا دیگر پتیاره را بهش، نیابد پس او را به مینو مزد گوهری[1] دهند که مه و به از آن خواسته (است).

۴. و بر گوسفند ارزانی (است) آن ارتیشدار که داد فراورن و اوز بـه کـام ایـزدان (و) یـاری و سـود ایـران و زنـش و کاستاری انیران دارد.

۵. بر گرفتاری مردم به اندرز فرمان ایـزدان (و) رایانـدن (آن)انـد چندشـان از ایـزدان بـه دانـش زور یـاور اسـت (و) خویشاندنشان پهروم اخوان به رایاندن آن اندرز (و) فرمان.

۶. بر یاری اهروان به گذار به پهروم اخوان از مینوی دانایی (و) خدایی (و) رادی (و) راستی و اهریشونگ و هوم‌یزد.

۷. بر چم ۳ گام از زوت گاه فراز رفت اوستا گویشانه زوت پس از یشتن به آتش سر به پروازش[2] بـه آب زور برشـی: بر اوزیدن امشاسپندان همی انجمن همپرسگی زردشت سر به ۳ گام از زمـین بـه خورشـیدپایه بـه هومـت (و) هوخـت و هوورشت.

۸. اندرز به زردشت به آن آیین نیز یشتن (به) یاد امشاسپندان نیز پس از جدایی از بینش را.

۹. و این نیز که او را بود هم گرفتاری خوی و چهر خوب دانا و نیز به پسازاندن کنش خویش به آیین او.

---

۱. (گوهریک): اصلی، اساسی. نک: *شکندگمانیک*، ص ۲۷۴؛ *فرهنگ یسنا*، ص ۱۹۷.

۲. (پروازشن). وست این واژه را parvāzishnŏ خوانده و delivering معنی کرده، سـنجانا آن را parvâchishn خوانـده و reciting معنـی کرده است. به نظر می‌رسد پروازش در اینجا به‌معنی حرکت آهسته باشد.

۲۰

فرگرد بیستم

کدموی رو

۱. دربارهٔ این موضوع که هر چیزی را باید برای توشهٔ روان خواست. و دربارهٔ گفتار شهریور به زردشت: ای سپیتمان، این چنین بیندیش تا اورمزد ترا یاری کند.

۲. این نیز گفته شده که آفریدگان اورمزد به‌وسیلهٔ خرداد زندگی می‌کنند، به‌وسیلهٔ مرداد جاویدان می‌شوند و به‌وسیلهٔ اسفندارمد کامل‌فکری اورمزد را به دست می‌آورند و به‌وسیلهٔ شهریور اورمزد را پادشاه به شمار می‌آورند.

۳. دربارهٔ خواستن خواسته از راه درست. این نیز گفته شده که کسی که از راه درست چیزی را بخواهد و آن را نتواند به دست بیاورد به‌علت قدرت بدکاران و مخالفان دیگر در مینو مزد اساسی به او داده می‌شود که بزرگ‌تر و بهتر از آن خواسته است.

۴. دربارهٔ این موضوع که به داشتن گوسفند ارزانی است آن جنگجویی که قانون او نیک است و به کام ایزدان نیرو دهد و ایرانیان را یاری کند و سود دهد و غیر ایرانیان را بکاهد و بزند.

۵. دربارهٔ اینکه مردم باید با گرفتن اندرز فرمان ایزدان را اطاعت کنند و آن را رواج دهند، تاآنجاکه از ایزدان از راه دانش نیرو یار آنان است و اینکه به دست بیاورند بهترین زندگی (= بهشت) را با رواج آن اندرز و فرمان.

۶. دربارهٔ اینکه اهروان در عبور به بهترین زندگی (= بهشت) به‌وسیلهٔ مینوی دانایی و پادشاهی و رادی و راستی و نیز به‌وسیلهٔ اهریشونک (= اشی پاک) و ایزد هوم یاری می‌شوند.

۷. دربارهٔ دلیل اینکه چرا زوت سه گام برمی‌دارد و جای خود را درحالی‌که اوستا می‌خواند ترک می‌کند. پس از پایان یشتن آتش به آب نزدیک می‌شود (= پروازش) برای نثار زور. (این کار او به این علت است که) امشاسپندان پس از پایان انجمن هم‌صحبتی با زردشت به سه گام از زمین به خورشیدپایه بالا رفتند به اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک.

۸. اندرز (اورمزد به زردشت) که به آن آیین باید یشت را انجام داد به یاد امشاسپندان پس از اینکه از چشم او دور شدند.

۹. و این نیز (گفته شده) که گرفتن خو و طبیعت مرد دانا به‌وسیلهٔ ساختن کنش خود به آیینِ او ممکن است.

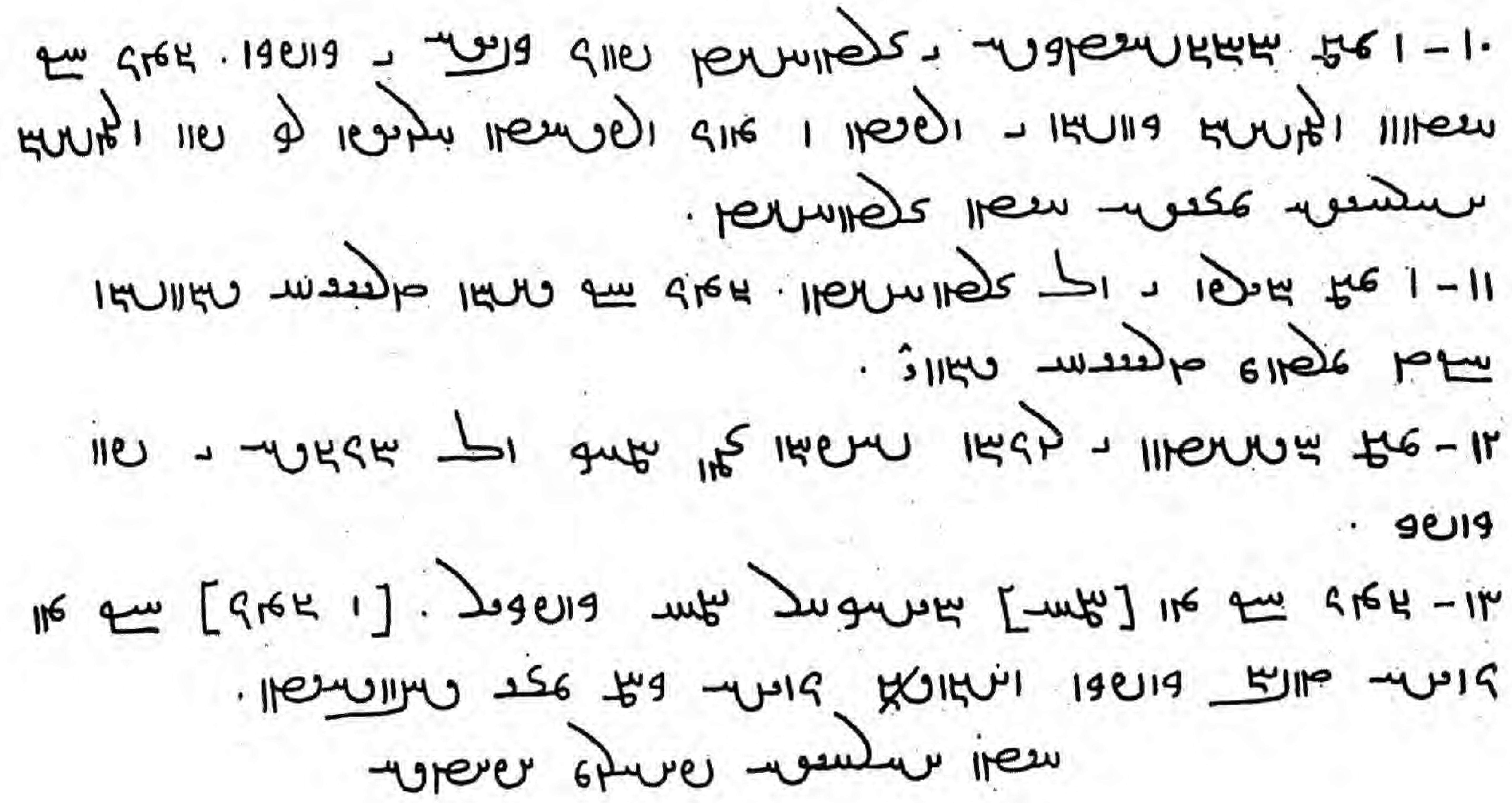

۱۰. و بر ناانگوشیدگی[۱] زردشت نیز به بسی کرفه. و این نیز که آن کنش‌هایی که ورزیده شده و نیز هرویسپ که ورزیده شود تو (را) به اهرایی ایشان مزدی است ای زردشت.

۱۱. و بر اندرز به زردشت این نیز که به ایزدان ترسگاه بوش که ترا مردم ترسگاه بوند.

۱۲. برانداختن زمان[۲] روزان و شبان همه به خوب چینی[۳] به کرفه.

۱۳. این نیز که (کسی) که همی خویشکار همی کرفه‌گر. و این نیز که چندش توان کرفه کند چندش کام مزد داده شود.

هست اهرایی پهروم‌آبادی.

---

۱. (ان انگوشیتکیه): بی‌نظیربودن. وست و سنجانا آن رای good affinity معنی کرده‌اند و (ان) نفی را «هو» (خوب) خوانده‌اند.

۲. شاید.

۳. (هوچینیه): خوب‌چینی، نیکو گردآوردن.

۱۰. دربارهٔ این موضوع که زردشت از جهت کرفه بسیار بی‌نظیر است. این نیز گفته شده که از کارهای نیکی که انجام شده و همهٔ آنچه که انجام می‌شود ترا ــ ای زردشت ــ به‌علت اهرایی آنان نصیبی است.

۱۱. دربارهٔ اندرز اورمزد به زردشت این نیز که: ایزدان را احترام کن تا مردم ترا احترام کنند.

۱۲. دربارهٔ درنظرگرفتن همهٔ ساعت‌های روز و شب را به نیکو گردآوردن کرفه.

۱۳. این نیز گفته شده که کسی که همیشه به وظایف خود عمل کند همیشه نیکوکار است. و این نیز گفته شده که کسی که تا آنجا که قدرت دارد کار نیک کند هرچه آرزویش باشد بدو پاداش داده می‌شود.

پرهیزگاری است برترین نیکبختی.

۲۱

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible]

۲- [illegible]

۳- [illegible]

۴- [illegible]

۵- [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

۱- متن [illegible] ۲- متن [illegible] ۳- متن [illegible] ۴- متن (۱).

۲۱
بیست‌ویکم فرگرد
وهوخشتر

۱. گفت او ــ اورمزد ــ که دادم زردشت کامه خدای به (را). و این که چون کامه خدای بـه بـه بهرگیهـان ارزانـی (است) از بهرش داده شود به او نیز گیهان افزون. و (کسی) که از بهر دهشی‌اش خود و گیهان نیز افزونی (اسـت) پـس او را بهر ده. گزیدار دهشی پهروم کنش (است) و برتری کنش از منش (و) گویش (است).

۲. بر که پهروم خواسته بر آب و زمین و اورور (است) و پهروم خواهش‌اش به گرزشی دین (است) و (پهروم) خـدایی رادی (است).

۳. بر خواستن از ایزدان آیفت نیز به گویش پیکارشی و پیواختن ایزدان آیفت ارزانیان پیکارش ارزانانه.

۴. بر زور پیوستاری هوشی یادی و خردی گزینگری یکی با دیگری.

۵. بر یشتن مینوی سرداری همراه با آمرزش در گرزمان به نگریداری بر دامان به.

۶. بر خواستن آموختن آن آگاهی که با کرفه افزون و نیز نابینش وندش خواسته بهش بود.

۷. این نیز که (کسی) که تن به ایری و ترسگاهی به دستور دین راست دهد به دین فرزانه شود و به به بهی داده (است) و به ایزدان رادی کرده بود.

۸. بر دادن اورمزد آب و اورور و گوسفند با دادستان دین به پرورداری و گنارداری و پیوستاری دامان.

۹. بر آسانی مینوی مانسر دین (هنگامی) که آن را با دانایی گروشی و خیم ...[1] مرد گوید.

۱۰. و این که دروند که فریفتاری به کسان بیاموزد آنچه را که به اخو خویش نگرود، اگر نیـز (بـه) بَسـان بیـاموزد، بهش گرواند فرجام آن آموگ به بهشی برهنه فریبی و آشکاره دروغی و گشفته گروش رسد.

---

۱. [illegible]. وست آن را superior ترجمه کرده و سنجانا آن را nêvagtar خوانده و most virtuous معنی کرده است.

۲۱
فرگرد بیست‌ویکم
وهوخشتر

۱. اورمزد گفت که زردشت را آفریدم برای آرزوی حاکمران نیک. این نیز گفته شده که هر گاه خواست حکمران نیک برای بهره (رساندن) به جهان ارزانی است از این بهره او افزایش به خود او و به جهان می‌رسد و کسی که به سبب بهره رساندن به او خود او و جهان رو به افزونی است به چنین کسی بهره بده. بخشش با تمیز بهترین عمل است برتری عمل بر اثر اندیشه و گفتار است.

۲. دربارهٔ اینکه برترین خواسته ثمره‌ای است که از آب و زمین و گیاه به دست می‌آید و برترین تقاضا برای آن تظلم پیش دین است. و برترین نیرو بخشش است.

۳. دربارهٔ تقاضای بخشش از ایزدان برای داشتن گفتار پیکارکننده و جواب‌دادن ایزدان به تقاضای ارزانیان برای شایسته‌بودن به پیکار.

۴. دربارهٔ این موضوع که زور یاد که از هوش است و تمیز که از روی خرد است با هم ــ یکی با دیگری ــ پیوسته است.

۵. دربارهٔ اینکه مینوی سرداری همراه با آمرزش در بهشت مورد ستایش قرار می‌گیرد به جهت توجه به آفریدگان خوب.

۶. دربارهٔ مایل‌بودن به آموختن آن علمی که با کار نیک افزون می‌گردد و یافتن خواسته غیرمحسوس (؟) بدان ممکن گردد.

۷. این نیز گفته شده که کسی که به فروتنی و احترام به دستور دین تن در دهد در دین دانا می‌گردد و به شخص نیک نیکی داده است و به ایزدان بخشش کرده است.

۸. دربارهٔ اینکه اورمزد آب و گیاه و گوسفند را با قانون دین برای پرورش حفاظت و پیوستگی آفریدگان آفرید.

۹. دربارهٔ این موضوع که به مینوی مانسر آسانی می‌رسد، هنگامی‌که آن را کسی بر زبان آورد که از روی دانش بدان اعتقاد دارد و خیم او ... است.

۱۰. و این نیز گفته شده که بدکاری که به دیگران فریفتاری بیاموزد آن فریفتاریی که خود در اندیشهٔ خویش آن را باور ندارد، حتی اگر آن را به افراد فراوانی بیاموزد و آنان را بدان فریب معتقد کند، سرانجام آن تعلیمات واضح می‌شود که فریب است و آشکار می‌شود که دروغ است و اعتقاد فاسد است.

۱۱ - ۱ [illegible]

۱۲ - [illegible]

۱۳ - ۱ [illegible]

۱۴ - ۱ [illegible]

۱۵ - [illegible]

۱۶ - [illegible]

۱۷ - [illegible]

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]

۲۰ - [illegible]

۲۱ - [illegible]

۲۲ - [illegible]

۱- متن [illegible]. ۲- متن [illegible]. ۳- متن [illegible]. ۴- متن ۱. ۵- متن [۱]. ۶- ۶- این دو واژه در متن تکرار شده. ۷- متن ([illegible]).

۱۱. و بر پساختن مردم گیتایی نیز به تن پسین به آتش و آهن گداخته. به گیتی بخت و ایرخت بر دادستان بهش پیدا بود. به تن پسین دروندان ریشاندن و اهروان راماندن.

۱۲. بر خواندن بهمن اشوهشت (را) به یاری نیز به بیم از دروندان.

۱۳. و بر خویشاوندن پهروم اخوان ایوز[۱] به اهرایی.

۱۴. و این نیز که هو آیشی به گرزمان مردان اهروان (را) است نه کس از دروندان آیش.

۱۵. بر دشمنی کی وایب[۲] (و) آخت[۳] بد دین[۴] تم اخو[۵] به زردشت و به شکرویدن[۶] او و همگونگان دروندان به بیش زردشت و دوزخی بودند همه ایشان.

۱۶. بر بستگی منش کی و کرپ از فراورنی. این نیز که نه گیتیان افزایند و نه مینو آرایند بی‌گیهان کاهند (و) مینو گشفند.

۱۷. بر خدایی ارزانیگی کی‌گشتاسب (و) بزرگ هنر و کرداری را نیز جز از بَر ماند[۷].

۱۸. بر ستایش فرشوشتر به دادنش هوو به زنی به زردشت. ستایش هوو به بونده ترسگاهی‌اش اندر زردشت و اندرز به زردشت به پادشاهی‌کردن هوو به کدبانویی.

۱۹. بر ستایش جاماسب به فر خواستاری و دانایی (و) به خویشاندن آبادی همراه با اهرایی دوشگی در پادشاهی و دین شمرداری به فرمان بهمن و بهش یاری زردشت.

۲۰. بر ستایش میتو ماه به پذیرفتن و گذاردنش دین‌برداری و رواگانیداری زا.

۲۱. خروسگی[۸] و هنجستگی[۹] و دش خورشی و دیگر هله از دروندان پیش (از) نیمه‌شب. آن که زردشت هم چم را بردن و شمردن داد اورمزد به اورواهم ایزدان و خویشاندنش پهروم اخوان.

۲۲. بر سپریگی زردشت به بن فرزانگی و بونده‌منشی و افزونیگی و نیز سامان دانشش و برش هست خدایاندن بهمن به تن (و) افزایاندن گیهان به اهرایی.

---

۱. [illegible] (ایواچ):« نیز یکی» (= فقط، تنها)

۲. در متن [illegible] (وایپ)، سنج یسن ۵۱، بند ۱۲، [illegible]، اوستایی: vapya (Bartholomae, *Altiranisches*, cl. 1323) به‌معنی غلام‌باره است.

۳. اوستایی: آختی (āxti) (یشت ۵، بند ۸۲)

۴. اوستایی: دژدَ (dūžda) (یشت ۵، بند ۸۲)

۵. اوستا تم انگهونت (təmaŋhvant) (یشت ۵، بند ۸۲)

۶. نک: فرگرد ۸، بند ۲۱ از همین نسک.

۷. [illegible] (اپرماند): ارث. نک: R. C. Zeahner, “Aparmand”, *JRAS*, 1940, pp. 35-42

۸. فریاد، خروشیدن نک: فرهنگ یسنا، ص ۱۸.

۹. [illegible] (هنجستکیه): محاصره‌کردن. نک: همان کتاب، ص ۵۴.

۱۱. دربارهٔ اینکه مردم جهان در تن پسین نیز به‌وسیلهٔ آتش و آهن گداخته مرتب می‌شوند. در جهان مقصر و غیرمقصر بر طبق قانون به‌وسیلهٔ آتش معلوم می‌گردند. در تن پسین آتش و آهن گداخته بدکاران را آزار می‌دهد و اهروان را خوشی می‌بخشد.

۱۲. دربارهٔ اینکه بهمن اردیبهشت را به پیش خود به یاری می‌طلبد از بیم بدکاران.

۱۳. دربارهٔ اینکه فقط به‌وسیلهٔ پاکی می‌توان بهشت را از آن خود کرد.

۱۴. و این نیز گفته شده که مردان پاک به‌خوبی به بهشت می‌آیند، درحالی‌که هیچ‌کس از بدکاران چنین نمی‌آید.

۱۵. دربارهٔ دشمنی کی غلام‌باره آخت بددین تاریک‌اندیشه با زردشت. و خزیدن او و بدکاران مانند او برای آزار زردشت و دوزخی‌بودنِ همهٔ ایشان.

۱۶. دربارهٔ اینکه اَندیشهٔ کی و کرپ از کار نیک بسته است این نیز گفته شده که اینان نه جهانیان را افزایش می‌دهند و نه مینو را می‌آرایند بلکه سبب کاهش جهان و نابودی مینو می‌شوند.

۱۷. دربارهٔ اینکه گشتاسب به سلطنت ارزانی بود به‌علت هنر بزرگ و فعال‌بودن او صرف نظر از اینکه آن را به ارث یافته بود.

۱۸. دربارهٔ ستایش فرشوشتر به‌سبب اینکه هوو را به زنی به زردشت داد. ستایش هوو به‌سبب احترام کامل او به زردشت. اندرز (اورمزد) به زردشت دربارهٔ اینکه هوو را به‌عنوان زن پادشاه به کدبانویی برگزینند.

۱۹. دربارهٔ ستایش جاماسب به‌سبب اینکه خواستار فر و دانایی بود و به‌سبب اینکه نیکبختی و دوستی اهرایی را در خویش جای داده بود و به سبب اینکه در قدرت و تبلیغ دین به فرمان بهمن بود و زردشت را یاری می‌کرد.

۲۰. دربارهٔ ستایش میتوماه به‌سبب پذیرفتن و توسعه‌دادن دینداری و تبلیغ دین.

۲۱. (دربارهٔ) خروش و محاصره (جهان) و بدخوراکی و کارهای بیهودهٔ دیگری که از کافران پیش از نیمه‌شب سر می‌زند. و به همین دلیل زردشت قانون اورمزد را برای شادی ایزدان (به همه‌جا) برد و آن را تبلیغ کرد و (درنتیجه) بهترین زندگی را از آن خویش گردانید.

۲۲. دربارهٔ کمال زردشت در اساس فرزانگی به کامل‌فکری و به تقدس، نیز حد دانش او و ثمرهٔ آن سلطنت‌دادن به بهمن و افزایش‌دادن جهان است به اهرایی.

۲۳- [illegible] [1]*
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۲

[illegible]

[illegible]

۱- [illegible] .

۲- [illegible] [2] [illegible] [3] [illegible] .

۳- [illegible] [ـ] [illegible] .

۴- [illegible] [۱] [illegible] .

۵- [illegible] [۱] [illegible] [۱] [illegible] .

۱- متن [illegible] . ۲- متن ۱ . ۳- بجای [illegible] .

۲۳. بر پهرومی یزش و نیایش زردشت (و) برتری پاداشش. اندرز بهش به یشتن اورمزد به برترین روش با ایزدان به نـام خویش چون بزرگیشان.

هست آبادی اهرایی پهروم.

۲۲

بیست و دوم فرگرد

وهیشتویشت

۱. بر خواهشان پهرومی بهدین و آگاهیش.

۲. بر (اینکه) آمده است فر به هرمانان (و) دوده سپیتمان نیز پیش از آمـدن زردشـت. ایشـان کـه از آن دوده (بودنـد) دانایی و داد آراستاری و دستوری مانان (و) ویسان (و) زندان و دیهان بهش بود. به‌خوبی سخن و کنش مردم (را) از ابارونی به فراونی آهیخت (و) برزید (و) گیهانیان (را) نیز به رسش بهدین گروانید.

۳. و این نیز که هستی کی‌گشتاسب ــ او که زردشت کامه (بود) ــ و فرشوشتر از هووان ازش (؟) است.

۴. بر ستایش پوروچیست زردشتان به دوشیدن بهدین به خرد و کردن اندرز دین. خرسندانه دادن تن به زنی به زردشت و سپری ورزیدن کار و ترسگاهی او و پس از زردشت نیز زنی و ترسگاهی جاماسپ‌کردن (و) بزرگ مزدی‌اش از اورمـزد به دینیگی و یزدان خویشی.

۵. بر ستایش هوتوس به روایی دین مزدیسنان بهش (و) بودن به وخشش اهرایی و وانش دروج (و) همه کرفه و سود که از بزرگی دینی اندر گیهان بود (و) بود (و) هم سپاسی و بزرگ گاهیش اینجا و آنجا.

۲۳. دربارهٔ برتری ستایش و نیایش زردشت و برتری پاداش او. اندرز (اورمزد) به او در مورد اینکه اورمزد را با ایزدان دیگر با نام خویش بنا بر بزرگی‌شان به بهترین روش ستایش کند.

نیکبختی است برترین پرهیزگاری.

۲۲
بیست و دوم فرگرد
وهیشتویشت

۱. دربارهٔ درخواست‌های برتری بهدین و اطلاعات دربارهٔ آن.

۲. دربارهٔ اینکه فر در هر خانه از دودمان سپیتمان آمده است، حتی پیش از آمدن زردشت. کسانی‌که از آن دودمان بودند دانایی و تنظیم عدالت و دستوری مان‌ها و ویس‌ها و زندها و ده‌ها را به عهده داشتند. با سخن خوب و کردار (خوب) مردم را از بدکاری به نیکوکاری جلب می‌کردند و آن‌ها را محترم می‌شمردند و به رسیدن بهدین جهانیان را معتقد می‌کردند.

۳. و این نیز گفته شده که هستی کی‌گشتاسب ــ که زردشت را آرزو می‌کرد ــ و فرشوشتر از خاندان هووان از آن (؟) بود.

۴. دربارهٔ ستایش پوروچیست ــ دختر زردشت ــ به‌سبب اینکه بهدین را با خرد انتخاب کرد و دستورات دین را انجام داد و با رضایت تن به زنی زردشت داد و اینکه کارها را به‌طور کامل انجام می‌داد و از او اطاعت می‌کرد. و پس از زردشت نیز زنی و اطاعت جاماسپ را قبول کرد. و به‌سبب آن دین‌داری و به‌سبب اینکه به ایزدان نزدیکی داشت.

۵. دربارهٔ ستایش هوتوس به‌سبب اینکه دین مزدیسنان به‌وسیلهٔ او رواج یافت و به‌سبب اینکه اهرایی را افزایش داد درحالی‌که دروج را شکست داد و به‌سبب همهٔ کارهای نیک و سودی و از عظمت دین در جهان بوده و هست. بدین‌سبب هم اینجا و هم آنجا (= در هر دو جهان) مورد سپاس قرار می‌گیرد و جایگاه او بزرگ است.

۶- [illegible]

۷- [illegible]

۸- [illegible]

۹- [illegible]

۱۰- [illegible]

[illegible]

۱- متن [illegible] . ۲-۳ متن [illegible].

۶. بر نشان ایشان که فرجام ویراستار و آوام آراستار(ند). این نیز که پیدا ایشان‌اند ــ ای سپیتمان ــ =کسانی که این فرشگرد اندر اخوان کنند. نگریدار ایشان‌اند و کم بیش به گوخرونیه[۱] و بونده‌منش (ــ که چون شان پیم رسد بگوارند ــ). نه ایشان (را) بیم و آزار و نه گویش دروغ نا هست. ایشان را گویند به اهرایی خواهشی که اهرواند.

۷. بر دخشه ایشان که فرجام گشوب و آوام پتیار(ند). این نیز که پیدا ایشان‌اند ــ ای سپیتمان زردشت ــ که اخوان مرنجانیدارند. نیز ... [۲] ایشان‌اند (که زود زودآهید[۳] بوند) و ابارون گران مان به گوخرونیه. نه بونده‌منش‌اند (که پیم گواردن نتوان). بیم ایشان (را است) و آزار و گویش دروغ نا هست. ایشان را گویند به اهرایی خواهشی که < نه > اهرواند.

۸. بر دروج کامگی و دروج یاری و دروج شنایانیداری پیامبر دیوان و آزار داریش دام اورمزد به ... [۴]که گرزند و آشوب که از گویش فریفتارانهٔ او اندر جهان (پیدا شد). و پیوستن بهش شگفت و مرگ تیز و گران‌ترین پادافراه دوزخی.

۹. بر ایشان که پسوای و یار آن دروند (هستند) اهرایی زداری و نیز به فرای دینی گیهان مرنجانیداری و دروندگری روان. و به فرجام بر دست آن مرد خوب خدا گشفش آمدن و دام گیهان ازشان آسودن.

۱۰. و این نیز گوید که دوشی[۵] نیروگانیدار و بیشش[۶] آراستار ــ که درد و بیشش اندر گیهان روا کنند ــ نرفسانیدار(ند). و آراستارند به اهروان آن اهرو خدا که ایشان را زند و ایشان را همیستارانَد ــ که ایشان را از گناه باز دارد. اورمزد ایشان را به کامه کیناند این خدایی تر از آن راست زیش درویش دهد ...[۷](؟).

نیکبختی است برترین پرهیزگاری.

---

۱. [Pahlavi] (گوخرونیه): خون‌خوارگی. نکـ: *فرهنگ یسنا*، ص ۱۹۷.

۲. در متن [Pahlavi] . وست آن را darmān خوانده و جمله را چنین معنی کرده است: They are swiftly remedied

۳. در متن [Pahlavi] . west آن را khâîdō خوانده و devoured معنی کرده است.

۴. [Pahlavi]. وست آن را anasakisnŏ خوانده و the want of progress معنی کرده همین ترجمه را سنجانا پذیرفته است.

۵. در متن [Pahlavi] . شاید تصحیف [Pahlavi] (دوشیه) باشد.

۶. در متن [Pahlavi] . شاید تصحیف [Pahlavi] (بیشش) باشد.

۷. در متن [Pahlavi] . وست آن را vehîgânŏ خوانده و benefit معنی کرده است. سنجانا آن را conforts معنی کرده است.

۶. دربارهٔ نشان کسانی که مرتب‌کنندهٔ جهان در پایان هستند و زمانه را منظم می‌کنند. این نیز گفته شده که ای سپیتمان ایشان پیدا هستند که در جهان فرشگرد کنند. ایشان مواظبت می‌کنند (از آفریدگان) و کم‌آزار هستند ازنظر خونخواری، و کامل‌فکر هستند (ــ یعنی که چون شیر به آن‌ها رسد آن را هضم می‌کنند ــ). بیم و آزاری نمی‌رسانند و گفتار آنان دروغ و نادرست نیست. در مورد ایشان گویند که درخواستن اهرایی اهرواند.

۷. دربارهٔ علامت آنان که به فرجام در جهان آشوب می‌کنند و دشمن زمانه هستند. این نیز گفته شده که ای زردشت ایشان پیدا هستند که تباه‌کنندهٔ جهان هستند. ایشان نیز ... اند (یعنی شیر را هضم کنند). بیم و آزار می‌رسانند و گفتار دروغ و ناراست می‌گویند. در مورد ایشان گویند که درخواستن اهرایی اهرو < نیستند >.

۸. دربارهٔ اینکه پیامبر دیوان میل به دروج دارد و دروج را یاری می‌کند و دروج را خشنود می‌کند و اینکه او به آفریدگان اورمزد آزار می‌رساند به ... که شکایت می‌کنند. و دربارهٔ آشوبی که از گفتار فریبکارانهٔ او در جهان ایجاد می‌شود و اینکه مرگ سخت و زود به او می‌رسد و گران‌ترین پادافراه دوزخی را می‌بیند.

۹. دربارهٔ آنان که پیرو و یار آن بدکار هستند (گفته شده) که اینان ازمیان‌برندهٔ اهرایی و میرانندهٔ افزایش دین در جهان هستند و سبب ناپاکی روان می‌شوند. و در پایان از آن حکمران خوب به ایشان نابودی فرا می‌رسد و آفریدگان جهان از آنان آسوده می‌شوند.

۱۰. این نیز گفته شده که کسانی که بدی را نیرو می‌بخشند و رنج ایجاد می‌کنند (ــ یعنی که درد و رنج را در جهان رواج می‌دهند ــ) کاهش‌دهنده (جهان)اند. ولی پادشاه اهرو آراینده پرهیزگاران است و آنان (= کافران) را می‌زند و به دشمنی با ایشان می‌ایستد (ــ یعنی که آنان را (= دروندان) از گناه باز می‌دارد ــ). اورمزد به میل خود از آنان کین می‌کشد. این پادشاهی ترا از درویش ... (؟).

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.

۲۳

[illegible]

[illegible]

۱ - [illegible]

۲ - [illegible]

۳ - [illegible]

[illegible]

---

۱ - متن [illegible]

۲۳

بیست و سوم فرگرد

ایرمن

۱. ایرمان خواهشی[۱] به تو گویم ــ ای سپیتمان ــ مهت از هرویسپین سروبان ویژه (ــ به هاوند اوستایی ایــن بــه ــــ) چه آن (را) از هرویسپین سروبان بر کارتر فراز دادم که ایرمان خواهشی. ایشان شمرند (آن را) که ســودمند (= سوشــیانس) هستند.

۲. به آن فراز شمرشی ــ ای سپیتمان ــ پادشاه بوم اندر دام خویش من که اورمزدم. نه به چیز پادشاه بــود آن دژ دیــن گنامینو ــ ای زردشت ــ اندر دام خویش ــ ای سپیتمان ــ .

۳. زمین نگان بود گنامینو. اندر زمین نگان (بوند) (آنان) که دیواند (ــ که کالبدشان بشکسته[۲] شود ــ). و به آن رسته بر آراسته شود به یاری او ــ زندگی به تن باز بدهند و تن‌مند جان دارند (ــ که پس نمیرند ــ).

هست پهروم اهرایی آبادی.
هست پهروم آبادی اهرایی.

---

۱. ایریما یشوی (airyamā išyō) به یسن ۵۴ گفته می‌شود.

۲. در متن [illegible]. سنجانا آن را به [illegible] تصحیح کرده و آن را shklihaît خوانده و shattered معنی کرده اسـت. مولـه (*Culte*, p. 145) آن را škihēt خوانده و brisé معنی کرده است. نگارنده آن را به [illegible] (شکنیهیت) «شکسته شود» تصحیح می‌کند.

۲۳

بیست و سوم فرگرد

ایرمن

۱. به تو گویم ای سپیتمان: «ایرمان‌خواهشی» بزرگ‌تر از همهٔ سخنان پاک (مذهبی) است (ــ بیشتر از همه به اوستا نزدیک است ــ)، زیرا که من آن ایرمان‌خواهشی را از همهٔ سخنان با نفوذتر آفریدم. سوشیانس‌ها آن را به سرایند.

۲. به‌وسیلهٔ آن سرودن ــ ای سپیتمان زردشت ــ من که اورمزدم در میان آفریدگان نیرومند می‌شوم و آن بددین گنامینو (= اهریمن) به هیچ‌چیز در میان آفریدگان خویش قادر نخواهد بود.

۳. گنامینو (= اهریمن) در زمین مدفون خواهد شد. دیوان در زمین مدفون خواهند شد (یعنی که کالبد آنان شکسته شود). به یاری آن (= ایرمان‌خواهشی) مردگان برانگیخته می‌شوند ــ زندگی نه تن آنان باز داده می‌شود و درحالی‌که دارای بدن هستند جان در آن‌ها داده می‌شود (ــ یعنی که دیگر نمی‌میرند ــ).

پرهیزگاری برترین نیکبختی است.
برترین نیکبختی است پرهیزگاری.

بخش سوم

واژه‌نامه

واژه‌های پهلوی سوتکر و ورشت‌مانسرنسک در این واژه‌نامه به ترتیب حروف معجم به‌ترتیب زیر مرتب گشته است:

در تنظیم این واژه‌نامه نکات زیر در نظر گرفته شده است:

۱. نخست برگرداندهٔ هر واژه پهلوی به خط فارسی در میان پرانتز (...) داده شده و سپس آن واژه به فارسی معنی شده است. اگر واژهٔ پهلوی برابری در فارسی داشته است همان واژه یاد شده، ولی اگر واژه‌ای به فارسی نرسیده و برابری نداشته است در فارسی برابر آن ساخته شده و برای مشخص‌بودن اینکه این واژه به فارسی نرسیده بر روی آن نشانهٔ ستاره (*) گذاشته شده است.

۲. صیغه‌های صرفی افعال در زیر مصدر آن‌ها آورده شده است.

۳. واژه‌های هزوارش با نشانهٔ «هز» مشخص گردیده است.

۴. «س» نشانهٔ سوتکر و «و» نشانهٔ ورشت‌مانسرنسک است. اعداد خارج از پرانتز شمارهٔ فرگرد و اعداد داخل پرانتز شمارهٔ بندهای هر فرگرد است.

۵. اعداد پهلوی و واژه‌های اوستایی که در متن به کار رفته در پایان واژه‌نامه آمده است.

ل

(برات): برادر و (۳) ۷ . (۱۲) ۱۵
۱۸ (۲۸)

(آهنجار): آهنجار، کشنده، سوق دهنده
و (۱۶) ۱۶

(آهنجاریه): آهنجاری، کشاندن و (۱۶) ۸

(آهنجک): آهخته، کشیده شده، متمایل شده
و (۱۶) ۱۶

(آهختکیه): آهختگی، کشش، تمایل
و (۱) ۵

(آهختن): آهختن، کشیدن، سوق دادن
و (۲۲) ۱۴ . (۱۲) ۱۱ . (۱) ۸

(آهخت): آهخت، کشید، سوق داد
س (۱۴) ۲۰ . و (۹) ۵

: ؟ س (۸) ۲۰

(آهیت): آهیت*، آلوده، عیب دار و (۷) ۲۲

(هاچیی): متمایل شوی، هازی* س (۶) ۱۹

(هاچینیت): هازاند*، سوق دهد و (۲۱) ۸

(اهرایینیتار): ایجاد کنندهٔ اهرایی
و (۱) ۱۰

(اهرایشونگ): اشی به، اشی خوب، نام ایزدی است: و (۶) ۲۰ . (۱۴) ۷ . (۱۱) ۱

(اهرافتن): اهرافتن*، بالا رفتن

(اهرامیند): بالا رونده، اهرامند*
و (۱۸) ۱۶

(اـخرت): بی خرد س (۱) ۱۷

(اهرموک): اهرموغ*، آسموغ، کافر
و (۱۰) ۱۸ . (۲۱) ۸

(اهو): اهو*، پیشوای روحانی
(۳) ۱۷ . (۱۹) ۱۲ . (۴) ۱۰

(اخو): جهان، انگو* س (۱۰) ۱۵ . (۴) ۸
و (۱۸) ۱۶ . (۱۰) ۱۱ . (۲) ۵

: ؟ : گفتن (اهرمنی) و (۲) ۹

(اهوویه*): آهوکیه، آهویی، عیب
و (۹) ۷

(آهوکینشن): آهوگانش*، تباهی، آلودگی
و (۴) ۱۴ . س (۱۱) ۱۱

(آهوکینیت): آهوگانید*، آلوده کرد
و (۱۵) ۱۰

(آهوکینیتک): آهوگانیده*، تباه شده
س (۲) ۱۲

(آهنگ): آهنگ، قصد و (۶) ۱۱

(اهوبه): اهوبی*، اهو بودن (رنک به)
س (۱) ۱۷ . و (۶) ۶ . (۲) ۲

(اهویک): اهویی*، وابسته به اهو
(رنک به) س (۱) ۵

(اـخویشکار): ناخویشکار*، وظیفه‌ناشناس
و (۴) ۱۹

(اـهوش): بیمرگ، بیهوش (بیخ هوش) مرگ
و (۸) ۸ . س (۱۰) ۱۵

(هاوشت): هاوشت، شاگرد، پیرو
س (۳) ۱۷ . س (۸) ۱۲

(هادشتیه) : هادِشتی*، شاگرد. و(۱۷) ۱. (۱) ۸

(هادن) : هادِن*، بامداد س (۷) ۸

(هاوند) : هاوندِ*، برابر و (۸) ۱. س(۳) ۹

- (هاوند اپراپیه) : هاوند اپرایی، برابری در پرهیزگاری س(۶) ۱۱

- (هاوند اپستاکیه) : هاوند اوستایی، مانند اوستا بودن و (۱) ۲۳

- (هاوند مزدیه) : هاوندِ مزدی، برابری در مزد س (۶) ۱۱

(هاوندیه) : هاوندی*، برابری س(۴) ۲۱. (۱۲) ۱۸

(اهودر) : اهونور، نام دعایی است س(۱) ۱۸. (۱۹) ۱

(اهومند) : اهومند*، دارندهٔ اهو (: پیشوای دینی) و (۷) ۹

(آکخت) : آکخت*، اکت مادینه. س (۴) ۱۸. (۵) ۱۶

(آکخت) : نام خاص و (۱۵) ۲۱

(*) : خیم و (۳) ۵

: ? س(۳) ۱۸

(هام دهشن) : هام‌دهش*، همه آفریدگان و (۱۹) ۱۸. (۶) ۱۰. (۱۲) ۸

(اکارینیتار) : بیکارانیدار*، بی‌نیروکننده س (۱) ۴

(اکارینیتن) : بیکارانیدن*، بی‌نیرو کردن س (۹) ۲۱. و (۱۳) ۱۳. (۶) ۵

(اکاریهیت) : بیکار شود، بی‌نیرو شود س (۱۸) ۱

- (آکاس گاسان) : آگاه (از) گاهان س (۱) ۱۷

(آکاسینیتن) : آگاهاندن و (۱) ۸

(اکدین) : بددین، بیدین س(۷) ۱۰

(ا-کنارک) : بی‌کناره، بی‌کرانه و (۱۷) ۱۲

(آکوست) : آگسته، آویخته س(۷) ۱۶

(اکومن) : دیوی است و (۸) ۷

(اکتاش) : دیوی است س (۱) ۸

(ای) : ای (حرف ندا) و(۲) ۵ س (۲) ۱۸

(ای) : ای، یعنی س (۲) ۲. (۹) ۶

(ا- داهم) : نادهم*، ناآزموده س (۲۴) ۱۱

(آدهیک) : آدهی*، اهل ده، اهل محل س (۲۶) ۱۱

(ا- دهشنیه) : نادهشنی*، شایستهٔ بخشش نبودن. س (۷) ۴

(ا- دهشنیه) : نادهشی*، عدم خلقت س (۲) ۱۱

(هیخر) : هیخر*، کثافت س (۶) ۱۰

(ا- دارش) : بی‌دارش، بدون نگاهداری و (۳) ۱۴

(ا- دان) : نادان س (۱) ۱۷

(ا- داتار) : نادادار، ظالم (یا : نابخشنده) س (۴) ۱۶

(ایاپک) : یابه*، پاداش و (۲) ۵

(آیفت) : آیفت و (۳) ۲۱. (۱۲) ۱۲

(ایزشن) : یزشن*، پرستش و (۱) ۱۶. (۱) ۷

(ایزشن اومند) : یزشمند*، قابل پرستش س (۵) ۲۰

(ایزشنیه) : یزشنی*، پرستش و (۱۲) ۹

(ایزیتن) : یزیدن*، پرستیدن

(ایزیت) : یزد*، پرستد س(۱) ۱۷

(ایزی) : یزی*، پرستی و (۴) ۱۶

(ایزییه) : ستایش کنی، یزی*
و (۲۰) ۱۲

: ? و (۱۰) ۲۲

(ایشت) : نایشته، نپرستیده و (۲۰) ۱

(ادیاتیه) : یاد کردن و (۴) ۲۱

(ادیگت) : متجاوز (لقب اهریمن)، ایوگد*
و (۲۸) ۱۸؛ و (۲) ۱۵؛ س (۱۳) ۶

(ا-دین) : بیدین و (۱) ۸

(ایر) : ایرانی، آزاده و (۵) ۱

(ایران) جمع

و (۶) ۵؛ و (۴) ۲۰؛ س (۲) ۲۲

(ایرختن) : شکست دادن، مغلوب کردن، ایرختن*
س (۱۴) ۲۰

- (ایران دیان) : کشورهای ایرانی،
س (۱) ۱۵

(ایرانوئج) : ایرانوئج س (۳) ۱۱

(ایرخت) ایرخته*، محکوم شده، کسی که بوسیلهٔ آزمایش ور محکوم شناخته شده. س (۸) ۱۰
و (۱۱) ۲۱؛ (۱۱)(۱۲) ۱۷

(ایریه) : ایزی* فرو تنی و (۷) ۲۱

(ایرنگ) : ترسناک، وحشتناک و (۵)(۴) ۹

(ا-دروجشن) : بدون دروغ و (۲) ۹

(ایرمان) : دوست، یار، آرمان* و (۲) ۹؛ (۳) ۱۰
(۱۹) (۱۷) ۱۲؛ (۷) ۱۴؛ (۱۶) ۱

- (ایرمان خوادشنیه) : "آرزوی ایرمان". نام دعائی است.

(ایرمانیه) : دوستی، اتحاد، آرمانی* و (۲) ۹

(ایرمانیها) : ج : و (۲) ۱۰

(ایرمینشنیه) : فروتنی، ایرمنشی*
و (۳۴) ۱۶

(خذو) (اذون) : خدو (؟)، تنهٔ درخت (؟)
و (۱۵) ۹

(الویج) : فقط (نیزیک) و (۱۳) ۲۱

(آیوختار) : یوغ کننده

- (وناس آیوختار) :
کسی که گناهان خود در زیر یوغ در می‌آورد،
کسی که از گناه کردن خودداری می‌کند
س (۲۵) ۱۱

- (اسرایشن آیوختار) :
آسرونی که عهده‌دار سرودن گاهان است.
س (۲۶) ۱۱

(آیوختن) : متحدشدن، همکاری کردن، هم یوغ شدن

(آیوزیند) : متحدشوند و (۳) ۱۴

(ایوکانک) : یگانه، منحصربفرد و (۱) ۵

(خینذکیه) : رنج، آسیب س (۳)(۴) ۱۰
و (۱)(۲) ۶

(آیوزیتن) : به تلاش افتادن، آیوزیدن*

(آیوزیت) : به تلاش افتد
س (۲) ۱۳

(ایوشداسر) : ناپاک س (۷) ۱۰

(ایور) : ایور* مسلم، بی‌شک. و (۱) ۱۸

(ایورج) : فعالیت، ایورز* س (۹) ۱۵

(ا-دوست) : نادوست، دشمن و (۱۱) ۵

(ایوتاک) : یکتا س (۲) ۱۸؛ (۴) ۱۵

(هذنپای) : نام درختی است که از چوب آن برای سوزاندن آتش مقدس استفاده می‌کردند
س (۳) ۱۰

(هذنپت) : نک . و (۱۴) ۱۰

(ایوموک) : یک موزه برای داشتن س (۱) ۸

؟ : ؟ س (۶) ۲۲

(هستیکیه) : هستی و (۱۶) ۱۳

هز (آنیتن) [آنیدن] : رهبری کردن، راندن، آوردن

(آنیت) : رهبری کرد، آنید* و (۲۱) ۱۶

(آنییه) : آوری، آنی* س (۲۴) ۱۱

هز (هستان) : کسانی که وجود دارند، اکنون زنده هستند و (۱) ۳ ؛ (۵) ۸

(ایپیک سرکو سریم) : یکی از اوقات پنجگانه، شبانروز ؛ از طلوع ستاره تا نیمه شب س (۱۵) ۸

(ایپیاسانیننید) : کمربند ببندند، کستی برکمر به ببندند و (۲۹) ۱۸

(خیم) : خیم، خوی و (۹) ۲۱ ، (۴) ۱۵

(ایمیت) : امید و (۵) ۸ ؛ س (۱) ۱۲

هز (وروبتن) : گرویدن

(ورویت) : میل کند، بخواهد س (۱۲) ۱

(ورویت) : باور کند. و (۱۲) ۱۷

(ورویت) : باور کند و (۳) ۱۷

(وروست) : باور کرد. س (۱۴) ۲۰

(ورووینیتن) گرواندن و (۲) ۱۹

(ورووینیت) : گرواند و (۱۲) ۹

هز (وروشن) : گروش، اعتقاد و (۲) ۱۹

(وروشنیک) : گروش، معتقد

: معتقد به چیزی از روی دانش و (۹) ۲۱

(اچاشیتار) [ناچاشیدار] : یا موزنده س (۱) ۱۷

(آشکارک) : آشکاره، آشکارا و (۸) ۱۳

(آشکارک درویه*) : آشکاره دروغ بودن و (۱) ۲۱

(آشکارک ورج) : آشکارا عمل کننده و (۱۷) ۱

(آشکارکیه) : آشکاری و (۶) ۱۲ ، (۲۲) ۱۸

(اشکوم) : شکم و (۴) ۷

(اشکم بندک) : شکم بنده، بندهٔ شکم س (۳) ۱۲

(اشکمبک) : شکمبه، شکم و (۱) ۶

(اشگیهان) : اژگهان، تنبل س (۲) ۶

(اشگیهانیه) : اژگهانی، تنبلی س (۴) ۶ ، (۱) ۴

(آشناک) : آشنا، دانسته، مشهور، معلوم و (۱) ۱۴

(اشوزرد) : نام خاص س (۱) ۱۵

(اشوهشت) : اردیبهشت و (۱۲) ۲۱ ، (۱۴) ۷ ؛ س (۸) ۸

(ا-شوست) : ناشسته. س (۲) ۱۰

(آشوپ) : آشوب و (۸) ۲۲

(اشتات) : اشتاد، نام یکی از ایزدان س (۴) ۱۹ ؛ (۶) ۸

(اشتک) [اشتَه] : فرستاده، پیامبر و (۵) ۸

(ابوچشنیه): نابوزشی*، نجات نیافتن. س (۱) ۱۵

(ابونیه): بی‌بُنی س (۲) ۱۹

(ابرات): نازاد، نابخشنده و (۱) ۱۱

(هلک): هله، هرزه، بیهوده. و (۱۱) ۱۸ . (۱۸) ۹

(آک): سوی، جهت و (۱۲) ۱۰

(هلکیه): هگلی، هرزگی و (۱۱) ۱۸

(اردیویک‌سور): اردوی سور، ایزد آب و (۱۱) (۳) ۱

(هگک): هله، هرزه، بیهوده و (۲۱) ۲۱

(اردوش): نام گناهی است. س (۶) ۱۱

(ارج): ارج، ارزش و (۴) ۱

(هرزک): هرزه، رها. س (۱) ۱۴ . (۵) ۲۰

(آرزوک): آرزو س (۱۳) ۲۰ و (۱۷) ۱۸ . (۵) ۱۴

(آرزوکینیتن): آرزو کردن

(آرزوکینیت): آرزو کرد. س (۸) ۲۱

(ارش): ارش (نام دیوی است) و (۶)(۵)(۴) ۷ . (۹)(۸)(۷)(۱) ۸

(ارنگ): بی‌رنگ، شاید (اروند): اروند، تند و (۹) ۱۴

(آرودشن)(آرویشن): رویش

واو - (دس آرودشن): بس رویش، بلندقامت. س (۲۲) ۲۰

(هرویستین): هروسپ (ج). همه و (۴) ۱

(اروند): اروند، دلیر، نیرومند س (۷) ۲۲ و (۶) ۱۶

(اروندتوم): دلیرترین س (۲۱) ۲۰

(خروسکیه): خروش و (۲۱) ۲۱

(هروستین): (ج) هروسپ: همه و (۱) ۲۳ . س (۱۵) ۲۰

(هروسپ نکیرشنار): هروسپ‌نگریدار، نگرندهٔ همه چیز و (۶) ۱۲

(آلوت): آلوده، کثیف س (۱۱) ۱۱

(ارزراسپاه): نام خاص س (۲۵) ۲۰

(ارتیک راثینیتار): رانندهٔ اردی*، کسی که کارزار را اداره می‌کند س (۶) (۲) ۲۲

(خرتیک وچینکریه): خردی گزینگری، گزینش از روی خرد، تمیز خردمندانه. و (۴) ۲۱

(خرتیه): خرد و (۲) ۵

(آرمیشت): آرمیشت*، آرام، ساکت و (۹) ۱۳

(ارم زتار): ارم زدار*، بازوشکن س (۶) ۲۲

(ارمت): ارمد*، ارمیتی، نام ایزدی است. و (۱۲) ۱۱

(او): به (پیشواژه) س (۳) ۱۳ . (۲) ۱۸

(آن): آن س (۱) ۸ . (۱) ۱۱

(هواخو): هواخو*، نیک‌اندیشه س (۴) ۱۴

(ان-آهوکینیت): ناآهوگانده*، تباه‌نشده و (۱۵) ۱۰ . س (۲) ۱۲

(اناکاس گاسان): ناگاه از گاهان س (۱) ۱۷

(اناک رولشنیه): انا روشنی*، بدرفتاری س (۳) ۱۸

(اناکیه کرتار): انایی کردار*، بدکار و (۳) ۸

(خوادشن): خواهش و (۱) ۳ س (۱۳) ۲۰ . (۳) ۱۱

(خواذشنیک): خواهش کننده. س (۲) ۱۸

(ان-ایر): ناایرانی و (۸) ۶

(ان-ایران) ج. و (۴) ۲۰

(ان - اپیهست) : کمربند نابسته ، کستی نابسته س (۱) ۸

(ان - آشتیه) : ناآشتی ، دشمنی و (۱۳) ۹ ، (۲۲) ۸

(خواریه) : آسانی ، خواری س (۴) ۱۵

(خواریه) : خواری ، خوشی و (۱) ۱۰

(خوارگون) (؟) : پست (؟) س (۸) ۲۱

(خوارگونیه) (؟) پستی (؟) س (۲۰) ۲۰

(ان - ارجانیک بهریه) : نارزانی - بهری ، درخور بهره نبودن و (۱۱) ۵

(خوارشن) : خوارش*، آشامیدن س (۲) ۸ ، (۸) ۶

(خوارتن) : خواردن*، آشامیدن

(خواریت) : آشامد س (۲) ۸ ؛ (۸) ۶

(هواروم ، خواردم) : دارای چراگاه خوب س (۶) ۸

(ان - انگوشتیکنیه) : ناانگوشتیدگی* ، بیمانندی ، بی نظیر بودن و (۱۰) ۲۰

(ان - انبار) : بی انبار و (۳) ۹

(ان - خورسندیها) : ناخرسندانه و (۱) ۱۶ . س (۸) (۵) ۱۰

(ان هست) : نادرست ، دروغ و (۷) (۶) ۲۲ و (۱۲) ۹

(خواستار) : خواستار و (۲۲) ۱۲

(خواستاران) ج . و (۱۰) ۵

(ان هستیه) : ناهستی ، نابودی . و (۲۵) ۱۶

(ان - استوبان) : ناخستو ، بی اعتقاد س (۱) ۸ . (۱) ۱۷

(اناپیتانیکیه) : ناپاکی س (۵) ۱۵

(اناپیهیت) : دورشود س (۲۵) ۱۱

(هواپر) : خواپر*، نیک و (۹) ۱۳

(ا - واپریکانیه) : ناباوری ، باورنکردن س (۸) ۴

(آناپشن) آناپش* ، ستیز ، جدال و (۳) ۴

(ان - اوخشوتار) : نابخشودار ، بیرحم و (۱) ۶

(آنافتن) آنافتن* ، دورکردن و (۱۱) ۱۱

(ان - آمار) : بی آمار ، بی حساب س (۱) ۱۰

(هوک) : خوی . و (۹) ۲۰ ؛ (۳) ۱۰

(اوکارت) : دورکرد (؟) س (۴) ۴

(هوکریت) : درختی که از چوب آن برای روشن کردن آتش مقدس استفاده می‌کرده‌اند. س (۳) ۱۰

(هوکرتاریه) : کردار خوب ، نیکوکاری و (۸) ۱

(هوکرفراشموک) : (هنگام) فرو رفتن خورشید ، مغرب س (۱) ۱۸

(هنگ) : بیزاری ، تنفر س (۱) ۵

(هنگ) : هنگ ، غار س (۲) ۲۲

(خواب*) : خواب و (۴) ۱۴

(هوی) : چپ س (۲۳) ۲۰

..... (اند.....چند) : اند...چند و (۵) ۲۰ ؛ (۵) ۹

(اندچند) : اندچند ، به اندازهٔ س (۵) ۲۱

(هودهاک) : خوب آفریده شده و (۱۱) ۹

(هودهاک‌توم) : نیکو دهنده‌ترین ، نیکوکارترین و (۲۴) ۱۲

(انداختن) : انداختن ، وارد آوردن

(انداچیند) و (۱۱) ۱۱

(هنداچک) : اندازه و (۱) ۸

(انداچشن) : اندازش ، اندازه ، مقیاس و (۵) ۸ ، (۱۴) ۱۱ . س (۳) ۱۲ ، (۱) ۵

(هوشش) ؟ : هوشش ، نابودی ، تباهی (؟) س (۲۳) ۲۰

(هوداناک) : خوب دانا ، بسیار دانا و (۹) ۲۰ . (۸) ۱۷

(هوداتار) : خوب دادار ، بخشندهٔ خوب و (۴) ۱۳

(هوآیشنیه) : خوب آیشی ، نیکوآمدن و (۱۴) ۲۱

(هودام) : دام خوب ، آفریدگان خوب س (۲۱) ۲۰

(هنگیچیهیت) : انگیخته شود . فعل مجهول از (انگیختن) : انگیختن . س (۱) ۱۴

(هنگیچینیتن) : انگیزاندن س (۲) ۲۲

(هندیمان کرتن) : اندیمان کردن* ، باردادن س (۷) ۲۱

(خویشاوند) : خویشاوند س (۲۶) ۱۱

؟ ! س (۳) ۱۸

(خویشکار) : خویشکار* ، وظیفه‌شناس و (۱۳) ۲۰ ، (۱۷) ۱

(خویشیه) : خویشی و (۴) ۲۴ ، (۱) ۵ ، (۲) ۹

(خویشینیتن) : خویش ندن* ، تصاحب ، دارا شدن ، بدست آوردن و (۱۴) ۱۶

(خویشینیداریه) : خویش نیداری* ، بدست آوردن ، تصاحب و (۱۶) ۱۱ . س (۲) ۹

(خویش دین) : خویش دین ، همکیش س (۵) ۱۹ . س (۳) ۱۷

(ان یشت) : نایشته ، ناسروده س (۱۴) ۱۱

(اندر) : اندر س (۲) ۱۰

(اندر) : نام دیوی است . س (۱) ۸

(اودرسک) ؟ : حیوان خزنده س (۱۱) ۲۰

(اودرگ) ؟ : حیوان خزنده و (۱) ۶

(اویراست) ؟ : ناویراسته ، اصلاح نشده س (۶) ۱۵

(اندرچینیتن ، هندرچینیتن) : اندرزاندن* ، اندرز دادن و (۵) ۱۱

(هنگرت) : هنگرد* ، خلاصه ، مختصر و (۲۰) ۱

(هنگرتیکیه) : کمال س (۱۷) ۱

(اوگون) : این گونه ، چنین س (۱۱) ۱۱

(هوگون) : نام درختی است که چوب آن را برای روشن کردن آتش مقدس بکار می‌برده‌اند. س (۳) ۱۰

(هندوچشن) : اندوزش ، ذخیره س (۶) ۶

(ا-ویتشن) : نابینش ، نادیدنی و (۶) ۲۱

(ا-نگوشیداریه) : نانیوشیداری ، نافرمانی و (۳) ۱۰

(انگوست) : انگشت س (۷) ۱۶

(خویتکیه) : خویدگی ، تری س (۵) ۱۰

(خویتوک‌دس) : خودوداد* ، ازدواج با نزدیکان و (۲۸) ۱۸ . (۵.۶) ۱۵

(اوج) : اوژ* ، نیرو ، قدرت س (۴) ۲۰ . (۱) ۱۳

(هنجافتن) : انجافتن* ، انجام دادن ، برآوردن س (۲) ۱۴

(هنجامشن) : انجامش ، انجام و (۲۰) ۱

(اوج اومند) : اوجمند* ، نیرومند و (۱۳) ۱۱

(اوج اومندتر) : اوجمندتر ، نیرومندتر و (۱) ۶

(اوزدهیک) : اُزدهی*، خارج از ناحیهٔ (معینی)، کسی که از ناحیهٔ معینی نباشد. س (۲۶) ۱۱

(اوزدهیکیه) : ازدهگی*، غربت س (۲) ۵

(اَ-وتیرشنیک*) : ناگذرشی، همیشگی ثابت س (۹) ۱۵

(هوچینیه) : خوبچینی و (۱۲) ۲۰

(اَ-وچیتار) : ناگزیدار، برگزیننده، انتخاب نکننده. س (۲) ۹

(ا-وچیتار دهش) : ناگزیداردهش، کسی که از روی تشخیص درست بخشش می‌کند س (۱) ۱۷

(اوزیتن) : اُزیدن*، خارج شدن

(اوزیت) : توسعه یافت و (۱۹) ۱۶

(اول اوزیت) : بالا رود و (۷) ۲۰

(اول اوزم) : بالا روم س (۱) ۱۱، (۶) ۱۰

(هوچشم) : خوبچشم و (۱) ۶

(اوزدسپار*) : بتکده س (۵) ۲۲

(هنجفتن) : انجامیدن، پایان یافتن س (۸) ۱۵

(هنجمن) : انجمن و (۶) ۸، (۱) ۶ س (۱) ۱۱

(هنجمنیک) : انجمنی س (۲) ۲۲، (۳) ۲۰، (۱) ۱۱

(هوش) : مرگ، هوش س (۸) ۲۱، (۱۸) ۱۱ و (۹) ۱

(هوش) : هوش و (۱۵) ۱۳

(اوشهین) : بامداد س (۶) ۸

(هوشاک) : خوشک، خشک کننده و (۹) ۱۳

(هوشهنگ) : هوشنگ س (۱) ۱۵

(هوش اومند) : هوشمند*، فانی س (۱۱) ۲۱، (۹) ۲۰، (۲-۳) ۱۵، (۱۸) ۱۱

(هوشک) : خشک س (۵) ۱۱

(هوشیک) : هوشی، مربوط به هوش و (۴) ۲۱

(*) : دوشیه : زشتی، بدی و (۱۰) ۲۲

(هوشیتر) : هوشیدر و (۶) ۱۸

(هوشیترماه) : هوشیدماه و (۷) ۱۸

(اشناس) : ناشناس، نشناسنده س (۱) ۱۷

(خوشنوت) : خشنود س (۱۰) ۱۱

(اوشتان اومند) : اشتان‌مند*، باحس، دارندهٔ احساس و (۲۳) ۹

(اوشتاپ) : شتاب و (۱۰) ۱

(اوشتاپکر) : شتابگر، پرآسیب و (۱) ۶

(اوشتاپیک) : شتابی، آزرده، آسیب دیده س (۵) ۱۰

(اوشمورتار) : شمردار، خواننده، تبلیغ کننده س (۱) ۵

(اوشمورتن) : شمردن، یادکردن، ذکرکردن س (۵) ۱۵

(اوشمورت) : شمرده شده، محسوب شده س (۳) ۹

(اوشمورتن) : شمردن، تبلیغ کردن، خواندن و (۳) ۷، (۱۸) ۱

(اوشمورشن) : خواندن، سرودن س (۱۹) ۱

(اوشمورشن) : شمرش، رواج س (۲) ۷

(اوشمورشنیه) : شمرشی، سرودن و (۲) ۲۳

(انبار) : انبار س (۲۱) ۱۱

(آوام) : زمان ، دوران س (۲-۱) ۷
و (۴) ۱۸ ، (۱۷-۶) ۱۶

(آوام آراستار) : زمان آراستار ، مرتب کنندهٔ روزگار و (۶) ۲۲

(آوام پتیتیار) : پتیارهٔ زمان ، برهم زنندهٔ روزگار و (۷) ۲۲

(اوین) نابود و (۶) ۱

: ؟ و (۱۲) ۹

(او ینینیت) : نابود کند س (۱) ۱۸

(هوبرشن) : هدیه
س (۱۱) ۱۱

(هوبرشنیه) : خوب‌برشی* ، هدیه ، نذورات
و (۱) ۵ ، (۲۰) ۱ : س (۲۹) ۱۱

(هوو) : نام دودمان فرشوشتر س (۲۵) ۲۰ و (۳) ۲۲

(هوو) : نام زن زردشت و (۱۸) ۲۱

(هولبوذ توم) : خوب‌بوی‌ترین س (۳) ۱۰

(خور) : نام گناهی است س (۱۶) ۱۱

(خور) : رنج ، آسیب ، آزار و (۱) ۶

(خورگ) : خُرگ ، شعلهٔ آتش س (۲) ۱۰

(خوردروش) : دارندهٔ نیزهٔ خونین (صفت دیو خشم) س (۵) ۲۰

(اورواهم) : اورواهم* ، شاد و (۱۱) ۱۲

(اورواهمنیه) : اوروا‌همنی* ، شادی
و (۱۱) ۱۲ ، (۲) ۹ ، (۳) ۳ ، (۱۱)(۸) ۱

(اورواهمیه) : اورواهمی* ، شادی و (۱) ۷

(اوروکسیر ، اوروسور) : روده و (۳) ۱

(هوروست) : خوب‌رسته س (۹) ۸

(ا - ورتشنیه) : نگروشی ، برگشتن از و (۱۹) ۱

(هورمک) : خوب‌رمه ، دارندهٔ رمهٔ خوب
و (۱۱) ۱۳ . س (۸) ۲۰ س (۴) ۲۰

(خونیرس) : خونیرس (۱۸) ۲۰ ، (۱۰) ۱۵

(خوردت) : خرداد د (۲۵) ۸ . س (۱) ۱۸

(هونوشک) : فرزند اهرمنی . و (۱۶) ۹ . س (۱) ۱۴

(انوشک) : انوشه ، جاودان س (۹) ۶

(هونوشکیه) : هونشکی* ، فرزند اهرمنی بودن
س (۳) ۹

(هوورشت) : هوورشت* ، کار نیک
س (۱۷) ۲۰

(خورسندینیتن) : خورسندیدن ، راضی شدن و (۱۳) ۱۹ . (۴) ۶ . س (۲) ۱۱

(هوودترکیه*) : خوب گذری ، خوب گذشتن و (۱) ۳

(اوسانیهت) : برطرف شد ، دور شد ، اوسانیده شد س (۷) ۲۱

(خسروی) : خسرو س (۱) ۲۱

(هنجستکیه) : هنجستگی* ، محاصره
و (۲۱) ۲۱

(اوستیی) : ایستی س (۴) ۱۸

(اوستیکان) : خستوان ، مقر ، معتقد
و (۱۷) ۱

(اوستیکلینیتن) : خستو بودن ، اعتقاد داشتن و (۲) ۱۹

(اوستشنیه) : ایستشی ، برخاستن
س (۲) ۱۸

(اوستوباریه) : استواری ، اعتقاد
و (۱۹ ۱

(اوسترک) : اُستره س (۳) ۱۹

(خوستوکیه) : خستوئی و (۴) ۸

: ؟ و (۸) ۲۲

(اوزایری) : هنگام عصر س (۸) ۸

(هوزهکیه) : هوزهگی*، نیک فرزندی، دارای فرزند نیک بودن و (۱) ۳

(اوزوارتن ، هوزوارتن) : هزواردن*، تغییر کردن و (۹) ۱۸

(اوز اوشتانیها) : درحالت بی‌حسی و (۲) ۶

(اوز وشتان) : بدون حس و (۲۳) ۹

(هوتاشیت*) : خوب تاشیده، نیکو ساخته شده س (۱۰) ۸

(خوتا ییبنیتن) : خدای کردن، سلطنت دادن، حاکم کردن و (۲۲) ۲۱

(هوتاپشنیه) : خوب تابشی، نیکوتابان س (۸) ۲۰

؟ : س (۴) ۲۰

(خوت دوشکیه) : خود دوشگی*، خود دوستی، خودخواهی س (۳) ۴

(خوتیه دهشنیه) : خودی دهشی*، دادن خویشتن (تغییر خوتیوک دس). و (۶-۵) ۱۵

(هوترسیه) : خوب ترسی، اطاعت و (۱) ۳

(هوترس) : نام خاص و (۵) ۲۲

(هوترمین) : هوترمنی*، بسیار متکبر و (۳) ۱۰

(هوترمینیتار) : هوترمنیدار*، بسیار متکبر و (۴) ۱۶

(هوپانکیه) : خوب پانگی*، خوب حفاظت کردن س (۳) ۶

(ان-پتوکیه) : ناپتوبی*، عدم مقاومت س (۱) ۴

(هوپتوندیه*) : خوب پیوندی، دارای پیوند خوب بودن و (۱) ۳

(هوم) : هوم و (۶) ۲۰

(هومای) : هُما س (۳) ۲۱

(هوماشنیه) : خوب مانشی، دارای جایگاه خوب بودن س (۹) ۸

(هومبیکان) : از خاندان "هومبی" س (۱) ۱۵

(هو مینیتار) : خوب منیدار*، نیک‌اندیش س (۱) ۷

(هومینشنیه) : خوب منشی، نیک‌اندیشی و (۱۳) ۷

(هومستوان) : نسبت به هومستو (نگ. به فوق ۱۴)

(هومزدیه) : خوب مزدی س (۲) ۱۸

(موس...*) : سامان. از خاندان سام و (۱۱) ۱۳

(آسایک) : سایه و (۷) ۹

(آسانیه داتار) : آسانی دادار، دهندهٔ آسانی، آسانی‌بخش س (۴) ۲۰

هز (ور) : بر و (۳) ۱

(آسیپ) : آسیب س (۱۶) ۲۰ و (۱۰) ۱

(ا-سرایشنیه) : ناسرایشی، نسرودن س (۱) ۱۸

(آسروک) : آسرون*، پیشوای دینی و (۷) ۱۴. س (۱۶) ۱۱

(آسرون) : آسرون*، پیشوای مذهبی و (۱۴) ۷، (۱۶) ۱۸

(ا-سروت گاسان) : ناسروده گاهان س (۱۷) ۱۱

(استائیشنیه) : ناستایشی، ستایش نکردن س (۱) ۲

(ستائیشنیه)* : ستایش و (۱۲) ۹

(استومند) : استمند*، مادی. و(۲۵) ۹. ۵(۲)

(خنک) : خسته (؟) و (۱۳) ۱۶

(استوهات) : دیو مرگ س(۴) ۱۵. (۱۸) ۱۱

(استوبان) : خستوان، معتقد س (۱) ۱۷ و (۱) ۸

(استوبانیه) : خستوانی، اعتقاد و (۱۸) ۱ . س (۴) ۱۳

(استوبانیکیه) : خستوانی، اعتقاد س (۶) ۲۲

(استرنکیه) : ناسترگی*، آرامش و (۱۷) ۹

(اسپیکان) : اسپیان، نام پدر فریدون س (۱۱) ۲۰

(آسن) : آهن. و(۱۱) ۲۱، (۲۴) ۹ . س(۴) ۱۶

(؟) و(۲۷) ۱۸

(آسن اپرویمیخت) : آهن بر گمیخته*، دوران اختلاط با آهن س(۵) ۷

(اسوگشن) : بدون تشنگی س(۷) ۲۲

(آسنوتار) : آسنودار، پاک کننده س (۷) ۱۱

(آسوتک) : آسوده و (۱۰) ۵

(هسم) : هیزم س (۶ - ۵) ۱۱

: ؟ س (۵) ۴

(ا-زات) : نازاده، زائیده نشده س (۱۰) ۲۱

(ازبایشن)* : ازبالش، درخواست س (۵) ۱۲

(ا- زرمان) : بی زرمان، بدون پیری و (۷) ۹ . س (۷) ۲۲

(ازویردکزم) : هزاره و(۱۷) ۱۶ . س (۱) ۷

(ا- زنار) : نازدار، آزار نرساننده و (۲) ۱۰

: ؟ س (۱۵) ۲۰

(اتاو) : اتاو*، دارایی س (۸) ۱۵

(آتان) : ند (پس، و) + (تان) ضمیر شخصی و (۳) ۹

(آتروخشیه) : آذرخشی*، روشن کردن آتش و (۵) ۱۰

(ا-توبانیکیه، اتوانیکیه) : ناتوانی و (۴) ۱۶

(آتور گوشنسپ) : آذرگشنسب س (۵) ۱۱

(آپ) : آب س (۱) ۱۲، (۵) ۱۱

(آز) : آز س(۵) ۲۰، (۴) ۱۲ . و(۳) ۹

(اژی) : اژ، مار س (۳) ۹

(اژی دهاک) : اژدها، ضحاک س (۳) ۹

(ا- پهرچ) : ناپرهیز، عدم مراقبت و (۳) ۱۰

(ا- پهرچشنیه) : ناپرهیزی، عدم مراقبت س (۱۲) ۱۱

(اپاختر) : باختر، شمال س (۱) ۱۸

(اپاخترکیه) : باختری، شمالی. یا "مربوط به اپاختران" (سیارات). و (۴) ۷

(اپاکیه) : بایی، همراهی (۱۹) ۱۶، (۱۷) ۱

[illegible] (اپاکینیت) : همراه شود. و(۱۵) ۹ . س(۱۲) ۱۱

[illegible] (اپار) : آواره ، دور س(۱) ۹

[illegible] (آزار) : آزار و (۷-۶) ۲۲

[illegible] (اپاریا) ج. اپار : غارت ، دزدی و (۲۱) ۸

[illegible] (آزار داریه) : آزار داری و (۸) ۲۲

[illegible] (اپاراس) : بیراه ، گمراه و(۱۰) ۵ . س(۱۸) ۱

[illegible] (اپاراسیه) : بیراهی ، گمراهی و (۱۳) ۱۸

[illegible] (هزارکانک) : هزارگانه و (۱۵) ۹

[illegible] (اپارینیت) : آواره کند ، دورکند س (۲۲) ۱۱

[illegible] (اپاییت) : بایست ، آرزو و (۱) ۷

[illegible] (اپاییت اومندیها) : بایستمندانه ، بطور شایسته س (۱۶) ۱۱

[illegible] : ؟ و (۲۷) ۱۶

[illegible] (اپابیمیه) : بی بیمی ، امنیت. و(۱۵) ۱۸

[illegible] (آپاتیه) : آبادی س (۶) ۱۲ . (۹) ۸
نیکبختی. و (۱۹) ۲۱ . و (۵) ۸
نیکی س (۶) ۶

[illegible] (آزاتیه) : آزادی ، رهایی س (۳) ۱۶

[illegible] (آزات توهمک) : آزادتخمه ، آزاده نژاد (لقب‌ها) س (۳) ۲۱

[illegible] (افد) : افد، شگفت س (۸) ۱۶ . (۳) ۱۵

[illegible] (افدیه) : افدی و (۱۰) ۱۳ (۳) ۵

[illegible] (اپیگک، اویژک) : ویژه ، پاک و (۱) ۲۳

[illegible] (اپیگلیهست) : ویژه (=پاک) شود. و(۱۲) ۸

[illegible] (اپی بیمیه) : بی بیمی ، امنیت و(۳) ۱۲

[illegible] (آپکینکین) : آبگینگین ، آبگینه‌ای س (۷) ۲۱

[illegible] (اپیتیپارک) : بی پتیاره ، بدون مخالف س (۲) ۱۱

[illegible] (افدتوم) : افدترین ، زیباترین س(۳) ۲۱

[illegible] (اپر) : غارت ، دزدی س(۱۱) ۱۱

[illegible] هز. (خاک) : خاک س (۱) ۳

[illegible] هز. (خاک) : خاک س (۵) ۱۵

[illegible] : ؟ س(۲۲) ۲۰

[illegible] (افراس) : تعلیمات ، افراه س (۲) ۱۸

[illegible] (افراسینیتن) : افراهاندن ، یاد دادن ، تعلیم کردن س (۶) ۱۵

[illegible] (اپراوزییت) : برآوزید*، یاغی شد ، بیرون آمد س (۳) ۴

[illegible] (اپر - رولشنیه) : برروشنی ، برتری س (۱۰) ۸

[illegible] (هزارکانک*) : هزارگانه (۱۰) ۲۱ . (۴) ۱۹

[illegible] (اپرکار) : برکار ، برتر در کار س (۷) ۲۲

[illegible] (اپریک) : بری ، برتر ، بالاتر س (۹) ۲۱

[illegible] (آفرین) : آفرین س (۱۰) ۱۱

[illegible] (اپرتن) : آبردن*، دزدیدن ، غارت کردن

[illegible] (اپرییند) : غارت کنند و(۱۸) ۹

[illegible] (ا-فزنفتاریه) : نافزنفتاری س (۵) ۱۶

[illegible] (اپرنایک) : برنا ، کودک نابالغ س (۹) ۱۰

[illegible] (اپرنیمک) : برنیمه ، نیمه بالا س (۳) ۲۱

(کنتن، کندن) : کندن س (۵) ۲۲

(آفرساک) : آفرسا*، فرسا، تباه، فاسد س (۵) ۱۵

(اپرترنیمک) : برترنیمه، نیمهٔ بالاتر س (۲) ۲۱

(اپرترزوریه) : برترزوری، دارای زوربرتر بودن س (۳) ۵

(اپرتوم) : برترین و (۱۹) ۱. س (۱) ۲۲

(اپرتومیه) : برتری و (۲۳) ۲۱

(اپرتومیها) : برترانه، بابرتری (۲۳) ۲۱

(اپرپیج، اپرویژ) : پرویز و (۴) ۱۹

(ا-فرزانک) : نافرزانه، نادان و (۴) ۱۹

(اپرماند) : برماند*، ارث و (۱۷) ۲۱

(اپرمینشن) : برمنش*، متکبر و (۳) ۹

(اپرمینشنیه) : برمنشی*، تکبر و (۱۳) ۹

(اپوخشایشن) : نبخشایش و (۳) ۶

(اپولیشن) : بی پولش*، بدون گرسنگی س (۷) ۲۲

(ا-فرزندیه) : بی فرزندی س (۶) ۱۹

: ? س (۲) ۱۰

(آپوسیه) : آبستنی س (۶) ۲۰. (۱) ۱۸

(آزور) : آزور، حریص س (۳) ۱۲

(آزوریه) : آزوری، حرص س (۲) ۴

(آپوتن) : آبُردن*، دزدیدن، غارت کردن و (۱) ۶

(آپورت) : دزدید، غارت کرد س (۸) ۲۰

(آپوریتن) : آفریدن و (۱۳) ۸

(آپوریت) : آفرید و (۱۶) ۸

(اپارهتشن اومند) : افسارش‌مند، افسرده، دارای افسردگی س (۳) ۱۰

(اپیهینیتار) : افسهنیدار*، تباه‌کننده و (۳) ۹

(اپیهینیتاریه) : افسهنیداری*، نابودی، تباهی س (۱) ۱۴

(اپسپریناک) بسپرنده و (۱۳) ۱۸

(اپیهیت) : افسهید*، تباه گردید و (۳) ۹

(اپستاک) : اوستا و (۱۹) ۹. (۲۲) ۸

(اپستاک گوشنیها) : اوستا - گوشانه، درحال خواندن اوستا و (۷) ۲۰

(افسوس) : افسوس س (۲۲) ۲۰.

(افزونیک) : افزونی، متقدس س (۴) ۹ و (۱۰) ۱۲

(ا-پتیرشنیکیه) : ناپذیرشی، عدم پذیرش س (۱۷) ۱۱

(هفت کیشور) : هفت کشور س (۱) ۱۱

(اپتمان) : بی پیمان، خارج از اندازه س (۳) ۲۰

(هچپر) : زبر س (۳) ۱۹

(هچپرنبشت) : زبرنوشت، در بالا نوشته شد س (۴) ۱۰

(همهاک) : همها*، هماهنگ، همکار و (۱۹) ۱۲ و (۱-۲۱) ۱۶. (۱۲) ۱۵

(ایمایک*) : بی‌مایه (؟) س (۵) ۴

(همهاکیه) : همهائی*، باهم بودن، هماهنگی و (۱۵) ۱۰

(آمارک) : آمار، حساب و (۴) ۱۶

(امارنیها) : بیمارانه*، بیشمارانه س (۱) ۱۴

(ا-مارگن) : نامارگن، نزننده (نکشندهٔ) مار، کسی که مار را نکشد س (۱) ۸

(آماربینیتار) : آمارکننده، حساب رسیدگی کننده و (۱۱) ۶

(ا-مارتار) : نامار دار*، حس نکننده و (۲) ۶

(آمان) : ند (پس‌او) + مان (؟) : ضمیر س (۹) ۲۰

(امارندیه) : امارندی*، نیرومندی س (۱۰) ۸ (۷) ۱ و (۶) ۱۰

(همی) : همی و (۷) ۸

- (همی‌سوتیه) : همی‌سودی، سودهمیشگی و (۱۹) ۱۸

(همکامکیه) : همکامگی، هم‌میل بودن و (۲۰) ۱ . (۲۸) ۱۸

(هکرپ) : همکرپ*، هم‌شکل و (۹) ۶

(همیه) : همی، همکاری، باهم بودن و (۱۳) ۱

(آمیجشن) : آمیزش، اختلاط س (۳) ۲۰

(هم زمان) : همزمان و (۲۱) ۱۶

(هم - رسشنیه) : هم‌رسشی، برخورد س (۲۱) ۲۰

(هم - داستانیه) : همداستانی و (۲۸) ۱۸

(هم‌گرفتاریه) : هم‌گرفتاری، عادت و (۹) ۲۰

(همیال) : همیال*، دشمن، رقیب س (۲۱) ۲۰

(همیالیه) : همیالی*، دشمنی س (۲) ۱۴

(همستار) : همستار*، مخالف و (۲۷) ۱۸

(همستاربینیتن) : همستارزدن*، مخالف کردن و (۱۰) ۲۲ و (۸) ۱۶

(ا-مینیت) : نامنیده*، نااندیشیده و (۱۵) ۱۰

(همیستاخوان) : برزخ س (۲) ۱۴

(همیشک) : همیشه و (۱۵) ۷

(همیشک هنجمنیه) : همیشه انجمنی، همیشه انجمن کردن و (۱۳) ۷

(همباستک) : انباشته*، همگی، بطورکلی و (۳) ۶ س (۲) ۲۰

([illegible] *) : اداسها : دوران‌ها و (۹) ۱۵

(هم برشنیه) : همبرشی، بردن س (۴) ۱۱

(هم بون بج) : بهیجه س (۴) ۱۵

(هم بوت) : باهم بود، توأم بود و (۱۲) ۲

(همبتیک) : همبدی*، دشمن، مخالف و (۴-۵) ۸

(ا-مر) : بیمر، بیشمار س (۲۴) ۲۰

(ا-مرگ) : بیمرگ س (۲) ۲۲

- (امرگ روشنیه، روشنیه) : بیمرگ روشنی، بیمرگی و (۳) ۹

(ا-مرگیه) : بیمرگی س (۴) ۴

(ا-مرگیهینیت) : بیمرگ شود و (۲) ۲۰

(آموختار) : آموزنده و (۱۹) ۱

(آموختاریه) : آموختار، آموزگاری و (۱۳) ۶

(آموختن) : آموختن و (۳) ۷

(آموختیند) : آموزانده می‌شوند، یاد داده می‌شوند و (۲۸) ۱۸

(آموچکار) : آموزگار و (۱۹) ۱

(آموچشن) : آموزش و (۱۱) ۱۸

(آموک) : آموگ*، تعلیمات و (۱۶) ۸، (۱) ۵ و (۱۰) ۲۱

(اموردت) : مرداد، گیاه س (۱) ۱۸

(همپاسیه) : هم‌سپاسی و (۵) ۲۲

(همپورسیه) : همپرسگی*، صحبت (۹) ۱۳

(همپورسیتن) : همپرسیدن، هم‌صحبتی

(همپورسیم) : همپرسیم، هم‌صحبتی کنیم و (۹) ۱۳

هز (اوه) : چنین و (۳) ۶

(غنشنیه) : زنش س (۲۴) ۲۰

(کابوس ، کیوس) : کاودس س (۸-۶) ۲۱

هز (هیس) : با ، همراه با و (۱۱) ۱ . س (۲) ۲۲

و (۹) ۲۱ . (۱۱) ۱۵

هه و (۵) ۲۲ . (۱۵) ۲۱ . (۱۴) ۱۱ . س (۹) ۲۱

(کاریک) : کاری ، فعّال و (۲۱) ۱۶ . س (۵) ۱۲

(کاریکیه) : کارگی* ، فعالیت و (۵) ۱۵

(کاریکینیتار) : کارگانیدار* ، نیرو دهنده قوای فعّاله س (۱) ۴

(کاستاریه) : کاستاری ، کاهش

و (۴) ۲۰

(کامک) : کامه ، میل و (۳) ۱۷

(کامک هنجامیه) : کامه انجامی* ، انجام آرزو ، برآمدن حاجت و (۱) ۷

(کامک اومند) : کامه‌مند* ، آرزومند

و (۱۶) ۱۸

(کامک داتار) : کامه دادار* ، کامه‌دِه ، برآورندهٔ حاجت س (۴) ۲۰

(کامک دوبیسر) : کامه دوشر* ، دارای چشمانی نافذ و (۱۰) ۶

(کامک چاشیتار) : کامه چاشیدار* از روی میل آموزنده و (۱۷) ۱

(کامک رامینیتار) : برآورندهٔ آرزو ، کامه رامانیدار* و (۱۱) ۸

(کامکینیت) : کامکاند* ، آرزو کند

و (۲۳) ۸

(کام ورج) : کام‌ورز* ، عمل طلب میل

و (۲) ۱۰ . (۲) ۸

(کی) : کی ، کیان س (۱) ۱۵

و (۱۵) ۲۱ . (۱۸) ۱۶ . (۲) ۶ . (۱۸) ۱۶

(کیان) : کیان و (۳) ۱

س (۹) ۲۱

(کی ارش) : نام خاص و (۱۱) ۱۳

(کیخسروی) : کیخسرو س (۱۰) ۱۵

(کیاپیویه) کی اپیوه س (۲) ۲۲

(کیک) : کی (گروهی از مخالفان دین زردشتی)

و (۲۲) ۹

(کیشوچار) : کشوزار* ، قابل کشاورزی ، کشتزار س (۳) ۱۶

(کینیک) : کینه‌جو (۱۴) ۱۶ . (۲۴-۶) ۹

(کینیکیها) : کینه‌ورانه و (۱۶) ۱

(کینینیتن) : کینه کشیدن

(کینینیت) : کینه‌کشد

و (۱۰) ۲۲ . (۲۴) ۹

(کینینم) : وارد به کینه‌جوئی کنم

و (۵) ۱۴

(کی وشتاسپ) : کی گشتاسب

و (۳) ۲۲ . (۱۷) ۲۱ . (۱۷) ۱۶ . (۱۷-۵) ۱

: ؟ س (۲۰) ۲۰

(کرینیتن) : کرانیدن* ، پاره پاره کردن

س (۲) ۲۰

(کرینیی) : پاره پاره کنی

س (۱۱) ۲۰

(کرلوک): کرلو، کرپاسو، چپاسه س (۱۱) ۲۰

(کرساسپ): گرشاسب س (۶) ۲۲. (۱) ۱۴

(کرپ): کرپ*، شکل و (۱۳) ۱۰. س (۹) ۲۱. (۲۴) ۲۰

(کرپ): کرپ*، گروهی از مخالفان دین زردشتی و (۱۶) ۲۱. (۲۲) ۹. (۱۸) (۲) ۶

(کوخشنیک): کوششی، ستیزه کننده، جدال آمیز ۶ (۲) ۱

(کنگدز، کنگدژ): کنگدژ س (۱۱) ۱۵

هز (اوخاش اومند): ؟ س (۲) ۲۰

(کوشیتار): کوشیدار، ستیزه کننده. ط (۳) ۹

(کوشیتن): کوشیدن، ستیزه کردن و (۱۱) ۱۱

(کوشش): کوشش، جدال، کشمکش و (۱۳) ۱۱. (۳) ۶. س (۲) ۱۳

(کوشش کرتار): کوشش کردار، جنگ کننده، ستیزه جو س (۱۰) ۱۵

(کوشتن): کشتن. س (۱) ۱۴

(کوشیند): کشند و (۱) ۶. س (۲) ۱۷

(کوستن): کستن، کوبیدن و (۱) ۶

(کون مرز): کون مرز*، لواط س (۱) ۹

(کنامک): کدام (؟) مانند آن (؟) س (۷) ۱۱

(کوک): کشف س (۱۱) ۲۰

(کتارچای): هرکدام، هرچه و (۳) ۱۰

(کتکیک): کده‌ای، خانه دار، اهل خانه س (۲) ۱۰

(کتک بانوکیه): کدبانویی و (۱۸) ۲۱

(کتک مسای): کده مسای*، به بزرگی خانه س (۲۳) ۲۰

(کم روشنیه، کم روشنیه): کم روشنی، کم فعالیتی، فعالیت کم داشتن س (۲) ۱۰

(کمست): کمترین س (۴) ۱۸

د

(دار): تیغه، تیغ و (۱۴) ۱۳

(گاسان): گاهان س (۲-۱) ۵ و (۱۲) ۸. س (۸) ۱۶

(گاسان بار): گاهنبار س (۷) ۱

(داوانیها): ریاکارانه و (۱۵) ۸

(یاباسپ، جاماسپ): جاماسب و (۶) ۲۲. (۱۹) ۲۱. (۹) ۱۹. (۱۷) ۱

(موسکین؟): سهمگین، سهمگین* و (۱۵) ۹

(دات): داد، هنگام س (۱) ۱۸

(داتیک): دادی، مطابق با قانون س (۷) ۱۱

(داتیکیه): دادگی، مطابق با حقیقت بودن، درست بودن و (۲۳) ۱۸

(داتوبر): داور، قاضی و (۳) ۱۹

(یاتوک): جادوگر و (۲۳) ۹. (۱۴) ۱

(آیشن، آمدشن): آیش، آمدن س (۲) ۱۸

هز (ایستان): ایستان، در حال ایستاده س (۱) ۱۸

(جیه): جه*، زن بدکار س (۶) ۱۹. (۱) ۱۸ و (۹) ۸. س (۵) ۲۱

(گیهانیک): جهانی، گیهانی و (۲) ۲۲

(جیهیک): جهی*، زن بدکار س (۶-۴) ۱۹

(دیک): دیگ س (۷) ۱۱

(دیر): دیر و (۳) ۸

(گیران تچشن): گران ترش*، روان شونده از کوهها و (۱۵) ۹

(دیرنگ): دیرنگ، دیرنده، دراز و (۱۲) ۹

(دیرنگ خوتای): دیرنده خدای، دارای سلطنت طولانی (بهمن دای) س (۲-۱) ۲۲

(دیرنگیه) : دیرنگی*، دیرندگی، درازی س (۳) ۱۹ و (۲۸) ۱۸

(دیرپرسشنیه) : دیرپرسشی، دیرپرسیدن و (۲۴) ۱۲

: ؟ س (۱۵) ۲۰

؟ نک یادداشتهای پایان رساله س (۲۰) ۱۱

(اندر دانستن) : اندر دانستن، عمیقاً مطلع بودن (اندر دانیی) : اندر دانی و (۱۲) ۵

(داتستان) : داستان، قانون و (۱۱-۸) ۲۱

: ؟ : فاش شود نک یادداشتها پایان رساله س (۲) ۱۸

(دیوین*) : دیوِیْن، پرستندهٔ دیو، دیوپرست و (۱۶) ۹

(دینیکیه) : دینی و (۴) ۲۲

(دینوتک) : دینوده*، ماده س (۵) ۱۵

(اموه*) : دیس (نام خاص) س (۶) ۲۲

(گیس) : گیس س (۸) ۱۰

(وو...) : دزیت*، داغ کنید و (۱۲) ۹

(گیتی خریت*) : «گیتی خرید»* س (۳) ۱۶

(گیتا یکیها) : این جهانی، مربوط به امور مادی، دنیوی و (۱) ۸

(گزدوم) : گزدم س (۱۱) ۲۰

(گشنگ) : کوتاه، کوچک س (۷) ۱۵ و (۱۸) ۱۶ . س (۲) ۱۸

(دشن) : دَشن*، راست س (۲۳) ۲۰

(گشنگ زیوشنیه) : گشنه زیشی*، کوتاه عمری س (۳) ۱۸

(گشنگ مینشنیه) : گشنه منشی*، کوتاه‌نگری س (۲) ۸

- (گشنگ سرایشن) : گشنه سرایش*، مدت کوتاهی مورد حمایت قرار گرفته، کم دوام و (۶) ۱۹ و (۱۸) ۱۶

(یشت) : یشت و (۷) ۲۰

(دشت) : دشت س (۱) ۱۵ . (۴) ۱۳

(دشتان) : دشتان، حیض س (۱۲) ۱۱ . (۴) ۱۰

(یشت فروهر) : فروهر یشته، فروهر (او) ستوده (باد) و (۵) ۱۸

(ا-همتاکیه) : بی همتایی و (۱۳) ۶

(ا-بون) : بی بُن س (۱۶) ۱۱

(ا-بوختشنیه) : نابختشی، نجات نیافتن س (۶) ۱۶

(ا-ویهیه) : نابهی، بدی س (۲) ۱۹

(اوینشنیک) : نابینشی، نادیدنی و (۴) ۱۰

(ا-واستار) : بی واستار*، بدون چراگاه (صفت نیاز) س (۵) ۲۰

(ا-وسان) : نابِوسان*، همیشگی س (۱۱) ۲۰

(ا-نسینشن) : بی‌نسَنش*، بدون نابودی و (۲۸) ۱۶

(ا-پتیرشنیه) : ناپذیرشی، نپذیرفتن س (۷) ۴

(بورت*) (بورت) : بُرد و (۳) ۱۴

(۲-شرلشوانک) : دوسوم س (۲۴) ۲۰

(درایان) : درایان، درحال سخن گفتن س (۲) ۸

- (درایان جویشنیه) : درایان جوشی، سخن گفتن هنگام غذا خوردن س (۱۷) ۱۱

(گرایه): گرایی، گرانی بختی س(۲) ۷ . (۳) ۴

(درایتن): درایبدن، سخن گفتن (اهرمنی) و(۴) ۷ س(۱) ۱۸

(درایشن): درایش، هرزه درایی و(۶) ۸

(گران زایشنیه): گران زایشی، نتیجه، حاصل بد س (۳) ۴

(گران مان): گران مان*، سختگیر، بی رحم و(۷) ۲۲

(گران مانیه): گران مانی*، سختگیری، خشم و (۵) ۱

(گران مینشنیه): گران منشی*، تکبر س (۲۳) ۱۱

(درت ازمند*): دردمند س (۳) ۱۰

(*): گرهک: دارایی، مال غیرقانونی و(۶) ۱۹

(گرهک): گرهه*، گرامه، مال، هدیهٔ غیرقانونی و (۱۸) ۱۶ . (۲۳) (۲۱) ۹

(دریگوش): درویش س (۹) ۶ . (۷) ۴ و(۱۰) ۲۲ . (۳) ۲

(گریستک): گریته*، سوراخ س(۱۴) ۲۰

(گرزیناران): گله کنندگان س (۹) ۶

(گرزیتن): گرزیدن، گله کردن

(گرزیند): گرزند، گله کنند و (۸) ۲۲

(گرزشن): گرزش، شکایت و ۶(۱) . س (۱) ۱۱ . (۲) ۵ . (۸-۷) ۴

(گرزشنیه): گرزش، شکایت س (۸) ۴

(گرزشنیک): گرزشی، شکایت آمیز س(۲) ۱۸

(درنای): درازا و (۱۷) ۱۲

(دروختار) (+ مترا مهر): مهر دروختار*: پیمان شکن، دروغ گوینده به مهر س(۵) ۱۹

(دروختن): دروغ گفتن، فریفتن و(۲) ۱۷

(گلوک): گلو س (۴) ۱۶

(دروجینیه): (دروغ گویی) ازنک ـ س (۲۷) ۱۱

(دروجک): دروجه*، دروج*، دیو و(۱۸) ۱۶

(دروجنیه): دروغزنی و (۳) ۱۵ . (۵) ۷

(گروب، گرو): گرو س (۱۱) ۱۰

(درون): درون، نان دعاخوانده س (۱) ۱۳

(دروندینید): دروند کنند و (۶) ۱۹ . (۱۱) ۱۱

(دروتار): درودار، بُرنده س (۶) ۱۱

(درفش): درفش س (۱۰) ۱۵

(گرموکیه): گرمی، اشتیاق و(۸) ۱۹ . (۱) ۵

(گرموک): گرموک*، گرم و (۱) ۶

(گنای مینوگ): گنامینو، اهریمن و(۳-۲) ۲۳

(گوهرگ): گوهری، جوهری و (۳) ۲۰ . (۴) ۸

(گوخونیه): خونخواری و (۷-۶) ۲۲

(گنک): زننده و (۸) ۱۳

(گوکارتن): گواردن و (۷) ۲۲

(گوکارینید): گوارند و (۶) ۱۲

(گوگستان): گاوستان، طویلهٔ گاوان و (۱) ۶

(گوگسپت): نام خاص س (۱۰) ۱۵

(دوبیتن): سخن گفتن (اهرمنی) و (۶) ۷ . (۶)(۱۶) ۱

(یوبیتن): جویدن س (۱) ۱۸

(یوبیت): جوید و (۱) ۶

(گندشنیه): گندشی، گندیدگی س ۱۹(۲)

(یندر-ج): نیز ایندر (نام دیوی است) و(۳)۹

(گندرپ): گندرو (نام دیوی است) س (۱)۱۴

(ایوتیه): جُدی، مخالفت و(۱۳)۱

- (ایوت ایویه): جُددیوی*، مخالف دیو بودن و (۱۴) ۱۱

(ایویت بونیه): جدبنی*، دارای دو اصل جداگانه بودن و (۵)۷

(ایویت بیش): جدبیش*، ضدغم و(۲)۴

(دوژ): دژ، بد س (۵)۴

(دوز): دزد س (۱)۱۱

(دوزیتن): دزدیدن و (۱)۶

: نک به

(دوش): دوش، دیدن س ۱۰(۳)

(گوشورون): روان گاو، گوشورون و (۲)۱۴. (۲)۶

: ج. س(۲)۲۰

(دوشکیه): دوستی، دوشگی* و(۱۹)۲۱

(دوشکتر): دوشه‌تر*، بیشتر مورد علاقه و (۶)۱۹. (۱۸)۱۶

(یوشداسریه): یوشداسری*، پاکی و (۱۵) ۱۸

(یوشداسرینیت): یوشداسراند*، پاک کنند و (۱۵) ۱۱

(دوش‌دین): بددین، کافر و(۲)۲۳. (۱۵)۲۱

(دوشدفت): دژدم*، بدنفس، دارای نفس بد س (۵) ۲۰

(دوشیتن): دوشیدن*، دوست داشتن، برگزیدن. (دوشیت): دوست‌داشت و (۸)۱۴. (۴)۷

(دوش): دوست بدار، برگزین و (۷)۱۴. (۲)۲. (۱۳)۱

(دوشم): دوست دارم و (۱۱)۸. (۶-۷)۷

(دوششن): دوشش*، دوستی و (۳)۹ پسند س (۸)۶

- (دوش روبشنیه، روشنیه): دش روشی*، بدبختی و (۱)۷

- (دوش نکیراییه): دش نگرائی*، عدم توجه و (۱)۶

- (دوش نکیرآکیر): دژنگراگر*، بدنظر، حسود س (۱)۸

(دوش سرای): بدسرای و (۲۱)۸

(دوش ستهمک): دژستهمه*، بسیار ستمکار و (۷)۱۶

(دوش زیوشنیه): دش زیشنی*، زندگانی بد و (۱۵)۱۶

(دوشمنیه): دشمنی و (۱۵)۲۱

(دوبارشن): دوارش*، راه رفتن (اهریمنی) س (۱)۸

(دوبارستن): دوارستن*، حرکت، حد اهریمنی و (۶) ۹. س (۲) ۱۳

(گورگ): گرگ و(۱)۶. س (۵)۱۹

(گورگیچک): گرگیزه، گرگ بچه و(۱۶)۱

(دورنامیک): دورنامی، مشهور در همه جا و (۴)۱۹

(یورتاگان): جورداگان*، غلات س (۶)۸

(دورتچشن): دور تازش، روان شونده به جاهای دور س(۱)۲۱

(گوند): گُند، جند، سپاه س (۱۰)۲۱

[illegible] : ؟ و (۳) ۱۰

[illegible] - [illegible] : ؟ س (۳) ۴

[illegible] - [illegible] : ؟ و (۱۵) ۸

[illegible] (درودیست) : درست و (۲۵) ۹

[illegible] (یوتن، جوتن) : جویدن س (۵-۹) ۱۰

[illegible] (گومای) : گمای*، همراه با، مخلوط با
و (۹) ۱۳ . س (۹) ۱۰

[illegible] (گومانیک) : گمانی، شکاک و (۲۲) ۱۸

[illegible] (گومیختکیه) : گمیختگی، آمیختگی، اختلاط
س (۲) ۱۱

[illegible] (گومیج) : گمیز س (۴) ۱۸

[illegible] (گومیچک) : گمیزه، اختلاط س (۱۷) ۲۰

[illegible] (لومبینیتار) : جنبانیدار، تکان دهنده، آزار دهنده
س (۵) ۱۱

[illegible] (دستوبر داریه) : دستوری داری، داشتن پیشوای مذهبی
و (۱) ۲

تک (گز) : گز، مار س (۱۱) ۲۰ . (۱) ۱۴
و (۱) ۴

[illegible] (بیتای اهوک دیریوک) : بیتا اهو ویریو
و (۷) ۹ . س (۱) ۱

[illegible] (نشیان) : نشینان، درحال نشستن
س (۳) ۶

[illegible] (گشنیک) : گرشنی*، دارای سرشت ... بودن
و (۴) ۸

[illegible] هز (خواستن) : خواستن
و (۲۲) ۸

[illegible] (دور) : خاکستری س (۳) ۲۱

[illegible] (دمت) : دمید، نفس کشید

[illegible] (دمون) : اقامتگاه
س (۲۳) ۲۰
و (۲۱) ۹

[illegible]

[illegible] (چهارک) : چهاره، چهارگانه و (۱۵) ۹

[illegible] (چاشیتار) : چاشیدار*، آموزنده
س (۱) ۱۷

[illegible] (چاشیتن) : آموزاندن

[illegible] (چاشیی) : چاشی، بیاموزی
و (۵) ۱۲

[illegible] (چارک) : چاره س (۶) ۲۰

[illegible] - [illegible] (چارک شناسیه) : چاره شناسی
و (۱۲) ۶

[illegible] (چکات ی دایتی) : چکاد دایتی
س (۳) ۱۹

[illegible] (چیهوترگ) : پل چینوت س (۴) ۱۹

[illegible] (چیهرمزدیه) : چهرمزدی، کیفیت مزد
س (۱) ۱۱

[illegible] (چیکامک) : چیزی س (۱) ۱۸

[illegible] (چیکام چای) : هرچه
و (۴) ۱ . س (۱۴) ۱۱

[illegible] (چیک چت) : چیچست س (۵) ۲۲

[illegible] (چینوک پوهل) : پل چینوت
س (۳) ۱۹

[illegible] (چشماگاسیه) : چشم آگاهی*، احترام
س (۱) ۱۴

[illegible] (چراتیک) : چرادی*، دختر، زن
س (۱۳) ۲۰

[illegible] (چرپیه) : چربی و (۷) ۱۹

[illegible] (چنیوک پوهل) : پل چینوت
س (۴) ۱۹

[illegible] هز (گریو) : گریو*، گردن و (۵) ۱۹

(چترمهین) : نام خاص (لقب پشوتن) و (۶) ۱۸

(چم) : چم، دلیل، چرا س (۱۹) ۲۰ . و (۲) ۱۹

(چیک) : چمی ، با دلیل ، منطقی س (۸) ۴

(شاتیهست) : شاد شود س (۲) ۱۸

(شاپستان) : شبستان س (۶) ۲۰

(*) : شکنی، شکسته شوی ، شکست می خوری س (۹) ۲۰

(شکنیهیت*) : شکسته شود و (۳) ۲۳

هز (نبیستن) : قرارگرفتن ، برجای ماندن

(نبیست) : برجای ماند ، قرارگرفت س (۳) ۱۰

(نبید) : قرار دارد ، جای دارد س (۲) ۲۲

(شکر) : آشکار (؟) و (۶) ۱۲

(شکرویتن) : شکرفیدن، لغزیدن و (۱۵) ۲۱ و (۲۱) ۸

(شکرویند) : شکرفند ، لغزند و (۱۳) ۱۸

(شکرهیه) : شکوه و (۲) ۱۸

(شکرهیه) : تنگدستی، فقر س (۵-۴) ۲۰ . س (۳) ۶

(شگفت) : شگفت ، سخت و (۸) ۲۲ . س (۱۱) ۲۰ . (۳) ۱۵ . (۲) ۹

(شگفت بیمیه) : شگفت بیمی ، ترس فراوان س (۲) ۱۹

(شگفت تگ) : شگفت تاز س (۴) ۱۳

(شگفتیه) : شگفتی س (۱) ۱۴

: ؟ و (۱۷) ۹

(شیون) : شیون س (۳) ۲۰ . (۲۰) ۱۱

(شیون روشنیه، شیون روشنیه) : شیون روشی ، شیون کردن و (۲۴) ۸

(شیت) : شید (نام ایزدی است) س (۳) ۲۱

(شیت) : درخشان ، شید س (۸-۴) ۲۰ و (۱۴) ۷

(شیپ) : شیب س (۳) ۱۲

(پاتخشا) : پادشاه ، حاکم ، قدرتمند و (۸) ۱۶ . س (۱) ۱۵

(شنایینیتار) : خشنود کننده و (۱۳) ۱۲ . س (۴) ۲۰ . س (۲) ۹

(شنایینیتاریه) : خشنود کردن ، راضی کردن س (۱۲) ۱۰

(شنایینیتن) : خشنود کردن

(شنایینیت) : خشنود ساخت و (۱۱) ۹ . (۱) ۸

(شنایشن) : سپاسگزاری ، سپاس س (۲) ۸

(شناسک) : شناسه*، شناسنده ، دانا و (۷) ۱۹ . (۴) ۷

(شناسکیه) : شناسایی و (۹) ۱۶ . (۱۴) ۸

(شناسکیها): شناسگانه*، باشناسایی س (۳) ۶

(شانک*): شانه س (۸) ۱۰

(شوسر): نطفه، منی س (۱) ۱۸

(شوپشیر): شمشیر س (۱۰) ۲۰

(وست): تیر انداخت و (۵) ۱

(شترور): شهریور و (۱) ۲۰

(ویه‌توم): بهترین و (۲۶) ۱۸

ب

(بازای): بازو و (۹) ۱

(بار): بار، ساحل س (۵) ۲۲

(بالست): بالست، اوج و (۱۴) ۱۳ . س (۲۳) ۲۰ . (۱) ۱۵

(باستان): همیشه س (۵) ۱۶ . (۲) ۱۳

(بام): بام، روشنی و (۶) ۱۵ . س (۱) ۱۱

(بک دات): یخ داد، آفریده یخ س (۱۱) ۱۱

(بیشازشنیه): بیشازشنی*، شفا س (۳) ۱۸ . (۳) ۱۰

(بیشیت): بیشیده*، رنج دیده س (۱۲) ۱۰

(بیشیتار): بیشیدار*، رنج رساننده، آزار کننده و (۶) ۵

(بیور): بیور، ده هزار س (۲۴) ۲۰ . (۱۰) ۱۵

(بیوراسپ): بیوراسب، ضحاک س (۹) ۲۰

(بچشن): بزشن*، تقسیم س (۱۹) ۱

(براه، بریه): روشنی س (۲) ۱۰ و (۶) ۱۵

(براهنگ فریپیه): برهنه‌فریبی، فریب آشکارا و (۱۰) ۲۱

(برازگ): نام خاص س (۱۰) ۱۵

(براتروخش): نام خاص س (۳) ۹

(بربهینیتکیه): بربهینیدگی*، تقسیم س (۲) ۱

(بربهینیتن): بربهینیدن*، آفریدن و (۱۹) ۱

(بربهینیت): آفرید و (۱) ۴

(بربهین): آفرین و (۲) ۶

(برین): قسمت، تقدیر س (۱) ۳

(بریت راسیه): راه بریدگی، قطع راه س (۵) ۱۶

(برشنیه): بَرِشنی، بردن، دورکردن س (۶) ۱

(برمایون): نام گاوی است س (۳) ۲۱ . (۲۴) ۲۰

(بی گوفتن): از قبول چیزی سر باز زدن و (۷) ۱

(بوختار): بختار*، نجات‌بخش س (۲) ۲۱

(بوختکیه): بُختگی*، نجات و (۵) ۱۸

(بوختن): بختن*، نجات یافتن (۳) ۵

(بوخت): بُخته*، نجات یافته س (۸) ۱۰ و (۱۱) ۲۴ . ۱۲و۹ - (۱۱) ۱۷

(بوختنید): نجات یابند س (۳) ۱۵

(بوچیت): بوزد*، نجات یابد (۳) ۱۵

(بی سوتک): بدون فراموشی، با توجه س (۴) ۱۱

(بوختکیه): نجات و (۵) ۱۸

(بوی): بوی، ادراک س (۵) ۱۵

(بوجاکیه): نجات و (۱۲) ۸، (۱۰) ۷، (۴) ۶

(بزشن*): بزش*، تقسیم و (۱۱) ۹

(بوشاسپ): بوشاسب، خواب س (۲) ۲۱

(بوراک): بُرا، بُرنده س (۲۳) ۲۰

(بورک): ؟ و (۹) ۱۳

(بورز): بلندی س (۹) ۲۱ و (۲) ۹ س (۹) ۸

(بورزاوندیه): برزمندی، بلندی س (۲) ۱۹

(بورزیتن): بُرزیدن*، احترام کردن و (۲) ۲۲ . س (۵) ۲۲

(بورزیند): بُرزند*، احترام کنند س (۵) ۱۱

(بورزشنکیه): احترام س (۱) ۱۲

: ؟ س (۱۰) ۱۵

(بوروگ): ابرو و (۲۸) ۱۸

(بورتار): بستن، بُردار، حامله و (۲) ۱

(بون): بن، حساب س (۱۶) ۱۱

(بوندک‌مینشن): بونده منش*، کامل‌فکر و (۶ـ۷) ۲۲

(بوندک‌مینشنیه): بونده منشی*، کامل‌فکری و (۴) ۹ ، (۱۶) ۸

(بوندک‌مینیتن): بونده منیدن*، کامل‌فکر بودن

(بوندک‌مینیند): کامل‌فکر اند و (۴) ۱۳

(گوشت): گوشت و (۹) ۱۳

(بستکیه): بستگی

(بستکیه‌هچ): بستگی از، جدا بودن از، عدم بستگی به و (۱۹) ۲۱

(

(راشک): درختی است که چوب آن برای سوزاندن آتش مقدس بکار می رفته است. س (۳) ۱۰

(اول اوزشنیه): براوزشی*، برفراشتن و (۸) ۱۴

(اول اوستینیتن): برایستانیدن، برانگیختن

(اول ـ اوستینیند): برایستانند، برانگیزانند س (۱۹) ۱۱

(اولیه): بالایی، بری، بالا و (۲۸) ۱۸ . س (۲۴) ۲۰

(اول ریست): رستاخیز و (۳) ۲۳

(اباچ آهنگ): باز آهنگ، دوری کننده و (۱۵) ۱۹

(اباچ پشیرشنیه): باز پشیرشی*، مورد نفرت (؟) س (۷) ۴

(رانکیه): رانگی*، آسیب، آزار، ستیز و (۲۸) ۱۸

(راتینیتن): بخشش کردن، رادی کردن

(راتینیت): بخشش کند و (۱۷) ۸

(راتینیه) : رادی کنی، بخشش کنی
و (۱۵) ۱۰

هز (دوان) : دوان س (۳) ۶

هز (دوینیت) : دوانید س (۲۲) ۲۰

(لایک) : لابه و (۱) ۹

(لایک الواچیها) : لابه آوازانه، با صدای (لحن) لابه آمیز و (۲) ۹

(لایک گریه) : لابه گری و (۱) ۹

(رازکینش) : رازکاش*، باید انجام داد
و (۹) ۱

(نان) : نان و (۹) ۱۴

(رامیهت) : رامیهت، آرام گرفت، شادشد و (۱۰) ۱

(رامینیتن) : رامانیدن، رام کردن، آرام کردن. (رامینیت): رام کرد (۱) ۴ س
س (۱۱) ۲۱

(رامینیه) : رامش بخشی، خوشی بخشی. و (۱۵) ۱۰

(ریشکونیه) : ریش کنی، آسیب
س (۱۱) ۱۱

(ریمی، ره) : گردونه س (۳) ۱۶

؟ : و (۱۹) ۹

(ریتک) : رسته، مرده و (۸) ۱۴

(ریپیپ) : ظهر و (۴) ۱۴

(لشکر) : لشکر و (۱۶) ۹

(روچینیتن) : روشن کردن س (۲) ۱۰

(روینیتن) : روانیدن راندن و (۲۱) ۸

(روشنینیار) : روشنانیدار، روشن کننده س (۶) ۱۱

(روشنینیتن) : روشنانیدن، روشن کردن

(...) : روشنینیه، روشنی بخشی، روشن کنی س (۵) ۱۱

(روشنیم) : روشن کنم س (۳-۱) ۱۱

(روشنیند) : روشن کنند، نور دهند س (۱) ۱۱

(روشنیه پتموکیه) : روشنی پیموزی، دربرکردن روشنی و (۱) ۳

(روباکیهت، رواکیهت) : رواشود و (۱۲) ۸

(روستاک) : روستا س (۱۴) ۱

(روتیک) ؟ و (۱۱) ۹

؟ : و (۲۰) ۹

(رست) : رسته*، مرده و (۱۵) ۹. س (۱۹) ۱۱

(رت) : رد، پیشوای دینی و (۴) ۱۰

(رتادمند) : ردمند، دارندهٔ رد و (۷) ۹

(رتیه) : ردی و (۶) ۹. (۲) ۲. س (۱) ۱۷

(رپیپن) : ظهر س (۸) ۸

(آپکنتکیه) : افکندگی س (۵) ۱۵

ا

(نابدین*) : نابودی. نک به ... س (۲۳) ۱۱

؟ : و (۱۱) ۱۱

؟ : س (۳) ۱۸

(نهاتک) : نهاد و (۳) ۱۲

(وای) : وای* پرنده س (۵) ۱۵

(وای) "وای" س (۳-۲-۱) ۲۲

(نای) : نی و (۲۸) ۱۸. س (۳) ۱۹

(نابیدن) : نابودکننده س (۱۰) ۲۱

(نابیدن دهشن) : نابودی رساننده ، تباه کننده و (۳) ۱۰

(نایریک) : زن س (۱) ۵

(وایپ) : وایپ*، غلامباره و (۱۵) ۲۱

(نابوتاک) : ناوتاک*، قابل ناورانی، قابل کشتیرانی و (۱) ۱۵

(وازان) : وازان*، حرکت کنان س (۳) ۶

(وازیتن) : وازیدن*، حرکت کردن

(وازیت) : حرکت کرد س (۱۰-۹) ۲۱

(وازی) : وازی*، رانی س (۳) ۲۲

(وازینیت) : حرکت کرد س (۷) ۲۱

(وازش) : وازش*، حمله س (۹) ۲۱

(وازشنیه) : وازشی*، حرکت و (۴) ۱۳

(وخشیتن) : وخشیدن*، روشن شدن س (۹) ۱۰

(وخشیی) : وخشی*، نوردهی و (۴) ۱۰

(وخشیتن) : وخشیدن*، افزودن س (۳) ۱۶

(وخشیت) : وخشید*، افزاید و (۲) ۱۴

(وخشینیدار) : وخشنیدار*، روشنی‌بخش و (۱۴) ۷

(وخشش) : وخشش*، سوختن س (۹) ۱۰

(نایریک) : زن س (۴) ۱۸

(والیتن) : بالیدن ، رشد کردن

(والیت) : بالید ، رشد کرد س (۶) ۲۰

(والیت) : بالید ، افزود و (۶) ۱۶

(والون) : دوست ، یار ، همکار و (۱) ۱۷ ، (۱۹) ۱۳ ، (۳) ۱۰ ، (۲) ۹

(والونیه) : دوستی ، یاری (۸) ۱۲ ، (۲) ۹

(والونها) : ج و (۲) ۱۰

(والوم) : دل و (۶) ۱۴ ، (۱۴) ۸

(اسلم*) : وینارت : گذارده*، مرتب شده و (۳) ۱۲

(وانیناریه) : وانیداری*، غلبه س (۱۰) ۸

(وانیتن) : وانیدن*، غلبه کردن بر ، پیروز شدن بر و (۱۳) ۶ . س (۱۰) ۲۰

(وانیت) : وانید*، غلبه کرد ، شکست داد س (۱) ۱۴ . س (۲) ۴

(وهووست) : نام خاص و (۵) ۱۰

(هومبیهست) : نهفته شود ، مورد حمایت قرار گیرد س (۸) ۱۶

(هومبشنیه) : نهفتی ، نهفتگی س (۲) ۱۹

(والش) : والش*، شکست و (۵) ۲۲ ، (۸) ۶

(وهومنیک) : بهمنی و (۲۳) ۱۸

(وهومن داریه) : بهمن داری ، داشتن اندیشهٔ نیک و (۱۸) ۱۸

(واستیناریار) : واستیدار*، پرورش دهنده و (۳) ۲

(واستارم) : آخرین واژهٔ دعای اهونور و (۹) ۹

(واستر) : چراگاه و (۳) ۱۲ ، (۱۲) ۹ ، (۸-۷) ۶

(واسپوهرکانینیت) : واسپوهرگانید*، دارای صفت خاص شدن و (۱۸) ۱۸

(ناف) : ناف ، خویش س (۱۵) ۲۰ ، (۹) ۸ و (۱۹) ۱۶

(نافک) : نافه شکم س (۸) ۲۰

(ناور) : ناور ، یکی از مراسم دینی زرتشتی و (۱) ۱۱

(واپرگان): باور و ۱۲(۱۸)

(واپرگانیه): باورگانی*، باور، اعتقاد و ۱۲(۱۸)، ۱۱(۸)، ۸(۱۱)، س ۱۵(۱)

(نام چشتیک): نام‌چشتی*، ویژه و ۱۱(۱)

۱۳۹۱: ؟

(نگان): نگان*، دفن و ۲۳(۳)

هز (هانک): ماده و ۱۴(۵)، س ۸(۸-۹)

(نکیهتن): نگیهتن*، یاد دادن و ۱(۱۴)

(نکیزینید): نگیزند*، یاددهند و ۱۲(۱۸)

(نکیز، نکیژ): نگیز*، دستور، تعلیم و ۱۰(۷)

(نکیزشن): نگیزش*، اعتقاد، نظر و ۹(۲۳)

(نکرهیتن): نگرهیدن و ۱۵(۳)

(نکوه): نکوه، نکوهش کن و ۱(۱۳)

(نکون): نگون و ۱۸(۱۱)، س ۱۶(۷)

(وکتان، وغذان): سر و ۱(۴)

(نیهان اومندیه): نهان‌مندی، نهانی‌کار کردن، خدعه، فریب و ۱۸(۱۰)

(نیهان روشن، نیهان روش): نهان روش، فریبکار، مکار س ۲۰(۵)

(ویهیچینیت): بیهزاند*، حرکت داده شود و ۵(۳)

(ویگوشنیه، ویگوشنیه): بگوشی، سکیوگفتاری س ۲۰(۵)

(ویغن): سیل و ۹(۱۷)

(نیاز): *نیاز س ۲۰(۵-۳)

(نیازان): نیازمند و ۱۹(۱)

(وییاپانگر): بیاپانگر*، گمراه‌کننده و ۱۸(۱۰)

(وییاپانکریه): بیاپانگری*، گمراهی س ۲۱(۹)

(وییاپانکریها): بیاپانگرانه*، با گمراهی و ۸(۱۵)

(وییاپانینیت): بیاپانند*، گمراه کنند و ۹(۱۲)

(نیبایک (مصدر)، توانا، توان (صفت)) و ۵(۱۱)

(نبیازک): نیازمند و ۱۲(۳)

(نیچک): نیزه و ۱۸(۲۸)، س ۱۹(۳)

(ویچدست): بند (شعر) و ۱۱(۵)، ۱۰(۱۰)، ۱۰

: ؟ و ۹(۱۹)

(ویراستار): ویراستار*، تصحیح‌کننده و ۱۶(۹)

(ویراستن): ویراستن*، درست کردن، تصحیح کردن و ۱۵(۴)-۵(۱۱)

(ویرات): بیدار و ۷(۱۱)، س ۱۸(۲)

(ویرات هوشیه): بیدار هوشی، دارای هوش بیدار بودن س ۶(۶)

(ویریه): ویری*، دلیری، نیرو س ۲۱(۱)

(ویرگوبشن، ویرگوشن): ویرگوشن*، دارای گفتار مردانه س ۲۰(۲۲)

(نیریوسنگ): نریوسنگ س ۲۱(۱۰)

(نیرنگ): نیرنگ، دعای مذهبی و ۱۲(۱۲)، ۸(۵)

۱۴۱ - (دمِ آورشن): دم برآوردن س ۱۸(۲)

۱۴۱ - (دمِ برشن): دم فروبردن س ۱۸(۲)

۱۴۱ (نیو دلیه): دلیری، نیودلی*، قوت قلب س ۴(۷)

هز (زمانک): زمانه س ۱۶(۳)

(ویناکیها): بینایانه و ۱(۱۴)

(*) وینارتن*، گماردن، ترتیب دادن و ۱۵(۱۱)

(نبوکک): نغوشا، نغوشا و ۱۶(۱۳)

: ? س ۲۱(۱۰)

(نیوکشیتار) : نیوشیدار س ۱۵(۱۰)

(نیوکشیتن) : نیوشیدن

و ۱۸(۹) . ۱۵(۷-۲) . ۱۱(۱۲) . ۸(۲۲)

(وینیک) : بینی و ۱۸(۲۸) . س ۲۰(۲۳) . ۱۶(۷)

(نیوکیان) : نام خاص س ۱۴(۱)

: ? سنج. و ۲۱(۹)

(وینشنیک) : بینشی، دیدنی و ۱۱(۸) . ۱۰(۳)

: ? س ۲۰(۶)

(ویژگیهونان) : نسبت به ویژگیهان، لقب جمع ویژگیه و ۹(۱۱)

(ولیس) : ولیس*، ده س ۱۹(۶) . ۱۱(۱۷-۵) و ۹(۲۲) . ۱۴(۷)

(ویزنتار) : گزندار، گزندرسان و ۹(۲)

(نیتوم) : نیدم*، پائین ترین س ۱۱(۱۶)

(ویفتیند) : ویفتند*، مفعول قرار گیرند س ۱۳(۳)

(ویفتینیند) : ویفتانند*، کسی را وادار به لواط کنند، فاعل قرار گیرند س ۱۳(۳)

(ویفتیتک) : ویفتیده*، مفعول ۹(۳)

(ویفتینیتک) : ویفتانده*، فاعل س ۹(۳)

(وچارکیه) : گزارگی*، دوری، برائت و ۸(۱۷)

(وچارینیتن) : گزاراندن*، کنده کردن و ۶(۱)

(وچارتاریه) : گزارداری*، گزاردن و انجام س ۶(۳)

(وچارتکیه) : گزاردگی*، دوری س ۹(۲)

(وچارتن) : گزاردن، شانه کردن

(وچاریت) : گزارد، شانه کند ۱۰(۵)

(وچارشن) : گزارش، جدایی و ۱۷(۱۲-۱۰)

(وچارشنیه) : گزارش، جدایی، دوری و ۱۴(۸) . و ۶(۵)

(وچیهیتن) : گزینی، آماده کردن س ۱۵(۹)

(وچیهیند) : آماده کنند، گزینند س ۱۵(۹)

(وچیر) : وزیر*، حکم، فتوی و ۱۱(۱۳)

(وچیرگر) : وزیرگر، داور، قاضی س ۴(۸)

( ) وتیرشنیک، گذرشی، زودگذر، فانی ۱۵(۹)

(وچین) : گزین، انتخاب ۱۴(۹) . ۷(۲)

(وچینکریه) : گزین‌گری، گزینش و ۷(۲)

: بک

(وچینشن) : گزینش و ۱۶(۲۲)

(وچیتار) : گزیدار، تشخیص دهنده و ۱۳(۹) . ۶(۱۱)

(وچیتار دهشن) : گزیدار-دهش، کسی که با تشخیص بخشش می کند س ۱۷(۱)

(وچیتار دهشنیه) : گزیدار-دهشی، بخشش توأم با تشخیص و ۲۱(۱) . ۱۰(۷)

(وزیتن) : حرکت کردن، وزیدن

(وزیت) : وزد، حرکت کند س ۲۰(۱۳)

(وچیتن) : گزیدن و ۵(۱)

(وچیت) : گزید و ۷(۸)

(وچینیه) : گزینی و ۱۶(۲۶)

(وچرگ اوزیه) : بزرگ اوزی، بسیار نیرومندی س ۱۵(۱۰)

(وچوتن) : گزاردن*، تشخیص دادن و (۲۱) ۸

(وچوستار) : گزستار*، پژوهش کننده، محقق س (۱۹) ۲۰

(*) : بیشش*، آزار و (۱۰) ۲۲

(وشولپشن) : گشفش و (۲۳) ۱۸ س (۵) ۱۵

(وشوپت) : آشفته، گشفته و (۲۴) ۱۸

(وشتاسپ) : گشتاسب و (۲۰) ۱۶

(نبانزدیشت) : نزدیکان س (۱۵) ۲۰. (۵) ۱۵

(ور) : ور، دریاچه س (۵) ۲۲

(ورسردار) : ورسردار، متصدی اجرای آزمایش ور و (۱۲) ۱۷

(ورازان) : گرازان، ازخانوادهٔ "وراز" (۵) ۱۰

(ورارمند) : ورمند*، غیرمسلم و (۱) ۱۸

(وراومندیه) : ورمندی*، شک و (۱۴) ۱۱

(ورج) : ورج، بزرگی، شوکت، قدرت س (۱) ۲۲

: نک. ← [illegible]

: نک. ← [illegible]

(ورزیتن) : ورزیدن

(ورزات) : ورزاد، عمل کند و (۶) ۱۲

(ورزیه) : ورزی، عمل کنی و (۳) ۱۷

(ورزیهیت) : ورزیده شود، عمل شود و (۱۰) ۲

(ورزشن) : ورزش، عمل (۱۰) ۱۵

(وریچیهست) : گریزانده شد س (۹) ۱۱

(ورشت) : ورزیده، عمل شده و (۵) ۷

(ورن) : ورن، شهوت و (۳) ۹

(ورتک) : برده و (۱) ۶

(ورتینیتن) : گرداندن س (۳) ۲۲

(ورتشن) : گردش س (۴) ۲۱. (۱) ۲۰. (۱۹) ۱۱

(نزفیت) : کاهش یابد، نزفت* و (۲) ۱۴

(نزفسینیتار) : نزفاننده*، کاهش دهنده و (۱۰) ۲۲

هز (اویش) : بهش (=) و (۸) ۵

(ون ی یوبیت بیش) : ون جدبیش، درخت ضدغم س (۱۰) ۱۵

(ونارشن دهشنیه) : گزارش*- دهشی، ترتیب دادن س (۲) ۲۱

(وناسینیتن) : تباه کردن، گناهاندن* س (۷-۲) ۲۱

(وناسشن) : گناهش*، تباهی و (۱۶) ۷

(نوید) : نوید و (۱۹) ۱۸. (۸) ۵

(نویدینیتکیه) : نوید س (۷-۶-۵-۴) ۸

(نویدیهشنیه) : نوید دادن و (۱۰) ۵

(وندشن) : وندش، یافتن. س (۱) ۲۱. (۳) ۶ و (۶) ۲۱

: نک. ← [illegible]

(وندینیت) : وندانَد*، به پیدایی آورد (۵) ۱۴

(وندینشن) : وندانش*، به پیدایی آوردن، آفرینش و (۵) ۱۴

(وندیتن): یافتن، وندیدن*

(وندیت): یافت و (۱) ۶

(وندیت): یابد و (۵) ۹

(وندیهیت): یافته شود س (۱۰) ۲۱

: ج. سیخ س (۳) ۱۶

(نوتران): نوزران، از خاندان نوذر و (۵) ۱۰

(نسای نگانیه): نسا نگانی، دفن مرده و (۱۳) ۹

(ویپایهت): زائید و (۳) ۱

(نسانیبنیتار): نسانابیدار*، تباه کننده س (۱۰) ۲۱

(نگ): نگ. (۹-۲) ۱

(نسینیتار): نسانیدار*، تباه کننده و (۸) ۱۳

(نسینیتن): نسانیدن*، تباه کردن

(نسینات): تباه کناد س (۷) ۱۸

(نسینید): تباه کنند و (۳) ۹

(نسینشن): نسانش*، تباهی و (۱۸) ۱۸

(ونگ): اندک، لحظه س (۹) ۱۵

(وسترگ): بستر، پوشش و (۱۰) ۵ و (۶-۷) ۷

(نزاریه): نزاری س (۲) ۷

(وزگ): وزغ س (۱۱) ۲۰

(وزر): گرز س (۱۰) ۲۰. (۱۰) ۱۰

(وزورگ): بزرگ و (۱۵) ۸

(نزدرینیتن): نزارانیدن*، لاغر کردن و (۱۴) ۱

(وت خواهیه): بدخواهی و (۱) ۶

(وتارکیه): گذراگی، توسعه، انتشار و (۹) ۵

(وتارکیه): گذارگی، انتشار، توسعه و (۶) ۱۵

(وتک): بدره، بدکار و (۸) ۱۷

()*: وتکان، نام خاص س (۳) ۹

(وتیرشنیه): گذرش، مردن س (۲) ۱۱

(وترتک): گذشته، مرده س (۲) ۱۱

(وترتن): گذشتن، مردن

(وتیریت): گذرد، بمیرد و (۳) ۵

(نپیمشنیه): نبیمیشنی*، خوابیدن، درازکشیدن س (۶) ۱۹. (۲) ۱۸

(خویشیها): ج. خویش، خویشان و (۲) ۱۰

(نپتان): نوادگان و (۱۹) ۱۶

(ساختن): ساختن، آماده کردن س (۹) ۱۵

(ساخته بود): پایان یافت و (۷) ۹

(سهم): ترس س (۵) ۲۰

(سامان): سامان، مرز، حد (۲۲) ۲۱

(ساستار): ساستار، گروهی از دشمنان دین زردشتی و (۱) ۱۶

هز (رو-ان): روان، رونده س (۳) ۶

(رگ): سگ ؟ (۷) ۲۰

(سگ): سنگ و (۷) ۸

س (۲۳-۲۴) ۲۰

(سیه): سیاه س (۱۰) ۱۵

(سیاکیه): سیاهی س (۲) ۱۹

(سیاوخش): سیاوش س (۱۰) ۲۱

(سیشه): سیشه*، دورشونده، گریزنده و (۱۲) ۱۱

(سیر): سیر و (۱۱) ۹

(سیری): سیری و (۱۰) ۱۳

(سین): نام خاص و (۱۷) ۱

د (سین ی هوسروان): نام خاص و (۵) ۱۰

د (سین ی ورازان): نام خاص و (۵) ۱۰

(سینوان): نام خاص و (۵) ۱۰

(سینک): سینه و (۳) ۱

(سیمین): سیمین س (۷) ۲۱

(سیژ): سیج، رنج، آسیب، خطر س (۵) ۲۰

(سیژاومند): سیجمند، پرآسیب، رنجور س (۲) ۱۸

(سپهستن): گذشتن، گذران بودن، سزیدن* س (۸) ۱۵

(سپهیت): سزنده شود*، گذرد، بازداشته شود س (۱) ۳

(سپینیدار): سزانیدار*، به تأخیر اندازنده س (۸) ۶

(سچیتن): سزیدن، شایسته بودن، سزاوار بودن س (۲) ۱۵

(سچیت): سزد، شایسته است، درخوراست و (۳) ۸ . س (۹) ۱۵

(سچشن): سزش*، گذشتن (۵) ۸

(معل ...): دیرزیوشنیه*: دیرزیستی، زندگی طولانی ؟ س (۱) ۴ . (۱) ۳

(سراخت): جایگاه آتش س (۷-۸) ۱۱

(سرایشن): سرایش*، حفاظت، حمایت و (۱۸) ۱۶ . (۱۱) ۱۲ . (۸) ۶

: ک ←

(سراومندیه): سرمندی، پایان (جهان) و (۸) ۱۸

(سرایشواتک): سوم

(ایرک سرایشواتک): یکی سوم س (۲۴) ۲۰

؟ و (۱۷) ۹

: ؟ و (۱۲) ۹

(سروشاورزیه): «سروش ورزی»، وظیفه «سروش ورز» (یکی از مراتب روحانی زردشتی) و (۵) ۱۰

(سروب، سرو): گفتار و (۱) ۲۳ . (۱۰) ۹ س (۱۲) ۲۰

(سروبر): شاخدار س (۱) ۱۴ . (۳) ۹

هز (بر-ان): بران، سواره س (۴) ۶

هز (بوتن): بردن

هز (برند): برند و (۱۵) ۹

(سروتن): سرودن

(سراییه): سرایی، باید سرایی س (۴) ۱۸

(سرماک): سرما د ۱۳(۹) . س ۲۰(۳)

(سناه): سناه*، سلاح، ضربه د ۱(۸) س ۱۰(۲)

(سنهر): سنخو، برف و تگرگ و غیره س ۲۰ (۲۲) . ۱۹(۲)

(سوختن): سوختن س ۱۰(۹)

(سوک‌شیدانس): سوشیانس و ۱۸(۸) بس ۲۴(۳)

(سوگ): گرسنگی س ۲۰(۳-۵) و ۱۴(۴) . ۱۴(۹)

(سنیه): سناه*، سلاح، ضربه س ۱۱(۲۳) و ۱۳(۱۴) . ۱(۷)

(سردار): سردار و ۱۷(۱۲)

(سرداربینیت): سرداری کند س ۱۱(۱۳)

(سنگیک): سنگین

(سود منذ): سودمند، سوشیانس س ۲۲(۳)

(سوچان): سوزان د ۱۰(۱۵)

(سوچشن): سوزش س ۱۰(۹)

(سور): مهمانی س ۱۸(۶)

(سورک اومند): «سوره منذ»، دارندهٔ «سوره» (: نوعی سلاح) س ۲۰ (۱۴ - ۲)

(سنوان): نام خاص و ۱۰(۵)

(سنوی): نام خاص د ۱۰(۵)

(*) سنیه: سلاح نگ به و و ۸(۲۳)

(سوت‌خواستار): سودخواستار و ۱۰(۸)

(سوت اومندان): سودمندان، سوشیانس، نجات دهندگان و ۲۲(۳) . ۶(۱۲)

(سوزنک): نگ به س ۱۱(۴)

(سوتیکیه): سود و ۱۵(۵)

(سوتیمند): سودمند، نجات دهنده، سوشیانس و ۸(۲۱)

(سوفت): سفت، دوش و ۱(۲)

(ستهمکیه): ستم، ظلم س ۱۴(۱)

(ستی): هستی، وجود بس ۱۸(۵)، بس ۲۰(۲۱) . ۱۰(۱۵) . ۸(۴) . ۷(۵)(۷)

(ستینیک درفش): ایستانیده درفش، دارای درفش برافراشته س ۱۵(۱۰)

(ستر): ستاره س ۱۱(۱)

- (ستر پیسیت): ستاره پیسید*، مزین به ستارگان س ۲۱(۳)

(سترشن اومند): گسترش مند، همه جا گسترده و ۱۱(۱۳)

(سترشنیکیه): گسترشی، گسترش و ۱۵(۵)

(سترت): برجای مانده، وارفته س ۱۰(۳)

(سترگ): ستُرده*، وارفته، بیهوش و ۱۸(۱۲)

(سترتیه): بیهوشی س ۱۰(۴)

(ستوکرزم): سره و ۱۴(۴) . ۹(۶-۷)

(ستوش): سدوش، سه شب نخست پس از مرگ و ۸(۲۴) . ۱۶(۴)

(ستوب، ستود): ستوه و ۶(۸) س ۲۰(۲۱)

(ستوبینیت، ستووینیت): ستوه کند، شکست دهد س ۱۳(۲)

(ستور): ستور س ۱۷(۲) و ۹(۱۴-۱۵)

(ستوت): ستوده و (۱۲) ۷

(ستوتن): ستودن

(ستای): ستای، ستایش کن و (۱۳) ۱۱

(ستاییه): ستایش، باید ستایش. س (۲) ۱۸

(ستپر): ستبر س (۱۴) ۲۰. (۴) ۱۲

(ستپرپاه): دارای گاو و گوسفند ستبر س (۲۲) ۲۰

(ستفت گوبش (گویش)): بسفته گویش* سخن گفتار س (۵) ۴

(...*): سیج: سیژ، سیج، خطر (۱۴-۶) ۲۰

(سپاسنایوش): نام خاص س (۲۵) ۲۰

(سپیت ایردارک): سپید آرواره دارای آرواره سفید س (۳) ۲۱

(سپیتیوش): نام خاص س (۲۵) ۲۰

(سپناک): سپند، مقدس و (۹) ۱۳

(سپناک مینوگ): سپند مینو، مینوی مقدس و (۶) ۷. و (۱) ۱

(سپوختن): بپوختن، دور کردن، بیرون راندن ۲۰ (۱۸)

(سپوک): سگ س (۹) ۶

(سپوک وانگ): سگ بانگ و (۱۱) ۷

(سپندرمت): سپندارمذ و (۳) ۲۰. (۱۰) ۱۹

(سپوزیه): سپوزی، دور کردن و (۵) ۸

(سپوریک): سپری، کامل و (۳) ۲۲

(سپوریکیه): سپرگی، کمال و (۲۲) ۲۱

(سپزگیه): سپزگی، غیبت و (۲۲) ۸

(...*): آبوریت: آبرد*، غارتکرد، دزدید و (۱۰) ۹

ز

(زهاک): فرزند س (۱۲) ۱۱ و (۲) ۱۴. (۶) ۱۱. (۱۵) ۱۰. (۹) ۸

(زهک): فرزند و (۶) ۱۵. (۵) ۱۱

(زهکیک): فرزندی و (۵) ۱۵

(زهیا): ژرفا، عمق س (۷) ۱۶

: نک به ...

: نک به ...

: نک به ...

(زالیشنیه): زالش و (۲) ۱۲

هز (زرین): زرین س (۱) ۷

(زاریری پاشنان): زرین پاشنه (صفت ...) س (۱) ۱۴

(زاریچ): دیوی است س (۱) ۸

(زامیهستن): زامیده* شدن، متمایل شدن س (۲) ۷

(زامیهستن): زامیده* شدن، رهبری شدن و (۱۳) ۸

(زیناوند): زیناوند، بیدار، هوشیار و (۱۱) ۷

(زین افزار): زین افزار و (۱۴) ۱۴

(زیناوندیه): زیناوندی، بیداری، هوشیاری و (۲) ۱۴

(زیو بینیار): زندگی بخش و (۲) ۱

(زینینیت): زیان رساند س (۶) ۱۹. (۲۲) ۱۱

(زیویشن): زیش، زندگی و (۱) ۱۴

(انی) : دیگر، بخشی س (۶) ۱۰

(زرای) : زره، دریا س (۱۸) ۲۰

(زاییهیت) : زاده شود س (۱۸) ۲۰

(زرین) : زرین س (۷) ۲۱

(زرین پیسیت) : زرین پیسه*، مزین به زر س (۳) ۲۱

(زرتوشت) : زردشت و (۴) ۲۲

(زرمان) : زرمان، پیری س (۵-۳) ۲۰ س (۷) ۲۱

(زرمان) : پیر، زرمان س (۳) ۶

(زرمانیه) : زرمانی، پیری س (۵) ۶

(زوهر) : نثار (مایع) س (۲۴-۵) ۱۱ و (۴) ۹

(زوهر برشنیه) : زوهر برشی، نثار کردن و (۷) ۲۰

(زند) : دسته، طایفه و (۲) ۲۲، (۲۲) ۹، (۷) ۱۴ س (۶) ۱۹، (۵) ۱۱

(زند) : زند، تفسیر اوستا و (۱۹) ۹، (۲۲) ۷

(زور) : زور و (۱۲) ۸ س (۷) ۲۱

(زور زنشنیه) : زور زنشی، فزون نابود کردن با زور (= با حیله) س (۴) ۲۰

(زوریک) : زورمند، زوری س (۱۲) ۲۰

(زورگوکاییه) : گواهی زور (= دروغ) و (۱) ۶

(زوزک) : ژوژ، جوجه تیغی س (۵) ۱۶

(زوت) : "زوت" نام دسته‌ای از پیشوایان دین زردشتی و (۷) ۲۰، (۴) ۱۰، (۴) ۱

(زوتیه) : "زوتی" بودن، نک به ... س (۲۴) ۱۱

(زوت زوت) : زود زود و (۷) ۲۲

(زوفر) : ژرف س (۱۸) ۱۰ و (۵) ۱۴، (۲) ۹

(زستن) : درخواست کردن، زستن* و (۱۰) ۱۳

(زاییی) : درخواست کنی، خواهی و (۵) ۱۶

(زاییی) : درخواست کنی، خواهی و (۶) ۱۱

(زاییه) : درخواست کنی، خواهی و (۱۹) ۱۶

(فرت-خوریه) : زدفری، بی‌فری، بدبختی س (۱) ۹

(زمن) : زمان و (۱۲) ۲۰، (۵) ۱۰

ت

(تا) : تا هزار تا س (۲۴) ۱۱

(تاشیتن) : تاشیدن*، درست کردن و (۱۲) ۶

(تاروکرمت) : ترمد*، اندیشه بد، نام دیوی است و (۱۲) ۱۱

(تاوریج) : دیوی است (۱) ۸

(تافت) : تافت (۸) ۲۰

(تکیک) : تکی*، دلیر س (۲۴) ۲۰، (۱) ۱۶ و (۲) ۶، (۵) ۱ س (۷) ۲۲

(تکیکیه) : تگیگی*، نیرومندی س (۱) ۱۳

(تچان) : تازان س (۳) ۶

(تچیتن) : تازیدن

(تچیت) : تازید. س (۵) ۱۵. س (۲۳) ۲۰

(تچیت هند) : تازیدند س (۲۴) ۲۰

(تچ) : تز*، جریان (آب)

تج یی : تزی، جریان آبی س (۷) ۱۶

هز (تیو) : دلیر س (۷) ۲۲

(تیگ) : تیغ س (۳) ۱۹

هز (گل) : گل س (۹) ۲۱

(تش) : تشنگی و (۶) ۱۶. (۴) ۱۴

س (۵-۳) ۲۰

(تر) : تر س (۹) ۱۱

(ترمینیتن) : ترمندن*، تحقیر کردن

(ترمینیتن) و (۱۱) ۱۵

(ترمینیند) : تحقیر کنند و (۱۹) ۹. س (۳) ۱۷

هز (دو) : دو و (۸) ۱۲. س (۷) ۲۱

(ترسگاییه) : ترسگاهی*، احترام س (۱۱) ۱۰

(ترسگاییه) : ترسگاهی*، احترام و (۱۸) ۲۱، (۱) ۳. س (۲۰) ۱

(ترسگاسیه) : ترسگاهی*، احترام و (۲۰) ۱۸

(ترسگاسیه) : ترسگاهی*، احترام و (۷) ۲۱

(ترسگاییه) : ترسگاهی*، احترام و (۱۷) ۱۲

(ترسگاسیه) : ترسگاهی*، احترام و (۹) ۵

(ترسگای) : ترسگاه*، احترام کننده و (۱۱) ۲۰

(ترست) : ترست*، در اعتقاد س (۴) ۱۹

(تروینیتار) : تروانیدار*، تارومار کننده س (۲۱) ۲۰

(تروینینگ) : تروانیده*، تارومار شده س (۷) ۲۱

(تروینیتن) : تروانیدن*، تارومار کردن، شکست دادن و (۵) ۸. (۶) ۵

(ترمینیه) : ترمنی*، تحقیر و (۱۱) ۱۵

(ترمینیتن) : ترمندن*، تحقیر و (۱۱) ۱۵

(ترمینشنیه) : ترمنشی*، تحقیر و (۳) ۱۵. (۳) ۱۰

(توهیک) : تهی و (۱۶) ۹

(ترخشاک) : کوشا، تخشا* و (۷) ۶

(ترخشیتن) : کوشیدن، تخشیدن* و (۱۶) ۷

(توچشن) : توزش، کفاره س (۱۳) ۱۱

(توشک) : توشه س (۹) ۱۵

(توشت مینشن) : تُشت منش*، مطیع و (۱۵) ۱۳

(توشتن) : تُشتن*، اطاعت س (۶) ۱۸

(تور) : تور، نام خاص س (۱۰) ۲۱. (۳) ۹ و (۱۹) ۱۶

(تو بانیک، تووانیک) : توانی، توانا، نیرومند س (۶) ۲۲

(توس) : توس، طوس (نام خاص) س (۲) ۲۲

(توم) : تم، تاریکی و (۵) ۷

(تپاه) : تباه س (۱) ۲۱

(تپشن اومند) : تب دارد س (۳) ۱۰

: ؟ و ۹(۱۱)

(تم) : تم، تاریکی س ۲۱(۹) و ۱۸(۱۳) . ۹(۳) . ۷(۵)

(تم اخو) : تم‌اخو*، تاریک اندیشه و ۲۱(۱۵)

(تمیک) : تمی، تاریک و ۷(۶)

پ

(پاه): پاه*: گوسفند و گاو و مانند آن و ۱(۱۴)(۱۵) . س ۲۰(۲۲) . ۷(۲)

(پریختار) : پرهیختار، پرهیزکننده و ۱۹(۵)

(پریختک) : پرهیخته، پرهیزکننده س ۱۴(۱)

(پریختن) : پرهیختن، پرهیزکردن، دوری کردن و ۸(۱۶)

(پریچ) : پرهیز، دوری، اجتناب س ۶(۷-۹) . ۸(۱) . ۱۵(۶) و ۱۸(۱۰) . ۱(۱۳)

(پریچ) : پرهیز، توجه ۱۰(۳) . ۱۱(۲) . ۲۰(۱۶) .

(پریچ) : پرهیز، خدمت و ۹(۳)

(پهلوک) : پهلو و ۱(۳)

(پهنای) : پهنا س ۱۹(۳) و ۱۲(۱۷)

(پایک) : پایه و ۵(۳) . ۱۰(۷)

(پایکیه) : پایگانه، از نظر پایه س ۴(۸)

(پارک) : پاره، رشوه و ۸(۱۹) . ۶(۱۱) و ۹(۲۱)

(پانک) : پانه، پائیده‌شده س ۱۹(۱)

(پاینیک) : پائیده، حفظ‌شده س ۱۶(۸)

(پاتدهشن) : پاداش س ۱۲(۸)

(پادیاپ) : پادیاب، تطهیر س ۱۱(۷)

(پاتن) : پائیدن س ۱۴(۲)

(پیهن) : خوراک، غذا س ۱۱(۱۷)

(پیشانیکس) : نام خاص س ۲۰(۲۱)

(پیشنیه) : پیشی و ۹(۳)

(پیشناس) : نام خاص س ۱۵(۱۰)

: ؟ بالینیه : ؟ بالینی س ۱۹(۲)

(پیشوپای) : پیشوا و ۹(۳)

(پیشوپایه) : پیشوایی و ۹(۱۸)

(پیرامون) : پیرامون س ۲۱(۷)

(پیروک) : فروغ و ۱۵(۶)

(پیسیت) : پیسیده*، مزین و ۸(۷)

(پیتاکیک) : پیدایی، آشکار و ۸(۱-۲۷)

(پیتاکینیتن) : پیداگانیدن*، آشکار کردن و ۶(۸) . س ۱۱(۲)

(پیم) : پیم*، شیر ۲۲(۶-۷)

(پچیتن) : پختن و ۱۴(۹)

: ؟ س ۲۱(۳)

(فشیپه) : چوپانی، گله‌داری و ۱۹(۸)

(پشیودین) : پشوتن س ۱۵(۱)

(پشنجش) : پشنجش*، تباهی س (۳) ۱۰

(پشت) : پشت، پیمان س (۲۷) ۱۱

(پر) : پر، لبه س (۹) ۲۱

(فراخورفتار) : فراخ رفتار، اچرنده س (۷) ۲۰

(فراخوکرت) : فراخکرد، نام خاص س (۱۸) ۲۰

(فراخوبیت) : فراخ کرده شود س (۳) ۱۹ . (۶) ۱۴ و

(فراخویند) : فراخ کنند و (۶) ۱۶

(فرهمت اوزوانی) : فرهخته زبانی، بلاغت س (۱) ۴

(فرهختیه) : فرهختگی، مجرب بودن س (۱) ۶

(فزیاتیت) : به فزیاد رسد س (۱) ۱۴

(فرایها) : فرایانه*، بطور فراوان س (۹) ۱۵

(فرای دهشنیه) : فرای دهشی*، فراخ کردن، ترقی دادن س (۲) ۲۱

(فرای گاویوت) : دارندهٔ دشتهای فراخ (صفت مهر) = س (۷) ۸

(فراگاویوت) : دارندهٔ دشتهای فراخ (صفت مهر) س (۴) ۱۹

(فرابینیند) : فرایانند*، افزایش دهند س (۱۲) ۱۰ و (۲۱-۱۹) ۱۶

(فرای دینیه) : فرای دینی*، رواج دین و (۱۹) ۲۲

(فراج گوفتار) : فراز گفتار، نماینده و (۹) ۱۳

(فراسیاپ*) : افراسیاب س (۵) ۲۲

(فرای) : بیشتر، فرا س (۱۶) ۱۱ . (۱۰) ۱۰ . (۱۰) ۷ و (۲۱) ۸

(فرای داتار) : فرا دادار*، افزایش دهنده س (۱) ۲۱ . (۴) ۱۹ و (۹) ۱۰

(فراخشت) : نام خاص س (۱۱) ۱۵

(پرداختن) : پرداختن، تمام کردن س (۲) ۸

(فریانگان) : نام خاص و (۱۹) ۱۴

(فریانگانان) : نام خاص، منسوب به خانوادهٔ فریانگان س (۱۰) ۱۵ و (۱۹) ۱۶

(پرنگ) : مشانه. و (۲۳) ۹ س (۱) ۲۰

(پریشیتار) : پریشیدار، پخش‌کننده س (۶) ۱۱

(فزی) : بیشتر و (۴) ۱

(فزگرت) : فزگرد س (۷) ۲۲
در سرآغاز تمام فزگردها آمده است.

(فزیت) : فرستاد و (۱۲) ۱

(فریستک) : فرشته، فرستاده و (۱۲) ۱

(فزیتون) : فزیدن س (۱۲-۱۰) ۲۰ و (۱۱) ۱۴

(فریپیک): فریبی، فریبنده و (۱) ۹

(فریپشن): فریبش، فریب و (۹) ۷

(فریفتار): فریفتار، فریبنده و (۱۰) ۱۸

(فریفتاریه): فریفتاری، فریبندگی و (۳) ۱۸

(فریفتارها): فریفتارانه، فریکارانه و (۸) ۲۲

(فریفتک): فریفته و (۳) ۱۸

(فریفتن): فریفتن و (۹) ۷

(فریپیند): فریبند و (۱۱) ۱۸

(فریفتوم): فریفته شوم و (۱۰) ۱۲

(فریفتیت): فریفته شود. و (۲) ۱۰

(فرزانکیهیت): فرزانه شود. و (۷) ۲۱

(فرجام - ویراستار): فرجام آورنده، مرتب کننده جهان در پایان آن و (۶) ۲۲

(فرجام وشوب): فرجام گشوب، بوهم زنندهٔ جهان در پایان آن و (۷) ۲۲

(فرجامینیتن): فرجامانیدن، بفرجام رساندن و (۱۶) ۸

(فرشکرت کرتاریه): فرشگرد کرداری، انجام فرشگرد س (۷) ۲۲

(فرشن): پرسش، درخواست و (۱۰) ۵

(فرشوختر) شاید "فرشوشتر*" س (۳) ۲۱

(فرشوشتر): نام خاص

و (۷) ۱۹ ، (۹) ۵ ، (۱۷) ۱ . س (۲۵) ۲۰

و (۳) ۲۲ ، (۱۸) ۲۱

(پرشت گاو): نام خاص

و (۱۷) ۱

(فربرتاریه): فرابرداری، بردن هیزم برای آتش در مراسم دینی و (۵) ۱۰

(پروازشن): پروازش*، نزدیک شدن به و (۷) ۲۰

(فرنافتن): فرنافتن*، وارد شدن، داخل شدن و (۱) ۱۶

(فرنامیت): فرنامد*، داخل شود س (۴) ۱۹

(فرنافتن): فرنافتن*، احترام کردن

(فرنام): احترام کن و (۷) ۱۴

(فرنامم): احترام کنم و (۶) ۸، (۱۲) ۱

(فرنامیه): فرنامی*، احترام کنی

و (۲) ۱۶، (۲) ۱۲

(فرنامیی): فرنامی*، احترام کنی

و (۳) ۱۶

(فرنامشن): فرنامش*، احترام و (۳) ۱۳

(فرنامشنیه): فرنامشنی*، احترام، پرستش، ستایش س (۷) ۱

نک به

(فروکیت): فروغید، گذر داد س (۲۳) ۲۰

: ? س (۱۳) ۱۱

(فرویت): فروید*، روید و (۹) ۹

(فرویی): فرویی*، حرکت کنی، روی

و (۱۱) ۱۸

(پروستکیه): پیوستگی و (۳) ۱۳

(فرنفتن): فرنفتن*، داخل شدن

س (۲) ۱۴

(فرساوندیه): فرساوندی*، تباهی.

س (۲) ۱۵

(فرپیهشن) : فربهی و (۱۳) ۱۱

(فرموشتن) : فراموش کردن س (۱) ۵

(فرموتن) : فرمودن

(فرمایم) : فرمایم و (۱۶) ۱۳

(فراچ آسنوتار) : فراز آسنودار*، پاک کننده س (۷) ۱۱

(فراچ کرتار) : فرازکردار، گردآورنده هیزم برای آتش س (۷) ۱۱

(فراچ دخشکیه) : فرازدخشگی*، بیاد داشتن و (۱۱) ۱۰

(فراچ دخشکیه) : فرازدخشگی*، نشانه، مشخصات، تجلی و (۱) ۵

(فراچ بوشنیه) : فرازبوشنی*، بیداری س (۲) ۱۸

(فراچ پیتاک) : فرازپیدا، بسیار آشکار و (۲۸) ۱۸

(فراچتوم) : فرازترین، نزدیک‌ترین و (۷) ۱۴

(فراچ مالیت) : فرا مالد، جارو کند (۴) ۱۳

(فراچ موشتن) : فراموشتن*، جارو کردن س (۴) ۱۳

(پوهل) : پل*، عقوبت س (۱۱) ۱۱ و (۹) ۶ س (۴) ۱۵

(پوش) : پوشش، زره و (۵) ۱

(پولاپتین) : پولادین س (۷) ۲۱، (۴) ۷

(پوریوکیش) : پوریوکیش، کسانی که نخست به دین گرویدند و (۴) ۱۰

(پوروچاست) : نام خاص (۴) ۲۲

(پورروشنیا، پورروشیا) : پرروشانه*، با تولید نسل و (۶) ۱۵

(پورسرشتک) : پرسرده، دارای انواع فراوان و (۴) ۱۴

(پوروتاشت) : نام خاص س (۱۱) ۱۵

(پورمرک) : پُرمره*، بیشمار و (۱۷) ۹

(پتش) : بشش س (۸) ۲۱

(پوس رتیه) : پُس‌رَوی*، زمان آمادگی برای آبستنی س (۱۲) ۱۱

(پونک توم) : پوده‌ترین و (۱) ۶

(پ ختن) : ساختن*، مرتب کردن و (۱۱) ۲۱، (۱۲) ۱۳

(پیکینیتن) : سازاندن*، ساختن و (۹) ۲۰

(پرتن) (ج) : دورکردن (ج) س (۵) ۱۵

(پسوش هوروب) : چوپان و (۱-۸) ۶

(پوپای) : پیوا*، مقلد، مرید و (۹) ۲۲، (۳) ۹

(پو پاییه) : پوایی*، تقلید و (۱۸) ۹

ج : بیرون رفتن س (۷) ۲۱

(پت) : پدر س (۱۵) ۲۰

(پتکاردارن) : پیکارداران، کسانی که با هم اختلاف دارند و (۱) ۱۷

(پتکارشن) : پیکارشن، پیکار س (۹) ۲۱ و (۳) ۲۱

(پتکارشنیک): پیکارشی، پیکارکننده و (۳) ۲۱

(پتکارتن): پیکاردن، پیکارکردن س (۵) ۱۵ . (۲۱) ۱۰

(پتکاریند): پیکارند، پیکارکنند و (۷) ۱۴

(پتکلفشن): پتکلفش*، شکافتن و (۵) ۱

(پتیخواومند): پدخومند*، آسانی‌بخش س (۹) ۱۵

(پتیخویه): پدخوی*، آسودگی، راحتی س (۹) ۱۵

(پتیرک): پذیره، به پیش و (۵) ۱

(پتیروفتن): پذیرفتن

(پتیروفت): پذیرفت و (۱۱) ۱۳

(پتیرفتک): پذیرفته و (۱۱) ۱۷

(پتنیتن): پدیدن*، خنده کردن

(پتیت): خنده کرد و (۸-۷) ۱

(پتنیتن): پدیدن*، افتادن

(پتیت): افتاد. س (۲۳) ۲۰

(پتشیه): پشتی، بدان وسیله و (۱۰) ۲۱

(پتریا): پذیرانه و (۱۴) ۱

(پتواختن): پیواختن، پیوازیدن، جواب دادن، اجابت کردن و (۳) ۲۱ . (۱۱) ۱۰

(پتواچیت): پیوازد، گفتگو کند و (۱۰) ۶

(پتواچیند): پیوازند، گفتگو کنند و (۱۰) ۶

(پتواچشن): پیوازش، پاسخ و (۱۳) ۱۹

(پتوک کاریه): پتوکاری*، مقاومت، استقامت، صبر (۱) ۴

(پتوکیه): پتوبی*، پایداری، استقامت و (۲) ۶ . و (۱۱) ۱۰

(پتوکیها): پتوگانه، باپایداری، با استقامت (قید) و (۱۳) ۱۱

(پتوندشنیه): پیوندش، پیوند و (۵) ۱۵

(پتوستاریه): پیوستاری، پیوستگی و (۸-۴) ۲۱

(پتوستکیه): پیوستگی س (۸) ۴

(پتمان خورشنیه): پیمان خورشی، بطور متعادل خوردن و (۹) ۶

: ؟ و (۱۰) ۷

(پتموختن): پیموختن*، در برکردن و (۱۴) ۷ . (۴) ۶

(پتموک): پیموگ*، جامه و (۱۵) ۸

(پتموچیت ؟): پیموزد*، در برکند و (۲۶) ۱۸

(پفشیرشنیه): پفشیرشی*، مورد پرهیز، مورد نفرت س (۷) ۴

(پفشیریت): پفشیرد*، گریزد و (۱۲) ۱۰

G

(نهان، ناهان): نهان، مقیم و (۲) ۱۰

(نهانیه، ناهانیه): مهمانی، اقامت و (۳۴) ۱۶ . (۲۷) ۸

(ماهانیهست) : مهمان شد، جاگزین شد و (۱۳) ۸

(ماهانینیتن) : مهمان کردن، جاگزین کردن و (۴) ۹

(ماذینیتن) : می دادن، مست کردن و (۴) ۶

(ماذیوگان) : می ها، انواع می س (۸) ۶

(ماذشن) : ماذش، مستی و (۱۰) ۱۳

(ماذشنان) : مایشها، می ها، مسکرات س (۸) ۶

(ماسانیک) : مهانی*، بزرگ. یا (میبانیک) : میانی س (۷) ۱۶

(مهست رمکیه) : مهست رمگی، بزرگترین رمه را داشتن و (۱) ۳

(مارنک) : مصحن س (۱۸) ۱

(مارتن) : احساس کردن و (۴) ۶

(مارتن) : خواندن، زمزمه کردن س (۵) ۱۵

(مان) : مان، خانه س (۵) ۲۱. (۵) ۱۱

(مانگ) : مان، خانه و (۷) ۱۴ س (۴) ۶

(مانوش‌چیهر) : منوچهر و (۱۳) ۱۲

(مانسر) : مانسر، کلام مقدس س (۱) ۱۲

(مانسرسپند) : مانسرسپند، کلام مقدس و (۱۲) ۶

(مانیت) : مانند س (۱۵) ۲۰

(مازنیک) : مزنی، نام گروهی از دیوان س (۷) ۲۱

(مازندران دیوان) : سوم مازندر. (۱۸-۱۹) ۲۰

(مانگ‌ور) : ماده‌ور*، اساسی س (۱) ۸

(مانک) : ماده و (۱۵) ۱

(ماتیگان) : مادیان*، نامه س (۱۳) ۲۰

(میهن کرتکیه) : میهن کردگی، جاگزین شدن و (۱۴) ۸

(میازد) : میزد و (۱) ۱۱

(میچیت) : میزد*، ادرار کند س (۱) ۱۸

(میش) : میش س (۳) ۲۱. (۵) ۱۵

(*) : مینوگ : مینو و (۲۰) ۱

(مینشنیک) : منشی*، از روی قصد و (۲۵) ۱۶. (۱) ۵

(مینیتاریه) : منیداری*، اندیشیدن س (۲۰) ۱

(مینوگیک) : مینوی و (۱) ۲

(میتوک ماه) : میتوماه (نام خاص) و (۲۰) ۲۱. (۱-۱۷) ۱

هز: (اپرکار) : برکار*، بانفوذتر و (۱) ۲۳

هز: (اپرلورتار) : برنده بر.. س (۷) ۱۱

هز: (اپرمانشنیه) : برمانشی*، اقامت س (۲۵) ۲۰

(مر) : بدکار و (۱) ۶. س (۵) ۲۱

(مر) : مر*، جهت

: از آن جهت س (۲) ۸

(مرک) : شمار

هز: (دس مرک) : شماره‌های بسیار دفعات بسیار س (۱۸) ۲۰

(مرکیه) : مرگ س (۳) ۲۰

(مرگ ارژان ، مرگ ارزان) : "مرگ ارزان"،
(سزاوار مرگ) س (۲۲) ۱۱

(مرگینیچینیتن) : مرگانیدن، میرانیدن
س (۲) ۱۳

(مرگینیتار) : مرگانیدار، میراننده
و (۲) ۱

(مرگینیتن) : مرگانیدن، میرانیدن
س (۱۰) ۲۰

(مرنجینیتار) : مرگانیدار، میراننده
و (۷) ۲۲

(مرنجینیتاریه) : مرگانیداری، میرانندگی
س (۲) ۱۳

(موی) : موبه س (۳) ۲۰ . (۲) ۱۱

(موشیت) : موشید، فراموش کرد
(م - موشیهد) : فراموش مکنید و (۹) ۱۷
(موشیدهیه) : فراموشیدی، فراموش میکرد
س (۴) ۱۵

(موشت) : مالید، لمس کرد، دست زد
و (۱۱) (۳) ۱

(موست) : سُست، ظلم س (۲) ۱۴
و (۱۱) ۱۷

(موست اومند) : مستمند، شکایت کننده
س (۷) ۴

(موستکر) : ستمگر، ظالم س (۷) ۴

(موست و چارشنیه) : سُست‌گزاری،
گله‌گزاری (۸) ۴

(موترشن) : *امدرش، ناپاکی، کثافت
و (۱۴) ۱۶

(مسکار) مه‌کار، کار بزرگ و (۲۰) ۸

(مس داتستانیه) : مه داستانی،
کار بزرگ، امر بزرگ و (۱۴) ۱۱ بس (۲۷) ۱۱

(مس داتستانیاتر) :
مه داستانانه‌تر، منطقی‌تر (؟) (۳) ۶

(مسیستا) : (مهیست) : مهست
و (۳) ۱۲

(مسترگ) : *مسترگ، مغز
س (۱۰) ۲۰

(مستوک) : *مستو، مست س (۷) ۶

(مستوکیه) : *مستوئی، مستی س (۳) ۴

(مزدنیات) : *مزداناد، مزد دهاد
و (۱) ۹

(مثر) : مهر س (۴) ۱۹

(مثر) : مهر، پیمان س (۵) ۱۹

(مثروکان دروج) : مهران دروج،
پیمان شکن س (۶) ۱۹

(مثروک دروج) : مهر دروج،
پیمان شکن س (۲۵) ۱۱

(مثرپان) : مهربان و (۹) ۱۶

واژه هایی که به دین دبیره نوشته شده

[دین دبیره] : "پس آتش تو ای اهورا". آغاز بند ۴ از یسنای ۳۴ و (۵) ۱۱

[دین دبیره] : نام خاص س (۲) ۲۲

[دین دبیره] (یشت) : دارایی و (۱۰) ۹

[دین دبیره] : که نیرومندترین است یسن ۳۳ بند ۱۱ و (۹) ۱۰

[دین دبیره] : بهمن .... آغاز بند ۱۲ یسن ۳۳

[دین دبیره] : اوزیرین، عصر س (۸) ۸

ارقام

[دین دبیره] : ۲

[دین دبیره] : (۲ آنگ) دوگانه س (۳) ۶

[دین دبیره] ۶ (۳)

[دین دبیره] (۳ آنگ) : سه‌گانه س (۳) ۶

[دین دبیره] : ۴

[دین دبیره] (۴ آنگ) : چهارگانه س (۳) ۶

[دین دبیره] : ۵

[دین دبیره] (۵ کانگ) : پنجگانه س (۳) ۶

[دین دبیره] : ۶

[دین دبیره] (۶ آنگ) : شش‌گانه س (۳) ۶

[دین دبیره] : ۷

[دین دبیره] (۷ کانگ) : هفتگانه (۳) ۶

[دین دبیره] (۸ کانگ) : هشتگانه (۳) ۶

[دین دبیره] : ۸

[دین دبیره] : ۹

[دین دبیره] (۹ کانگ) : نهگانه (۳) ۶

[دین دبیره] : ۱۰

[دین دبیره] (۱۰ آنگ) : دهگانه (۳) ۶

[دین دبیره] : ۱۱

[دین دبیره] : ۱۲

[دین دبیره] : ۱۳

[دین دبیره] : ۱۴

[دین دبیره] : ۱۵

[دین دبیره] : ۱۶

[دین دبیره] : ۱۷

[دین دبیره] : ۱۸

[دین دبیره] : ۱۹

[دین دبیره] : ۲۰

[دین دبیره] : ۲۱

[دین دبیره] : ۲۲

[دین دبیره] : ۲۳

[دین دبیره] : ۵۰

[دین دبیره] : ۹۹

[دین دبیره] : ۱۰۰

[دین دبیره] : ۱۰۰۰

[دین دبیره] : ۹۹,۹۹۹ د (۱۲) ۱

بخش چهارم

سنجش سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک

با متن‌های اوستایی

سوتکرنسک و متن‌های اوستایی

سوتکرنسک یکی از نسک‌های گاهانی است، ولی چنان‌که پیش از این یاد شد، گاهانی در این مورد بدین معنی نیست که مطالب سوتکر از گاهان گرفته شده است.[1] نوع مطالب این نسک از نوع مطالب گاهان نمی‌تواند باشد.[2] اصل سوتکرنسک، نه اوستا و نه زند آن، در دست نیست، اما با بررسی این نسک در دینکرد، می‌توان تکه‌هایی از ترجمهٔ متن‌های اوستایی را در آن یافت. بنابراین، شاید بتوان به این نتیجه رسید که سوتکرنسک مجموعه‌ای بوده از قسمت‌های گوناگون اوستا یا زند که به‌مناسبت موضوع با یکدیگر تلفیق شده است.

سوتکرنسک را می‌توان ازنظر ارتباط آن با متن‌های اوستایی به سه بخش تقسیم کرد:

۱. تکه‌هایی که برابر آن‌ها را در متن‌های اوستایی موجود می‌توان یافت؛

۲. بخش‌هایی که دارای خصوصیات زندهای اوستایی است و ما برابر آن‌ها را در دست نداریم، ولی نظایر آن‌ها را می‌توانیم در متن‌های اوستایی بیابیم؛

۳. بخش‌هایی که متن‌های اوستایی یا زند آن‌ها یا همانند آن‌ها را در دست نداریم، ولی ازنظر خصوصیات سبکی می‌توانیم یقین کنیم که این بخش‌ها از متن‌های اوستایی گرفته شده که اینک اصل آن‌ها در دست نیست.

تشخیص بخش سوم تنها از راه توجه به سبک این نوشته‌ها و واژه‌هایی که در آن‌ها به کار رفته میسر است. می‌دانیم که اوستا زبانی است که در آن اسم و ضمیر صرف می‌شود، بنابراین تغییر جای واژه در جمله در مفهوم جمله غالباً تغییر معنایی نمی‌دهد، اگر چه ممکن است ازنظر تأکید تأثیری داشته باشد. این خصوصیت در فارسی میانه از میان رفته، بدین‌جهت تغییر جای کلمه در جمله در معنی جمله تغییر می‌دهد. مترجمان و مفسران اوستا که کوشیده‌اند اوستا را واژه‌به‌واژه ترجمه کنند به این خصوصیت فارسی میانه توجه اندکی داشته‌اند، بنابراین، ترتیب معمولی جمله‌بندی فارسی میانه در این گونه ترجمه و تفسیرها دیده نمی‌شود. بسیاری از بخش‌های سوتکرنسک دارای این خصوصیت هستند. بدین‌جهت می‌توان یقین کرد که این بخش‌ها از متن‌های اوستایی گرفته شده‌اند. واژه‌هایی که در آن‌ها به کار رفته است نیز راهنمای بررسی‌کننده در این تشخیص است. این گونه بخش‌ها در بسیاری موارد با جمله‌هایی از قبیل «به تو گویم زردشت ...» یا «زردشت از اورمزد پرسید ...» آغاز می‌گردد. برای نمونه، در ادامه، تکه‌ای را که متن اوستایی آن در دست است تحلیل می‌کنیم. این بخش در فرگرد ۱۱ بند ۲۷ (همچنین، فرگرد ۱۹ بند ۵) سوتکرنسک آمده است و قطعاً از مهریشت

---

۱. نک: پیشگفتار این رساله ص ۱۲.

۲. نک: J. Darmesteter, *Le Zend-Avesta*, I, 1960, p. civ.

(یشت ۱۰) بند ۲ گرفته شده است. درابتدا، متن اوستایی آمده و زیر هر واژه برابر پهلوی آن را می‌آوریم و آنچه که تفسیر است و در متن اوستایی نیامده در میان [...] قرار داده می‌شود.

- miθrəm mā janyå spitama
  [ētōn̄ ō tō gōvēm] spitamān [ku] mā mihr abar drōjēh
- mā yim drvatat pərəsånhe
  mā ka apāk drōvandān hampursēh [ku pašt kunēh - apiš masdātistānīh andar nē hēt]
- mā yim xvādaēnāt ašaonat
  mā ka apāk xvēšdēnān i ahlavān [pat ēnič masdātistānīh vayā zi asti miθrō če har dō]
- drvataēča ašaonača.
  drōvandānič u ahlavānič.

از بررسی این بند چند نکته روشن می‌شود. نخست اینکه یشت‌ها نیز مانند قسمت‌های دیگر اوستا دارای زند بوده است که متأسفانه امروز از میان رفته است. دوم اینکه سبک جمله‌بندی اوستا در زند مراعات شده است. سوم اینکه واژه‌های اوستایی عیناً به پهلوی برگردانده شده‌اند. واژهٔ pərəsånhe که به‌معنی «پرسی» و در مورد قرارداد به‌معنی «بستی» است به hampursih ترجمه شده است، درحالی‌که واژهٔ «همپورسیتن» در پهلوی به‌معنی «با یکدیگر سخن گفتن» و «مشاوره» است. همچنین واژهٔ miθram (پیمان) عیناً به مهر برگردانده شده است. جملهٔ «مهر ... همپرسی» برای خوانندهٔ پهلوی‌زبان نامفهوم یا دشوار بوده، بدین‌جهت به‌وسیلهٔ « ـــ که پشت (= پیمان) کنی ـــ » توضیح داده شده است.

در زیر نمونه‌هایی از هریک از سه بخش نام‌برده آورده می‌شود:

۱. تکه‌هایی که متن اوستایی آن در دست است:

سوتکرنسک	اوستا
۸ (۵-۱۰)	*سی‌روزه* ۲، بند ۷، گاه ۵، بندهای ۷-۲
	یسن ۱
۱۱ (۲۷)	*مهریشت*، ۲
۱۳ (۴)	*وندیداد* (۱۴۹) ۳
۱۹ (۵)	*مهریشت* ۲
۲۰ (۲۶)	یشت ۵، بندهای ۱۱۷-۵۸-۵۴. زند *وندیداد* ۷، بندهای ۱۳۹-۱۳۷
۲۱ (۵)	یسن پهلوی (۶۰) ۵۳

۲. بخش‌هایی که عیناً متن اوستایی آن‌ها در دست نیست، ولی مانند آن‌ها را در دست داریم:

سوتکرنسک	اوستا
۶ (۳)	سنج: *وندیداد* (۲۶) ۶
۱۲ (۷)	*مهریشت*، بند ۱
۱۶ (۷)	*مهریشت*، بند ۳۸

۲. بخش‌هایی که متن اوستایی آن‌ها در دست نیست و تنها ازنظر سبک و واژه‌ها تشخیص می‌دهیم که از اوستا گرفته شده است:

(۱۲-۱۰) ۱۰

(۵-۱) ۱۱

(۱۰) ۱۵

(۲) ۱۸

(۶ و ۴) ۱۹

(۹-۴) ۲۰

(۲۰-۱۴) ۲۰

ورشت‌مانسرنسک و متن‌های اوستایی

ورشت‌مانسرنسک دارای ۲۳ فرگرد است. نام فرگردهای ۵ تا ۲۳ با نام یسن‌ها یکی است.[۱] اصل اوستایی ورشت‌مانسر در دست نیست به‌جز فرگرد ۲۳ (ایرمن) که صورت اوستایی آن اتفاقاً در میان قطعات پراکندهٔ اوستا پیدا شده است.[۲] این متن اوستا و ترجمهٔ آن که در دینکرد آمده با یسن ۵۴ و زند آن (که ایرمن نامیده شده) تفاوت دارد و این تفاوت می‌رساند که اصل اوستایی ورشت‌مانسرنسک و زند آن با یسن‌ها و زند آن متفاوت بوده است. از مقایسهٔ این متن اوستایی و ترجمهٔ پهلوی آن در دینکرد بدین نتیجه می‌رسیم که متن پهلوی ورشت‌مانسرنسک ترجمه‌ای است واژه‌به‌واژه از متن اوستایی همراه با تفسیر. و این همان خصوصیتی است که در زندهای اوستا نیز دیده می‌شود. برای سنجش متن اوستایی با ترجمهٔ پهلوی فرگرد ۲۳ (ایرمان)، هردو متن را درادامه آورده‌ایم:

- airyamānam te išīm mazištəm mraomi
  ērmān xvāhišnīh ōtō mahist gōvēm
- spitama, vispanąm ərəzuō sravaŋhąm
  spitāmān, hac harvispīn srōvān apēčak [pat hāvand apastākīh ēn veh če]m
- təm zi vispanąm sravaŋhąm uparō.kairīm
  hān hač harvispīn srōvān apar-kārtar
- fradāθąm yim airyamānəm išīm
  frāč dāt kē ērmān xvāhišnīh
- təm arånti saošyantō.
  ōyšān ē ošmurēnd kē sūtōmand kē hēnd.
- ahē framraomi spitama xšayēnī havanąm
  pat hān i ōy frāč ošmurišnīh spitāmān pātaxšāy baēm
- dāmanąm azəm yō ahurō mazdå naēčiš
  andar hāni xvēšdām man kē ōhrmazd hēm u nē pat čiš
- xšayat duzdaēnō aŋrō mainyuš zaraθuštra
  pātaxšāy bavēt hān i dušdēn ganāk mēnōg zartuxšt
- xvaēšu damōhu spitama.
  andar hān i xvēš dām, spitāmān.
- zəmarguzō bavat aŋrō mainyuš zəmarguzō

---

۱. نک: پیشگفتار ص ۱۶.

2. Darmesteter, *ZA*, III, p. civ.

zamīk nikān bavēt ganāk mēnōg andar zamīk nikān

- bavanti daēva us irista paiti arąnti

  kē dēv hēnd [kušān kālbat bē škanēt] u ul rist pat han ārāyīhēt

- vīzvaŋhu paiti tanušu astvå gagō dārayeite[1].

  pat ayyārīh i ōy be-zindakīh ō tan apāč dahēnd u tanōmand jān dārēnd [ku pas nē mīrēnd].

فرگرد نخست ورشت‌مانسرنسک، که آثرپایتیش (: هیربد) نامیده شده، شرحی است دربارهٔ زندگی زردشت. در میان یسن‌ها، یسنی به این نام نداریم و این فرگرد ترجمه‌ای است از متن اوستایی ورشت‌مانسر که امروز در دست نیست. این نیز دلیل بر آن است که ورشت‌مانسرنسک با یسن‌ها متفاوت بوده است، ولی در این فرگرد چندین جمله از یسن‌ها نقل شده است:

ورشت‌مانسر	۱ (۴)	:	یسن ۲۶
	۱ (۸)	:	یسن (۱۳) ۳۴
	۱ (۹)	:	یسن (۱) ۳۳
	۱ (۱۲)	:	یسن (۸) ۱۲

در فرگردهای دیگر[2] نیز گاه‌گاهی جمله‌هایی شبیه آنچه در زند یسن‌ها آمده است می‌یابیم، بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که ورشت‌مانسر جمله‌ها و مطالب گاهان را در برداشته است و شاید تفسیری مفصل درباره گاهان بوده است.

---

۱. درمورد متن اوستایی این بخش نک: Ibid, p. 4; Molé, *Culte*, pp. 144-145

۲. نک: پیشگفتار ص ۱۶، در آنجا جدولی از فرگردها و برابر آن‌ها در یسن‌ها داده شده است.

چند یادداشت

❖ **سوتکرنسک (۱) ۲ و س (۱) ۴**

[Pahlavi] : نظر استاد راهنما آقای دکتر کیا این است که این واژه صورتی است از زَیشینه (: زیشی، زیستن).

❖ **سوتکرنسک (۴) ۶**

[Pahlavi] : در هردو دستنویس این صورت آمده است. نظر استاد راهنما این است که این واژه صورتی است از «پشیمانیه» و در متن‌های دیگر پهلوی نیز آمده است.

❖ **سوتکر نسک (۳) ۹**

[Pahlavi] : شاید [Pahlavi] صورت خراب‌شدهٔ [Pahlavi] باشد. [Pahlavi] صورت پهلوی واژهٔ vaδaγana است که نام فرمانروای ظالمی بوده است. در مینوی خرد (پرسش ۵۶، بند ۲۵) نیز نام او آمده است.

❖ **سوتکرنسک (۲۰) ۱۱**

واژهٔ [Pahlavi] را شاید بتوان به [Pahlavi] (سوهشن) تصحیح کرد و ناله، زاری معنی کرد. در پهلوی اشکانی ترفان واژهٔ «سوه» به‌معنی «ناله‌کردن» آمده است (نک : .M. Bayce, *Manichaen Hymn-Cycles*, p. 145). در همین نسک فرگرد (۲) ۱۸، واژهٔ [Pahlavi] نیز آمده است که نگارنده آن را از همین ریشه می‌داند.

❖ **سوتکرنسک (۴) ۱۳**

[Pahlavi] (شگفت‌تک): شگفت‌تازنده. این واژه در زند *وندیداد* (۴۲) ۲–(۳) ۲۲) آمده است و ترجمهٔ واژهٔ اوستایی «درزی تَکَثرُ» یا «درزی تَک» (dərəzi-takaθrō، dərəzi-taka-) است.

[Pahlavi] (فراچ مالِیت): فرازمالد، در هم کشد، به یک‌جا جارو کند. این واژه نیز در زند *وندیداد* (۴۲) ۳) در ترجمهٔ واژهٔ اوستایی فرَمَرِزَیتی (framarəzaiti) آمده است.

❖ **سوتکر نسک (۲) ۱۸**

[Pahlavi] : نک : یادداشت مربوط به س (۲۰) ۱۱

❖ **سوتکرنسک (۱۱) ۲۰**

[Pahlavi] (اَ–وسان): ازمیان‌نرفتنی، همیشگی. این واژه به‌صورت [Pahlavi] در دینکرد (ص ۲۸۸، س ۱۲) آمده است. [Pahlavi] در آغاز این واژه علامت نفی است و در واژه‌های دیگر نیز در دینکرد آمده است ([Pahlavi] ص ۱۳۵، سطر ۲). واژهٔ (وسان visān) از ریشهٔ سا (sā) (فرسوده‌شدن، تباه‌شدن) است.

❖ **سوتکرنسک (۲۳) ۲۰**

واژهٔ [Pahlavi] را شاید بتوان «هوشش» خواند به معنی «خشک‌کننده». همچنین، می‌توان آن را «اوشیشن» خواند به‌معنی نابودی). نک : فرهنگ *یسنا*، ص ۴۷.

❖ **سوتکرنسک (۳) ۲۱**

(دبر): خاکستری. بیرونی این واژه را «دپره» (بدون نقطه) یادداشت کرده و طبری آن را به «صاحب البقر الرمادیه» ترجمه کرده است. یوستی «دبره» را مصحف «گبر» می‌داند (نک: Justi, *Iranischen Namenbuch*, s, 106).

❖ **سوتکرنسک (۷) ۲۱**

در مورد هفت خانهٔ کاوس نظیر همین توضیحات در بندهش، ص ۲۱۰، سطر ۶-۲ آمده است.

❖ **ورشت‌مانسرنسک (۵) ۱۰**

را وست همان aēzəmno (یکی از نیاکان زردشت) می‌داند. در *زادسپرم* فصل ۸، بند ۱ نام او به‌صورت (ک ۴۳) و در بندهش، ص ۲۳۵، س ۱ به‌صورت آمده است.

13

Ancient Iranian Studies Series

Supervisor

Kazem Musavi Bojnurdi

Director & General Editor

Hassan Rezai Baghbidi

Editorial Board

Jaleh Amouzgar (University of Tehran, Iran)
Abdolmajid Arfaee (Tehran, Iran)
Garnik Asatrian (Yerevan State Uinversity, Armenia)
Maria Brosius (University of Newcastle, England)
Alberto Cantera Glera (University of Salamanca, Spain)
Robin A. E. Coningham (University of Bradford, England)
Rika Gyselen (National Centre for Scientific Research, France)
Philip G. Kreyenbroek (University of Göttingen, Germany)
Roger Matthews (University College London, England)
Fathollah Mojtabai (University of Tehran, Iran)
Elena Molchanova (Academy of Sciences, Russia)
Antonio Panaino (University of Bologna, Italy)
Daniel T. Potts (University of Sydney, Australia)
Hassan Rezai Baghbidi (University of Tehran, Iran)
Adriano V. Rossi (Oriental Institute of Naples, Italy)
Nicholas Sims - Williams (University of London, England)
Fereydun Vahman (University of Copenhagen, Denmark)
Antje Wendtland (University of Göttingen, Germany)
Josef Wiesehöfer (University of Kiel, Germany)

Dinkard. Book 9. Pahlavi & Persian

ـ Translation of Sutkar-nask and Varstmansar-nask from Denkard 9th, a revised version in comparison with Avestan texts, including Pahlavi-Persian dictionary/ by Ahmad Tafazzoli; under Supervision of Zhale Amozegar; editor: Nazanin Khalilipoor.- Tehran: Centre for the Great Islamic Encyclopedia (Centre for Iranian and Islamic Studies), 2018.

[24], 313p. – (Ancient Iranian Studies Series; 13)

Originally presented as the author's thesis (PhD) – Tehran University, Faculty of Letters and Humanities, 1965-66.

1. Pahlavi Literature. 2. Dinkard. Book 9.-- Criticism interpretation, etc.

2. Zoroastrian law. I. Tafazzoli, Ahmad, 1939-1996, ed. and tr, II. Amuzgar Yeganeh, Zhaleh, 1939- III. Title: Sutkar-nask and Varstmansar-nask from Denkard 9th.

PIR ۲۰۶۵۰D۹ ۱۷۰/۴۲

The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia
(Centre for Iranian and Islamic Studies)

Book: Translation of Sutkar-nask and Varstmansar-nask from Denkard 9th, a revised version in comparison with Avestan texts

Ed. & Tr.: Ahmad Tafazzoli

Under Supervision of Zhale Amozegar Yegane

Editor: Nazanin Khalilipoor

Publisher: The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia. (Centre for Iranian and Islamic Studies)

Type: Zahra Sadat Hosseini

Typesetting & Lay out: Bahareh Badafras

Lithography, Printing: Shad Rang **Bookbinding:** Moein

Number of Copies: 200

First Published: 2018

ISBN: 978-600-6326-93-1

Series ISBN: 978-964-7025-94-2

All rights reserved.

Address: Kāshānak, Niyāvarān, Tehran, Iran
Tel: 22297626 Fax: 22297663
E-mail: centre@cgie.org.ir Web site: www.cgie.org.ir

In the Name of God